



انجمن ایرانی حقوق جزا

دوفصلنامه علمی - پژوهشی



دانشگاه گیلان

پژوهشنامه حقوق کیفری

سال هفتم، شماره دوم، پائیز و زمستان ۱۳۹۵ (شماره پیاپی ۱۴)

صاحب امتیاز: دانشگاه گیلان

مدیر مسؤول: دکتر عیسی مقدم

سرمدیر: دکتر علی حسین نجفی ابرندآبادی

اعضای هیأت تحریریه:

دکتر حسین آقابابایی (دانشیار فقه و حقوق جزا دانشگاه گیلان)
دکتر محمد علی اردبیلی (استاد حقوق جزا و جرم شناسی دانشگاه شهید بهشتی)
دکتر علی اکبر ایزدی فرد (استاد فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه مازندران)
دکتر مجتبی جانی پور (استادیار حقوق جزا و جرم شناسی دانشگاه گیلان)
دکتر رضا سیمبر (استاد علوم سیاسی و روابط بین الملل دانشگاه گیلان)
دکتر حسین غلامی (دانشیار حقوق جزا و جرم شناسی دانشگاه علامه طباطبائی)
دکتر حسین میر محمد صادقی (استاد حقوق جزا و جرم شناسی دانشگاه شهید بهشتی)
دکتر نسرین مهرا (دانشیار حقوق جزا و جرم شناسی دانشگاه شهید بهشتی)
دکتر علی حسین نجفی ابرندآبادی (استاد حقوق جزا و جرم شناسی دانشگاه شهید بهشتی)

پژوهشنامه حقوق کیفری بر اساس مجوز شماره ۸۸/۶۲۶۶ به تاریخ ۱۳۸۸/۸/۲۶ وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی منتشر شده و به استناد نامه شماره ۱۸۱۷۶۸/۳ مورخ ۱۳۹۱/۹/۱۲ کمیسیون بررسی نشریات علمی کشور، از اولین شماره دارای درجه علمی - پژوهشی است.

آدرس سایت مجله: <http://jol.guilan.ac.ir/>
آدرس پست الکترونیکی: p.h.m@guilan.ac.ir
pajoooheshname@gmail.com
آدرس پستی: رشت، بزرگراه خلیج فارس، (کیلومتر ۵ جاده رشت - تهران)، مجتمع دانشگاه گیلان، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، صندوق پستی: ۴۱۶۳۵-۳۹۸۸
تلفکس: ۰۱۳-۳۳۶۹۰۵۹۰

معاون سردیر و ویراستار علمی: دکتر حسین آقابابایی
ویراستار فارسی: فرشته گلچین راد
ویراستار انگلیسی: دکتر مسعود خلیلی ثابت
صفحه آرا: حمیده شجری
ناشر: اداره چاپ و انتشارات دانشگاه گیلان
شمارگان: ۲۰۰ نسخه

این نشریه در سایت های زیر نمایه می شود:

۱. مرکز منطقه ای اطلاع رسانی علوم و فناوری: ricest.ac.ir
۲. پایگاه استنادی علوم جهان اسلام: isc.gov.ir
۳. بانک اطلاعات نشریات کشور: magiran.com
۴. پایگاه مجلات تخصصی نور: noormags.ir
۵. پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی: sid.ir
۶. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی کشور: ensani.ir



دو فصلنامه علمی- پژوهشی



پژوهشنامه حقوق کیفری

سال هجتم، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵ (شماره پیاپی ۱۴)

فهرست مقالات

صفحه	عنوان
۷-۳۲	• مبانی و اصول مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی در قانون مجازات اسلامی ایران..... مجتبی جعفری
۳۳-۵۷	• ارزیابی پروژه مسکن مهر شهرستان بجنورد از منظر نظریه پیشگیری از جرم با طراحی محیطی..... محدثه جلالی و سید مهدی سیدزاده ثانی
۵۹-۷۸	• بازدارندگی و سنجش آن در فلسفه کیفر..... عبدالرضا جوان جعفری، زهرا فرهادی آلاشتی و سید محمد جواد ساداتی
۷۹-۱۰۴	• دادگاه‌های کیفری بین‌المللی و تحقق دموکراتیک عدالت کیفری..... محمد حبیبی مجنده و سیامک کریمی
۱۰۵-۱۲۹	• حقوق حیوانات در سنج جرم‌شناسی انتقادی گونه‌های حیوانی..... سکینه خانعلی‌پور، حسین آقابابایی و اسماعیل انصاری
۱۳۱-۱۵۵	• تقابل وظیفه‌گرایی و غایت‌گرایی فایده‌محور در توجیه کیفر..... هادی رستمی
۱۵۷-۱۷۶	• تأثیر بحران هویت بر پیشگیری اجتماعی از جرم..... شهید شاطری‌پور اصفهانی و علی نجفی توانا
۱۷۷-۲۰۰	• جرائم ناقص: واکاوی سازگاری آموزه‌های فقهی و حقوقی..... مرتضی طبیبی و مهرداد اطهری
۲۰۱-۲۲۲	• رویکرد کثرت‌گرایی فرهنگی به عدالت کیفری؛ مطالعه موردی سیاست‌ها و رویه‌های پلیسی..... زهرا عابدی‌نژاد مهرآبادی و محمد فرجیها
۲۲۳-۲۴۳	• رابطه باورهای غیر منطقی، منبع مهارگری با نگرش به بزهکاری در دانش‌آموزان دبیرستانی..... فاطمه کریمی، الیاس نیکوی، لیلا نیک‌خواه، زهرا آسوده و مریم بابائی
۲۴۵-۲۷۲	• دادرسی افتراقی اطفال در قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲..... سیدعلیرضا میرکمالی و انسیه حسینی
۲۷۳-۲۹۸	• دفاع فرهنگی در نظام عدالت کیفری ایران و آمریکا..... مهدی هوشیار
3-14	• چکیده انگلیسی مقالات

مشاوران علمی این شماره (به ترتیب الفبا):

شهرام ابراهیمی (استادیار دانشگاه شیراز)
محمدعلی بابایی (دانشیار دانشگاه بین‌المللی امام خمینی)
امیر پاک‌نهاد (استادیار دانشگاه آزاد اسلامی شیراز)
حسن پوربافرانی (دانشیار دانشگاه اصفهان)
عباس تدین (دکترای حقوق جزا و جرم‌شناسی)
مجتبی جانی‌پور (استادیار دانشگاه گیلان)
فریدون جعفری (استادیار دانشگاه بوعلی سینا همدان)
مهرداد جواهریان (استادیار دانشگاه گیلان)
محمدجعفر حبیب‌زاده (استاد دانشگاه تربیت مدرس)
عباسعلی حسین‌خانزاده (دانشیار دانشگاه گیلان)
الهام حیدری (استادیار دانشگاه شهرکرد)
علی‌مراد حیدری (استادیار دانشگاه حضرت معصومه)
قدرت‌الله خسروشاهی (استادیار دانشگاه اصفهان)
هادی رستمی (استادیار دانشگاه بوعلی سینا همدان)
امیرحمزه زینالی (استادیار دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی)
مهین سبجانی (استادیار دانشگاه گیلان)
حسن شاه‌ملک‌پور (استادیار دانشگاه گیلان)
محسن شریفی (استادیار دانشگاه طبرستان)
سعید قماش (استادیار دانشگاه کاشان)
محسن عینی (دانشیار دانشگاه بین‌المللی امام خمینی)
مجتبی فرحبخش (استادیار دانشگاه شاهد)
مهدی صبوری‌پور (استادیار دانشگاه شهید بهشتی)
سید محمود مجیدی (استادیار دانشگاه دامغان)
محمدباقر مقدسی (استادیار دانشگاه بجنورد)
اعظم مهدوی‌پور (استادیار دانشگاه خوارزمی)
امیرحسن نیازپور (استادیار دانشگاه شهید بهشتی)



جمهوری اسلامی ایران
وزارت علوم، تحقیقات و فناوری
معاون پژوهش و فناوری

گواهی تعیین اعتبار علمی

براساس آیین نامه تعیین اعتبار علمی نشریات وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، نشریه با عنوان
پژوهشنامه حقوق کیفری وابسته به دانشگاه گیلان در جلسه کمیسیون بررسی نشریات علمی مورخ ۹۱/۸/۲۴ مطرح و با
اعطای اعتبار علمی - پژوهشی موافقت شد. بدون شک تلاش دست اندرکاران نشریه سهم به سزایی در گسترش
مرزهای دانش و ارتقای کیفی و کمی جایگاه علمی کشور خواهد داشت.
عدم رعایت مفاد آیین نامه مذکور موجب ابطال تاییدیه خواهد شد.

مختار شرمینی
مدیرکل دفتر باسکنداری و برنامه ریزی امور پژوهشی
دبیر کمیسیون نشریات علمی

راهنمای نگارش مقاله

اهداف و حوزه جذب مقالات:

انتشار مقاله‌های علمی پژوهشی و عرضه نتایج تحقیقات در زمینه حقوق کیفری و جرم‌شناسی به منظور تولید و ارتقای سطح دانش، انتقال و تبادل یافته‌ها، تجربیات و دستاوردهای پژوهشی، بسط همکاری و تعامل علمی بین کنشگران حوزه حقوق کیفری به منظور تبادل آموخته‌ها و تجربیات و تقویت فضای گفتگو و نقد اندیشه، کمک به توسعه علمی کشور از طریق طرح مسائل و کوشش جهت تبیین و آرایه راه حل‌ها از جمله اهداف این نشریه است.

دست اندرکاران نشریه امیدوارند با نشر اندیشه‌های نو در حوزه موضوعی مجله بتوانند به گسترش مرزهای دانش و چاره‌جویی برای چالش‌های موجود در حوزه حقوق کیفری و جرم‌شناسی کمک نمایند.

ضابطه‌های نویسنده:

۱. نام و نام خانوادگی نویسنده (گان) کامل باشد. (به فارسی و انگلیسی).
۲. میزان تحصیلات، رتبه علمی، گروه آموزشی، نام دانشکده، دانشگاه و شهر محل دانشگاه نویسنده (گان) مشخص شود. (به فارسی و انگلیسی). (مقاله‌های دانشجویان تحصیلات تکمیلی در صورتیکه با مشارکت استادان راهنما یا مشاور و قبول کتبی مسئولیت علمی مقاله توسط ایشان باشد، قابل بررسی است).
۳. نویسنده مسئول و عهده دار مکاتبات مقاله معرفی گردد (تا انتهای کار، مکاتبات مجله فقط با نویسنده مسئول انجام می‌شود).
۴. آدرس الکترونیکی نویسنده (گان) نوشته شود.
۵. آدرس کامل پستی به همراه ذکر کدپستی، و شماره تلفن همراه آورده شود.
۶. با توجه به دوفصلنامه بودن مجله، و طولانی شدن نوبت چاپ، از ارسال مقالات متعدد به صورت همزمان احتراز گردد.
۷. مقاله ارسال شده برای مجله نباید قبلاً منتشر شده یا به صورت همزمان در مجله دیگری در حال بررسی باشد.

ضابطه‌های مقاله:

۱. مقاله باید شامل عنوان، چکیده فارسی و انگلیسی، واژگان کلیدی، مقدمه، متن اصلی در قالب عنوان‌های مشخص، نتیجه‌گیری و فهرست منابع باشد.
۲. عنوان مقاله کوتاه و گویا باشد (به فارسی و انگلیسی).
۳. مقاله حداکثر در ۲۰ صفحه A4 باشد (از ۱۰۰۰۰ کلمه تجاوز نکند).
۴. چکیده فارسی مقاله حداقل ۱۰۰ و حداکثر ۱۵۰ کلمه باشد. (به فارسی و انگلیسی).
۵. واژگان کلیدی حداقل ۵ و حداکثر ۱۰ واژه باشد. (به فارسی و انگلیسی).
۶. متن مقاله با قلم B Nazanin فونت ۱۲ و متون انگلیسی با قلم Times New Roman فونت ۱۱ تایپ شود.
۷. پاورقی با قلم B Nazanin فونت ۱۰ و متون انگلیسی Times New Roman فونت ۹ تایپ شود.
۸. فاصله سطر ۱ سانتیمتر باشد.
۹. این مجله از روش استناد درون متنی (APA) پیروی می‌کند، بنابراین نحوه ارجاع در داخل مقاله بدین گونه است که بلافاصله بعد از اسم افراد، سال انتشار اثر و شماره صفحه آن در داخل پرانتز درج گردد. (در ارجاعات انگلیسی نیز همین‌طور). مانند: (ربیعی، ۱۳۹۲: ۲۵)
- در صورت تعدد منابع از یک نویسنده در یک سال، با افزودن (الف) و (ب) در کنار سال انتشار، مشخص می‌شوند. مانند: (عنایت، ۱۳۴۹الف: ۱۴)، (عنایت، ۱۳۴۹ب: ۱۵۰).
۱۰. منابع مورد استفاده، در پایان مقاله، به ترتیب الفبایی، نام خانوادگی نویسنده تنظیم و درج می‌شوند (در منابع انگلیسی نیز همین‌طور).

برای کتاب: نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده (سال انتشار)، **عنوان کتاب**، نام مترجم، تعداد جلد، شماره چاپ، شهر محل نشر کتاب: نام ناشر.

برای مقاله: نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده (سال انتشار)، «عنوان مقاله در داخل گیومه»، نام مترجم، نام مجله، دوره یا شماره مجله، شماره صفحات اول و آخر مقاله در مجله.

برای پایان‌نامه: نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده (سال انتشار)، «عنوان پایان‌نامه در داخل گیومه»، مقطع و رشته تحصیلی و نام دانشگاه و شهر.

برای مجموعه مقالات: نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده (سال انتشار)، «عنوان مقاله در داخل گیومه»، نام مجموعه مقالات، نام گردآورنده، نام ناشر. شماره صفحه اول و آخر مقاله.

برای تارنما یا website: نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده (تاریخ مطلب)، «عنوان مطلب در داخل گیومه»، تاریخ دریافت از پایگاه اینترنتی، نام و نشانی پایگاه اینترنتی.

مانند مثالهای زیر:

مثال برای کتاب: غلامی، حسین (۱۳۹۳)، **اصل حداقل بودن حقوق جزا**، چاپ اول، تهران: نشر میزان

مثال برای مقاله: ابراهیمی، شهرام (۱۳۹۴)، «رویکرد قانونگذار به پیشگیری از جرم در قانون ارتقاء سلامت اداری و مقابله با فساد»، **پژوهشنامه حقوق کیفری**، دوره دوم، شماره ۱۲، ص ۳۱-۷.

مثال برای تارنما: عباسی، مصطفی (۱۳۹۰/۱۱/۱۰)، «تعدد معنوی در جرایم تعزیری»، تاریخ استخراج: ۱۳۹۲/۵/۱

<http://mostafaabasi2.blogfa.com/post-11.aspx>

۱۱. قواعد کلی در رسم جداول و نمودارها بدین گونه است:

- تمامی اعداد داخل جداول و همچنین اعداد محورهای نمودارها به فارسی درج شوند.

- جداول باید فاقد خطوط عمودی باشند. مانند جدول زیر:

جدول ۱- تجزیه واریانس صفات اندازه گیری شده

میانگین مربعات (MS)				
منابع تغییرات	درجه آزادی	ارتفاع بوته (CM)	قطر ساقه (mm)	تعداد برگ
تکرار	۲	۲۵/۱۳ ^{ns}	۲/۰۷ ^{ns}	۱۰ ^{ns}
تیمار	۵	۳۲۵/۰۶ ^{**}	۱۵°	۲۴ ^{ns}
خطا	۱۰	۷۲/۶۵	۸/۱۵	۶

NS، * و ** به ترتیب غیر معنی‌دار، معنی‌دار در سطح ۵ درصد و سطح ۱ درصد

نحوه ارسال مقاله:

۱. نویسندگان باید هنگام ارسال، دو فایل را بارگزاری نمایند: ۱- فایل اصلی بدون مشخصات نویسندگان و ۲- فایل مشخصات نویسندگان.
۲. مقاله در برنامه word 2003 یا word 2007 ذخیره و ارسال گردد.
۳. ارسال مقاله حتماً بایستی از طریق سامانه مجله در آدرس <http://jol.guilan.ac.ir/> انجام شود، (تمامی مکاتبات نشریه از این طریق انجام خواهد شد).



مبانی و اصول مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی در قانون مجازات اسلامی ایران

دکتر مجتبی جعفری^۱ ✉

تاریخ پذیرش: ۹۵/۱۰/۱

تاریخ دریافت: ۹۳/۱۰/۱۰

چکیده

اگر مسئولیت کیفری را مبتنی بر شرایطی بدانیم که در خصوص اعمال مجازات نسبت به انسان ذی شعور مورد توجه قرار گرفته‌اند بی‌تردید مقوله نسبتاً جدید مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی که نه روحی برای سریر شدن دارند و نه جسمی برای حبس گردیدن با چالش مواجه گشته و به توجیه‌های خاصی نیاز خواهد داشت. به رغم اینکه در طول سالیان گذشته که این مقوله وارد قلمرو حقوق کیفری ایران گشت تلاش‌هایی در جهت رفع آن چالش‌ها به عمل آمد، وجود دیدگاه‌های متعارض در این زمینه نشان می‌دهد که چالش‌های مذکور به درستی مرتفع نشده‌اند. در این شرایط، قانونگذار ایران بدون توجه به این چالش‌ها آشکارا از مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی دفاع و برای آن مقرراتی را وضع کرده است. بنابراین، سؤال این است که چرا با وجود چالش‌های مذکور قانونگذار ایران مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی را پذیرفته است؟ قطعاً او تحت تأثیر مبانی مختلفی به این سیاست روی آورده است. این مبانی هرچه که باشد آنقدر اهمیت داشته است که وی را نسبت به مقوله مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی متقاعد نموده است. البته شکی نیست که پیش‌بینی این مسئله نمی‌تواند بدون در نظر گرفتن برخی اصول و قواعد ضروری این حوزه صورت گیرد. از این رو، در این مقاله سعی کرده ایم ضمن بررسی مبانی مورد نظر قانونگذار ایران، اصول راهبردی حاکم بر مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی را نیز مورد مطالعه قرار دهیم. روش مطالعه ما در این تحقیق مبتنی بر تحلیل مواد قانونی در چارچوب اصول حقوقی است.

واژگان کلیدی: اشخاص حقوقی، عدالت، منافع اجتماعی، مجرمیت عاریه‌ای، مسئولیت کیفری

مقدمه

پیش از هر چیز باید دید منظور از مسئولیت کیفری چیست. در تعریف مسئولیت کیفری برخی از نویسندگان به شرایط تحقق آن پرداخته‌اند. چنان که گفته شده است که «مسئولیت کیفری عبارت است از قابلیت یا اهلیت شخص برای تحمل تبعات جزایی رفتار مجرمانه خود»^۱. حقیقت این است که نمی‌توان در تعریف یک چیز از شرایط تحقق آن استفاده کرد. از این رو، باید گفت منظور از مسئولیت کیفری برخورداری از تکلیف به پاسخ‌گویی در برابر هرگونه رفتار خلاف هنجاری است که قانون‌گذار برای آن مجازات تعیین کرده است. خواه آن رفتار در عالم خارج نتیجه ملموسی داشته باشد و خواه نداشته باشد.^۲

در حقوق کیفری مجازات فرع بر داشتن مسئولیت کیفری است و مسئولیت کیفری نیز در ابتدا مبتنی بر شرایطی بود که اجتماع آن‌ها در کنار هم اعمال مجازات نسبت به یک فرد را توجیه می‌نمود. با توجه به غلبه عقل‌محوری و انسان‌گرایی در حقوق کیفری عصر روشنگری باید گفت که از جمله مهمترین شرایط تحقق مسئولیت کیفری در این دوران همانا برخورداری از اراده در زمان ارتکاب عمل بود. با این همه، تردیدی نیست که این شرط در مواجهه با مقوله جدید مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی با چالش روبرو می‌شود. در واقع، یکی از مباحث مهم و جدی در حقوق جزای معاصر بحث مسئولیت کیفری و مجازات اشخاص حقوقی است که چالش مهمی را با اصول و راهبردهای حقوق جزا بوجود آورده است. در حقوق جزای کلاسیک عقیده بر این بوده و هست که مسئولیت کیفری اصولاً با اجتماع سه شرط بوجود می‌آید. شرط نخست ارتکاب مادی و فیزیکی رفتاری است که قانون‌گذار از آن منع کرده است.^۳ در این چارچوب فرقی بین فعل یا ترک فعل بودن آن رفتار نیست و مهم آن است که مرتکب به گونه‌ای رفتار کرده باشد که قانون‌گذار از آن منع کرده است.

۱. سید منصور میرسعیدی، مسئولیت کیفری؛ قلمرو و ارکان، بنیاد حقوقی میزان، چاپ سوم، زمستان ۱۳۹۰، ص ۲۱، به نقل از: پرویز صانعی، طرح مقدماتی حقوق جزای عمومی (پلی کی)، انتشارات دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ۱۳۴۸، ص ۷۵

۲. به نظر می‌رسد برخی از نویسندگان با این بیان که «مسئولیت کیفری عبارت است از تکلیف شخص در پاسخگویی به نتیجه عمل مجرمانه خود» راه به خطا برده باشند. در واقع، نباید تصور کرد که مسئولیت کیفری تنها زمانی محقق می‌شود که نتیجه‌ای بر یک رفتار مجرمانه بار شده باشد. برای مطالعه بیشتر در خصوص دیدگاه مورد انتقاد رک: - حسین آقایی‌نیا، مسئولیت جزایی در حقوق ایران، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ۱۳۶۲، صص ۲ و بعد

۳. بدیهی است این رفتار ممکن است به صورت فعل یا ترک فعل یا فعل ناشی از ترک فعل تحقق پیدا کند.

شرط دیگر مسئولیت کیفری داشتن اهلیت جنایی^۱ مرتکب است. به این معنی که مرتکب اصولاً می‌بایست ظرفیت و اهلیت ارتکاب جرم را داشته باشد. اگر ارتکاب جرم را صرفاً به معنای نقض ارادی قانون یا هنجار مورد نظر قانون‌گذار در نظر بگیریم، باید بگوییم که منظور از داشتن اهلیت جنایی در واقع برخورداری از چنین اراده‌ای است که فقط از یک انسان ساخته است.^۲ به عبارت دیگر، رفتار مادی مورد نهی قانون‌گذار ممکن است تحت شرایط گوناگون به وقوع پیوسته باشد. چنان‌که گاه ممکن است حیوانی مرتکب تخریب و صاعقه‌ای باعث تحریق گشته یا مار زنگی موجب تلف شدن انسان یا حیوانی شود. در هیچکدام از این حوادث نمی‌توان مسئولیتی برای حیوان یا صاعقه یا جانور در نظر گرفت هرچند در همه آن‌ها رفتاری صورت گرفته است که قانونگذار آن را خوش نمی‌دارد.^۳ در واقع، فقدان مسئولیت جزایی عوامل فوق صرفاً بدین خاطر است که آنها برخوردار از آگاهی و اراده نیستند و هرگز نمی‌توانند مرتکب جرم شوند. بطور خلاصه می‌توان گفت که انسان در مقایسه با غیر انسان دارای اهلیت جنایی است. به دیگر سخن، فقط انسان به عنوان موجود ذی شعور و صاحب آگاهی و اراده است که می‌تواند دارای اهلیت جنایی باشد.^۴

با این همه، نباید تصوّر کرد که هر انسانی که رفتار مادی مورد نهی قانونگذار را انجام داده باشد دارای مسئولیت کیفری است. چرا که برخی از انسانها علیرغم ارتکاب مادی رفتار مذکور ممکن است دارای عقل و رشد ذهنی کافی برای تحمّل مسئولیت کیفری نباشند. از این رو، شرط سوم داشتن مسئولیت کیفری در کنار دو شرط نخست داشتن اهلیت جزایی^۵ است. منظور از اهلیت جزایی ظرفیت و امکان تحمّل بار مجازات است. در این چارچوب باید گفت تنها انسان‌های

1. Criminal capacity

۲. رک: میر سعیدی، همان، ص ۵۰

۳. البته در گذشته برای غیر انسان نیز مسئولیت کیفری در نظر گرفته می‌شد. چنانکه گاه حیوانات و جمادات را بخاطر ایراد خسارت به یک انسان مسئول دانسته و مجازات می‌نمودند. در این زمینه رک:

- مرتضی محسنی، دوره حقوق جزای عمومی، جلد سوم: مسئولیت کیفری، چاپ اول، کتابخانه گنج دانش، ۱۳۷۶، صص ۶ و بعد

۴. در خصوص ماهیت و قلمرو اراده در مسئولیت کیفری و نقد اندیشه‌ها در این قلمرو، رک:

- مجتبی جعفری، ماهیت و قلمرو اراده در تحقق مسئولیت کیفری، فصلنامه پژوهش حقوق کیفری، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی، شماره ۱۵، صص ۱۲۱-۱۴۱. همچنین در خصوص بررسی جایگاه اراده در مسئولیت کیفری رک:

- سید منصور میر سعیدی، همان، صص ۴۹ و بعد

5. Penal capacity

برخوردار از عقل و شعور کافی می‌توانند بار مجازات را تحمّل کنند.^۱ به عبارت دیگر، دیوانگان و کودکان نابالغ حتی اگر مرتکب رفتار مورد نهی قانونگذار هم شده باشند از آنجا که این رفتار را در حالت عادی و با هدف قانون‌شکنی انجام نداده‌اند یا از شعور کافی برای درک ارزش‌های مورد نظر قانون‌گذار برخوردار نبوده‌اند نمی‌توان آنها را مسئول دانسته و بار مجازات را به ایشان تحمیل کرد. بنابراین، فقط انسانی می‌تواند دارای مسئولیت کیفری باشد که علاوه بر نقض قانون کیفری و ارتکاب رفتار مادی مورد نهی قانونگذار، این خطا را زمانی مرتکب شده باشد که از عقل و شعور کافی برخوردار بوده و به اصطلاح در زمره مجانین و نابالغان نباشد. در این صورت، مسئولیت کیفری برقرار می‌شود.

با توجه به آنچه که در مورد شرایط مسئولیت کیفری در حقوق جزای کلاسیک مورد بررسی قرار دادیم، این سؤال قابل طرح است که مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی^۲ چگونه قابل تحقق و توجیه است؟ به عبارت دیگر، اشخاص حقوقی به دلیل آنکه انسان نیستند هیچگاه نمی‌توانند دارای اهلیت جنایی باشند. پس چگونه است که برخی در حقوق کیفری معاصر صحبت از مسئولیت کیفری اینگونه اشخاص نموده و حتی در این باره توجیه و استدلال کرده‌اند؟ قانونگذار ایران در طول سال‌های گذشته سعی نموده بود مجازات‌هایی را در مورد اشخاص حقوقی در نظر بگیرد.^۳ این رویکرد مفهومی جز پذیرش مسئولیت کیفری برای اشخاص حقوقی، البته به صورت موردی، نداشت. با این حال، به نظر می‌رسید که ابتکار عمل در این خصوص در دست نویسندگان و علمای حقوق بود و قانونگذار در برابر توجیهات و استدلال‌های مخالف مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی تنها به سکوت بسنده کرده بود.^۴ در ادامه تحولات حقوق جزای ایران، قانونگذار ابتدا با تصویب

۱. در ابتدا عنصر روانی مدخلیتی در مسئولیت کیفری نداشت. از همین رو، تفاوتی بین جرایم عمدی و غیرعمدی نیز قائل نمی‌شدند. چنانکه وقتی آدیپ پدر خود را به صورت غیر عمد به قتل رسانید رفتار او مجرمانه و ناپاک قلمداد گردید. برای مطالعه بیشتر رک:

- جان کلی، تاریخ مختصر تئوری حقوقی در غرب، ترجمه محمد راسخ، انتشارات طرح نو، ۱۳۸۲، صص ۷۶ و بعد

2. Legal persons

۳. به عنوان نمونه در این خصوص می‌توان به ماده واحده مربوط به ضبط اموال متعلق به احزاب منحلّه مصوب ۱۳۲۸، ماده (۴) قانون مقررات امور پزشکی و دارویی مصوب ۱۳۳۴، ماده (۱۵) قانون اقدامات تأمینی مصوب ۱۳۳۹، ماده (۶) قانون الزام شرکتها و مؤسسات ترابری جاده‌ای به استفاده از صورت وضعیت مسافری و بارنامه‌ی مصوب ۱۳۶۸ اشاره نمود.

۴. آخرین و آشکارترین جلوه این مقاومت را می‌توان در تصویب قانون بازار اوراق بهادار ۱۳۸۴ مشاهده کرد. قانونگذار در ماده ۵۲ قانون مذکور با وجود پذیرفتن این حقیقت که اشخاص حقوقی می‌توانند مرتکب جرم شوند هیچ نوع مسئولیت کیفری برای آنها در نظر نگرفته است. بموجب ماده مذکور در صورت ارتکاب جرم توسط شخص حقوقی، مسئولیت کیفری متوجه اشخاص حقیقی اداره کننده آن شخص حقوقی خواهد بود.

قانون مبارزه با قاچاق انسان در سال ۱۳۸۳ و سپس قانون جرایم رایانه‌ای^۱ در سال ۱۳۸۸ و در آخر با تصویب قانون جدید مجازات اسلامی در سال ۱۳۹۲ دنباله رو جریانی شد که از مدت‌ها قبل در کشورهای لیبرال به چنین بحث‌هایی دامن زده و زمینه تصویب قوانینی در حمایت از این موضوع را فراهم کرده بود و بدین سان، مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی بطور عام و فراگیر وارد حقوق جزای ایران شد.

اکنون که قانون مجازات اسلامی ایران در اقدامی هماهنگ با قوانین برخی کشورهای لیبرال مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی را با شرایطی پذیرفته است می‌توان این سؤال‌ها را مطرح کرد که قانون‌گذار ایران در این زمینه متأثر از کدام مبانی و استدلال‌هایی بوده است و اصول مورد نظر قانون‌گذار ایران در حمایت از مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی چه بوده است؟ در قسمت نخست این مقاله به بررسی مبانی این مسئله می‌پردازیم و از عدالت و مصلحت به عنوان دو مبنای مهم مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی یاد خواهیم کرد. با این همه، پیش‌بینی این نوع مسئولیت هرچند بر مبنای عدالت و مصلحت به شرحی که خواهیم گفت دارای توجیه و قابل دفاع است اما لزوماً باید بر اساس اصولی که چارچوب آن را قانون‌گذار مشخص کرده باشد صورت گیرد تا مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی به گونه دیگری با عدالت و مصلحت تعارض نداشته باشد. لذا در قسمت دوم از برخی از اصولی که قانون‌گذار ایران در این راستا به ابتکار خود مورد توجه قرار داده است صحبت خواهیم کرد.

۱. مبانی مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی در قانون مجازات اسلامی

با توجه به این فرض که امروزه قانون‌گذاران در اتخاذ سیاست‌های خود اغلب متأثر از دلایل عقلی و قواعد انصاف می‌باشند توجیهات و استدلال‌های منطقی مختلفی را می‌توان برای تصمیم‌های مختلف یک قانونگذار مدرن در نظر گرفت. در مورد این که قانونگذاران بر اساس چه دلایل و توجیهاتی مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی را در قانون جزایی پیش‌بینی می‌کنند در مجموع می‌توان به دو دلیل عمده اشاره کرد. این دو دلیل شامل نفع اجتماعی از یک سو و عدالت فردی از سوی دیگر می‌باشند. در این مبحث به تفکیک به بررسی این دو دلیل به عنوان مبانی مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی که قانونگذار ایران نیز در تصویب قانون مجازات اسلامی سال ۱۳۹۲ متأثر از آنها بوده است خواهیم پرداخت تا ببینیم چگونه نفع جامعه و اجرای عدالت فردی توانسته‌اند راهنمای قانونگذار در تصویب مقرراتی علیه اشخاص حقوقی باشند.

۱. ماده ۱۹ قانون جرایم رایانه‌ای مصوب ۱۳۸۸ مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی را شناخته است.

۱.۱. نفع اجتماعی به عنوان مبنایی برای مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی

فایده و نفع اجتماعی یکی از مبنایی مورد توجه حقوق کیفری در تعقیب و مجازات مجرمین است. به این معنی که تعقیب بزهکاران و مجازات آنها تنها به این دلیل قابل توجیه است که منافع جامعه حکم می‌کند که در برابر مجرمین ایستاده و آنها را به سزای اعمال خود برسانیم.^۱ در این چارچوب حتی عدالت و اخلاق نیز وجهی نداشته و چندان مورد توجه نیستند. آنچه مهم است برآوردن منافع جامعه و حمایت از مصلحت‌هایی است که اجتماع برای خود تدارک دیده است. توجیه نفع اجتماعی تنها برای پیشبرد اهداف سرکوبگرانه در خصوص اشخاص حقیقی مرتکب جرم نیست بلکه به نظر می‌رسد از این توجیه می‌توان اهداف مشابهی را نیز برای سرکوب یا برخورد با شرکتها و اشخاص حقوقی مرتکب جرم در نظر گرفت.^۲ در واقع، اشخاص حقوقی از چند جهت تأثیرات عمده‌ای بر جامعه و افراد آن دارند که ضروری است در صورت ارتکاب جرم توسط چنین اشخاصی جامعه اقدامات واکنشی مناسبی انجام دهد تا از آثار ارتکاب جرم حتی‌الامکان در آینده کاسته شود. یکی از جنبه‌های مهم تأثیر اشخاص حقوقی بر جامعه عبارت است از اعتمادی که در طول زمان در بین افراد جامعه نسبت به شخص حقوقی حاصل می‌شود.^۳ بدیهی است این اعتماد بدین خاطر است که به تشخیص جامعه یک شرکت یا شخص حقوقی در راستای منافع جامعه و افراد آن فعالیت می‌کند. بنابراین، هرگاه مشاهده شود که آن شخص حقوقی از این وظیفه شانه خالی کرده و در جهت تضرر جامعه قدم برداشته است همین جامعه انتظار دارد که نمایندگان آن که در قالب حکومت و قوه قضائیه انجام وظیفه می‌کنند با آن شخص حقوقی برخورد نمایند. اگر این انتظار برآورده نشود اعتماد جامعه به آن شخص حقوقی و حتی سایر اشخاص حقوقی که در حال فعالیت‌های اجتماعی و اقتصادی هستند سلب خواهد گشت.

۱. اگرچه بارقه‌های اندیشه نفع اجتماعی در اعمال مجازات نسبت به مرتکبین جرایم با افکار سنت آگوستین در اوایل قرون وسطی شکل گرفت، این مسئله نخستین بار توسط سزار بکاریا در رساله جرایم و مجازات‌ها مورد تأکید قرار گرفت. رک:

- جان کلی، منبع پیشین، صص ۱۸۰ و بعد

- سزار بکاریا، رساله جرایم و مجازات‌ها، ترجمه محمد علی اردبیلی، نشر میزان، ۱۳۸۰، صص ۳۱ و بعد

۲. این توجیه مسلماً از زوایای مختلف قابل بررسی است. برای مطالعه یک نمونه از توجیه فایده گرایانه در مورد مجازات اشخاص حقوقی رک:

- محمد حسن حسنی، فلسفه مجازات اشخاص حقوقی بزهکار: فایده گرایی - سزاگرایی، ضمیمه مجله تحقیقات حقوقی دانشگاه شهید بهشتی، یادنامه شادروان دکتر نوربها، زمستان ۱۳۹۰، صص ۳۷۵ و بعد.

3. Service Droit en pratique, La responsabilité pénale de la personne morale, Travail & Sécurité, Juillet et août 2009, p. 46

جنبه مهم دیگر تأثیر اشخاص حقوقی بر جامعه نقشی است که آن‌ها می‌توانند در بزه‌دیدگی افراد جامعه داشته باشند. با توجه به اینکه تعداد نسبتاً زیادی از افراد جامعه با اشخاص حقوقی سر و کار دارند این احتمال وجود دارد که در صورت انحراف اشخاص حقوقی از مسیر قانونی عده بیشتری از افراد جامعه قربانی شده و تعداد بزه‌دیدگان بالقوه افزایش یابد.^۱ این امر به‌ویژه با در نظر گرفتن این مسئله که معمولاً میزان اعتماد جامعه به اشخاص حقوقی بیشتر از اشخاص حقیقی است بیش از پیش تقویت می‌شود. بنابراین، بحث جرایم و مجازات‌های اشخاص حقوقی اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد و زمینه لازم را برای طرح مسئولیت کیفری این اشخاص در قانون مجازات فراهم می‌آورد.

۱.۱.۱. پاسداری از اعتماد عمومی به اشخاص حقوقی

برخی از جرایمی که اشخاص حقوقی مرتکب می‌شوند مستقیماً اعتماد عمومی را مورد صدمه و آسیب قرار می‌دهند. به عنوان مثال، آنجا که یک شخص حقوقی مرتکب جعل، کلاهبرداری، اختلاس یا فرار مالیاتی می‌شود بلافاصله حس بی‌اعتمادی جامعه نسبت به خود را برانگیخته و حتی ممکن است آثار این بی‌اعتمادی دامن‌گیر اشخاص حقوقی دیگر نیز که به فعالیت مشابه اشتغال دارند بشود. در مقابل، گروهی دیگر از جرایم ارتكابی اشخاص حقوقی ممکن است تا مدتها تأثیر منفی بر حس اعتماد عمومی نداشته باشند.^۲ به عبارت دیگر، ارتكاب برخی از جرایم توسط اشخاص حقوقی تأثیر مستقیمی روی بی‌اعتمادی جامعه به آن شخص یا سایر اشخاص حقوقی نداشته و تنها ممکن است بعد از مدت زیاد یا با دخالت عوامل دیگر چنین تأثیری ایجاد گردد. به عنوان مثال، ارتكاب جرایم زیست محیطی^۳ بخصوص در جامعه ایران تنها زمانی ممکن است حساسیت جامعه را به دنبال داشته باشد که آثار عینی آن متوجه اقشار مختلف مردم شود. همچنین، عدم ارائه اطلاعات دوره‌ای یک شرکت تجاری به سازمان بورس و اوراق بهادار^۴ هنوز از

۱. علی حسین نجفی ابرندآبادی، جرم‌شناسی بزهکاری اقتصادی، از: تقریرات درس جرم‌شناسی، ویراست ششم، صص ۲۲۳۰ و بعد.

۲. معمولاً گفته می‌شود که جرایم یقه سفیدی دارای این خاصیت هستند. اما این مسئله اختصاص به جرایم یقه سفیدی ندارد. در واقع، اگرچه جرایم یقه سفیدی دارای این ویژگی هستند اما این مسئله را نمی‌توان از مؤلفه‌های جرم یقه سفیدی دانست. برای ملاحظه نظر مخالف، رک:

- نجفی ابرندآبادی، منبع پیش گفته

3. Environmental crimes

۴. جرم موضوع بند ۲ ماده ۴۹ قانون بازار اوراق بهادار ایران (مصوب ۱۳۸۴). برای مطالعه بیشتر، رک:

نظر بسیاری از مردم تأثیری در سلب اعتماد آنها نسبت به آن شخص حقوقی ندارد و تنها زمانی ممکن است چنین تأثیری به دنبال داشته باشد که تخلف مزبور باعث زیان و ضرر خود آنها گردد. درباره دسته نخست جرایمی که باعث سلب اعتماد عمومی به اشخاص حقوقی می‌شود تردیدی وجود ندارد و شاهد آن هم واکنش سریع و بدون فوت وقت از سوی گروه‌های مختلف اجتماعی نسبت به عملکرد اشخاص حقوقی است که ممکن است به صورت‌های مختلف نشان داده شود. کمترین واکنش اجتماعی به این‌گونه جرایم عدم تمایل مردم نسبت به مراجعه و سرمایه‌گذاری در آن شخص حقوقی مرتکب جرم می‌باشد.^۱ با این همه، در خصوص جرایم دسته دوم مسئله به این آسانی نیست. از یک سو، سلب اعتماد عمومی به اشخاص حقوقی پیامدهای ناگواری به دنبال دارد که باید از آنها حذر کرد و از سوی دیگر، تلاش باید نمود تا جامعه نسبت به این‌گونه جرایم حساسیت ویژه‌ای داشته و با مرتکبین آنها برخورد نماید.

وقتی گفته می‌شود که یک شخص حقوقی در برابر رفتارهایی که از سوی مدیران او صورت می‌گیرد دارای مسئولیت است و قانون‌گذار نیز مجازات‌هایی را برای چنین وضعیتی در نظر گرفته است نوعی اطمینان خاطر و آسودگی نسبی در بین مردم و سرمایه‌گذاران احتمالی ایجاد می‌شود که با خیال آسوده به مشارکت در طرح‌های آن شخص حقوقی روی آورند. عکس این قضیه نیز صادق است. گاه قانونگذار از طریق پیش‌بینی مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی و تعیین جرایم و مجازات‌ها در مورد این اشخاص بیش از آنکه به دنبال مجازات مجرمین و حتی پیشگیری از ارتکاب جرم توسط اشخاص حقوقی باشد در پی آن است که اعتماد عمومی و اطمینان خاطر مردم را نسبت به سرمایه‌گذاری در بخش خصوصی و همکاری با بخش عمومی افزایش دهد تا وقفه‌ای در توسعه و رشد اقتصادی و اجتماعی کشور ایجاد نگردد. از این رو، یکی از مبانی مهم پیش‌بینی مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی و تعیین جرایم و مجازات‌ها در مورد این اشخاص پاسداری از اعتماد عمومی به این اشخاص است تا در اثر آن گرایش به سمت سرمایه‌گذاری و مشارکت در طرح‌های اجتماعی و اقتصادی نیز افزایش یابد.

۲.۱.۱. پیشگیری از بزه‌دیدی گسترده مردم

یکی از معیارهای طبقه‌بندی جرایم در جرم‌شناسی معیار «بزه‌دیده» است. به این معنی که بزه‌دیده و قربانی جرم راهنما و معیاری برای تفکیک جرایم از یکدیگر است. برخی از جرم‌شناسان سعی

- مجتبی جعفری، مطالعه تطبیقی جرایم بورس اوراق بهادار در حقوق جزای ایران و فرانسه، پایان نامه کارشناسی ارشد دانشگاه امام صادق (ع)، به راهنمایی دکتر محمد علی مهدوی ثابت، تابستان ۱۳۸۶، صص ۱۲۱ و بعد.

1. Michel Véron, Droit pénal des affaires, 2005, p. 112

کرده‌اند بر اساس معیار مذکور، جرایم را به چهار دسته تقسیم کنند: جرایم دارای بزه‌دیده واقعی، جرایم دارای بزه‌دیده فرضی و اعتباری، جرایم دارای بزه‌دیده بالقوه و جرایم بدون بزه‌دیده^۱. جرایمی که اشخاص حقوقی مرتکب می‌شوند بی‌تردید بزه‌دیده دارند و لذا نمی‌توان آن‌ها را در دسته اخیر قرار داد. اما نکته مهمی که باید در این خصوص مورد توجه قرار داد آن است که معمولاً تعداد بزه‌دیدگان این جرایم بسیار زیاد است^۲. طبیعتاً در ارتکاب جرم کلاهبرداری توسط مدیران یک شرکت بزه‌دیدگان آن واقعی و با تعداد زیاد است. اما در ارتکاب جرم اختلاس بزه‌دیدگان فرضی و اعتباری زیادی وجود خواهند داشت^۳. در این‌گونه جرایم بزه‌دیده واقعی که شاکی باشد وجود ندارد اما در حقیقت همه مردم یا تعداد زیادی از آنها بزه‌دیده هستند. ارتکاب جرمی مثل اختلاس یا اخلال در نظام اقتصادی منافع آحاد جامعه را به خطر می‌اندازد اما هیچگاه کسی در این خصوص شکایت نمی‌کند. همچنین جرم عدم ارائه اطلاعات مالی مربوط به سود و زیان شرکت سهامی عام در موعد مقرر به سازمان بورس دارای بزه‌دیدگان بالقوه زیادی است که بزه‌دیدگی آنها وابسته به تحقق شرایط دیگری است^۴.

۱. نجفی ابرندآبادی، همان منبع، صص ۲۲۴۷ و بعد

۲. موید این امر آمار نگران کننده حوادث و فجایعی است که در کشورهای مختلف روی داده است. به عنوان نمونه، می‌توان به مسئله ورود خون‌های آلوده به کشور اشاره کرد که تقصیر سازمان انتقال خون به عنوان شخص حقوقی در آن روشن بود اما به دلیل عدم پیش‌بینی مسئولیت کیفری این‌گونه اشخاص در آن زمان سازمان مذکور با منع تعقیب روبرو شد. برای توضیحات بیشتر در این زمینه و مطالعه نمونه‌های دیگر از گستردگی میزان بزه‌دیدگان جرایم اشخاص حقوقی رک:

- محسن شریفی، مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی در حقوق ایران و انگلستان، رساله دکتری رشته حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس، به راهنمایی دکتر محمد جعفر حبیب زاده، تابستان ۱۳۹۳، صص ۲۲۱ و بعد. علی ای حال، به دلیل آثار مخرب و گسترده برخی از فعالیت‌های اشخاص حقوقی بر افراد جامعه امروزه عده‌ای از جرم‌شناسان ترجیح می‌دهند که در کنار جرم از اصطلاح عام «آسیب اجتماعی» نیز سخن بگویند. منظور از آسیب اجتماعی رفتارهای مجرمانه و شبه مجرمانه‌ای است که به عده بسیاری از مردم لطمه وارد می‌کند. به عقیده این گروه از جرم‌شناسان، بخشی از دلایل پیش‌بینی مسئولیت کیفری برای اشخاص حقوقی مبتنی بر همین مسئله می‌باشد. رک:

- علی حسین نجفی ابرندآبادی، از جرم‌شناسی تا آسیب اجتماعی شناسی، ضمیمه مجله تحقیقات حقوقی دانشگاه شهید بهشتی؛ یادنامه شادروان دکتر رضا نوربها، زمستان ۱۳۹۰، صص ۱۰۱۵ و بعد

3. Steven E. Barkan, *Criminology: A sociological understanding*, Fifth edition, PEARSON, 2012, p.320

۴. در واقع، هرگاه اطلاعات مذکور تأثیر تعیین کننده‌ای در تصمیم به خرید یا فروش اوراق بهادار داشته باشد و افراد بدون آگاهی از این‌گونه اطلاعات مبادرت به معامله نمایند می‌توان گفت که بزه‌دیده واقع شده‌اند. رک:

- مجتبی جعفری، مطالعه تطبیقی جرایم بورس، صص ۲۷ و بعد

تعداد زیاد بزه‌دیدگان جرایم اشخاص حقوقی انگیزه مناسبی است که قانون‌گذار در این خصوص سیاست کیفری منحصر به فردی را در پیش بگیرد. به همین دلیل جرایم و مجازات‌هایی که در قلمرو فعالیت‌های اشخاص حقوقی پیش‌بینی می‌شوند با در نظر گرفتن این ویژگی و با هدف کاستن از تعداد بزه‌دیدگان طراحی می‌گردند.^۱ بنابراین، منفعت اجتماعی در گرو آن است که نه تنها اعتماد عمومی به اشخاص حقوقی را بیشتر کنیم بلکه مراقب باشیم که عده زیادی بزه‌دیده جرایم این اشخاص قرار نگیرند. قانونگذار با تعیین جرایم و مجازات‌ها در عرصه فعالیت اشخاص حقوقی به افراد جامعه آموزش می‌دهد که در تعامل خود با این اشخاص همه جوانب را سنجیده و مراقب بزه‌دیدگی احتمالی خود باشند.

۲.۱. عدالت فردی به عنوان مبنایی برای مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی

عقیده به عدالت به عنوان مبنایی برای تعیین مجازات در مورد مجرمین از گذشته وجود داشته است. در واقع طبق این عقیده عدالت اقتضا می‌کند که مجرم به سزای عمل خویش برسد و آلا تفاوتی بین کسی که هنجارها را پاس داشته و کسی که به نقض هنجارها روی آورده است وجود نخواهد داشت. بنابراین، لازم است جامعه تدبیری بیندیشد که از یک سو هنجارها برای همگان مشخص باشد و از سوی دیگر هرگونه اقدام به نقض ارزش‌ها و هنجارها با پاسخی در خور مواجه گردد. در این صورت، رفتارهای شخص حقوقی نیز باید زیر نظر قرار داشته باشد. زیرا برخی از این رفتارها مغایر با مهم‌ترین ارزش‌های حاکم در عرصه فعالیت‌های شخص حقوقی است و از این رو این ارزش‌ها را می‌بایست به عنوان هنجار از ارزش‌های دیگر یا از ضد ارزش‌ها جدا نموده و به قید ضمانت اجرای کیفری التزام اشخاص حقوقی به آن‌ها را خواستار شد. حسن این شیوه در آن است که هر شخصی به تناسب احترام یا بی‌احترامی به هنجارهای موجود پاسخ مناسبی دریافت خواهد کرد و هیچ شخصی بر دیگری مزیتی نخواهد داشت.

مبنای عدالت در پیش‌بینی مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی را همزمان باید در ارتباط اشخاص حقوقی با یکدیگر از یک سو، و ارتباط اشخاص حقیقی با این اشخاص از سوی دیگر مورد بررسی قرار داد. بی تردید، اگر بخواهیم عدالت را مبنایی برای تعیین جرایم و مجازات‌ها در خصوص اشخاص حقوقی بدانیم باید ببینیم کدام عدالت مد نظر قانونگذار بوده است و در واقع قانونگذار از طریق پیش‌بینی مسئولیت کیفری برای اشخاص حقوقی به دنبال برپایی چه نوع عدالتی می‌باشد.

1. Emanul Daoud et Clarisse Le Corre, La responsabilité pénale des personnes morales, Perspectives Etudes, n°43, 2013, p. 56

۱.۲.۱. عدالت کیفری نسبت به بزه‌دیدگان

تفاوت اصلی حقوق کیفری با حقوق مدنی و سایر شاخه‌های علم حقوق در این است که حقوق کیفری تنها به دنبال برپایی عدالت است. در واقع، نه اینکه سایر قلمروهای حقوقی به دنبال عدالت نباشند بلکه در قلمروهای دیگر فصل خصومت و قطع دعوی آرمانی مهمتر از اجرای عدالت است.^۱ به همین دلیل در دادرسی‌های غیر کیفری معمولاً دلایل اثبات حقانیت مدعی محدود به آن چیزی است که در قانون پیش‌بینی شده است و مدعی حق ندارد برای اثبات حقانیت خود به دلیل دیگری استناد کند.^۲ همچنین دادرس نیز مجاز نیست مبادرت به تحصیل دلیل نموده تا یکی از طرفین را بر دیگری حاکم نماید. این در حالی است که در دادرسی‌های کیفری غایت اصلی اجرای عدالت است و از این رو علم قاضی در مقام اثبات جرم جایگاه بالاتری از اقرار و شهادت و قسم دارد. امکان تحصیل دلیل در امور کیفری با این هدف شناخته شده است که عدالت در پسِ دلایل ظاهری مبتنی بر اقرار و شهادت و قسم قربانی نگردد.

بنابراین، ارتکاب هرگونه رفتاری توسط اشخاص حقوقی که منافع واقعی و احتمالی افراد جامعه را به خطر اندازد شایسته جرم‌انگاری و تعیین مجازات است تا حق کسی در این خصوص نادیده گرفته نشود. این مسئله به‌ویژه با در نظر گرفتن این واقعیت که تعداد زیادی از افراد جامعه ممکن است در معرض تهدیدهای ناشی از تخلفات اشخاص حقوقی قرار داشته باشند قابل قبول به نظر می‌رسد. بنابراین، تأمین مصالح و منافع جامعه از طریق اجرای عدالت نسبت به بزه‌دیدگان واقعی و احتمالی بنیان مستحکمی است که مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی را توجیه می‌کند.

۲.۲.۱. عدالت اجتماعی نسبت به هموعان

وضعیت موجود در روابط بین اشخاص حقوقی با یکدیگر و حاکمیت فضای رقابت بین آنها مستلزم آن است که نوعی حمایت از اشخاصی که در قالب چارچوب‌ها و هنجارهای موجود فعالیت می‌کنند به عمل آید. این حمایت همزمان از دو طریق ممکن است برقرار شود. از یک سو، بخصوص در عرصه فعالیت‌های اقتصادی باید مقررات سختگیرانه و ضد انگیزشی که مانع از فعالیت یک شخص حقوقی می‌شوند را تا آنجا که ممکن است محدود نمائیم. در این خصوص استفاده از ابزارهای کیفرزدایی و جرم‌زدایی عامل مهمی در بهبود فضای کسب و کار محسوب می‌شود. با تعیین جرایم و مجازات‌ها در قانون مجازات اسلامی و سایر قوانین مربوط به فعالیت‌های اشخاص حقوقی این

1. Andrew Ashworth, Principles of criminal law, Sixth edition, OXFORD, 2009, p. 17

۲. محمود آخوندی، آیین دادرسی کیفری، جلد چهارم: اندیشه‌ها، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۹۰، صص ۶۴ و بعد.

اشخاص ضمن آگاهی از ممنوعیت‌های قانونی در واقع از این امر آگاه خواهند شد که نسبت به چه رفتاری مسئولیت نداشته و با خیال آسوده می‌توانند مبادرت به آن نمایند. آنها همچنین اطلاع می‌یابند که در چه زمینه‌هایی مسئولیت ایشان نسبت به گذشته کمتر شده و دیگر مثل سابق محدودیت فعالیت ندارند. در واقع، پیش‌بینی مقررات مربوط به تعیین جرایم و مجازات‌ها در خصوص اشخاص حقوقی نه تنها اشخاص حقوقی متخلف را در پناه اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها و سایر اشخاص را در پناه اصل جلوگیری از بی‌کیفر ماندن مجرم قرار می‌دهد، بلکه رهنمودی برای اشخاص حقوقی غیر متخلف و سالم است که بدانند در چه زمینه‌هایی می‌توانند رفتارهایی را مرتکب شوند بدون اینکه در قبال آنها مسئولیتی داشته باشند.

از سوی دیگر، نوعی حمایت معنوی و غیر مستقیم از اشخاص حقوقی قانون‌مدار نیز در پرتو تعیین جرایم و مجازات‌ها برای اشخاص حقوقی متخلف صورت می‌گیرد. وقتی مرتکب رفتارهای ناهنجار و مغایر با اصول رقابت و سلامت بازار به سزای عمل خویش می‌رسد پیامی به اشخاص حقوقی قانون‌گرا داده می‌شود که نظام کیفری وضعیت سلامت موجود در فعالیت‌های آن شخص حقوقی را پاس می‌نهد و اجازه می‌دهد که همچنان به فعالیت خود ادامه دهد در حالی که مجرمین چنین اجازه‌ای نداشته و به ناچار باید عرصه را برای فعالان سالم‌تر باز بگذارند. بدین سان، عدالت حکم می‌کند که اشخاص حقوقی غیر بزهکار بتوانند تفاوت خود را با اشخاص حقوقی بزهکار در عمل مشاهده نمایند.

۲. اصول مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی در قانون مجازات اسلامی

با نگاهی به قانون مجازات اسلامی ایران که مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی را در ماده ۱۴۳ پذیرفته و مجازات‌های قابل اعمال نسبت به این اشخاص را در مواد ۲۰ تا ۲۲ تعیین نموده است چنین به نظر می‌رسد که مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی بر اصول خاصی استوار گردیده است. این اصول شامل اصل مجرمیت عاریه‌ای (گفتار نخست) و اصل مسئولیت همزمان شخص حقیقی و شخص حقوقی (گفتار دوم) می‌باشد که هر دو در ماده ۱۴۳ قانون مجازات اسلامی مورد توجه قرار گرفته‌اند. در این مبحث می‌خواهیم با بررسی این دو اصل چارچوبی را که در آن مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی مورد قبول قانون‌گذار ایران قرار گرفته است نشان دهیم.

۱.۲. اصل مجرمیت عاریه‌ای

از زمانی که بحث مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی ابتدا در دکترین حقوقی و سپس در قوانین کیفری کشورهای مختلف مطرح شد همواره حقوق‌دانان تلاش کرده‌اند که ماهیت این نوع

مسئولیت را با توجه به این که شخص حقوقی یک موجود ذی شعور و صاحب اراده تلقی نمی شود مورد بررسی قرار دهند. این تلاش ها به نوبه خود منجر به طرح دیدگاه های مختلفی در این زمینه شده است. چنان که در ابتدا با توجه به انتزاعی بودن شخص حقوقی، حقوقدانان انگلستان صرفاً به دنبال تبیین مسئولیت کیفری این اشخاص بر مبنای نظریه اکتسابی بودن مجرمیت آنها و البته صرفاً در چارچوب جرایمی که ارتکاب آنها نیازمند عنصر روانی نمی باشد بودند.^۱ در ادامه، با توسعه فعالیت های اشخاص حقوقی و شرایط جدیدی که از نظر میزان تخلّفات این اشخاص بوجود آمده بود با طرح نظریه مغز متفکر^۲ یا برابر انگاری^۳ سعی شد حتی در مورد جرایمی که تحقق آنها نیازمند عنصر روانی می باشد نیز چارچوبی برای ترسیم مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی در نظر بگیرند.^۴ بر مبنای این نظریه، مدیران عالی رتبه شخصیت ثانوی شخص حقوقی محسوب و رفتارها و وضعیّت روانی آنها منتسب به خود شخص حقوقی می باشد. به این ترتیب، مدیران شخص حقوقی خود شخص حقوقی به حساب آمده و موجبات مسئولیت کیفری شخص حقوقی را فراهم می کنند.

با این همه، هیچ یک از دیدگاه های مطرح شده در نظام حقوقی انگلستان از استواری لازم برای توجیه و تبیین مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی برخوردار نبودند. طرح این دیدگاه ها به وضوح نشان می داد که ارائه کنندگان آن صرفاً به دنبال حلّ مسئله از راه نشان دادن ضرورت ها بودند بدون این که برهان قاطعی بر درستی این نظریه ها ارائه نمایند. چنان که در ابتدا صرفاً به تعیین چارچوبی برای مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی در خصوص جرایم با مسئولیت کیفری مطلق پرداختند اما در ادامه با وخامت اوضاع و افزایش میزان ارتکاب جرایم عمدی از سوی این اشخاص متمایل به توسعه دیدگاه خود نسبت به جرایم عمدی از طریق تحریف واقعیّت ها شدند و در همین راستا شخص حقیقی و شخص حقوقی را برابر انگاشتند. بخاطر همین ضعف در استدلال بود که در نظام حقوقی آمریکا نظریه مسئولیت نیابتی^۵ مطرح شد تا به دور از فلسفه بافی های حقوق دانان انگلستان مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی در چارچوب نیابت و نمایندگی اشخاص حقیقی از آنها تعریف و تبیین شود. بدیهی است، در این چارچوب، چون اشخاص حقیقی نماینده شخص حقوقی

۱. محسن شریفی و همکاران، انتساب مسئولیت کیفری به اشخاص حقوقی در نظام کیفری ایران و انگلستان، آموزه

های حقوق کیفری، شماره ۶، پاییز و زمستان ۱۳۹۲، ص ۶۱

2. Brain thought

3. Alter ego or identification theory

۴. همان، ص ۶۹ و بعد

5. vicarious liability

محسوب می شوند اعمال و تصمیم های آنها به شخص حقوقی نسبت داده می شود.^۱ این انتساب نه بر مبنای ضرورت یا تخیل و توهم که بر مبنای واقعیت است و تردیدی در این نیست که شخص حقیقی تصمیم ها و برنامه های شخص حقوقی را دنبال می کند مگر این که خلاف آن به اثبات برسد. در سال های بعد نظریه مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی بر مبنای نمایندگی توانست عمده توجه حقوقدانان را به خود جلب نماید چنان که در نظام حقوقی فرانسه نیز این دیدگاه بر سایر عقاید موجود در این زمینه غلبه پیدا کرد.^۲

با توجه به توضیحاتی که درباره تاریخچه این بحث مطرح شد سؤال این است که در قانون جدید مجازات اسلامی ایران که مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی به صراحت پذیرفته شده است این مسئولیت در چارچوب کدامیک از نظریه های سابق قابل تبیین است؟ آیا قانون گذار ایران در این زمینه تحت تأثیر نظریه اکتسابی بودن مسئولیت بوده است یا متأثر از نظریه های برابر انگاری و نمایندگی؟ حقیقت این است که نظریه برابر انگاری با واقعیات موجود سازگار نیست و از این رو بعید به نظر می رسد قانون گذار ایران متأثر از این نظریه بوده باشد. ضمن این که ظاهر عبارات قانونگذار در ماده ۱۴۳ قانون مجازات اسلامی نیز این مسئله را نشان نمی دهد. در خصوص نظریه اکتسابی بدون مسئولیت نیز باید گفت که این دیدگاه به معنای سرایت تمام آثار مسئولیت شخص حقیقی به شخص حقوقی است و حال آن که، همان گونه که در ادامه خواهیم دید قانونگذار ایران به دنبال تحقق چنین شرایطی نبوده است. همچنین نظریه نمایندگی نیز با این ایراد مواجه است که ظاهراً تمام رفتارهای شخص حقوقی را صرفاً به این دلیل که نماینده شخص حقوقی بوده است متوجه آن شخص حقوقی می داند و حال آنکه قانونگذار ایران در این زمینه با پیش بینی برخی شرایط سعی کرده است مسئولیت کیفری شخص حقوقی را به موارد خاصی محدود نماید.

از این رو، به نظر ما، اصل حاکم بر بحث مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی در قانون جدید مجازات اسلامی ایران « اصل مجرمیت عاریه ای » است که علی الاصول مرزهای دقیقی با نظریه های سابق دارد و به همین دلیل در اینجا از این اصل به عنوان یکی از اصول حاکم بر مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی در قانون مجازات اسلامی ایران یاد کرده ایم. یکی از تفاوت های این اصل با نظریه مجرمیت اکتسابی در آن است که بر پایه نظریه اخیر مجرمیت به همراه وقوع جرم از شخص حقیقی به شخص حقوقی سرایت یافته و وجود مستقلی پیدا می کند و شرایط جدید مباشر جرم نمی تواند بر وضعیت شخص حقوقی تأثیر داشته باشد در حالی که بر اساس نظریه «

1. M. Catargiu, The origins of criminal liability of legal persons; A comparative perspective, AGORA International Journal of Judicial Sciences, N.3, 2013, p. 28

2. Vid Jakulin, The liability of legal persons for criminal offences in French and Slovene criminal law, Slovenian Law Review, N. 6, 2009, p. 37

مجرمیت عاریه ای «، مجرمیت در واقع از آن مباشر است و صرفاً بخشی از مسئولیت کیفری به شخص حقوقی به عاریه داده می شود و با تغییراتی که در وصف مجرمانه ایجاد می شود شخص حقوقی نیز می تواند بهره مند گردد.

اصطلاح مجرمیت عاریه ای دارای سابقه زیادی در ادبیات حقوق کیفری است. با این همه، دو نکته را در این خصوص باید مورد توجه قرار داد. اولاً، «مجرمیت عاریه ای» پیش از این به عنوان توجیهی برای مجازات معاونت در جرم از سوی برخی از حقوق دانان مطرح شده است.^۱ به این معنی که مجازات معاون جرم از آن روست که وی مجرمیت خود را از مباشر جرم به عاریه گرفته و باید همچون او مسئول باشد ولی میزان این مسئولیت به دلیل عدم مشارکت وی در عملیات اجرایی جرم کمتر از مباشر خواهد بود. دوم «مجرمیت عاریه ای» هیچ گاه به عنوان یک اصل مطرح نبوده است. همانگونه که اشاره شد این اصطلاح صرفاً به عنوان یک «توجیه» در مجازات معاون جرم مورد استفاده برخی از حقوق دانان قرار گرفته است. اگر جز این بود حقوق دانان نمی توانستند به صورت سلیقه ای با آن برخورد نمایند.

این در حالی است که در ماده ۱۴۳ قانون مجازات اسلامی قانون گذار بدون اشاره به این اصطلاح در صدد تأسیس اصل جدیدی در قلمرو مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی تحت عنوان «اصل مجرمیت عاریه ای» بوده است. به موجب این اصل، شخص حقوقی در صورتی دارای مسئولیت کیفری است که نماینده قانونی شخص حقوقی به نام یا در راستای منافع آن مرتکب جرمی شود. مفهوم این عبارت قانون گذار آن است که هرگاه نماینده شخص حقوقی به نام این شخص یا در راستای منافع آن مرتکب جرمی شود خود مباشر جرم است و آن شخص حقوقی به صورت عاریه ای مجرمیت جداگانه ای کسب می کند. این مجرمیت عنوان معاونت ندارد زیرا اگر چنین بود قانون گذار تصریح می نمود. مجرمیت شخص حقوقی نوعی مباشرت معنوی تغییر یافته است. استفاده از اصطلاح مباشرت معنوی تغییر یافته بدین خاطر است که از یک سو مباشر واقعی، یعنی شخص حقیقی، تحت تأثیر اکراه و فریب اقدام نکرده است بلکه خود مستقلاً و با اراده آزاد مرتکب عمل مجرمانه شده است. از سوی دیگر، شخص حقوقی را نمی توان به واقع مباشر معنوی دانست زیرا اراده و اختیار لازم برای تأثیر گذاری بر شخص حقیقی به منظور تسهیل وقوع جرم را نداشته است.

حال سؤالی که در اینجا ممکن است مطرح شود این است که آیا عدم مسئولیت کیفری شخص حقیقی تأثیری در مسئولیت شخص حقوقی خواهد داشت؟ به عبارت دیگر، با توجه به اینکه قانون-

۱. مرتضی محسنی، همان منبع، ص ۸۷. برخی از حقوق دانان نیز همین مفهوم را با استفاده از اصطلاح «مجرمیت اکتسابی» دنبال کرده اند. رک:

- محمد علی اردبیلی، حقوق جزای عمومی، جلد دوم، چاپ سی و سوم، نشر میزان، تابستان ۱۳۹۳، صص ۱۲۰ و بعد

گذار ایران در ماده ۱۴۳ به صراحت تأکید نموده است که مسئولیت کیفری شخص حقوقی زمانی ایجاد می شود که شخص حقیقی نماینده آن شخص حقوقی به نام یا در راستای منافع آن مرتکب جرم شود، این سؤال مطرح می شود که آیا صرف ارتکاب جرم توسط شخص حقیقی برای این منظور کافی است یا این که علاوه بر این شخص حقیقی مرتکب جرم باید توانایی تحمل بار مجازات را نیز داشته باشد تا بتوان شخص حقوقی را هم مسئول دانست؟

در پاسخ به این سؤال باید بین دو وضعیت قائل به تفکیک شد. چنانچه شخص حقیقی مرتکب جرم از یکی از علل موجهه جرم برخوردار باشد از آنجا که عنوان مجرمانه اصولاً از عمل او منتفی می شود دیگر نه او و نه شخص حقوقی مسئولیت کیفری نخواهند داشت. به عنوان مثال، ممکن است ارتکاب یک جرم برای اجرای قانون اهم بوده یا به امر قانونی یک مقام ذیصلاح رخ داده باشد. در این صورت، به حکم ماده ۱۵۸ قانون مجازات اسلامی عمل ارتكابی قابل مجازات نخواهد بود و می دانیم که طبق اصول حقوق کیفری منظور از منع مجازات در این موارد آن است که عمل ارتكابی وصف مجرمانه خود را از دست می دهد.^۱ طبیعتاً وقتی جرمی رخ نداده باشد شخص حقوقی نیز مسئولیت کیفری نخواهد داشت. اما چنانچه شخص حقیقی مرتکب جرم از یکی از عوامل رافع مسئولیت کیفری برخوردار باشد فقط خود می تواند از آن بهره مند شود و مسئولیت شخص حقوقی همچنان پابرجاست. به عنوان مثال، هرگاه ثابت شود که شخص حقیقی مورد نظر تحت تأثیر اجبار یا اکراه مرتکب عمل شده است اگرچه خود مسئولیتی نخواهد داشت اما این وضعیت تأثیری در مجازات شخص حقوقی نداشته و مجازات قانونی همچنان در مورد او جاری خواهد بود.

سؤال دیگری که ممکن است مطرح شود آن است که منظور قانون گذار از اینکه گفته است «شخص حقوقی در صورتی دارای مسئولیت کیفری است که نماینده قانونی شخص حقوقی به نام یا در راستای منافع آن مرتکب جرمی شود» چیست؟ طبیعتاً مشکلی از جهت اثبات این که ارتکاب یک جرم در راستای منافع شخص حقوقی بوده است نخواهیم داشت. در واقع، شواهد و اوضاع و احوال موجود همواره دادرس را به سوی اتخاذ یک تصمیم عادلانه رهنمون خواهند شد. تنها نکته ای که در اینجا ممکن است در آینده مشکل ساز شود این است که منظور از «منافع» شخص حقوقی معلوم نیست که چه می باشد. آیا منظور قانون گذار منافع نامشروع و غیر قانونی شخص حقوقی است یا این که خیر علاوه بر آن منافع مشروع و قانونی شخص حقوقی نیز مجوز ارتکاب جرم توسط نماینده قانونی آن شخص حقوقی خواهد بود؟ به عنوان مثال، اگر هیأت مدیره یک شرکت تجاری تصمیم بگیرند که برای نجات شرکت از یک بحران مالی و خطر ورشکستگی که ممکن است منجر به تعطیلی شرکت و بیکاری عده زیادی از کارکنان شرکت و عواقب شوم اقتصادی و اجتماعی شود به طور موقت

۱. محسنی، همان، ص ۱۷۵

مبادرت به خرید مواد اولیه نامطلوب به زیان مصرف کنندگان نمایند^۱ آیا این اقدام که البته در راستای منافع شرکت بوده است همان اقدام مجرمانه‌ای است که از نظر قانون‌گذار علاوه بر شخص حقیقی شخص حقوقی هم مسئولیت کیفری خواهد داشت یا خیر؟

اگرچه پاسخ به سؤال بالا کمی دشوار به نظر می‌رسد اما باید گفت انگیزه در حقوق کیفری تأثیری از جهت مسئولیت کیفری ندارد و درنهایت می‌توان پذیرفت که وجود انگیزه شرافت‌مندانه به حکم ماده ۳۸ قانون مجازات اسلامی یکی از کیفیاتی است که ممکن است دادرس را به سمت اعمال تخفیف در مجازات شخص حقوقی و حتی شخص حقیقی راهنمایی نماید. بنابراین، منافع شخص حقوقی اعم از این که منافع مشروع و قانونی باشد یا منافع نامشروع و غیر قانونی هرگز نمی‌تواند مجوز ارتکاب جرم توسط نمایندگان قانونی آن شخص حقوقی بوده و از این جهت توقع رفع مسئولیت کیفری شخص حقوقی را برای آن ایجاد نماید. بی‌تردید، قاعده اضطرار زمانی می‌تواند در اینجا مورد استناد قرار گیرد که هدف از ارتکاب جرم نجات کارکنان و نیروهای شرکت از یک خطر قطعی و قریب الوقوع باشد نه یک خطر احتمالی که وقوع آن ممکن است مدت‌ها بعد صورت بگیرد.

نکته مهمی که در خصوص «ارتکاب جرم در راستای منافع شخص حقوقی» باقی می‌ماند این است که آیا تحقق عینی این منافع، اعم از مشروع یا نامشروع، شرط استقرار مسئولیت کیفری شخص حقوقی است یا خیر؟ به عبارت دیگر، آیا تحقق مسئولیت کیفری شخص حقوقی بر اساس ماده ۱۴۳ قانون مجازات اسلامی وابسته به آن است که منافی که مورد نظر شخص حقیقی نماینده آن شخص حقوقی بوده است برای آن شخص حقوقی حاصل شده باشد؟ به نظر می‌رسد آنچه مهم است ارتکاب جرم توسط نماینده شخص حقوقی در راستای منافع آن شخص حقوقی است بدون اینکه تحقق عینی این منافع شرط شده باشد. در واقع، «در راستای منافع شخص حقوقی» بخشی از عنصر روانی جرمی است که شخص حقیقی نماینده شخص حقوقی مرتکب شده است. طبیعتاً خود آن شخص حقیقی بخاطر جرمی که مرتکب شده است باید پاسخگو باشد اما دادرس تنها زمانی می‌تواند شخص حقوقی را نیز مستوجب مسئولیت کیفری بداند که احراز نماید که قصد مرتکب از ارتکاب جرم منفعت رساندن به آن شخص حقوقی بوده است. به دیگر سخن، عنصر روانی جرمی که شخص حقیقی مرتکب می‌شود صرفاً یک سوء نیت عام است که همان داشتن علم و عمد در نقض هنجار قانونی است اما این عنصر روانی برای استقرار مسئولیت کیفری شخص حقوقی کافی نیست و دادرس زمانی می-

۱. عده‌ای از جرم‌شناسان مثل فونتان این نوع مجرمین را تحت عنوان مجرمین اقتصادی بی‌گناه مورد مطالعه قرار داده و بدین سان بین آنها و مجرمین اقتصادی گناهکار تفکیک برقرار نموده‌اند. این تفکیک هرچند بر مبنای علت‌شناسی صورت گرفته است اما می‌تواند به عنوان راهنمایی برای تخفیف مجازات گروه اول در مقایسه با گروه دوم مورد استفاده حقوق کیفری نیز قرار گیرد. رک:

- نجفی ابرندآبادی، جرم‌شناسی بزهکاری اقتصادی، صص ۲۳۵۴ و بعد

تواند این مسئولیت اخیر را احراز نماید که علاوه بر سوء نیت مرقوم احراز کند که مرتکب دارای قصد دیگری هم بوده است که همانا قصد «منفعت رساندن به شخص حقوقی» بوده است. می‌توان گفت که این قصد اخیر یک سوء نیت خاص است که تنها زمانی باید آن را احراز نمود که بخواهیم شخص حقوقی را بخاطر جرمی که شخص حقیقی مرتکب شده است دارای مسئولیت کیفری بدانیم.

با این همه، مشکل مهمتر به «ارتکاب جرم به نام شخص حقوقی» مربوط می‌شود. در واقع، این مسئله کمی پیچیده به نظر می‌رسد و باید دید منظور قانونگذار از این عبارت چه بوده است. اگر منظور قانونگذار از این عبارت همان منافع شخص حقوقی بوده باشد باید گفت نظر به اینکه بلافاصله به دنبال این عبارت از اصطلاح «در راستای منافع آن» استفاده نموده است عبارت نخست مفهوم خاصی نداشته و در واقع در تبیین مفهوم «در راستای منافع شرکت» به کار برده شده است. البته با توجه به اینکه قانونگذار از واژه «یا» در بین دو عبارت استفاده کرده است و همچنین با در نظر گرفتن این مسئله که قانونگذار از بکار بردن این عبارت منظور خاصی داشته است باید گفت که این عقیده صحیح به نظر نمی‌رسد. اگر گفته شود که منظور قانونگذار از «ارتکاب جرم به نام شخص حقوقی» سوء استفاده از عنوان شخص حقوقی است باز هم این تفسیر با اصول انصاف و عدالت سازگار نخواهد بود. به عنوان مثال، اگر مدیر عامل یک شرکت تجاری با سوء استفاده از نام شرکت خود مبالغه‌هنگفتی را برای خود کلاهبرداری کرده باشد اساساً چه تقصیری متوجه آن شرکت است که بتوان به استناد آن شخصیت حقوقی آن را مسئول کیفری از جهت ارتکاب جرم کلاهبرداری دانست؟ بی‌تردید عدالت در اینجا حکم می‌کند که مدیر عامل مذکور شخصاً در برابر بزه‌دیدگان و شرکت متبوع خویش که از نام او سوء استفاده کرده است پاسخگو باشد.

به نظر می‌رسد که باید مفهوم «ارتکاب جرم به نام شخص حقوقی» را محدود به مواردی دانست که چندین شرکت در کنار یکدیگر یک شرکت هلدینگ^۱ و مادر را بوجود آورده و اعضای هیأت مدیره آن متشکل از نمایندگان قانونی هر یک از شرکا می‌باشد. در این صورت یکی از این نمایندگان قانونی ممکن است به نام شخص حقوقی که از طرف آن در شرکت هلدینگ عضو شده است مرتکب جرمی شود. قانونگذار در واقع چنین حالتی را در نظر داشته و آن شخص حقیقی و شخص حقوقی عضو هیأت مدیره شرکت هلدینگ را مسئول کیفری قلمداد نموده است.

نکته مهم دیگری که در این قسمت جالب توجه است تفاوتی است که ظاهراً بین مفاد ماده ۱۴۳ فوق‌الذکر از یک سو و ماده ۷۴۷ قانون تعزیرات راجع به جرایم رایانه‌ای از سوی دیگر به چشم می‌-

۱. در ادبیات انگلیسی به این نوع شرکت‌ها (Holding Company) یا (Parent Company) می‌گویند. برای مطالعه بیشتر رک:

- محمود احمدپور، شرکت‌های مادر؛ الزام یا اختیار، ماهنامه تدبیر، شماره ۱۴۷، مرداد ۱۳۸۱

خورد. توضیح اینکه قانون‌گذار در ماده‌ی اخیر از حرف ربط «و» بین دو عبارت «به نام شخص حقوقی» و «در راستای منافع آن» استفاده کرده است و حال آن‌که در ماده‌ی ۱۴۳ همانطور که دیدیم در این قسمت از حرف ربط «یا» استفاده شده است. حال سؤال این است که آیا قانون‌گذار از این تغییر هدف خاصی داشته است؟ به عبارت دیگر، آیا جرایم اشخاص حقوقی در قلمرو مربوط به رایانه و وب‌گی خاصی در مقایسه با سایر جرایم این اشخاص دارد که قانونگذار به چنین تغییری در عبارت روی آورده است یا اینکه خیر صرفاً بی‌دقتی قانونگذار در اینجا باعث این تردید شده است؟

ممکن است تصور شود که با توجه به اینکه قانون جرایم رایانه‌ای (الحاقی به قانون تعزیرات ۱۳۷۵) در سال ۱۳۸۸ به تصویب رسیده است، قانونگذار به هنگام تصویب قانون مجازات اسلامی در سال ۱۳۹۲ آگاهانه به چنین تغییری روی آورده و در واقع به دنبال آن بوده است که با جرایم اشخاص حقوقی برخورد سخت‌گیرانه‌تری داشته باشد. با این همه، این تبعیض قابل قبول نیست و منطقی‌تر آن است که جرایم ارتكابی توسط نمایندگان اشخاص حقوقی اعم از اینکه به نام این اشخاص یا در راستای منافع آنها صورت گرفته باشد در هر دو حالت باعث مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی مربوط گردد.^۱ این راه حل هم باید ناظر به جرایم رایانه‌ای اشخاص حقوقی باشد و هم ناظر به سایر جرایم این اشخاص. در واقع، درست نیست که این قاعده را منصرف از جرایمی بدانیم که در حوزه امور رایانه و به شرح بندهای مذکور در ماده‌ی ۷۴۷ قانون تعزیرات ممکن است تحقق یابد. البته، با توجه به اینکه قانون تعزیرات در آن قسمت که مربوط به جرایم رایانه است یک قانون خاص بوده و قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ یک قانون عام است و نظر به اینکه طبق قواعد اصولی عام مؤخر هیچگاه قادر نیست خاص مقدم را نسخ نماید باید گفت که در مورد جرایم رایانه‌ای حکم همان است که ماده‌ی ۷۴۷ مقرر نموده است.

۲.۲. اصل مسئولیت همزمان شخص حقوقی و شخص حقیقی

به صراحت ماده‌ی ۱۴۳ قانون مجازات اسلامی مسئولیت کیفری شخص حقوقی مانع از مسئولیت کیفری شخص حقیقی مرتکب جرم نیست. این نکته بدان معنی است که مسئولیت کیفری شخص حقوقی با مسئولیت کیفری شخص حقیقی قابل جمع است. به عبارت دیگر، اگرچه از این پس شخص حقوقی مسئولیت کیفری داشته و قابل مجازات است اما این مسئله به هیچ عنوان نمی‌تواند

۱. برخی از نویسندگان دقیقاً مخالف این برداشت را مطرح کرده‌اند. به عقیده ایشان، اجتماع هر دو شرط برای استقرار مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی ضروری است. در واقع، از نظر آنها، رویکرد قانونگذار در قانون جرایم رایانه‌ای بیشتر قابل قبول است تا رویکرد وی در قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲. برای مطالعه بیشتر در این زمینه رک:

- محسن شریفی و همکاران، همان، صص ۶۶ و بعد

مستمسکی برای فرار شخص حقیقی مرتکب جرم از تحمل بار مجازات باشد. دلایل متعددی در این خصوص قابل ذکر است. اولاً، به موجب اصل شخصی بودن مجازات‌ها هر کس مرتکب جرمی شود خود شخصاً باید بار مجازات آن را نیز به دوش بکشد و جز در موارد کاملاً استثنایی نمی‌توان شخص دیگری را بخاطر عمل ارتكابی آن فرد مجازات نمود.

ثانیاً، همان گونه که قبلاً هم اشاره کردیم شخص حقیقی اگرچه نماینده شخص حقوقی بوده است اما در ارتکاب عمل مجرمانه آزادانه عمل کرده است و از اراده آزاد برخوردار بوده است.^۱ در واقع، بر خلاف مصادیق مباشرت معنوی که مباشر ظاهری فقط آلت دست بوده و اراده ارتکاب جرم را ندارد در مصادیق مربوط به ارتکاب جرم توسط نماینده قانونی یک شخص حقوقی وی کاملاً از اراده آزاد برخوردار بوده و مستحق مجازات است و پیش بینی مسئولیت کیفری برای شخص حقوقی صرفاً بخاطر مصالح اجتماعی و جرم‌شناختی و برای اجرای بهتر عدالت صورت گرفته است که نمی‌تواند نافی مسئولیت مرتکب اصلی جرم باشد.

ثالثاً، اصولاً عدم پیش‌بینی مسئولیت کیفری شخص حقیقی مرتکب جرم در شرایط ماده ۱۴۳ نه تنها با موازین حقوق کیفری به شرح فوق‌الذکر سازگاری ندارد بلکه بر خلاف آموزه‌های مسلم جرم‌شناسی نیز می‌باشد. از یک سو، جای هیچگونه تردیدی نیست که عامل اصلی ارتکاب جرم و تشویش نظم عمومی موجود ذی شعوری است که با یک تصمیم یا اقدام خود موجب تحقق جرم شده است. بنابراین، پیشگیری از تکرار جرم زمانی میسر است که این عامل در ازای رفتار مجرمانه خود پاسخی در خور را از جامعه دریافت نموده و عملاً تهدید شود که چنانچه بار دیگر مرتکب جرم گردد با سختگیری بیشتری روبرو خواهد شد. از سوی دیگر، گاه دیده شده است که قانونگذار بنا به مصالح اجتماعی و سیاسی مسئولیت کیفری شخص حقوقی را در موارد خاصی نادیده گرفته است. چنانکه به عنوان مثال، تبصره ماده ۲۰ قانون مجازات اسلامی با صراحت تمام تأکید نموده است که « مجازات موضوع این ماده در مورد اشخاص حقوقی دولتی و یا عمومی غیر دولتی در مواردی که اعمال حاکمیت می‌کنند اعمال نمی‌شود ». بدیهی است در این موارد نمی‌توان به کلی از وقوع جرم چشم‌پوشی کرده و هیچکس را مجازات نکرد. در واقع، هم عدالت و هم مصالح جرم‌شناختی اقتضا می‌کند که در اینگونه موارد لااقل شخص حقیقی تصمیم گیرنده و مرتکب اصلی جرم به سزای عمل خویش برسد تا هم جرمی بلا مجازات نمانده باشد و هم دیگران گمان نبرند که می‌توانند در پس یک شخصیت حقوقی دولتی یا عمومی غیر دولتی که اعمال حاکمیت می‌کند مبادرت به اقدامات مجرمانه و کسب سود نامشروع به زیان افراد جامعه نمایند.

۱. برای مطالعه مفهوم و آثار رفتار ارادی در قلمرو کیفری رک:

- مجتبی جعفری، جامعه‌شناسی حقوق کیفری...، صص ۲۰۸ و بعد. همچنین رک:

- H. L. A. Hart, Punishment and responsibility, Oxford, 1986, pp. 65-70

رابعاً، این سیاست قانون‌گذار در واقع تدبیری برای جلوگیری از سوء استفاده مجرمین از نظام حقوقی بوده است. بدیهی است اگر قانونگذار صرفاً به مسئولیت کیفری شخص حقوقی بسنده می‌نمود عملاً خود را در دام مجرمین و تبهکاران حرفه‌ای و بی‌رحمی قرار می‌داد که با خیال آسوده به عنوان نماینده قانونی یک شخص حقوقی مرتکب جرم گشته و پس از کسب سود سرشار بدون آنکه مجازات شوند تنها نظاره‌گر اعمال مجازات نسبت به آن شخص حقوقی و فلاکت تعداد بسیاری از انسان‌های بیگناه که اصولاً در ارتکاب جرم نقشی نداشته‌اند می‌شدند. طبیعتاً در شرایطی که آن شخص حقوقی در اثر تحمل بار مجازات نابود شده یا تضعیف گردد هیچ بعید نیست که آن مجرمین مبادرت به تأسیس شخص حقوقی دیگری نموده و به فعالیت‌های مجرمانه خود ادامه دهند. این توالی فاسد قانونگذار را بر آن داشته است که علیرغم اینکه طبق اصول حقوق کیفری مسئولیت کیفری مرتکبین اصلی جرم باقی است با تأکید بیشتری این مسئله را مورد توجه قرار دهد.

سؤال مهمی که در اینجا قابل طرح است این‌که نسبت بین ماده ۱۴۳ و تبصره ماده ۱۴ قانون مجازات اسلامی چگونه است؟ به عبارت دیگر، با توجه به این‌که قانونگذار در ماده ۱۴۳ قانون مجازات اسلامی بر مسئولیت همزمان شخص حقوقی و شخص حقیقی مرتکب جرم تأکید نموده است آیا تبصره ماده ۱۴ همان قانون آنجا که می‌گوید: «چنانچه رابطه علیت بین رفتار شخص حقوقی و خسارت وارد شده احراز شود دیه و خسارت قابل مطالبه خواهد بود» همین راه را پیموده است یا طریق دیگری را در پیش گرفته است؟ اگر قانونگذار در تبصره موصوف نظر به راه حل ماده ۱۴۳ داشته است پس چرا برقراری رابطه علیت بین رفتار شخص حقوقی و خسارت را ملاک تعیین مسئولیت در نظر گرفته و در این خصوص به رفتار شخص حقیقی اشاره ای نداشته است؟

حقیقت این است که به نظر می‌رسد نوع و نحوه تحقق مسئولیت در این دو حکم با یکدیگر متفاوت است. در واقع، با توجه به ماده ۲۰ قانون مجازات اسلامی که می‌گوید: «در صورتی که شخص حقوقی بر اساس ماده ۱۴۳ این قانون مسئول شناخته شود ...» باید گفت که از نظر قانون‌گذار شخص حقوقی به چند صورت ممکن است مسئول شناخته شود که تنها یکی از این موارد ناظر به شرایط مقرر در ماده ۱۴۳ می‌باشد. به دیگر سخن، مسئولیتی که بر اساس شرایط مقرر در ماده ۱۴۳ قانون مجازات اسلامی برای شخص حقوقی ایجاد می‌شود صرفاً مسئولیت کیفری بخاطر جرایم تعزیری و حدی است^۱ و در خصوص مسئولیت مدنی و مسئولیت کیفری که مبتنی بر جنایات باشد

۱. نباید تصور کرد که اشخاص حقوقی فقط قادر به ارتکاب جرایم تعزیری هستند. در واقع، همان‌گونه که قانونگذار با پیش‌بینی تبصره ماده ۱۴ قانون مجازات اسلامی قطعاً در نظر داشته است این‌گونه اشخاص قادر به ارتکاب جرایم علیه تمامیت جسمانی که در زمره جنایات قرار می‌گیرند نیز می‌باشند. علاوه بر این، ارتکاب جرایم حدی توسط اشخاص حقوقی نیز دور از ذهن نیست. چنانکه ممکن است یک شخص حقوقی مبادرت به افساد فی الارض از طریق اشاعه فحشا یا توزیع مشروبات الکلی نموده یا جرایمی را برای مقابله با حکومت اسلامی به راه اندازد. بی‌تردید در اینگونه

حکم همان است که در تبصره ماده ۱۴ این قانون مرقوم گشته است. بنابراین، چنانچه در چارچوب شرایط مقرر در ماده ۱۴۳ به عنوان مثال جرم کلاهبرداری یا تولید و فروش مشروبات الکلی رخ دهد شخص حقیقی و شخص حقوقی همزمان مسئولیت کیفری خواهند داشت و هرگاه در اثر اقدامات یک شخص حقوقی خسارتی به مال یا جان فردی وارد شود به حکم تبصره ماده ۱۴ خود شخص حقوقی مسئولیت مدنی و کیفری ناشی از آن را تحمل خواهد کرد.

ممکن است گفته شود که دلیل تفکیک فوق چیست و چرا اصولاً چنین تفکیکی برقرار شده است؟ در پاسخ باید گفت که اولاً، قسمت اخیر تبصره ماده ۱۴ که می‌گوید: «اعمال مجازات تعزیری بر اشخاص حقوقی مطابق ماده ۲۰ خواهد بود» به این معنی است که قانونگذار در مورد جرایم تعزیری این اشخاص ضوابط دیگری در نظر گرفته است. ضمن اینکه قانونگذار حکم اخیر را منحصر به جرایم تعزیری ننموده است. در واقع، با توجه به این قاعده عقلی که اثبات شیء نفی ما عدا نمی‌کند و با در نظر گرفتن این نکته که در ابتدای تبصره ماده ۱۴ صرفاً تکلیف جنایات (دیه) و خسارت‌های مدنی مشخص شده است تردیدی باقی نمی‌ماند که راه حل ماده ۲۰ نه تنها در مورد جرایم تعزیری بلکه در مورد جرایم احتمالاً حدی اشخاص حقوقی نیز کار گشا خواهد بود.

ثانیاً، بر اساس اصل ظاهر، به نظر می‌رسد که استفاده از راه حل ماده ۱۴۳ در مورد جنایات و خسارات مدنی غیر منصفانه است. چنانکه ممکن است از تولیدات غیر بهداشتی یک شرکت تولید کننده مواد غذایی جنایتی حادث شود که نمی‌توان آن را به تقصیر مدیر یا نماینده آن شخص حقوقی منتسب نمود. در این صورت، اگر هم بر فرض مدیر کارخانه سهل انگاری نموده باشد مسئولیت او در حد ارتکاب یک جرم تعزیری است و نمی‌توان وی را مسئول پرداخت دیه مصرف کنندگان دانست. تنها در یک صورت او ممکن است مسئول باشد و آن حالتی است که او عمداً و با قصد جنایت یا تشویش اذهان عمومی دستور مسموم نمودن تولیدات غذایی را داده باشد که در این حالت نیز اصولاً موضوع بحث از قلمرو مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی خارج خواهد شد. بدیهی است اگر او در رفتار اخیر خود تابع شخص حقوقی بوده باشد همزمان حکم ماده ۱۴۳ و تبصره ماده ۱۴ قانون مجازات اسلامی لازم الاجرا خواهد بود.

نکته دیگر در مقایسه بین تبصره ماده ۱۴ و ماده ۲۰ قانون مجازات اسلامی به نحوه انتساب مسئولیت در مورد هر کدام از این دو مقرر قانونی مربوط می‌شود. سؤال این است که آیا مجرمیت مبتنی بر تبصره ماده ۱۴ همچون ماده ۲۰ (ناظر به ماده ۱۴۳ قانون مجازات اسلامی) یک مجرمیت عاریه‌ای است یا نوع دیگری است؟ به نظر می‌رسد در تبصره مذکور قانونگذار فراتر از بحث مجرمیت

موارد اعدام شخص حقوقی از طریق اعمال مجازات انحلال صورت خواهد گرفت که در ماده ۲۰ قانون مجازات اسلامی به عنوان یکی از مجازات‌های قابل اعمال نسبت به این اشخاص در نظر گرفته شده است.

عاریه‌ای را در نظر داشته است. در واقع، همانگونه که در مطالب فوق گفتیم ارتکاب جنایات و خسارت‌های مدنی ممکن است رابطه علیت مستقیمی با رفتار خود شخص حقوقی داشته باشد اما ارتکاب سایر جرایم صرفاً از طریق مجرمیت عاریه‌ای ممکن است. از این رو، به عقیده ما مجرمیت مورد نظر قانونگذار در تبصره ماده ۱۴ یک مجرمیت اکتسابی است که تفاوت آن با مجرمیت عاریه‌ای را در صفحات قبل متذکر شدیم. آنجا که قانون‌گذار در تبصره مذکور به لزوم احراز رابطه علیت بین رفتار شخص حقوقی و خسارت به وجود آمده تأکید نموده و بر خلاف ماده ۱۴۳ از ارتکاب جرم توسط نماینده شخص حقوقی بحثی به میان نیاورده است در واقع به دنبال طرح ایده مجرمیت اکتسابی در خصوص جنایات و خسارت‌های مدنی بوده است که در مقایسه با ایده جامع‌تر مجرمیت عاریه‌ای که در ماده ۱۴۳ مندرج است چهره‌ای کاملاً استثنایی دارد.

نتیجه‌گیری

با توجه به تحولات حقوق کیفری ایران در پرتو تصویب قانون جدید مجازات اسلامی در سال ۱۳۹۲ مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی برای نخستین بار به عنوان یک قاعده عام مورد توجه قانون‌گذار ایران قرار گرفته است. این قاعده در واقع استثنایی است بر دو قاعده دیگر یعنی شخصی بودن مجازات و فردی بودن مسئولیت کیفری. به موجب قاعده شخصی بودن مجازات هر شخص باید فقط به دلیل اعمال و رفتارهای مجرمانه خود مجازات شود و هیچ شخصی را نمی‌توان به سبب جرایمی که دیگری مرتکب شده است به تحمل مجازات وادار نمود. همچنین، بنا بر قاعده دوم، تحمل بار مجازات ناشی از مسئولیت کیفری تنها از یک موجود انسانی انتظار می‌رود و موجودات غیر انسان که برخوردار از اراده نیستند هیچگاه نمی‌توانند موضوع مسئولیت کیفری قرار گیرند. با این حال، در قلمرو اشخاص حقوقی، قانون‌گذار ایران به پیروی از مواضع قانونگذاران غربی که به نظر می‌رسد خود تحت تأثیر نتایج اندیشه‌های انتقادی دهه ۱۹۷۰ در آمریکا بوده‌اند، از هر دو قاعده فوق عدول نموده و امکان اعمال مجازات بر این گونه اشخاص را هموار نموده است. این تغییر موضع، اولاً مبتنی بر دلایلی است که از قدرت اقناع‌آوری خوبی برخوردارند و ثانیاً بر اساس شرایطی است که چارچوب مورد نظر قانونگذار را ترسیم می‌نمایند.

بنابراین، در خصوص مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی که منجر به تعیین مجازات در مورد این اشخاص می‌شود پیش از هر چیز باید دید این مسئولیت بر چه مبانی استوار گردیده است. بی تردید، بدون شناخت مبانی نظری مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی تعیین مجازات در مورد این اشخاص نمی‌تواند اهداف سیاست جنایی را تأمین نموده و عدالت کیفری را به اجرا گذارد. بررسی‌ها نشان می‌دهد که منافع اجتماعی و عدالت دو دلیل و بنیان اصلی پیش‌بینی مسئولیت کیفری برای این اشخاص محسوب می‌شوند. به این معنی که بر خلاف ادعای رایج که پیش‌بینی مسئولیت کیفری

اشخاص حقوقی را صرفاً از باب مصلحت عنوان نموده‌اند، اجرای عدالت نیز به شایستگی می‌تواند دلیل محکمی برای اتخاذ این سیاست قلمداد شود.

از سوی دیگر، تعیین مجازات در مورد اشخاص حقوقی که فرع بر پیش‌بینی مسئولیت کیفری این اشخاص می‌باشد در چارچوب اصولی شناخته شده است که دادرسی نسبت به رعایت آنها الزام خواهد داشت. این اصول که در ماده ۱۴۳ قانون مجازات اسلامی مورد تأکید قرار گرفته‌اند شامل اصل مجرمیت عاریه‌ای و اصل مسئولیت همزمان شخص حقوقی و شخص حقیقی است. با در نظر گرفتن این اصول، طبیعتاً دادرسی نمی‌تواند شخص حقوقی را به یکی از مجازات‌های ماده ۲۰ قانون مجازات اسلامی محکوم نماید در حالی که شخص حقیقی نماینده مرتکب جرمی نشده یا در پناه علل موجهه جرم می‌باشد. بدیهی است در فرض خلاف نیز دادرسی مجاز نیست صرفاً به محکومیت شخص حقوقی رضایت داده و از مسئولیت مرتکب اصلی جرم چشم‌پوشی نماید.

به هر حال، به نظر می‌رسد پیشنهاد‌های ذیل می‌تواند در زمینه تعیین ضمانت اجرا نسبت به اشخاص حقوقی مؤثر باشد:

۱- در اتخاذ سیاست جنایی جدید نباید نسبت به افراد مختلف یکسان قضاوت نمود. اصل فردی کردن مجازات اگرچه در زمانی به وجود آمد که هنوز انسان ذی‌شعور به عنوان تنها تابع حقوق کیفری شناخته می‌شد اما امروزه نیز که اشخاص حقوقی به عنوان توابع جدید حقوق کیفری شناخته می‌شوند می‌توان به این اصل استناد کرده و مجازات عادلانه‌ای را در مورد اشخاص حقوقی در نظر گرفت تا هم اهداف پیشگیری را دنبال نماید و هم به آرمان عدالت جامعه عمل ببوشاند. به عنوان مثال، گاه اعمال یک مجازات نقدی برای کیفر دادن شخص حقوقی کافی است و گاه برای این منظور باید مصادره اموال را مورد حکم قرار داد و گاه نیز انحلال شخص حقوقی تنها راه برخورد با تخلفات و جرایمی است که نمایندگان آن شخص حقوقی مرتکب شده‌اند. قانونگذار ایران سعی کرده است با پیش‌بینی برخی ابزارهای قابل اعمال در قلمرو فعالیت‌های اقتصادی و غیراقتصادی کنترل بیشتری بر اشخاص حقوقی داشته باشد تا هیچگاه عدالت قضایی قربانی توسعه اقتصادی و فعالیت‌های جمعی قرار نگیرد.

۲- در قلمرو مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی نمی‌توان بر اساس حوزه فعالیت اینگونه اشخاص بین آنها تبعیض قائل شد. در واقع، وقتی بر اساس مبانی مورد اشاره در این نوشتار و در چارچوب اصول مورد قبول قانونگذار می‌خواهیم برای اشخاص حقوقی مسئولیت کیفری قائل شویم فرقی نمی‌کند که حوزه فعالیت آن شخص حقوقی چه چیزی باشد. از این رو، همانگونه که در مطالب این مقاله مورد تأکید قرار دادیم نحوه برخورد قانون‌گذار با جرایم رایانه‌ای اشخاص حقوقی باید همچون جرایم دیگر سختگیرانه باشد و در ماده ۷۴۷ قانون تعزیرات حرف ربط «و» به حرف «یا» تغییر یابد.

۳- در ارتکاب جرم «در راستای منافع شخص حقوقی» لازم نیست حتماً منفعت مورد نظر برای آن شخص حقوقی حاصل شده باشد. در واقع، وقتی دادرس به چنین پرونده‌هایی رسیدگی می‌کند ملزم نیست که تحقق چنین منفعتی را احراز نماید. بلکه فقط کافی است که احراز نماید که مرتکب دارای چنین قصدی بوده است. به عبارت دیگر، وظیفه دادرس در این خصوص صرفاً منحصر است به احراز عنصر روانی مضاعفی که به نظر ما می‌توان آن را با سوء نیت خاص که در مباحث حقوق جزای عمومی و اختصاصی متداول است مقایسه نمود. بنابراین، از نظر عملی، دادرس در اینجا باید دو مقوله را از حیث عنصر روانی اثبات نماید: سوءنیت عام به معنای علم و عمد مرتکب حقیقی در ارتکاب عمل مجرمانه و سوءنیت خاص به معنای قصد اصلی مرتکب حقیقی که همانا منفعت رساندن به شخص حقوقی می‌باشد.

۴- به نظر می‌رسد با توجه به حساسیت‌های خاصی که برای تعقیب کیفری اشخاص حقوقی وجود دارد لازم است محاکم اختصاصی و البته تخصصی برای این منظور در نظر گرفته شود. پیش‌بینی این محاکم به صورت مستقل کمک خواهد کرد که دادرس با در نظر گرفتن همه اوضاع و احوال حاکم بر قضیه حکم عادلانه‌ای صادر نماید. بدیهی است با توجه به ارتباط موجود بین اتهامات وارد شده به شخص حقوقی و شخص حقیقی رسیدگی به جرایم شخص حقیقی نیز در همین مرجع صورت خواهد گرفت.

منابع

- آخوندی، م. ۱۳۹۰. آیین دادرسی کیفری، جلد چهارم: اندیشه‌ها، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات.
- آقای‌نیا، ح. ۱۳۶۲. «مسئولیت جزایی در حقوق ایران»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
- احمدپور، م. ۱۳۸۱. «شرکت‌های مادر؛ الزام یا اختیار»، ماهنامه تدبیر، ۱۴۷: ص ۴-۱۵.
- اردبیلی، م.ع. ۱۳۹۳. حقوق جزای عمومی، چاپ سی و سوم، نشر میزان.
- بکاریا، س. ۱۳۸۰. رساله جرایم و مجازات‌ها، ترجمه محمد علی اردبیلی، چاپ چهارم، نشر میزان.
- جعفری، م. ۱۳۹۲. «تعدد جرم و آثار آن در قانون جدید مجازات اسلامی»، پژوهش حقوق کیفری، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی، ۵: ص ۱۹۶-۱۷۵.
- جعفری، م. ۱۳۹۲. جامعه‌شناسی حقوق کیفری؛ رویکرد انتقادی به حقوق کیفری، چاپ نخست، نشر میزان.

- جعفری، م. ۱۳۹۳. «ماهیت و قلمرو اراده در تحقق مسئولیت کیفری»، پژوهش حقوق کیفری، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی، ۱۵: ص ۱۴۱-۱۲۱.
- جعفری، م. ۱۳۸۶. «مطالعه تطبیقی جرایم بورس اوراق بهادار در حقوق جزای ایران و فرانسه»، پایان نامه کارشناسی ارشد دانشگاه امام صادق (ع).
- حسینی، م. ۱۳۹۰. «فلسفه مجازات اشخاص حقوقی بزهکار: فایده گرایی - سزاگرایی»، ضمیمه مجله تحقیقات حقوقی دانشگاه شهید بهشتی، یادنامه شادروان دکتر نوربها، ص ۴۰۶-۳۷۵.
- شریفی، م، حبیبزاده، م، عیسایی تفرشی، م و فرجیها، م. ۱۳۹۲. «انتساب مسئولیت کیفری به اشخاص حقوقی در نظام کیفری ایران و انگلستان»، آموزه‌های حقوق کیفری، ۶: ص ۸۸-۵۷.
- شریفی، م. ۱۳۹۳. «مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی در حقوق ایران و انگلستان»، رساله دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس.
- کلی، ج. ۱۳۸۲. تاریخ مختصر تئوری حقوقی در غرب، ترجمه محمد راسخ، چاپ دوم، انتشارات طرح نو.
- محسنی، م. ۱۳۷۶. دوره حقوق جزای عمومی، جلد سوم: مسئولیت کیفری. چاپ اول، کتابخانه گنج دانش.
- نجفی ابرندآبادی، ع. ۱۳۹۰. «از جرم‌شناسی تا آسیب اجتماعی شناسی»، ضمیمه مجله تحقیقات حقوقی دانشگاه شهید بهشتی؛ یادنامه شادروان دکتر رضا نوربها، ص ۱۰۳۱-۱۰۱۵.
- نجفی ابرندآبادی، ع. ۱۳۸۵. جرم‌شناسی بزهکاری اقتصادی، از: تقریرات درس جرم‌شناسی، ویراست ششم.
- Ashworth, A. 2009, **Principles of criminal law**, Sixth edition, Oxford.
- Barkan, Steven E. 2012, **Criminology: A sociological understanding**, Fifth edition, Pearson.
- Catargiu M. 2013, "The origins of criminal liability of legal persons; A comparative perspective", **AGORA International Journal of Judicial Sciences**, 3:26-30.
- Daoud E. et Le Corre C. 2013, "La responsabilité pénale des personnes morales", **Perspectives Etudes**, 43: 53-58.
- Hart, H. L. A. 1986, **Punishment and responsibility**, Oxford.
- Service Droit en pratique, 2009, **La responsabilité pénale de la personne morale**, Travail & Sécurité.
- Jakulin V. 2009, "The liability of legal persons for criminal offences in French and Slovene criminal law", **Slovenian Law Review**, 6(1/2): 35-42.
- Véron, M. 2005, **Droit pénal des affaires**, Armand Colin.



پروژه‌نامه حقوق کیفری

سال هفتم، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵

شماره پانزدهم ۱۴



ارزیابی پروژه مسکن مهر شهرستان بجنورد از منظر نظریه پیشگیری از جرم با طراحی محیطی

محدثه جلالی^۱

دکتر سیدمهدی سیدزاده ثانی^۲ ✉

تاریخ پذیرش: ۹۵/۱۰/۱

تاریخ دریافت: ۹۳/۴/۲۵

چکیده

پروژه‌ی مسکن مهر به عنوان یکی از انواع مساکن اجتماعی به منظور حمایت از اقشار آسیب پذیر جامعه در حواشی شهرها تعقیب گردید. اما، آسیب پذیری گروه هدف این پروژه و ویژگی‌های عمومی پروژه‌ی مسکن مهر شامل حاشیه‌گرایی، کوچک سازی و بلند مرتبه سازی، نگرانی‌های جدی را مبنی بر افزایش آمار جرایم و ناهنجاری‌ها در سایت‌های مسکن مهر ایجاد می‌کند. پژوهش حاضر با هدف ارائه‌ی روشی علمی برای ارزیابی پروژه‌های مسکونی - به عنوان نمونه سایت مسکن مهر بجنورد - از منظر اصول پیشگیری از جرم با طراحی محیطی انجام پذیرفته‌است. به این منظور ۱۰ معیار به عنوان معیارهای مؤثر در کاهش جرم خیزی فضاهای شهری تعیین و با استفاده از روش تحلیل سلسله مراتبی و با رویکردی مشارکتی وزن دهی شدند. به موجب این ارزیابی نمره‌ی پیشنهادی به سایت گلستان شهر از مؤلفه‌ی نظارت - و در بازه‌ی عددی ۰ تا ۱۰ - برابر با ۱/۰۱، تعداد جمعیت ۱/۱۴، قلمروگرایی ۰/۴۴، حمایت از فعالیت‌های پشتیبان ۰/۲۵، مکان‌یابی ۰/۱۷، کنترل دسترسی ۰/۲۸، مدیریت و نگهداری ۰/۱۵، سخت کردن دست‌یابی به اهداف مجرمانه ۰/۲۳، خوانایی محیط ۰/۰۸، مقیاس انسانی ۰/۰۵ و کاهش آلودگی صوتی ۰/۱۴ است. در مجموع نیز، سایت مسکن مهر بجنورد از ۱۰ امتیاز، نمره‌ی ۳/۹۴ را در زمینه اصول طراحی محیطی کسب کرده است. این مسأله لزوم اتخاذ تمهیداتی برای ارتقای ایمنی این سایت را بیش از پیش آشکار می‌کند.

واژگان کلیدی: پیشگیری از جرم، اصول طراحی محیطی، ارزیابی، مسکن مهر، روش تحلیل سلسله مراتبی

۱. کارشناس ارشد رشته حقوق دانشگاه فردوسی مشهد

۲. استادیار گروه حقوق دانشگاه فردوسی مشهد

مقدمه

نظریه‌ی پیشگیری از جرم با طراحی محیطی دربردارنده‌ی مجموعه‌ای از راهبردها به منظور پیشگیری از جرم است که از یک سو از طریق طراحی و استفاده‌ی مؤثر از محیط ساخته‌شده و از سوی دیگر به واسطه‌ی تقویت هم‌بستگی اجتماعی استفاده‌کنندگان از فضا، موقعیت و فرصت‌های جرم و ترس از آن را در فضای شهری از بین می‌برد و در ارتقاء کیفیت زندگی و افزایش رضایت‌مندی شهروندان تأثیر به‌سزایی دارد.

افزایش نرخ جرم در اکثر کشورها، شکل‌گیری اشکال نوین بزهکاری و افزایش احساس ترس و ناامنی در میان شهروندان موجب تحمیل مشکلات مالی فراوان بر دولت و تشکیلات قضایی کشورها می‌شود. این مسأله لزوم اعمال سیاست‌های پیشگیرانه از جرم را بیش از پیش ضروری می‌سازد. از میان این سیاست‌ها، تمرکز سیاست‌های پیشگیرانه‌ی وضعی بر موقعیت‌ها و فرصت‌های تسهیل‌کننده‌ی ارتکاب جرم و تلاش برای از بین بردن آن‌هاست و از آنجا که محیط مصنوع می‌تواند ایجادکننده و یا تقویت‌کننده‌ی این فرصت‌ها باشد، لذا توجه به فاکتورهای طراحی محیطی به منظور پیشگیری از جرایم، نقش بسیار مهمی در ارتقای ضریب امنیت و کیفیت محیط خواهد داشت. علاوه بر اتخاذ راهبردهای طراحی محیطی که در قالب معماری و شهرسازی نمود می‌یابد، آگاهی بخشی به ساکنین در خصوص نقش آن‌ها در ایمن‌سازی فضاهای شهری، امکان نظارت طبیعی ساکنین و تعلق آن‌ها به محیط زندگی خود را افزایش داده و از این طریق فرصت‌های مستعد جرم خیزی در فضاهای شهری را از بین خواهد برد.

پروژه‌ی مسکن مهر یکی از انواع مسکن اجتماعی است که از سوی دولت نهم و در راستای شعارهای عدالت محور آن مطرح و اجرایی شد. این پروژه به عنوان یکی از پروژه‌های مهم دولتی تامین مسکن در ایران - به طور قطع بی‌نیاز از توجه به این اصول نیست. از یک سو، آسیب‌پذیری گروه هدف این پروژه با توجه به شرایط در نظر گرفته شده برای اعضاء در قوانین مسکن مهر و از سوی دیگر اتخاذ سیاست‌هایی چون حاشیه‌گرایی، بلندمرتبه‌سازی و کوچک‌سازی به منظور پایین آوردن هزینه‌ی ساخت و ساز، زمینه‌ساز فرصت‌های مستعدی برای جرم‌خیزی فضاهای شهری است که عدم توجه به آن، نگرانی‌های جدی را مبنی بر افزایش آمار جرایم و ناهنجاری‌ها در سایت‌های مسکن مهر ایجاد می‌کند.

در این مقاله سعی شده است با هدف کاربردی کردن مفاهیم و اصول رویکرد پیشگیری از جرم با طراحی محیطی در پروژه‌های شهری - به‌ویژه سایت‌های مسکونی - و بهبود و ارتقای پروژه‌هایی نظیر مسکن مهر همگام با اصول طراحی محیطی، روشی مناسب و توانمند جهت ارزیابی سایت‌های مسکونی و پروژه‌ی مسکن مهر شهرستان بجنورد (گلستان شهر) از منظر اصول طراحی محیطی

ارائه شود تا در نهایت به این سوال پاسخ داده شود که آیا در طرح ریزی این مجموعه‌ها به اصول و معیارهای پیشگیری از جرم با طراحی محیطی به‌منظور مقاومت سایت‌های مسکونی در برابر جرم نیز توجه شده است یا خیر؟

درباره پیشینه پژوهش می‌توان به صدها کتاب و مقاله‌ای که در زمینه اصول پیشگیری از جرم با طراحی محیطی به زبان انگلیسی نوشته شده اشاره کرد که مرور تمام این منابع در حوصله این مقاله نخواهد بود. اما به عنوان نمونه می‌توان به فعالیت‌های افرادی چون جین جاکوبز «Jane Jacobs» با کتاب «حیات و مرگ شهرهای بزرگ آمریکایی» (۱۹۶۱)، الیزابت وود «Elizabet Wood» با کتاب «جنبه‌های اجتماعی خانه‌سازی در توسعه شهری» (۱۹۶۷)، سی.ری جفری «C.R. Jeffery» با کتاب «پیشگیری از جرم از رهگذر طراحی محیطی» (۱۹۷۱)، اسکار نیومن «Oscar Newman» با کتاب‌های «فضای قابل دفاع: پیشگیری از جرم با استفاده از طراحی شهری» (۱۹۷۲)، «رهنمودهای طراحی برای دستیابی به فضای قابل دفاع» (۱۹۷۶) و «خلق فضای قابل دفاع» (۱۹۹۶)، آلیس کلمن «Alise Coleman» با کتاب «آرمان شهر در بوتهی آزمایش، پندار و واقعیت در طراحی مسکن» (۱۹۸۵)، تیم پاسکو «Tim Pascoe» با کتاب «امنیت به وسیلهی طراحی» (۱۹۹۲)، تیموتی دی کرو «Timothy.D. Crowe» با کتاب «پیشگیری از جرم با طراحی محیطی، کاربرد طراحی معماری و مفاهیم مدیریت محیطی» (۲۰۰۰) اشاره کرد.

اما در زمینه سابقه‌ی موضوع در ایران، ناخوشبختانه باید گفت مطالعات مبتنی بر نظریه‌ی پیشگیری از جرم با طراحی محیطی سابقه‌ای بیش از یک دهه نداشته است. مطالعات صورت گرفته در این خصوص را می‌توان به ۲ دسته تقسیم کرد.

۱- مطالعاتی که معماران، جامعه‌شناسان، جغرافی دانان و غیره، هر یک مبتنی بر زاویه‌ی دید متناسب با رشته‌ی تخصصی خود انجام داده‌اند که از آن جمله می‌توان به کتاب‌های «جغرافیای اجتماعی شهر» نوشته‌ی حسین شکوهی، «ترس در فضای شهری» نوشته‌ی سایه فرید طهرانی و «امنیت و طراحی شهری» نوشته‌ی محمدرضا بمانیان و هادی محمودی نژاد اشاره کرد. این منابع با وجود مفید بودن به دلیل عدم شناخت لازم نسبت به ماهیت جرم و رفتارهای مجرمانه و شیوع انحرافات نمی‌تواند چندان اصولی و علمی باشد. لذا انجام پژوهش‌های تطبیقی جهت نزدیک‌تر کردن اندیشه‌های این حوزه‌ها با جرم‌شناسی می‌تواند در بلند مدت زمینه‌ی کاهش وقوع جرم را فراهم سازد. مطالعات جرم‌شناسان در این حوزه هم از این آسیب در امان نمانده است. در ادبیات جرم‌شناسی منتشر شده، پیشگیری از جرم با طراحی محیطی ذیل عنوان پیشگیری وضعی به صورت کلی و نظری و نه به شکل کاربردی مطرح شده است. این قبیل مطالعات نیز به دلیل عدم

توجه به بین رشته‌ای بودن موضوع مورد مطالعه، نمی‌تواند برطرف کننده‌ی مشکلات ناشی از ازدیاد وقوع جرایم باشد که از آن جمله می‌توان به جلد اول کتاب «جرم شناسی پیشگیری» شهرام ابراهیمی (۱۳۹۱) اشاره کرد.

۲- دسته‌ی دوم مطالعاتی است که به ضرورت انجام پژوهش‌های تطبیقی و بین رشته‌ای توجه کرده‌اند و از آن جمله می‌توان به کتاب «پیشگیری از جرم از طریق معماری و شهرسازی» نوشته‌ی محمدرضا رحمت (۱۳۸۸) و کتاب «برنامه ریزی و طراحی محیطی امنیت در محیط زیست شهری» نوشته‌ی اسماعیل صالحی (۱۳۹۰) اشاره کرد.

به هر حال؛ کتاب‌ها و مقاله‌های مرتبط با موضوع در ایران به هیچ وجه متناسب با اهمیت موضوع و نقش آن در پیشگیری از جرایم نبوده است و در منابع موجود در ایران در خصوص اجرایی کردن اصول و مؤلفه‌های پیشگیری از جرم با طراحی محیطی در پروژه‌های مسکونی، تجاری، آموزشی، تفریحی و غیره نمونه‌ای اجرایی با ارائه‌ی راهکارهای لازم در این خصوص مشاهده نگردید. به نظر می‌رسد این موضوع ناشی از عدم الزامات قانونی برای رعایت اصول پیشگیری از جرم با طراحی محیطی و نیز عدم پیش بینی اصول راهنمایی در این خصوص در حوزه‌ی قوانین ایران است که ارزیابی پروژه‌های مسکونی، تجاری و غیره را با مشکلات و کاستی‌های فراوانی روبرو می‌کند.

پروژه‌ی مسکن مهر نیز از این مشکل مستثنی نبوده و از فقر منابع اطلاعاتی در این حوزه رنج می‌برد. به طوری که ناخوشبختانه مطالعات کاربردی صورت گرفته در ایران در حیطه‌ی پروژه‌ی مسکن مهر - به عنوان یک پروژه‌ی مهم دولتی تامین مسکن - به هیچ وجه متناسب با اهمیت و ابعاد این پروژه‌ی ملی نیست. کتاب‌های منتشر شده در این خصوص، بیشتر به ارایه‌ی قوانین و مقررات مسکن مهر، تعاونی‌ها و اعضای آن پرداخته و به سایر موضوعات اشاره‌ای نکرده است. از جمله‌ی این کتب می‌توان به کتاب «تعاونی‌های مسکن مهر» (آنچه متقاضیان و اعضا باید بدانند) (۱۳۸۷) و نحوه‌ی تشکیل و مدیریت تعاونی‌های مسکن مهر (۱۳۸۶) اشاره کرد.

در این مقاله در ابتدا به بررسی مبانی نظری پیشگیری از جرم با طراحی محیطی پرداخته شده است و در این راستا اصول ده‌گانه این نظریه به صورت مختصر توضیح داده شده است. پس از توضیح اصول ده‌گانه روش تحقیق پژوهش مورد بررسی قرار گرفته است. از آنجا که اصول ده‌گانه پیشگیری از جرم با طراحی محیطی از ارزش مختلفی برخوردارند، در بخش سوم تلاش شده تا با اعمال روش سلسله مراتبی این اصول وزن دهی شوند. در بخش‌های بعدی مقاله نیز داده‌ها و بحث پیرامون داده‌ها خواهد آمد. در انتها نیز به نتیجه‌گیری در خصوص ارزیابی پروژه مسکن مهر بجنورد از نظر اصول پیشگیری از جرم با طراحی محیطی اشاره خواهد شد.

۱. مبانی نظری پیشگیری از جرم با طراحی محیطی

نظریه‌ی (CPTED) مخفف عبارت (Crime Prevention Through Environmental Design) به معنای پیشگیری از جرم از طریق طراحی محیطی است که نخستین بار توسط سی. ری جفری (C. R. Jeffery) جرم شناس آمریکایی در کتاب خود با همان نام به کار برده شد. این نظریه «از لحاظ مبانی نظری تا حدودی شبیه نظریه‌ی پیشگیری وضعی (Situation Crime Prevention [SCP]) است؛ ولی در قلمرو و کاربرد محدودتر از آن است.» (محمودی جانکی، قورچی بیگی، ۱۳۸۸: ۳۵۳) زیرا کارکرد پیشگیری وضعی، محدود به محیط مصنوع نبوده و طیف وسیعی از اقدامات محیطی و غیر محیطی را شامل می‌شود؛ در حالی که نظریه‌ی CPTED، به دنبال پیشگیری از جرایم خاص در قلمروی مشخص یعنی محیط ساخته شده و مصنوع از طریق طراحی مناسب محیط می‌باشد. این نظریه بر این باور است که جرم معلول فرصت است. مجرم فردی منطقی و جرم انتخابی عقلانی است و تأثیر گذاشتن بر عوامل وضعی و فرصت‌ها راحت‌تر از تغییر و اصلاح شخصیت افراد است. در نتیجه راه حل مناسب برای پیشگیری از وقوع جرم را کم کردن فرصت مجرمانه از طریق طراحی محیط مصنوع و ساخته شده می‌داند.

انجمن بین‌المللی پیشگیری از جرم (NICP) National Institut of Crime Prevention (این نظریه را طراحی مناسب و استفاده‌ی بهینه از محیط مصنوع دانسته که به کاهش ترس از وقوع جرم و ارتقاء کیفیت زندگی منجر می‌شود. (NICP, 2009) انجمن بین‌المللی پیشگیری از جرم از رهگذر طراحی محیطی (ICA) International CPTED Association نیز آن را مجموعه‌ای از استراتژی‌ها برای پیشگیری از خشونت و جرم دانسته که به واسطه‌ی تقویت همبستگی اجتماعی، موقعیت و فرصت‌های جرم و ترس از آن را در فضای شهری از بین می‌برد. (ICI, 2010) از جمع این تعاریف می‌توان نظریه‌ی CPTED را دربردارنده‌ی مجموعه‌ای از تدابیر و اقدامات غیر کیفی به منظور پیشگیری از جرایم خاص (جرایم فرصت مدارانه) در قلمرویی مشخص یعنی محیط ساخته شده و مصنوع دانست، که از یک سو از طریق طراحی و استفاده‌ی مؤثر از محیط مصنوع و از سوی دیگر به واسطه‌ی تقویت مسئولیت و همبستگی اجتماعی استفاده-کنندگان از فضا، موقعیت و فرصت‌های جرم و ترس از آن را در فضای شهری از بین می‌برد و در ارتقاء کیفیت زندگی و افزایش رضایتمندی شهروندان تأثیر به سزایی دارد.

در خصوص تعداد این اصول، اجماع و اتفاق نظری میان محققین وجود ندارد. با وجود اختلاف نظرهای موجود در این پژوهش تلاش شده است با نگاهی تطبیقی و بین رشته‌ای به جمع آوری اصول و مؤلفه‌های CPTED پرداخته شود. این اصول عبارتند از: ۱- نظارت ۲- قلمروگرایی ۳- سخت کردن دستیابی به اهداف مجرمانه ۴- مدیریت و نگهداری ۵- حمایت از فعالیت‌های پشتیبان ۶- تعداد

جمعیت در فضاهای شهری ۷- خوانایی محیط ۸- مقیاس انسانی ۹- آلودگی صوتی و ۱۰- مکان یابی.

در تبیین این اصول باید گفت با گذشت زمان و به دنبال توسعه و کاربردی کردن مفاهیم CPTED اصول و معیارهایی به این نظریه اضافه شده است که حاصل نگاه تخصصی محققین رشته‌های مرتبط به CPTED از جمله حقوق جزا و جرم شناسی، معماری و شهرسازی، برنامه ریزی شهری، جغرافیا، جامعه شناسی، روان شناسی و محیط زیست به این موضوع است. به طور مثال اندازه‌ی فضا و تأثیر آن بر رفتارهای بشری، ایجاد فرمی خوانا در محیط برای استفاده کنندگان از فضا، اثرات آلودگی صوتی بر جرم خیزی فضاهای شهری و مکان یابی مناسب سایت-های مسکونی، بیشتر حاصل نگاه تخصصی محققین معاصر به این موضوع است. در ادامه تعریف مختصری از هر یک از مولفه‌ها ارائه خواهد شد.

۱.۱. نظارت

«نظارت به معنای توانمندسازی محیط شهری از طریق در معرض دید قرار گرفتن مناطق مختلف به وسیله‌ی شهروندان اعم از ساکنین، همسایگان، رهگذران و یا ارگان‌های رسمی است تا از این طریق، مناطق شهری در معرض دید عمومی قرار گیرند و از ایجاد مناطق غیر قابل نظارت و به اصطلاح مناطق کور جلوگیری به عمل آید.» (اخوان، صالحی، ۱۳۸۹: ۶۷-۶۶) مطابق نظریه‌ی کنترل اجتماعی (Social Control Theory)، فرصت‌طلبان جرم و جنایت یا متخلفان بالقوه اگر احساس کنند که کسی ناظر آنها نیست و می‌توانند بدون ترس و هراس از دیده شدن مرتکب اعمال مجرمانه شوند و در مقابل، هیچ‌کس نسبت به آنها و اعمالشان واکنش نشان نمی‌دهد به احتمال بیشتری مرتکب جرم و رفتارهای ناهنجار در آن مکان خواهند شد. (ولد، برنارد، اسنیپس، ۱۳۹۴: ۲۷۳) به عبارت دیگر «اگر مجرم تصور کند که در صورت ارتکاب جرم در معرض نظارت و مشاهده قرار دارد-اگرچه در واقع نیز این‌گونه نباشد-احتمال ارتکاب جرم توسط وی کمتر خواهد شد.» (Siti Rasidah, Noraini & Mohd najib, 2012: 629) زیرا بر طبق نظریه‌ی انتخاب عقلانی (National Choice Theory)، مجرم در فرایند گذار از اندیشه به عمل، منافع و خطر را می‌سنجد. او می‌داند که در این محله به علت نظارت بالقوه، احتمال دخالت ساکنین، پلیس و دستگیری بالا خواهد بود؛ در نتیجه از ارتکاب جرم منصرف خواهد شد. این مؤلفه، به انواع مختلفی چون نظارت طبیعی از سوی شهروندان، نظارت سازمان دهی شده از سوی ارگان‌های رسمی مانند پلیس و نگهبانان محله و نظارت مکانیکی از طریق دوربین‌های مدار بسته و نور و روشنایی تقسیم می‌شود. (صالحی، ۱۳۹۰: ۴۰)

۲.۱. قلمروگرایی

این مفهوم به معنای تقویت حس مالکیت و تعلق افراد به محیط‌های ساخته شده و مصنوع از طریق تفکیک فضاها و ارائه‌ی تعریف روشنی از سلسله مراتب قلمرو از عمومی (public)^۱، نیمه عمومی (semipublic)^۲، نیمه خصوصی (semiprivate)^۳ و خصوصی (private)^۴ است که «موجب تقویت حس مسئولیت استفاده کنندگان از یک فضا از طریق واکنش به موارد مشکوک و گزارش-دهی آن و بالتبع افزایش خطر برای بزهکاران می‌شود.» (کرو، ۱۳۸۷: ۸۳)

مشخص کردن حریم فضاها، نیمه عمومی و خصوصی از طریق تعیین «فیلترهای گذار» (Transitional Filters) که جابه‌جایی و انتقال از فضای عمومی به نیمه عمومی و از نیمه خصوصی به خصوصی را نشان می‌دهد و نیز تقویت حس همسایگی از طریق برگزاری جلساتی میان ساکنین برای آشنایی آن‌ها با یکدیگر، افزایش مشارکت آن‌ها در امور مربوط به محله، سپردن مسئولیت قسمت‌هایی از ساختمان به خود آن‌ها، تقسیم کردن مجتمع‌ها و نواحی مسکونی به محدوده‌های کوچک‌تر و غیره از جمله راهبردهای تقویت حس قلمروگرایی هستند. (جیسون، ویلسون، ۱۳۹۰: ۴۶؛ رحمت، ۱۳۸۸: ۱۶۹)

۳.۱. سخت کردن دست‌یابی به اهداف مجرمانه

«سخت کردن دست‌یابی به اهداف مجرمانه به عنوان سنتی‌ترین روش پیشگیری از جرم به معنای تقویت استانداردهای امنیتی ساختمان است که از ورود یا دسترسی بزهکاران احتمالی به محیط-هایی که امکان وقوع جرم را دارند جلوگیری می‌کند.» (حبیب‌زاده، شریفی، صادقی، ۱۳۹۱: ۱۳۰)

این مؤلفه از طریق راهبردهایی چون قفل کردن درب‌ها، نرده کشی پنجره‌ها و دیوارها، نصب زنگ اعلام خطر و دیگر نمایشگرهای امنیتی، راه اندازی بخش پذیرش، تعریف دقیق و آشکار ورودی و خروجی و بستن سایر مسیرهای دسترسی، ایجاد مجتمع‌های دروازه دار (Gated Communities)

۱. فضای عمومی مکان‌هایی هستند که مورد استفاده‌ی افراد و گروه‌ها هستند ولی کسی مالک آنها نیست. مانند پارک-ها و کتابخانه‌های عمومی.

۲. فضای نیمه عمومی فضایی است که استفاده‌کننده‌ی آن مالک آن محسوب نمی‌شود ولی به نوعی آن را متعلق به خود می‌داند. مانند پیاده‌روی جلوی خانه‌ها.

۳. فضای نیمه خصوصی فضایی است که استفاده‌کننده‌ی آن مالک آن محسوب می‌شود ولی تعداد این استفاده-کنندگان به نسبت فضای خصوصی بیشتر است مانند نشیمن عمومی خوابگاه‌ها، استخر شای مجموعه‌های مسکونی.

۴. فضای خصوصی فضایی است که فرد مالک آن محسوب شده و به شدت از آن محافظت می‌کند. مثل خانه، فضای کار شخصی.

و نیز طراحی و جانمایی دوباره‌ی عناصری که بیشتر مورد تخریب قرار می‌گیرند تقویت می‌گردد. (استولارد، ۱۳۹۰: ۶۵؛ کلارک، ۱۳۸۴: ۱۶۶)

البته باید توجه داشت، استفاده‌ی ناصحیح از این رویکرد، سبب القای حس خطرناکی محیط، افزایش ترس از جرم و ایجاد جوی نظامی در محله خواهد شد. برای مثال استفاده از سیم خاردار یا پنجره‌های مشبک یا استفاده‌ی بیش از حد و غیر متعارف از نرده‌های فلزی نوک تیز اطراف پنجره و به‌ویژه بالای دیوار. در این حالت، ساکنان در پشت موانع فیزیکی قرار می‌گیرند و قابلیت خود نظارتی آن‌ها در محیط آسیب می‌بیند. «گاهی اوقات نیز مستحکم سازی هدف موجب تحریک مجرمان بالقوه شده و آن‌ها را متوجه حضور عنصر با ارزش حفاظت شده‌ای در محیط می‌کند.» (اخوان، صالحی، ۱۳۸۹: ۵۹)

۴.۱. مدیریت و نگهداری

نخستین بار، «جیمز کیو ویلسون» و «جورج ال کلینگ» (Wilson & Kelling) در سال ۱۹۸۲ بر اهمیت مدیریت و نگهداری محیط به عنوان شاخص فیزیکی کنترل اجتماعی غیر رسمی تأکید کرده و نظریه‌ی پنجره‌های شکسته (Broken Window Theory) را مطرح کردند. طبق این دیدگاه، «پنجره‌های شکسته‌ی یک ساختمان، اگر تعمیر نشوند؛ این پیام را به یک بزهکار بالقوه می‌دهد که کسی به آن اهمیتی نمی‌دهد و لذا شکستن پنجره‌های بیشتر هزینه‌ای ندارد.» (Wilson & Kelling, 1982: 37) در نتیجه تلاش‌های این ۲ محقق، مؤلفه‌ی مدیریت و نگهداری به عنوان جزئی جدید به اصول CPTED اضافه شد.

مدیریت و نگهداری، طیف وسیعی از اقدامات نظیر کوتاه کردن چمن‌ها، جمع‌آوری زباله‌ها، پاک کردن دیوار نوشته‌ها، تعمیر لامپ‌ها و شیشه‌های شکسته و غیره را دربرمی‌گیرد. (شرکت لولین دیوس، ۱۳۸۹: ۳۸) وجود طرح‌هایی از قبیل نظارت‌های محله‌ای که موجب تشویق احساس مسئولیت ساکنین به منظور نظارت بر اموال خود و همسایگان می‌شود و نیز حضور سازمان یافته‌ی نیروهای انسانی مانند پلیس، نیروهای امنیتی، ناظران و نگهبانان خیابان از جمله عوامل تأثیرگذار بر موفقیت مؤلفه‌ی مدیریت و نگهداری محسوب می‌شود.

۵.۱. حمایت از فعالیت‌های پشتیبان

رویکرد حمایت از فعالیت‌های پشتیبان به دنبال فراهم کردن برخی از فعالیت‌های اجتماعی در مناطق شهری است تا علاوه بر اشتغال زایی و ایجاد تسهیلات رفاهی بتوان میزان نظارت انسانی را بر مناطق افزایش داد. «در این روش تلاش می‌شود تا نوعی توانمند سازی در فعالیت‌های اجتماعی

صورت گیرد و در واقع به مناطق شهری و خصوصاً مناطقی که امکان جرم خیزی در آنها بیشتر است، انسان تزریق شود.» (بمانیان، محمودی-نژاد، ۱۳۸۸: ۱۵۹) البته باید توجه داشت وجود فعالیت‌های متنوع و ناهماهنگ در کنار همدیگر نیز ممکن است فرصت ارتکاب انواع جرایم و رفتارهای ضد اجتماعی را فراهم کند. به طور مثال وجود کلوپ‌ها و باشگاه‌های ورزشی جوانان کنار محل زندگی سالمندان احتمال بزه‌دیدگی این افراد را بیشتر می‌کند. «به عبارت دیگر افزایش فعالیت‌ها و به تبع آن افزایش ترافیک پیاده باعث افزایش ریسک جرم از نقطه نظر انتخاب هدف مجرمانه و کاهش ریسک جرم از نقطه نظر نظارت طبیعی می‌شود.» (شرکت لولین دیویس، ۱۳۸۹: ۳۲) و در نتیجه تصمیم‌گیری در مورد نوع و سطح فعالیت‌های مناسب و هماهنگ، نیازمند اشراف بر مسایل اجتماعی و توجه به بافت و زمینه‌ی محلی دارد.

راهکارهایی چون گسترش تجارت شبانه، جذب گروه‌های مختلف مردم از لحاظ سنی، شیوه‌ی زندگی و سطح اقتصادی به منظور استفاده‌ی متنوع از محیط، بهره‌گیری مناسب از اختلاط کاربری‌ها و پرهیز از ایجاد کاربری‌های ناسازگار و غیره از جمله راهبردهای حمایت‌کننده از فعالیت‌های پشتیبان هستند.

۶.۱. تعداد جمعیت در فضاهای شهری

تمرکز این مؤلفه بر اندازه و تعداد جمعیت و نقش آن بر جرم‌خیزی فضاهای شهری است. به عبارت دیگر این مؤلفه در صدد پاسخ‌گویی به این سؤال است که حضور چه تعدادی از جمعیت در فضاهای شهری فراهم آورنده‌ی فرصت‌های بیشتر برای مراقبت و نظارت طبیعی است. به عبارت دیگر آیا بیشتر یا کمتر شدن بیش از حد تعداد جمعیت نیز تأثیری بر جرم‌خیزی آن فضا خواهد داشت؟ بنابراین این مؤلفه روی ۲ شکل نامتعارف از میزان حضور مردم در فضاهای شهری متمرکز شده که خود عامل افزایش فرصت‌های مجرمانه به شمار می‌رود. این اشکال عبارتند از: تراکم جمعیت و انزوای فضا.

۱.۶.۱. تراکم و فشردگی زیاد جمعیت (ازدحام)

«در برخی از نقاط یا در برخی از زمان‌ها تراکم زیاد جمعیت به‌گونه‌ای است که امکان رعایت فاصله‌ی شخصی (Personal Distance) - معادل ۴۵ تا ۱۲۰ سانتی‌متر - به وجود نمی‌آید.» (صالحی، ۱۳۹۰: ۹۰) این امر عاملی برای افزایش استرس در فرد می‌شود که ناشی از ترس از تجاوز به حریم خصوصی و خلوت افراد است. این ازدحام در فضاهای عمومی نظیر پیاده‌رو، خیابان، پارک و غیره فرصت‌هایی را برای ارتکاب جرایمی نظیر کیف‌قاپی، جیب‌بری و غیره فراهم می‌کند. »

همچنین فرد با قرار گرفتن در شرایط ازدحام، احساس اغتشاش و ناتوانی در کنترل محیط را هم خواهد داشت که ممکن است سبب کناره گیری از جمع و پرهیز از حضور در فضا در آینده - به دلیل ترس از بزه دیدگی - شود و محیط را برای حضور بزهکاران بالقوه آماده کند.» (فرید طهرانی، ۱۳۹۰: ۷۹-۸۰) در مجتمع‌های مسکونی نیز تراکم جمعیت امکان شناخت ساکنین و ایجاد تعلق خاطر میان آنها را کمتر خواهد کرد. (تی هال، ۱۳۹۰: ۲۰۵) این امر سبب کاهش فرصت‌های نظارت و مستعد شدن محیط برای ارتکاب جرم خواهد شد.

۲.۶.۱. انزوای فضا

همچنان که ازدحام و تراکم بالای جمعیت، عاملی برای افزایش فرصت‌های ارتکاب جرم و رفتارهای ناهنجار محسوب می‌شود، انزوا و خالی از جمعیت بودن فضا نیز خود عاملی جرم‌زاست. در برخی از فضاها یا در همان فضاها پر ازدحام، در برخی ساعات یا روزها، فضا تا بیش از حد خلوت بودن و حتی خالی از جمعیت بودن نیز می‌رسد به نحوی که عدم نظارت در طی روزهای مختلف (اعم از تعطیل و غیر تعطیل) و ساعات مختلف (اعم از شب و روز) در فضا احساس می‌شود. نکته‌ی دیگری که باید به آن توجه داشت این است که همچنان که خلوت کم به احساس ذهنی ازدحام منجر می‌شود، خلوت بیش از اندازه نیز به احساس انزوای اجتماعی منجر خواهد شد. امری که سبب گوشه‌گیری از جمع، ایجاد شخصیت اجتماع گریز و در نتیجه عدم درک هنجارها و قواعد اجتماعی خواهد شد.

۷.۱. خوانایی محیط (وجود اطلاعات محیطی)

وجود نمادها، و نشانه‌های شهری از دید صاحب نظران سیمای شهر، از عوامل مهم خلق حس مکان بوده و به تازه واردین و غریبه‌ها کمک می‌کند تا از طریق برقراری ارتباط با آنها، احساس امنیت کرده و مسیر خود را بیابند. تحقیقات صالحی، نشان می‌دهد که «افراد بزهکار تمایل بیشتری دارند تا از غریبه‌ها و بیگانگان - یعنی افرادی که هیچ‌گونه آشنایی با محیط ندارند - دزدی کنند و بیشتر افرادی که به دلایل مختلف در شهر احساس گم‌گشتگی می‌کنند و در تشخیص موقعیت و مسیر خود با مشکل مواجه می‌شوند از نظر بزهکاران به عنوان طعمه‌های خوبی در معرض بزه دیدگی بیشتر قرار می‌گیرند.» (صالحی، ۱۳۸۷: ۱۶۵) البته باید توجه داشت «همانطور که حذف کامل نمادها و نشانه‌ها از فضاها، شهری، با ایجاد حس بی‌مکانی در فرد احساس ترس و اضطراب به وجود می‌آورد، ازدیاد نشانه‌ها نیز در یک فضای شهری منجر به سردرگمی افراد در آن فضا می‌شود. این مساله به عنوان یک آلودگی نمادی در فرد این احساس را به وجود می‌آورد که نمی‌تواند محیط

را درک کند و ممکن است گم شود؛ از این رو در وی استرس ایجاد می‌کند و گاهی این اغتشاش، خود به عنوان یک نشانه از آن مکان در ذهن ثبت می‌شود و افراد با یادآوری آن، از آن فضا دوری می‌کنند. «(فرید طهرانی، ۱۳۹۰: ۴۸)

توجه به اصول طراحی نشانه‌ها که در استانداردها و قوانین هر کشور مشخص شده است، مکان یابی نمادها و نشانه‌ها، نحوه‌ی نگهداری و غیره از جمله مسائل قابل توجه در این حوزه محسوب می‌شوند. (گروه برنامه ریزی موسسه‌ی سر کیسیان، ۱۳۹۰: ۳۶)

۸.۱. مقیاس انسانی

مقصود از مقیاس انسانی برای فضا (نسبت مساحت فضا به انسان) این است که اندازه‌ی یک فضا و حد و مرز آن، در خور استفاده‌ی انسان باشد. یعنی فضا خیلی بزرگ یا خیلی کوچک نباشد. بسیاری از مطالعات و تحقیقات معاصر از جمله تحقیق صالحی حاکی از آن است که اندازه‌ی فضا، در متغیرهای امنیت و آسایش اجتماعی تأثیر می‌گذارد. این تحقیقات نشان می‌دهد که هر چه ابعاد فضا بزرگ‌تر باشد امکان وقوع جرم و در نتیجه ترس از جرم نیز در آن بیشتر می‌شود و به دلیل کاهش روابط اجتماعی منسجم و تعلق خاطر ساکنین، خشونت‌ها و انواع جرم در آن محیط بیشتر بروز می‌کند. (صالحی، ۱۳۸۷: ۱۵۴) فضاهای بسیار بزرگ و بی کران، اضطراب آور است و یک حس گمنامی و ناشناختگی را موجب می‌شود. این فضا به نوعی (زمین هیچ‌کس) تبدیل می‌شود و موجبات ارتکاب جرایمی نظیر وندالیسم (Vandalism) را فراهم می‌کند. فرد در چنین فضایی احساس می‌کند که تحت سلطه‌ی فضا قرار گرفته یا برعکس در آن گم می‌شود. اندازه‌ی فضا همچنین نقش مهمی در تعیین نوع روابط میان افراد استفاده کننده و میزان صمیمیت آنها دارد زیرا اندازه‌ی فضا میزان جمعیتی را که می‌توانند به شکل مطلوب از آن استفاده کنند را تعیین می‌کند. در فضاهای بسیار بزرگ که تعداد بیشتری افراد از آن استفاده می‌کنند امکان شناخت و در نتیجه برقراری ارتباط، صمیمیت و تعلق خاطر کمتری میان ساکنین به وجود می‌آید. در حالی که فضاهای کوچک‌تر و محدودتر که به روشنی به گروه خاصی از واحدهای مسکونی تعلق دارد احساس شناسایی، تعلق خاطر، صمیمیت و امنیت را میان ساکنین افزایش می‌دهد. البته توجه به این نکته هم ضروری است که یک فضای کوچک با تراکم جمعیتی زیاد نیز ازدحام ایجاد کرده و به نوعی در افزایش ترس از جرم و مستعد شدن محیط برای ارتکاب جرم تأثیر گذار است.

۹.۱. آلودگی صوتی

تحقیقات صالحی نشان می‌دهد وجود آلاینده‌های صوتی در محیط شرایط جرم خیزی فضا را به دلیل عدم امکان انتشار صدای کمک خواهی و یا انتشار صدای ناشی از عمل مجرمانه افزایش می‌-

دهد. به عنوان مثال محل اجتماعات شلوغ و پر سر و صدای شهری، مراکز خرید، اتوبان‌های شهری، مناطق مجاور فرودگاه‌ها، مناطق مجاور فعالیت‌های صنعتی-کارگاهی و غیره از جمله مکان‌هایی هستند که به صورت بالقوه دارای چنین شرایطی‌اند. (صالحی، ۱۳۹۰: ۵۴) علاوه بر آن آلودگی صوتی اثر سوئی نیز بر سلامت روانی انسان‌ها دارد. برای مثال «هنگامی که شخص مستعد عصبی شدن است سر و صدا می‌تواند باعث ایجاد یا تشدید حالت عصبیت او گردد.» (ملکوتیان، ۱۳۵۷: ۵۲)

بدین ترتیب آثار آلودگی صوتی دوگانه ارزیابی می‌شود. از یک سو باعث افزایش فرصت‌های جرم خیزی فضاها می‌شود و از سوی دیگر با تشدید عوامل روانی باعث افزایش رفتارهای عصبی می‌شود.

۱۰.۱. مکان یابی

مکان‌گزینی، انتخاب بهترین مکان برای انجام یک فعالیت است که بتواند با استفاده از امکانات موجود، بیشترین بهره‌وری را در راستای اهداف از پیش تعیین شده تأمین نماید. «این امر نیازمند مشاوره با کارشناسان علوم مختلف نظیر ترافیک، اقتصاد، جامعه‌شناسی، روانشناسی، جغرافیا، زمین‌شناسی، هواشناسی، زیست‌شناسی و غیره و اولویت‌بندی و ارتباط علمی و منطقی اطلاعات و داده‌های به دست آمده با امکانات موجود دارد.» (فاضل‌نیا، کیانی، رستگار، ۱۳۸۹: ۵)

با توجه به ماهیت چند وجهی مسکن، جانمایی و مکان‌یابی پروژه‌های مسکونی و انتخاب یک موقعیت مکانی از بین گزینه‌های موجود، نیازمند شناخت و ارزیابی معیارهای مکان‌یابی اراضی مسکونی از جمله توجه به معیارهای اجتماعی، اقتصادی، حقوقی، کالبدی، زیست‌محیطی، امنیتی و غیره است. لازم است زیر معیارهایی چون قیمت زمین، جهت باد، توپوگرافی و جنس خاک، شیب زمین، امکان استفاده از مصالح بومی و غیره مدنظر قرار گیرد. ولی از آنجا که نگاه ما به مکان‌یابی پروژه‌های مسکونی از حیث اصول CPTED است، لذا از بین معیارهای موجود، تنها دو معیار دسترسی نسبت به خدمات شهری و راه‌های جاده‌ای و هماهنگی کاربری‌های پیرامون سایت را که به شکل مستقیم یا غیر مستقیم در کاهش جرم خیزی فضاهای شهری موثر است، در سایت مسکونی شهرک گلستان بجنورد مورد ارزیابی قرار می‌دهیم.

۲. روش تحقیق

روش تجزیه و تحلیل داده‌ها در این پژوهش، توصیفی-تحلیلی است که در طی فرایند آن به جمع‌آوری معیارها و مؤلفه‌های CPTED از طریق مطالعات کتابخانه‌ای و بررسی سوابق موجود درباره

آن در کتب، مقالات، نشریات، اسناد و منابع موجود در مراکز و ارگان‌های رسمی داخلی و خارجی پرداخته شد. ابزار گردآوری داده‌ها چک لیست، پرسش‌نامه‌ی توزیعی میان ساکنین به همراه عکس‌های متعدد از محیط بوده است. در توضیح باید گفت برای امکان انجام تحلیل آماری از یک چک لیست مولف ساخته استفاده شد. این چک لیست از طریق ارزیابی دو ارزیاب محیطی آموزش دیده به همراه نتایج پرسش‌نامه‌های توزیعی میان ساکنین تکمیل شد. در مرحله‌ی اجرایی ۲ روز متفاوت تعطیل و غیر تعطیل انتخاب و برای هر روز ۳ زمان متفاوت به شرح ذیل در نظر گرفته شد: ارزیابی در صبح (بین ساعات ۷/۳۰ تا ۱۰/۳۰)، ارزیابی در ظهر (بین ساعات ۱۲ تا ۱۵)، ارزیابی در شب (بین ساعات ۱۹ تا ۲۳) و از آنجا که «برای ارزیابی پیشگیری از جرم از طریق فاکتورهای برنامه ریزی محیطی در نواحی مسکونی، ارزیابی صرف مبتنی بر مشاهده کافی نیست؛» (Siti Rasidah & Aldrin, 2012: 340) و این روش اشکالاتی دارد زیرا «آگاهی و احساس مسئولیت افراد مقیم را در خصوص مولفه‌های CPTED در نظر نمی‌گیرد.» (Aldrin, Nordin, mohd najib, 2012: 592 & Siti Rasidah)

به این منظور برای جلب همکاری ساکنین در سایت مسکن مهر شهرستان بجنورد تعداد ۳۷۲ عدد پرسش‌نامه محقق ساخته میان جامعه‌ی نمونه توزیع شد تا در خصوص موضوعاتی که نیازمند مشارکت ساکنین برای پاسخ است نظیر احساس تعلق به محیط، میزان مشارکت ساکنین در امور مربوط به محله و غیره اطلاعاتی کسب شود. اکثر گزینه‌های پرسش‌های پرسش‌نامه بر اساس مقیاس لیکرت ۵ نقطه طراحی و تنظیم شدند. حجم جامعه‌ی نمونه با استفاده از فرمول کوکران محاسبه شد. برای سنجش اعتبار و پایایی پرسش‌نامه از نظر صاحب نظران متخصص استفاده شد و تعداد ۲۰ پرسش‌نامه‌ی پیش‌آزمون توسط پژوهشگر به صورت مصاحبه‌ی حضوری تکمیل گردید تا از روایی گویه‌ها اطمینان حاصل شود و متناسب با آن برخی از گویه‌ها حذف یا تغییر داده شدند. پس از نهایی شدن پرسش‌نامه و انتخاب جامعه‌ی نمونه و جلب رضایت و اطمینان به آن‌ها در خصوص مکتوم ماندن هویت ایشان، پرسش‌نامه‌ها بدون نوشتن نام افراد تکمیل گردید. برای تجزیه و تحلیل اطلاعات پرسش‌نامه، پایگاه داده‌ای تحت نرم افزار Exell 2011 تهیه شد.

از آنجا که نوع پژوهش انجام گرفته پیمایشی است، در خصوص روش نمونه‌گیری در پروژه‌ی مسکن مهر شهرستان بجنورد (شهرک گلستان) با تفکیک بین مجموعه‌های مسکونی و بافت شهری با دو گونه سوال در چک لیست پیشنهادی مواجه بودیم: سوالات مرتبط با شکل نمای مجموعه‌های مسکونی موجود در شهرک نظیر موقعیت درب‌ها، پنجره‌ها، پارکینگ، رنگ و جنس مصالح و غیره و سوالات مرتبط درباره‌ی بافت شهری نظیر پیاده‌روها، خیابان‌ها، پارک‌ها، مساجد و کاربری‌های خرد تجاری؛ در خصوص سوالات نوع نخست، روش نمونه‌گیری طبقه‌ای مورد

استفاده‌ی پژوهشگر قرار گرفته است. از آنجا که در شهرک گلستان از نقشه‌های تیپ وزارتخانه‌ای استفاده نشده است، لذا با حضور در شهرک با تیپ یکسان و هماهنگی از جهت نما مواجه نیستیم. از این رو برای ارزیابی درستی از این شهرک، طی مراجعات متعدد در محیط و استعلام از اداره‌ی کل راه و شهرسازی استان خراسان شمالی در نهایت به این نتیجه رسیده شد که می‌توان جامعه‌ی مورد مطالعه را بر اساس تعداد طبقات بلوک‌های احداثی یا در دست احداث یعنی ۴، ۵، ۶ و ۸ طبقه به زیرمجموعه‌های همگنی تقسیم کرد؛ لذا در نمونه‌ی مورد بررسی در هر سوال ۱ بلوک ۴، ۵، ۶ و ۸ طبقه به شکل تصادفی انتخاب و سپس به هر کدام ضریب و وزن متناسب با فراوانی در جامعه‌ی مورد بررسی داده شد و مجموع این ضرایب نمره‌ی پیشنهادی پژوهشگر به آن سوال محسوب می‌شود. از سوی دیگر در خصوص سوالات نوع دوم، یافته‌های مرتبط با بافت شهری بدون وزن دهی و با روش نمونه‌گیری تصادفی ساده انجام شده است.

از آنجا که معیارهای CPTED از درجه‌ی اهمیت یکسانی برخوردار نیستند لذا وزن دهی متناسب با اهمیت، یکی از ضرورت‌های این پژوهش است. یکی از روش‌های توانمند برای وزن دهی به مؤلفه‌های گوناگون، فرایند تحلیل سلسله‌مراتبی است.^۱ برای انجام این مرحله ۱۰ مؤلفه‌ی CPTED با رویکردی مشارکتی به سنجش گذاشته شد؛ به این ترتیب که ۱۳ پرسش‌نامه بین تعدادی از اساتید و متخصصین گروه‌های جزا و جرم‌شناسی، معماری و شهرسازی، برنامه‌ریزی شهری، جغرافیا و جامعه‌شناسی داده شد و سپس از آن‌ها خواسته شد تا مؤلفه‌ها را به شکل دو به دو با یکدیگر مقایسه کرده و به هر جفت از معیارها امتیازی از یک تا نه بدهند. سپس میانگین امتیازدهی اساتید در ماتریس امتیازدهی توماس ال ساعتی طبق این فرمول وارد شد.

$$A = (a_1 \times a_2 \times \dots \times a_m)^{\frac{1}{m}} \quad (\text{تعداد مؤلفه‌ها} = m)$$

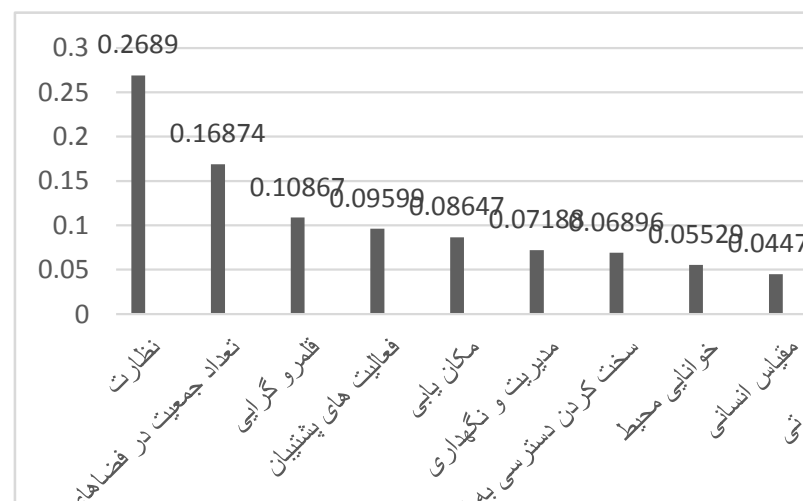
در مرحله‌ی دوم، با استفاده از روش نرمال کردن، تمام سنجه‌ها وزن دهی شدند. به این معنا که نسبت هر امتیاز به امتیاز کل با یک معیار (یک بازه‌ی عددی مشترک) - در اینجا عدد ۱ - سنجیده شده و به این ترتیب اولویت هر معیار نسبت به معیارهای دیگر به دست آمد. (همان) لازم به ذکر است، در مواردی که به دلیل پیچیده شدن معیارها و زیر معیارها، عملیات رتبه‌بندی دشوار می‌گردد استفاده از نرم افزار Expert Choice نیز مفید خواهد بود.

۱. برای مطالعه بیشتر رک به: مشکینی، ابوالفضل؛ الیاس‌زاده، نصرالدین؛ ضابطیان، الهام (۱۳۹۱)، ارزیابی مکان‌یابی پروژه‌های مسکن مهر با رویکرد کالبدی - زیست محیطی با استفاده از مدل سلسله‌مراتبی AHP (نمونه موردی: استان یزد)، فصلنامه‌ی مطالعات شهری، ۲، صص ۷۰-۵۷.

در مرحله ی سوم، با در دست داشتن وزن معیارها و امتیاز مسکن مهر از هر معیار- در بازه ی عددی ۰ تا ۱۰- که از طریق میانگین پاسخ های چک لیست در هر مولفه به دست آمده است، نمره- ی پیشنهادی سایت گلستان شهر از طریق حاصل ضرب وزن معیارها با امتیاز کسب شده ی مسکن مهر از هر یک از این معیارها به دست آمده و در نهایت میزان پاسخ گویی پروژه ی مسکن مهر به مقوله ی CPTED از طریق مجموع امتیازات کسب شده به دست می آید.

۳. اولویت بندی معیارهای مؤثر در کاهش جرم خیزی فضاهای شهری با استفاده از روش تحلیل سلسله مراتبی (AHP)

نتایج حاصل از محاسبات اولویت بندی معیارها با استفاده از روش تحلیل سلسله مراتبی (AHP) حاکی از آن است که مولفه ی نظارت بالاترین میزان اهمیت و مولفه ی آلودگی صوتی پایین ترین میزان اهمیت را در میان معیارهای مورد بررسی به دست آورده است. این معیارها به ترتیب اولویت عبارتند از: ۱- نظارت ۲- تعداد جمعیت در فضاهای شهری ۳- قلمروگرایی ۴- حمایت از فعالیت های پشتیبان ۵- مکان یابی ۶- مدیریت و نگهداری ۷- دشوار کردن دستیابی به اهداف مجرمانه ۸- خوانایی محیط ۹- مقیاس انسانی و ۱۰- آلودگی صوتی. این امر در نمودار شماره ی ۱ به وضوح قابل تشخیص است.



نمودار شماره ی ۱- وزن معیارهای ۱۱ گانه ی CPTED

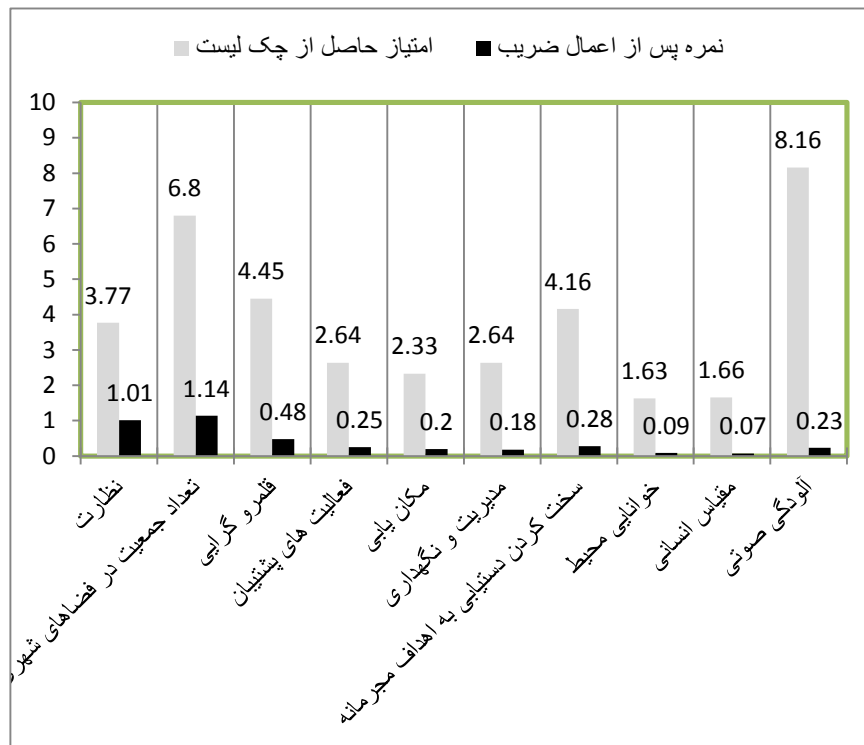
۴. یافته‌های پژوهش

ارزیابی به عمل آمده از این پروژه بر اساس چک لیست پیشنهادی مؤلف ساخته و با روش آمار توصیفی میانگین صورت گرفته است. به این ترتیب که امتیاز مسکن مهر شهرستان بجنورد از هر معیار، از طریق میانگین پاسخ‌های چک لیست به هر مؤلفه - در بازه‌ی عددی ۰ تا ۱۰ - به دست آمده است. در مرحله‌ی بعد، با در دست داشتن وزن معیارها و امتیاز مسکن مهر از هر معیار، نمره-ی پیشنهادی سایت گلستان شهر از طریق حاصل ضرب وزن معیارها با امتیاز کسب شده‌ی مسکن مهر از هر یک از مؤلفه‌ها محاسبه شده است. امتیازات کسب شده‌ی این پروژه از هر مؤلفه به قرار ذیل است :

امتیاز مسکن مهر از مؤلفه‌ی نظارت -و در بازه‌ی عددی ۰ تا ۱۰ - برابر با عدد ۳/۷۷، تعداد جمعیت در فضاهای شهری برابر با عدد ۶/۸، قلمروگرایی برابر با عدد ۴/۴۵، حمایت از فعالیت‌های پشتیبان برابر با عدد ۲/۶۴، مکان یابی برابر با عدد ۲/۳۳، مدیریت و نگهداری برابر با عدد ۲/۶۴، دشوار کردن دستیابی به اهداف مجرمانه برابر با عدد ۴/۱۶، خوانایی محیط برابر با عدد ۱/۶۳، مقیاس انسانی برابر با عدد ۱/۶۶ و آلودگی صوتی برابر با عدد ۸/۱۶ است. با توجه به امتیازات کسب شده، به طور مثال سایت گلستان شهر از معیار آلودگی صوتی، بالاترین امتیاز را به دست آورده است در حالی که وزن این معیار در میان معیارهای ۱۰ گانه‌ی CPTED در مرتبه‌ی آخر و برابر با عدد ۰/۲۸۷۴ بوده است. در ادامه و به منظور اثر بخشیدن به ضرایب به دست آمده به هر مؤلفه، نمره‌ی پیشنهادی سایت گلستان شهر از طریق حاصل ضرب وزن معیارها با امتیاز کسب شده‌ی مسکن مهر از هر یک از مؤلفه‌ها به دست آمده است که عبارتند از:

نمره‌ی پیشنهادی به سایت گلستان شهر از مؤلفه‌ی نظارت، با لحاظ وزن معیار (۰/۲۶۸۹) برابر با عدد ۱/۰۱، مؤلفه‌ی تعداد جمعیت در فضاهای شهری برابر با عدد ۱/۱۴، مؤلفه‌ی قلمروگرایی برابر با عدد ۰/۴۸، مؤلفه‌ی حمایت از فعالیت پشتیبان برابر با عدد ۰/۲۵، مؤلفه‌ی مکان یابی برابر با عدد ۰/۲۰، مؤلفه‌ی مدیریت و نگهداری برابر با عدد ۰/۱۸، مؤلفه‌ی سخت کردن دستیابی به اهداف مجرمانه برابر با عدد ۰/۲۸، مؤلفه‌ی خوانایی محیط برابر با عدد ۰/۰۹، مؤلفه‌ی مقیاس انسانی برابر با عدد ۰/۰۷ و نمره‌ی پیشنهادی به سایت گلستان شهر از مؤلفه‌ی آلودگی صوتی برابر با عدد ۰/۲۳ است .

در نمودار شماره‌ی ۲ امتیاز و نمره‌ی اکتسابی شهرک - با لحاظ وزن معیارها - به تفکیک مشخص شده است .



نمودار شماره ۲ - نمرات سایت گلستان شهر از معیارهای ۱۱ گانه CPTED

از مجموع امتیازهای به دست آمده می توان به میزان پاسخ گویی سایت مسکونی گلستان شهر بجنورد به مقوله ی CPTED - در بازه ی عددی ۰ تا ۱۰- دست یافت که برابر با عدد ۳/۹۳ است. این مساله لزوم اتخاذ تمهیداتی برای ارتقای ایمنی این سایت را بیش از پیش آشکار می کند. پاره های از نتایج توصیفی ارزیابی به عمل آمده از این سایت به تفکیک هر مؤلفه عبارت است از :

- مؤلفه ی نظارت : ارزیابی ها حاکی از آن است که بیشترین ضعف پروژه در این خصوص، فراهم نبودن امکان نظارت سازمان دهی شده و نیز نظارت مکانیکی است. از یک سو نبود نگهبان و ماموران امنیتی و انتظامی و از سوی دیگر ضعف شدید پروژه در زمینه ی نور و روشنایی و دوربین مدار بسته باعث کسب امتیاز ضعیفی برای این سایت شده است.
- تعداد جمعیت در فضاهای شهری: طبق ارزیابی به عمل آمده، انزوای فضا بیشتر از تراکم و ازدحام جمعیت شرایط را برای جرم خیزی فضاهای همگانی شهری در این سایت فراهم می کند. این موضوع به ویژه در روزهای تعطیل و در ساعات انتهایی شب بیشتر مشهود است. انزوای فضا شاید تا حدی به دلیل کیفیت پایین ساخت و ساز در این شهرک باشد که سبب شده است تعداد زیادی از واحدها با وجود تکمیل شدن خالی از سکنه باقی بمانند.

- مولفه‌ی قلمروگرایی: بیشترین ضعف پروژه در این زمینه، ضعف حس همسایگی ساکنین است. ساکنین مجموعه شناخت زیادی نسبت به یکدیگر ندارند؛ قادر به تشخیص افراد غریبه از ساکنین نیستند؛ در اغلب ساختمان‌ها هیأت مدیره‌ای برای رسیدگی به امور ساختمان وجود ندارد و میزان مشارکت ساکنین در امور مربوط به محله یا مجتمع خود بسیار ضعیف است.

- مولفه‌ی حمایت از فعالیت‌های پشتیبان: این سایت از حیث ایجاد کاربری‌های گوناگون و متنوع ضعف شدیدی دارد و ضرورت فعال کردن کاربری‌های متنوع تجاری، خدماتی، درمانی، آموزشی و غیره به شدت در آن احساس می‌شود. نکته‌ی مهم دیگر عدم تنوع لازم بین ساکنین این سایت است. قیمت‌های نسبتاً پایین واحدهای مسکن مهر سبب شده است تا اقبال جمعیتی با توان اقتصادی حدوداً یکسانی تمایل به خرید این واحدها داشته باشند و در نتیجه بافت جمعیتی مشابهی از لحاظ اقتصادی در این واحدها سکونت گزینند.

- مولفه‌ی مکان یابی: ارزیابی‌ها حاکی از آن است که بیشترین ضعف پروژه در این خصوص، دوری از مراکز و خدمات شهری و عدم هماهنگی کاربری‌های پیرامون سایت است. کاربری‌های پیرامون این سایت عبارت است از: مرکز آماذ و پشتیبانی سپاه جوادالائمه‌ی استان خراسان شمالی و میدان تیر ارتش در شرق^۱ و کارگاه‌های تولید شن و ماسه در جنوب شهرک^۲. به نظر می‌رسد مسئولین راه و شهرسازی استان، برای جانمایی این پروژه بیشتر به عواملی چون قیمت زمین، مالکیت دولتی، شیب زمین، جهت باد و غیره توجه داشته و مکان یابی مناسب پروژه از حیث اصول CPTED کمتر مورد نظرشان بوده است.

- مولفه‌ی مدیریت و نگهداری: وجود زباله‌های رها شده در محیط، ساختمان‌هایی با ظاهر کثیف و مخدوش، دیوارنویسی ناهنجار و عدم توجه نسبت به تعمیر خرابی‌ها همگی نشان دهنده‌ی عدم توجه ساکنین نسبت به محیط پیرامونشان است و این پیام که برای بزهکاران بالقوه به معنای نبود کنترل و نظارت مناسب بر محیط است به تدریج راه را برای حضور بیشتر آن‌ها فراهم می‌کند.

۱. بر اساس ضوابط و معیارهای پدافند غیر عامل در مقیاس شهر و نواحی مسکونی، مراکز مسکونی باید به دور از تاسیساتی باشند که آماج اصلی بمباران هوایی یا توپخانه‌ی دشمن قرار می‌گیرند. تاسیسات نظامی، پادگان‌ها، میدان‌های آموزش نظامی و غیره از جمله‌ی این تاسیسات هستند. (مهندسين مشاور نقش جهان-پارس (۱۳۸۹)، طرح توسعه و عمران جامع شهر بجنورد، جلد هفتم: ضوابط و مقررات (ویرایش نهایی)، سازمان مسکن و شهرسازی استان خراسان شمالی)

۲. بر اساس مصوبه‌ی هیأت وزیران در خصوص ضوابط و معیارهای استقرار واحدها و فعالیت‌های صنعتی و تولیدی مصوب ۱۳۹۰/۴/۱۵ کارگاه‌های تولید شن و ماسه در گروه صنایع کانی غیر فلزی در رده‌ی ۵ از جهت میزان آلاینده‌ی قرار گرفته و میزان فاصله‌ی آن از آخرین محدوده‌ی سکونتگاه در مراکز استان، ۲/۵ کیلومتر تعیین شده است.

- مولفه‌ی دشوار کردن دستیابی به اهداف مجرمانه: امنیت نامناسب درب‌ها و پنجره‌ها از جمله موارد ضعف در این پروژه محسوب می‌شود. علاوه بر آن تعبیه‌ی بالکن‌های کم ارتفاع از سطح زمین، عدم تعبیه‌ی ملحقات به نما به صورت پنهان و غیر قابل دسترس از جمله عدم نصب تجهیزات روشنایی ضد تخریب، عدم توجه به ایمنی ساختمان‌های نیمه تمام از طریق نگهداری تجهیزات ساختمانی در محل‌های مخصوص و غیره از جمله‌ی موارد ضعف در این پروژه محسوب می‌شود.

- مولفه‌ی خوانایی محیط: ارزیابی به عمل آمده از این سایت نشان می‌دهد که عدم تفکیک ساختمان‌ها و خیابان‌ها به واسطه‌ی نام‌گذاری مشخص و دقیق، نبودن تابلوی راهنما در مبادی ورودی سایت، نداشتن استانداردهای لازم برای طراحی نشانه‌ها و غیره باعث شده است تا سایت گلستان شهر از فرم خوانا و مطلوبی برخوردار نباشد.

- مولفه‌ی مقیاس انسانی: بزرگی مقیاس محیط در کنار عدم پیشرفت همزمان طرح‌های عمرانی باعث به وجود آمدن زمین‌های رها شده‌ی بسیار وسیعی در محیط شده است که عدم نگهداری مناسب از آن تقویت کننده‌ی ترس از بزه دیدگی است. بنابراین محیط از مقیاس انسانی برخوردار نبوده و بزرگی مقیاس آن مانع از ادراک کامل حدود فضا می‌شود.

- مولفه‌ی آلودگی صوتی: بر اساس ارزیابی به عمل آمده از این سایت، میزان آلاینده‌ی صوتی ناشی از فعالیت‌ها مطلوب و در حد استاندارد ارزیابی می‌شود.^۱ هرچند این سایت در فاصله‌ی ۲ کیلومتری از فرودگاه شهرستان بجنورد قرار دارد ولی با توجه به حجم محدود پروازها از این فرودگاه آلودگی صوتی کمی در محیط مشاهده می‌شود. علاوه بر آن آلاینده‌ی کارگاه‌های تولید شن و ماسه‌ی مجاور شهرک بیشتر از نوع گرد و غبار است. هرچند حرکت ماشین‌های سنگین حمل بار در مسیر این کارگاه‌ها طیفی از آلودگی صوتی در محیط را به دنبال دارد.

۵. بررسی داده‌ها

نتایج حاصل از پرسش نامه‌های توزیعی میان ساکنین حاکی از آن است که:

- تا به حال برنامه‌هایی مانند کشیک شبانه یا برنامه‌های گشت‌زنی توسط ساکنین به منظور افزایش نظارت و مراقبت از محیط در این سایت اجرایی نشده است در حالی که ۴۸/۸ درصد از ساکنین به اجرای چنین طرح‌هایی تمایل دارند.

۱. استاندارد مجاز صدای محیط در نواحی مسکونی در روز ۷۰ دسی بل و در شب ۵۵ دسی بل است. (مهندسين مشاور نقش جهان-پارس ۱۳۸۹)، طرح توسعه و عمران جامع شهر بجنورد، جلد هفتم: ضوابط و مقررات (ویرایش نهایی)، سازمان مسکن و شهرسازی استان خراسان شمالی)

- تا به حال فعالیت‌های برنامه ریزی شده‌ی شبانه از جمله بازی‌های ورزشی یا پیاده روی جمعی که افراد را شب‌ها به فضا بکشاند در این سایت وجود نداشته است در حالی که ۶۸/۷ درصد از پاسخ‌گویان به اجرای چنین طرح‌هایی علاقه مند هستند.

- ۸۰ درصد ساکنین کیفیت مسیرها، نوع فعالیت‌ها و میزان روشنایی معابر را بسیار ضعیف ارزیابی کرده‌اند.

- نتایج ارزیابی در خصوص میزان تنوع ساکنین از لحاظ فرهنگی و اقتصادی با توجه به ۳ زیر معیار سطح تحصیلات، مالک یا مستاجر بودن پاسخ‌دهندگان پیش از سکونت در سایت گلستان شهر و میزان درآمد سرپرستان خانوار، حاکی از آن است که بیشترین فراوانی سطح تحصیلی درمیان ساکنین در مقطع دیپلم است که ۳۸ درصد را به خود اختصاص داده است. بعد از آن زیر دیپلم و یا در حال تحصیل ۲۶ درصد، بی سواد ۱۹ درصد، کارشناسی ۵ درصد، فوق دیپلم ۷ درصد، دانشجو ۴/۵ درصد و کارشناسی ارشد و دکترا مجموعاً ۵/۰ درصد را به خود اختصاص داده‌اند. این امر نشان دهنده‌ی این است که ۸۳ درصد از ساکنین بی سواد و یا تحصیلاتی معادل دیپلم و یا پایین‌تر از آن دارند.

- بررسی مالک یا مستاجر بودن پاسخ‌دهندگان پیش از سکونت در سایت گلستان شهر نیز حاکی از آن است که ۸۶ درصد از ساکنین پیش از سکونت در این سایت مستاجر بوده و تنها ۱۴ درصد از آن‌ها مالک بوده‌اند.

- مشاغل سرپرستان خانوار و میزان درآمد آن‌ها نیز تقویت‌کننده‌ی سکونت اقشار پایین دست جامعه در این سایت است. به طوری که ۸۲/۵ درصد از ساکنین درآمدی کمتر از ۷۵۰ هزار تومان در ماه دارند. بنابراین تنوع‌چندانی از لحاظ فرهنگی و اقتصادی میان ساکنین دیده نمی‌شود.

- میزان مشارکت ساکنین در امور مربوط به محله و محیط زندگی خود از طریق راهبردهایی چون واگذاری مسئولیت نگهداری و اداره‌ی فضاهای عمومی و نیمه عمومی موجود در فضا به خود ساکنین نظیر مسجد محله، تجهیزات پارک، ایستگاه‌های اتوبوس، فضای باز مشترک بین بلوک‌های مسکونی و غیره در این سایت بسیار ضعیف و حدود ۱۰/۳ درصد ارزیابی می‌شود. این در حالی است که ۴۰ درصد پاسخ‌گویان اعلام داشتند که به مشارکت در امور مربوط به محل زندگی خود علاقه مند هستند.

- میزان حس همسایگی و احساس تعلق به محیط که از طریق راهبردهایی همچون میزان شناخت ساکنین از همسایگان، میزان ارتباط و تعامل آن‌ها با یکدیگر، امکان شناخت غریبه‌ها و افراد غیر ساکن در مجموعه‌های مسکونی، حساسیت نسبت به موارد مشکوک در محیط و گزارش دهی آن‌ها قابل تحقق است در میان ساکنین حدوداً ۲۳/۲ درصد ارزیابی می‌شود.

- میزان آشنایی ساکنین با قوانین و مقررات مربوط به تملک آپارتمان‌ها، نگهداری و حفاظت از قسمت‌های خصوصی و مشترکات ساختمان و ضمانت اجرای عدم پرداخت هزینه‌های قسمت‌های مشترک بسیار ضعیف و حدوداً ۱۴/۸ درصد ارزیابی می‌شود.

- تنها ۲۰ درصد از پاسخ‌گویان اعلام داشتند که در ساختمان آن‌ها هیأت مدیره‌ای برای رسیدگی به امور ساختمان آن‌ها وجود دارد در حالی که ۶۴/۷ درصد آن‌ها به داشتن هیأت مدیره برای ساختمان خود تمایل نشان دادند.

- حدود ۶۸ درصد از ساکنین اعلام داشتند که تمایل دارند در ابتدای ورود به محله‌ی خود سردر یا دروازه‌ای به منظور محدودیت ورود و خروج افراد نصب شود.

نتیجه‌گیری

ارزیابی به عمل آمده از این سایت نشانگر آن است که در غالب موارد میزان پاسخ‌گویی این شهرک به معیارها و مولفه‌های CPTED ضعیف ارزیابی می‌شود به‌طوری که میزان پاسخ‌گویی سایت مسکونی گلستان شهر بجنورد به مقوله‌ی CPTED - در بازه‌ی عددی ۰ تا ۱۰- برابر با عدد ۳/۹۳ است. این مساله لزوم اتخاذ تمهیداتی برای ارتقای ایمنی این سایت را بیش از پیش آشکار می‌کند.

از آنجا که پروژه‌ی مسکن مهر شهرستان بجنورد - به عنوان مرکز استان خراسان شمالی - یکی از موفق‌ترین و بزرگ‌ترین پروژه‌های اجرا شده در این استان محسوب می‌شود کسب این امتیاز ضعیف برای آن، به معنای عدم توجه جدی مسئولین به مقوله‌ی کاهش جرم‌خیزی فضاهای شهری به‌ویژه در شهرک‌های اقماری نظیر شهرک گلستان است. به نظر می‌رسد یکی از دلایل عمده‌ی عدم توجه به مقوله‌ی CPTED در عرصه‌ی ساخت و سازهای ایرانی نبودن ضمانت اجرای قانونی در این خصوص است که متأسفانه در مصوبات شورای عالی شهرسازی و معماری ایران، جای خالی آن به شدت احساس می‌گردد.

از مجموع مطالب گفته شده در باب مسکن مهر می‌توان به این نتیجه رسید که پروژه‌ی مسکن مهر - با وجود داشتن اهداف متعالی - در ماهیت خود دارای بسترهای مستعد فراوانی برای جرم‌خیزی است که عدم توجه به آن، جامعه را - در آینده‌ای نه چندان دور - با هزینه‌های متعددی برای مقابله، محافظت و درمان روبرو خواهد کرد. از یک سو شرایط در نظر گرفته شده برای متقاضیان مسکن مهر، احساس تعلق و قلمروگرایی ساکنین را به شدت تحت تأثیر قرار می‌دهد و از این طریق بر سایر مولفه‌های CPTED نظیر قابلیت خود نظارتی ساکنین، مدیریت و نگهداری، گزارش دهی موارد مشکوک، کنترل ورودی‌ها و غیره هم تأثیر منفی خواهد گذاشت. از سوی دیگر تلاش دولت جهت کاهش هزینه‌ی ساخت و ساز باعث اتخاذ سیاست‌هایی چون بلند مرتبه سازی،

کوچک سازی و مکان یابی نامناسب طرح عمدتاً در حواشی شهرها شده است. بررسی شرایط فعلی پروژه‌ی مسکن مهر شهرستان بجنورد نیز نشان می‌دهد که این سایت هم به تبعیت از الگوی واحد وزارتخانه‌ای در فاصله‌ی ۴/۵ کیلومتری از شهر بجنورد، با متراژ داخلی حداکثر ۷۵ متر مربع، در بلوک‌های ۴، ۵، ۶ و ۸ طبقه و به منظور اسکان اقشار آسیب پذیر جامعه اجرایی شده است. اتخاذ سیاست‌های مشابه از طرف دولت بدون توجه به کوچک یا بزرگ بودن آن شهر، فرهنگ ساکنین و الگوی سکونت‌ی موجود در آن مشکلاتی را در شکل دهی به روابط همسایگی مناسب، احساس تعلق، مسئولیت و مشارکت ساکنین ایجاد خواهد کرد. این مساله که در پرسش‌نامه‌های توزیعی میان ساکنین نیز به وضوح مشهود است قابلیت جرم‌خیزی منطقه را افزایش داده و در دراز مدت ساکنین این منطقه را بیش از پیش آسیب پذیر خواهد کرد.

لازم به ذکر است که این پژوهش صرفاً به عنوان فتح بابی در این مسیر به شمار می‌رود و برای ارزیابی مناسب پروژه‌های شهری، نیاز به مطالعات بیشتر میدانی و به طور موازی استفاده از نظر کارشناسان و خبرگان رشته‌های گوناگون برای استفاده از شیوه‌های مطلوب و علمی ارزیابی وجود دارد.

منابع

- اخوان، آ. و صالحی، ا. ۱۳۸۹. «رویکرد جلوگیری از جرایم از طریق طراحی محیطی CPTED: رویکردی موثر در کاهش جرم و ترس از جرم در محیط‌های شهری»، **ماهنامه‌ی بین‌المللی راه و ساختمان**، ۶۹: ص ۵۴-۶۱.
- اخوان، آ. و صالحی، ا. ۱۳۸۹. «توسعه‌ی پایدار شهری و جلوگیری از جرایم از طریق طراحی محیطی (CPTED) در جهت برنامه‌ریزی شهر امن و پایدار»، **ماهنامه‌ی بین‌المللی راه و ساختمان**، ۷۵: ص ۶۸-۶۱.
- آخوندی، ع. ۱۳۹۱. «اشتباه دولت در تامین مالی مسکن مهر»، **بازار و سرمایه**، ۳۰ و ۳۱: ص ۹۴-۹۶.
- استولارد، پ. ۱۳۹۰. **پیشگیری از جرم از طریق طراحی مسکن**، ترجمه سید مناف هاشمی، علی حسین پور. چاپ اول، تهران: انتشارات طحان/ هله.
- بمانیان، م. و محمودی‌نژاد، ه. ۱۳۸۸. **امنیت و طراحی شهری**، چاپ اول، تهران: انتشارات طحان/ هله.

- پور افکاری، ن. ۱۳۷۵. «عوارض مسکن اجتماعی»، فصلنامه‌ی فرهنگ عمومی، ۸۹: ص ۴۱-۵۲.
- تی هال، ا. ۱۳۹۰. بعد پنهان، ترجمه منوچهر طیبیان، چاپ ششم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- جیسون، س. و ویلسون، پ. ۱۳۹۰. طراحی محیطی جرم ستیز، پیشگیری جرم از طریق طراحی مسکن، ترجمه محسن کلانتری و ابوذر سلامی بیرامی، چاپ اول، تهران: انتشارات آذر کلک.
- حبیب‌زاده، م؛ شریفی، م. و صادقی، ی. ۱۳۹۱. «تحلیل اثر گذاری راهبردهای نظریه‌ی CPTED بر کاهش وقوع جرایم؛ مورد مطالعه: میدان‌های مهم شهر تهران»، فصلنامه‌ی مطالعات پیشگیری از جرم، ۲۳(۷): ص ۱۵۸-۱۲۵.
- رحمت، م. ۱۳۸۸. پیشگیری از جرم از طریق معماری و شهر سازی؛ راهکارهای نوین پیشگیری از جرم، چاپ اول، تهران: انتشارات میزان.
- رفیعیان، م؛ امین صالحی، ف. و تقوایی، ع. ۱۳۸۹. «سنجش کیفیت محیط سکونت در شهرک اکباتان تهران»، برنامه‌ریزی و آمایش فضا، ۴(۱۴): ص ۸۵-۶۳.
- زبردست، ا. ۱۳۸۰. «کاربرد تحلیل سلسله مراتبی در برنامه ریزی شهری و منطقه‌ها»، مجله‌ی هنرهای زیبا، ۱۰: ص ۲۱-۱۳.
- شرکت لولین دیویس. ۱۳۸۹. مکان‌های امن، ترجمه محسن هنرور، امین امینی، چاپ دوم، تهران: انتشارات آرمانشهر.
- صالحی، ا. ۱۳۸۷. ویژگی‌های محیطی فضای شهری امن، چاپ اول، مرکز مطالعاتی و تحقیقاتی شهرسازی و معماری.
- صالحی، ا. ۱۳۹۰. برنامه‌ریزی و طراحی محیطی امنیت در محیط زیست شهری، چاپ اول، تهران: انتشارات سازمان شهرداری‌ها و دهیاری‌های کشور.
- فاضل‌نیا، غ؛ کیانی، ا. و رستگار، م. ۱۳۸۹. «مکان‌یابی بهینه‌ی فضاهای شهری ورزشی شهر زنجان با استفاده از مدل تحلیل سلسله مراتبی AHP و سیستم اطلاعات جغرافیایی GIS»، مجله‌ی پژوهش و برنامه ریزی شهری، ۱۱(۱): ص ۲۰-۱.
- فرید طهرانی، س. ۱۳۹۰. ترس در فضای شهری، چاپ اول، تهران: انتشارات آرمانشهر.
- کرو، ت. ۱۳۸۷. نقش معماری در پیشگیری از جرم؛ کاربردهای طراحی معماری و مفاهیم مدیریت محیطی، ترجمه حمیدرضا عامری سیاهوئی، چاپ اول، تهران: انتشارات مجد.

- کلارک، ر. ۱۳۸۴. «بستن کوچه‌ها و معابر و کاهش جرم»، ترجمه مهدی مقیمی و مجید قورچی بیگی. **فصلنامه‌ی دانش انتظامی**، ۴(۷): ص ۱۸۶-۱۶۳.
- گروه برنامه‌ریزی موسسه‌ی سر کیسیان. ۱۳۹۰. **طراحی شهری و پیشگیری بزهکاری، راهنمای مرجع**، ترجمه محسن کلانتری و ابوذر سلامی بیرامی، چاپ اول، تهران: نشر آذر کلک.
- محمودی جانکی، ف. و قورچی بیگی، م. ۱۳۸۸. «نقش طراحی محیطی در پیشگیری از جرم»، **فصلنامه‌ی حقوق، مجله‌ی دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی**، ۲(۳۹): ص ۳۴۵-۳۶۷.
- مشکینی، ا؛ الیاس‌زاده، ن. و ضابطیان، ا. ۱۳۹۱. «ارزیابی مکان‌یابی پروژه‌های مسکن مهر با رویکرد کالبدی- زیست محیطی با استفاده از مدل سلسله مراتبی AHP (نمونه موردی: استان یزد)»، **فصلنامه‌ی مطالعات شهری**، ۲: ص ۷۰-۵۷.
- ملکوتیان، م. ۱۳۵۷. **آلودگی صوتی**، چاپ اول، بی جا: انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی.
- مهندسین مشاور معمار و شهرساز پارت. ۱۳۸۵. **طرح آماده‌سازی شهرک گلستان بجنورد**، گزارش مقدماتی. سازمان مسکن و شهرسازی خراسان شمالی.
- مهندسین مشاور معمار و شهرساز پارت. ۱۳۶۸. **طرح تفصیلی آماده‌سازی اراضی کلاته‌ی اسماعیل**، سازمان مسکن و شهرسازی استان خراسان شمالی.
- مهندسین مشاور نقش جهان-پارس. ۱۳۸۹. **طرح توسعه و عمران جامع شهر بجنورد**، جلد سوم: مطالعات کالبدی (ویرایش نهایی)، سازمان مسکن و شهرسازی استان خراسان شمالی.
- ولد، ج؛ برنارد، ت. و اسنیپس، ج. ۱۳۹۴. **جرم‌شناسی نظری، گذری بر نظریه‌های جرم شناسی**، ترجمه علی شجاعی، چاپ هشتم، تهران: انتشارات سمت.
- Aldrin, A; Nordin A. R; Mohd Najib, M.S and M.D.S. Siti Rasidah. 2012. "Validating Crime Prevention Through Environmental Design Using Structural Equation Model". **Procedia-Social and Behavioral Science**, 36: 591-601.
- International CPTED Association. 2010. **Latinamerican Chapter: What is CPTED**. Retrieved December 12, 2010, from <http://www.cpted-region.Org>.
- Newman, O. 1996. **Creating Defensible Space**. Institute for Community Design Analysis.
- Newman, O. 1972. **Defensible Space: Crime Prevention through Urban Design** Macmilan.
- Newman, O. 1976. **Design Guidline for Creating Defensible Space**. Government Printing Office.

- NICP. 2009. **Welcome to CPTED Training-home: Definition of Crime Prevention through Environmental Design**. Retrieved October 3, 2010, from <http://www.cptedtraining.net/index.Php>.
- Siti Rasidah, M. and A. Aldrin, 2012. "Measuring Crime Prevention through Environmental Design in a Gated Residential Area: A Pilot Survey." **Procedia-Social and Behavioral Science**, 42: 340-349.
- Siti Rasidah, M; Noraini, J and S. Mohd Najib. 2012. "The Relationship Between Crime Prevention Through Environmental Design and Fear of Crime". **Procedia-Social and Behavioral Science**, 68: 628-636.
- Wilson, J. and G. Kelling. 1982. "Broken Windows. The Police And Neighbourhood Safety". **The Atlantic Monthly Press**, 249: 29-38.



بازدارندگی و سنجش آن در فلسفه‌ی کیفر

دکتر عبدالرضا جوان جعفری^۱

زهره فرهادی آلاشتی^۲

سید محمدجواد ساداتی^۳

تاریخ پذیرش: ۹۵/۱۰/۱

تاریخ دریافت: ۹۳/۶/۲۷

چکیده

افکار عمومی همواره خود را نیازمند توجیهی فراتر از تمایل ذاتی به مجازات می‌داند. پیامدگرایان، مجازات را به مثابه‌ی «شری ضروری» می‌دانند که مشروعیت آن، نه در اندیشه‌ی حسن ذاتی این پدیدار، بلکه در پیامدهای حاصله از اجرای آن نهفته است. نظریه-پردازان فایده‌گرا، گونه‌های مختلفی از بازدارندگی را به رسمیت شناخته‌اند که بر اساس آنها رنج حاصله از تحمیل کیفر، موجبات بازدارندگی مجرمان بالقوه و سابقه‌دار از ارتکاب بزه احتمالی را پدید می‌آورد. لیکن، علیرغم مزایای قابل توجه این نظریه، نمی‌توان با تکیه صرف بر کارکرد اربابی کیفر، اطمینان حاصل نمود که به توجیهی مناسب برای مشروعیت مجازات دست یافته‌ایم. از همین‌رو، در این نوشتار برآنیم تا کارکرد نظریه‌ی ارباب را با معیارهای گوناگونی همچون اصول مورد پذیرش نظام عدالت کیفری، شرایط اقتصادی و اجتماعی بزهکاری، گونه‌های مختلف بزهکاران و عواملی از این دست مورد بررسی و ارزیابی قرار دهیم.

واژگان کلیدی: فلسفه‌ی کیفر، پیامدگرایی، ارباب، بازدارندگی مجازات‌ها

✉ javan-j@um.ac.ir

۱. دانشیار حقوق کیفری و جرم‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد

۲. کارشناس ارشد حقوق کیفری و جرم‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد

۳. دانشجوی دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی

مقدمه

در زندگی بشر، یافتن پاسخی برای معمای پیچیده‌ی کیفر، پیوسته دغدغه‌ای فراگیر بوده است. کیفر، به عنوان یک مفهوم چند بعدی، که توأمان در ارتباط با واقعیت اخلاقی و نیز واقعیت اجتماعی حیات بشر قرار دارد؛ نزاعی بی پایان آفریده است که از سویی، ریشه در تاریخ بسیار کهن تکنیک‌های تنبیهی داشته و از سوی دیگر، نیز تداومی برابر با تداوم حیات بشر خواهد داشت. آنچه بر دشواری این نزاع افزوده است گره خوردن معمای کیفر با مجموعه‌ای از تکنیک‌های کاهش انحرافات و نابهنجاری‌ها است. تکنیک‌هایی که با بهره‌گیری از آن‌ها، یقین شده است که تمامی واکنش‌ها در برابر اشکال مختلف نابهنجاری (از جمله بزهکاری)، در نهایت باید منجر به کاهش آنها شوند! اما، در برابر این برداشت مطلقاً کاهش گرا، پرسش بنیادین این است که تاریخ عدالت کیفری، چه تصویری از واقعیت جرم و نیز واقعیت نرخ جرم برای ما ترسیم نموده است؟ آیا با قاطعیت می‌توان اذعان داشت که این تصویر، همواره آمیخته با کاهش میزان جرم و دیگر گونه‌های نابهنجاری بوده است؟ چنانچه نظری بدین تصویر بیافکنیم؛ آیا می‌توان امیدوار بود که در مرحله‌ای از تاریخ عدالت کیفری، میزان ارتکاب جرم با بهره‌گیری از گونه‌های بیشمار مجازات‌ها، که پیوسته در حال تجویز و اعمال است؛ به صفر رسیده و یا تا حدود بسیاری کاهش یابد؟

شکست انبوه کیفرمندی‌های پیش‌گفته در کاهش نرخ جرم، از سویی، بر دشواری و پیچیدگی معمای کیفر افزوده و از سوی دیگر نیز امکان دستیابی به تبیینی قابل اتکا درباره چیستی و چرایی این پدیده را بیش از پیش، به آرمانی دست نیافتنی تبدیل کرده است. در این میان، فیلسوفان کیفری کوشیده‌اند تا با ارائه‌ی شناختی از ماهیت و فلسفه‌ی مجازات، گامی در راستای حل این معمای پیچیده بردارند. «مجازات به مثابه‌ی ابزاری برای ارعاب»، گونه‌ای از تبیین‌های پیامدگرا در خصوص ماهیت کیفر است که بررسی و ارزیابی آن، موضوع پژوهش حاضر را به خود اختصاص داده است.

در این نوشتار در پی پاسخ به چند پرسش بنیادین هستیم. نخست آنکه: نظریه‌ی ارعاب، چگونه ماهیت و واقعیت مجازات را تبیین می‌نماید؟ کیفر چگونه موجبات ارعاب بزهکاران و دیگر مخاطبان قانون را فراهم می‌آورد؟ و دیگر آنکه، آیا با تکیه بر کارکرد ارعابی مجازات، می‌توان به توجیهی مناسب برای مشروعیت کیفر دست یافت؟

برای پاسخ به پرسش‌های پیش‌گفته، در نخستین گام و به صورت اجمالی به بررسی اندیشه‌های بنیادین در فلسفه‌ی کیفر می‌پردازیم. لزوم طرح این اندیشه‌ها بدان سبب است که پیش از ارزیابی نظریه‌ی بازدارندگی، ناگزیر می‌بایست جایگاه آن را در قلمروی فلسفه‌ی کیفر به درستی ترسیم نماییم. از آن گذشته، بازدارندگی در شمار اندیشه‌های پیامدگرا قرار داشته و پیش از هر

چیز، فهم دقیق پیامدگرایی موجب شناخت کارکرد بازدارندگی مجازات‌ها خواهد شد. همچنین، قابل درک است که برای ارزیابی یک نظریه، دستیابی به درکی دقیق از مفهوم و نیز گونه‌های مختلف آن امری ضروری خواهد بود. به همین سبب، در گام دوم تلاش خواهیم نمود تا مفهوم نظریه‌ی بازدارندگی را به دقت بازشناخته و گونه‌های مختلف کارکرد اعرایی کیفر را تشریح نماییم. در واپسین گام نیز به تفصیل، به ارزیابی کارکرد بازدارندگی واکنش‌های کیفری پرداخته و ایرادات این نظریه را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱. اندیشه‌های بنیادین در فلسفه‌ی کیفر و جایگاه کارکرد بازدارندگی در این قلمرو

نظریه‌های هنجاری در خصوص مجازات، عموماً در دو قلمروی پیامدگرایی و غیرپیامدگرایی جای می‌گیرند. نظریه‌های غیرپیامدگرا، در اصطلاح سزاگرایی نامیده می‌شوند. در حقیقت، تمامی قلمروی فلسفه‌ی مجازات را، تقابل پیامدگرایی و سزاگرایی به خود اختصاص داده است. هر چند نباید از یاد برد که گروهی از فیلسوفان کیفری کوشیده‌اند تا با بهره‌گیری از آموزه‌های هر دو اندیشه، نظریه‌ای ترکیبی بیافرینند که توأمان دربردارنده‌ی نگاه‌های سزاگرا و نیز پیامدگرا به مجازات باشد (Hart, 1968: 1).

پیش از هر چیز باید توجه داشت که توجیهات فلسفی مجازات، نظریه‌هایی آرمان‌گرا هستند که تلاش می‌کنند تا تصویری دقیق در این خصوص که نظام کیفری دربردارنده‌ی کدامین هدف و نیز کدامین ارزش‌های بنیادین اخلاقی است، ارائه دهند. (Duff & Garland, 1994: 5) (جوان جعفری و ساداتی، ۱۳۹۱: ۶۱).

در تقابل با نظریه‌های فایده‌گرا که توجیه مجازات را به عنوان رنجی تحمیل‌شده بر بزهکار در پیامدهای ناشی از آن جستجو می‌نمایند؛ غیر پیامدگرایان پیوسته تأکید می‌کنند که رفتارها تنها مبتنی بر ویژگی‌های ذاتیشان و مستقل از پیامدهای حاصله از آنها مورد قضاوت قرار می‌گیرند (Duff & Garland, 1994: 7). این برداشت به صورتی برجسته در نگرش سزاگرایانه تبلور یافته است. در نگاه معتقدان به این اندیشه، آنچه لزوم تحمیل کیفر را توجیه می‌کند؛ پیامدهای حاصل از اجرای آن نیست (Duff, 2001: 3). نتایج فردی و اجتماعی حاصل از سیاست کیفری اگر چه قابل توجه هستند؛ لیکن، توانایی توجیه مشروعیت اصل کیفر را ندارند.

سزاگرایان بیش از آنکه تحمیل مجازات را به مثابه‌ی گامی عقلانی برای کاهش جرم بدانند؛ در پی تحقق این اندیشه‌اند که «مجرمین آنچه را شایسته هستند دریافت کنند» (کاوادینو و دیگران، ۱۳۸۴: ۳۰۹) (وایت و هینز، ۱۳۸۶: ۹۳). این نگاه کیفرگرایانه در عمق اندیشه‌ی خود تلاش می‌کند تا نوعی ارتباط عمیق را با وجدان اخلاقی جامعه برقرار سازد. اجتماع همواره در ضمیر خویش نوعی

حسن ذاتی یا اصالت را برای کیفر قائل می‌شود. جامعه بر این پندار است که جرم کرامت اخلاقی او را خدشه دار کرده و تنها کیفر است که با تحمیل رنج و سختی بر متجاوز، بار گران برقراری دوباره-ی این کرامت را بر دوش خواهد کشید.

باور به اندیشه‌ی عدالت استحقاقی به‌عنوان نقطه‌ی بنیادین تحلیل سزاگرایان، تلقی‌های متعددی را از فلسفه‌ی کیفر (همچون استعاره‌ی امحاء، استعاره‌ی جبران و...) در قالب این نظریه پدید آورده است (کاتینگهام، ۱۳۸۴: ۱۵۰) و (یزدیان جعفری، ۱۳۸۶: ۳۲۹). در حقیقت، در پاسخ به این پرسش که اجرای مجازات چگونه موجب برپایی عدالت می‌شود؛ سزاگرایان استعاره‌های پیش گفته را مورد اشاره قرار می‌دهند.^۱

در نقطه‌ی مقابل یعنی گرایش‌های پیامدگرایانه به کیفر، مجازات به مثابه‌ی ابزاری انگاشته می‌شود که بناست با تمسک به آن زمینه‌ی کاهش ارتکاب جرم فراهم شود. منشأ این برداشت را باید در چهره‌ی اخلاقی نظریه‌ی پیامدگرا جستجو نمود. معتقدان به این رویکرد همواره تفسیری فرجام-گرا از مفاهیم اخلاقی ارائه می‌دهند. در حقیقت، در قلمروی این اندیشه هیچگاه ارتباط با اصول اخلاقی نفی نمی‌شود؛ بلکه جلوه‌ای متفاوت از آنچه سزاگرایان به آن معتقد بوده‌اند ارائه می‌شود. بدین ترتیب، حسن ذاتی مفاهیم اخلاقی به انزوا کشیده شده و سودمندی اجتماعی موجب ارزشمندی این مفاهیم شده است (جوان جعفری و ساداتی، ۱۳۹۱: ۶۱). نتیجه‌ی بدیهی آنچه بیان شد؛ بی ارزش دانستن استعاره‌هایی چون «استحقاق بزهکارانه» در توجیه مشروعیت کیفر و حتی در جریان تعیین مجازات خواهد بود. چرا که، در این حالت بیش از آنکه به دنبال تحقق عدالت باشیم؛ در پی آنیم تا از رهگذر تحمیل کیفر به اهدافی همچون اصلاح بزهکار، ارعاب و یا ... دست یابیم (دل وکیو، ۱۳۸۶: ۲۲۸).

اندیشمندان پیامدگرا، برای توجیه مشروعیت مجازات دست به دامان پیامدهای حاصل از اجرای آن شده و اذعان داشته‌اند که اگر چه کیفر مستلزم تحمیل رنج است؛ با این وجود نتایج حاصل از اجرای آن، این رنج تحمیل شده را نیز مشروع می‌کند (A.Hudson, 2003: 17). استعاره‌ی «کیفر به مثابه‌ی شر ضروری»، ریشه در همین نگاه فایده‌گرا دارد. پیامدگرایی نیز در قلمروی خود، برداشت‌های متفاوتی از سودمندی مجازات ارائه کرده است. برخی، پیشگیری از تکرار جرم را فایده‌ی نهفته در تحمیل مجازات دانسته‌اند. شماری دیگر، الگوی ناتوان‌سازی بزهکاران بالقوه را مد نظر قرار داده و برخی نیز اصلاح بزهکار به وسیله‌ی مجازات را فایده‌ی حاصل از تحمیل رنج به او دانسته‌اند (Duff, 2001: 3-5). نظریه‌ی ارعاب نیز در شمار

۱. برای مطالعه در خصوص برداشت‌های مختلف از اندیشه‌ی سزاگرایی رجوع کنید به: (E.Dias, 1990: 107) و (Duff, 2001: 19).

برداشت‌هایی است که از فایده‌گرایی کیفری ارائه می‌شود. بر اساس این برداشت، کیفر از این‌رو به عنوان یک شر ضروری، مورد پذیرش است که از طریق ارباب بزه‌کار و نیز شهروندانی که پیام تحمیل رنج بر مجرم به آنها مخابره می‌شود؛ از تکرار یا ارتکاب جرم جلوگیری می‌کند. نظر به آنکه، موضوع مقاله‌ی پیشرو، بحث در زمینه کارکرد بازدارندگی کیفر و نیز ارزیابی نقادانه‌ی آن است؛ درابتدا، مفهوم این کارکرد بازدارنده و برداشت‌های مختلف صورت گرفته از آن به تفصیل مورد بررسی قرار می‌گیرد. سپس، به نقد این کارکرد اربابی خواهیم پرداخت.

۲. مفهوم کارکرد بازدارندگی کیفر و گونه‌های مختلف آن

ارباب و بازدارندگی، در لغت به معنای منع کردن و جلوگیری کردن آمده است (معین، ۱۳۸۸: ۱۸۱). «زیم‌رینگ» بر این باور است که «بازدارندگی عبارت است از تهدیدهایی که ممکن است انگیزه مجرمانه مجرمی را با تغییر در شیوه اندیشه‌اش از طریق تجسم دورنمای پیامدهای سوء تحقق آن انگیزه تقلیل دهد. او معتقد است بسیاری از افراد که در حین قصد ارتکاب عمل مجرمانه دچار وسوسه می‌شوند، از ارتکاب آن خودداری می‌ورزند؛ زیرا لذتی که از این طریق ممکن است؛ کسب کنند با بیم از نتیجه ناگواری که مجازات قانونی به دنبال دارد منتفی و خنثی می‌شود» (محمودی جانکی و آقایی، ۱۳۸۷: ۳۴۳).

نظریه‌ی ارباب، مبتنی بر این پیش فرض بنیادین است که «بزه‌کاران بالقوه، همچون تمامی شهروندان، بازیگرانی محاسبه‌گر هستند. این نظریه از طریق دگرگونی در هزینه‌ها و منافع بزهکاری، در پی آن است تا جرم را به گزینه‌ای غیر جذاب برای بزه‌کار تبدیل کند» (Carlsmith, 2002:285). از نگاه پیامدگرایان، یک سیاست کیفری اندیشیده شده، به معنای افزایش هزینه‌ها برای بزه‌کار است. در حقیقت، چنانچه هزینه‌های ارتکاب جرم، بیش از منافع حاصله باشد بزه‌کار در یک محاسبه‌ی عقلانی، از ارتکاب جرم خودداری خواهد نمود. از همین رو، باید هزینه‌های ارتکاب جرم را تا سر حد توان افزایش داد (Keel, 200:1). در نظریه‌های مربوط به فایده‌گرایی کیفری، می‌توان گونه‌های مختلفی از ارباب را بازشناخت:

۱.۲. ارباب عام^۱:

بر اساس این برداشت، تحمیل کیفر بر بزه‌کار، موجب ایجاد هراس در میان مجرمین بالقوه خواهد شد. به عبارت دیگر، هدف ارباب عام، منصرف ساختن مجرمین بالقوه از ارتکاب جرم است. در این نوع از بازدارندگی، مجرم به مثابه‌ی ابزاری برای ارسال این پیام به دیگر شهروندان است که در

1. General Deterrence

صورت ارتکاب جرم، همچون فرد مذکور، مجازات خواهید شد. جرمی بنتمام، بر این برداشت از ارباب تأکید کرده و آن را هدف اصلی مجازات می‌داند. از نگاه وی، ارباب خاص و نیز اصلاح بزهکار، در شمار پیامدهای ثانویه مجازات به شمار می‌آیند.

دست‌یابی به مقصود نهایی از ارباب عام، تنها هنگامی میسر می‌شود که انواع ضمانت‌اجراهای کیفری به طور کامل مورد بررسی قرار گرفته و مؤثرترین آنها برای بازداشتن اجتماع از بزهکاری برگزیده شود. از اینرو «بازدارندگی عام مستلزم سنجش مجازات‌ها می‌باشد» (مهرا، ۱۳۸۶: ۷۰). بدین ترتیب، سیاست‌گذاران کیفری، نخست می‌بایست جرایم مختلف و نیز ویژگی‌های غالب مرتکبین این جرایم را بازشناخته و آنگاه مبادرت به تعیین ضمانت اجرای مناسب برای آن‌ها کنند.

۲.۲. ارباب خاص^۱:

ارباب شخصی (Individual deterrence)، برداشت دیگری از کارکرد بازدارندگی مجازات است. در تقابل با ارباب عام که بزهکاران بالقوه را نقطه‌ی تأثیرگذاری خود قرار می‌دهد؛ در این‌گونه، خود بزهکار در کانون توجه قرار دارد. هنگامی که فرد مرتکب جرم می‌شود؛ باید مجازاتی بر وی اعمال شود تا تحمل رنج حاصله از مجازات، موجب بازدارندگی از ارتکاب مجدد بزه شود. از همین رو، ارباب خاص باید به شیوه‌ای باشد که تصور محکومیت پیشین، تمایل بزهکار را برای تکرار جرم از بین ببرد. به عبارت دیگر، «تجربه مجازات باعث می‌شود افراد دریابند هزینه‌های ارتکاب جرم بیشتر از منافع آن است» (Muncie & Wilson, 2004: 240).

بدین ترتیب، ارباب خاص تنها بر افرادی تکیه می‌کند که حداقل یک بار سابقه‌ی ارتکاب جرم داشته باشند و به همین علت، یکی از مهم‌ترین معیارهای سنجش کارایی این نوع از ارباب، نرخ تکرار جرم است. ارباب خاص نخست، تمایلات و زمینه‌های بروز رفتار مجرمانه را در فرد پیش‌بینی کرده و آنگاه با در نظر داشتن این عوامل، مبادرت به تعیین مجازاتی مناسب برای جلوگیری از تکرار جرم می‌کند. البته باید توجه داشت که، اگر چه بیشتر مجازات‌ها فی نفسه، ویژگی بازدارندگی خاص را دارا هستند؛ لیکن، برخی ضمانت‌اجراها همچون اعدام، قصاص و حبس ابد قادر به تأمین هدف ارباب خاص نیستند. این‌گونه از کیفرمندی، تنها موجب بازدارندگی سایر افراد جامعه خواهد شد؛ چرا که در این دسته از مجازات‌ها، هیچ‌گونه فرصتی به مجرم برای بازگشت به جامعه داده نمی‌شود.

ارباب فردی از طریق سه راه زیر محقق می‌شود:

۱ سلب تمایل بزهکارانه از مجرم.

1. specific/special deterrence

۲ سلب قدرت فیزیکی بزهکاری از مجرم.

۳ ترساندن بزهکار از ارتکاب جرم (Hudson, 2003: 19).

۳.۲. ارباب جزیی^۱:

در این نوع از ارباب، فرد با مقایسه‌ی شدت ضمانت‌اجراهای متعددی که برای اشکال مختلف یک جرم منظور شده است؛ تصمیم به ارتکاب جرمی می‌گیرد که مجازاتی سبک‌تر به همراه دارد. به عبارت دیگر، در این شکل از بازدارندگی، «تهدید به ضمانت اجرا ارزش اربابی دارد» (Miethe & Lu, 2005: 21). به همین علت، میزان تأثیر این نوع از بازدارندگی را می‌توان در جرایمی که در سطوح مختلف ارتکاب می‌یابند؛ مشاهده کرد. به عنوان مثال، سرقت ساده، مستوجب مجازات حبس از ۳ ماه و یک روز تا ۲ سال و سرقت توأم با آزار موجب تحمیل حبس از ۳ ماه تا ۱۰ سال است. راهزنی (قطع الطريق) نیز مجازات محاربه را به دنبال دارد. چنانچه یک بزهکار تنها به واسطه‌ی مجازات شدیدتری که قانون برای سرقت توأم با آزار و اذیت در مقایسه با سرقت ساده در نظر گرفته؛ از ارتکاب شکل مشدده‌ی سرقت خودداری کند و سرقت ساده را به انجام برساند؛ می‌توان اذعان داشت که ارباب جزیی کارساز واقع شده است.

۴.۲. ارباب نهایی^۲:

ارباب نهایی، به بررسی ضمانت‌اجراهای کیفری متعددی می‌پردازد که برای یک جرم ویژه در نظر گرفته شده است. آنگاه، در پی دریافتن این مسأله است که کدام‌یک از این ضمانت‌اجراها، تأثیر بازدارندگی قوی‌تری در مقایسه با گونه‌های دیگر دارند. به عبارت دیگر «ارباب نهایی به بررسی تأثیر بازدارندگی یک ضمانت اجرای کیفری در مقایسه با ضمانت اجرای کیفری دیگر، می‌پردازد» (Zimring and Hawkins, 1986: 170).

بر اساس این اندیشه، «بین شدت ضمانت‌اجرا و تکرار جرم ارتباط وجود دارد» (Bagaric, 2001: 143). هر چه نرخ تکرار جرم پایین‌تر باشد؛ ضمانت‌اجراهای کیفری کارکرد بهتری خواهند داشت. به عنوان مثال، مقنن برای جرمی، مجازات حبس از ۶ ماه تا ۲ سال و یا جزای نقدی ۱۰۰ هزار تومان پیش‌بینی کرده است و قاضی مخیر به انتخاب یکی از آنها خواهد بود. چنانچه نرخ تکرار جرم آن دسته از مجرمینی که به جزای نقدی محکوم شده‌اند؛ نسبت به آن-

1. Partial Deterrence
2. Marginal Deterrence

هایی که به حبس محکوم می‌شوند بیشتر باشد؛ می‌توان چنین نتیجه گرفت که ارباب نهایی جزای نقدی موثر نبوده و مجازات حبس، اثر بازدارندگی داشته است. همچنین، هنگامی که آدم‌ریا، از کشتن فرد ربوده شده خودداری می‌کند؛ می‌توان به تأثیر ارباب نهایی پی برد. به عبارت دیگر، مجرم در چنین مواقعی از بین ضمانت اجراهای بد و بدتری که برای عملش وجود دارد؛ همان ضمانت اجرای بد را برمی‌گزیند. از این‌رو، «ضمانت اجراهای کیفری باید با وسعت آسیب وارده، افزایش یابند» (Shavel, 2004:519)، به عنوان مثال، چنانچه در قانون برای قطع یک درخت از منطقه‌ی تحت حفاظت سازمان جنگلبانی، جزای نقدی معادل ۱۰۰ هزار تومان مقرر شده باشد؛ باید برای قطع بیش از یک درخت جزای نقدی بیشتری (مثلاً ۳ برابر) تعیین شود تا مجرم با احتساب امکان افزایش جزای نقدی، از ارتکاب جرم در سطح وسیع‌تر، منصرف شود.

۵.۲. ارباب مطلق^۱:

بر اساس این نوع از ارباب، عدم ارتکاب جرم ممکن است «به دلیل ترس از تهدیدات ضمانت اجراهای کیفری یا قبح اخلاقی باشد» (Maruna & Immerigeon, 2004:114). مفهوم ترس از تهدید به مجازات مشخص است. لیکن بازدارنده‌های اخلاقی نیازمند تبیین هستند. ممکن است در شرایطی، الزام‌های اخلاقی در میان برخی افراد چنان ریشه‌دار باشند که آن‌ها، ارتکاب جرم را به مثابه‌ی خطای اخلاقی و گناه بیندارند. این برداشت، دقیقاً همان چیزی است که «بن‌تام» در تقسیم‌بندی چهارگانه‌اش از رنج‌ها و لذات ارائه نموده است. در این حالت، عدم ارتکاب جرم به واسطه‌ی قبح ذاتی نقض دستورات اخلاقی و نیز هراس از عقاب اخروی خواهد بود و نه ترس از آنچه که ضمانت اجرای کیفری خوانده می‌شود (Cullen & Wilcox, 2013:654). بنابراین، «آن‌هایی که هرگز به علت ارتکاب رفتار مجرمانه دستگیر نشده‌اند و نیز کسانی که دستگیر شده و مجازات شدند، می‌توانند نشانگر تأثیر ارباب مطلق باشند» (L. Winfree & Abadinsky, 2010:42). از همین‌رو، ارباب مطلق در قلمروی خود، ارباب خاص و ارباب عام را در برمی‌گیرد. به عبارت دیگر، فردی که سابقه‌ی ارتکاب جرم داشته و به دلیل تجربه‌ی تحمل مجازات، مبادرت به ارتکاب جرم دیگری نمی‌کند و نیز کسی که تاکنون مرتکب جرم نشده است؛ لیکن اندیشه‌ی ارتکاب جرم را در سر می‌پروراند؛ هر دو در گستره‌ی ارباب مطلق قرار خواهند گرفت.

1. Absolute deterrence

لازم به ذکر است که بررسی تأثیر بازدارندگی ارباب مطلق، در حیطه‌ی یک ضمانت اجرای کیفری مشخص و به خصوص قرار می‌گیرد. از این‌رو، ارباب مطلق در مقابل ارباب نهایی قرار دارد. چرا که در ارباب نهایی، چند ضمانت اجرا بررسی و در نهایت یکی از آن‌ها مفید تشخیص داده می‌شود. در حالی که در ارباب مطلق، یک ضمانت اجرای معین موجب پیشگیری از ارتکاب جرم می‌شود. به عنوان مثال ضمانت اجرای جرم قذف، ۷۵ ضربه تازیانه است. بنابراین کسی که سابقه‌ی تحمل مجازات قذف را داشته و دیگر در پی ارتکاب این جرم نیست و نیز کسی که تصمیم به ارتکاب قذف داشته، لیکن با مشاهده‌ی اجرای حد قذف از ارتکاب جرم منصرف می‌شود؛ هر دو به دلیل انصراف از ارتکاب جرم، در دایره‌ی ارباب مطلق قرار گرفته و حد قذف مفید تشخیص داده می‌شود. لیکن در ارباب نهایی، ضمانت اجراهای چندگانه‌ی یک جرم بررسی شده و در نهایت یکی از آنها مفید تشخیص داده می‌شوند.

۳. ایرادات وارده به کارکرد بازدارندگی کیفر

چنانکه پیشتر نیز گذشت؛ فایده‌گرایان برخلاف سزاگرایان به دنبال تکیه بر مسأله‌ی حسن و قبح ذاتی اصول اخلاقی نبوده و در مقابل، از آن‌رو که این اصول سودمندند بر آن‌ها تأکید می‌کنند (جوان جعفری و ساداتی، ۱۳۹۱: ۶۱). قائلین به اندیشه‌ی بازدارندگی کیفر، خواهان جامعه‌ای آرمانی، فارغ از کجروی و جرم نیستند؛ بلکه در تلاش هستند تا با شناخت و فهم افکار و اعمال افراد جامعه، نظامی را طراحی نمایند که ارتکاب جرایم در آن کاهش یابد. فایده‌گرایان سعی در شناخت اخلاق، روحیات و هنجارهای به رسمیت شناخته‌شده‌ی اجتماع داشته و همین خصیصه سبب شده است تا از تجویز نسخه‌ای کلی و عام‌الشمول و به دور از واقعیت اجتناب کنند. لیکن باید در نظر داشت که در کنار خصایص مثبت این نظریه، فایده‌گرایی همواره و بیش از نظریات دیگر در معرض انتقاد بوده و انبوه آثار تدوین شده در این زمینه، گواه این مدعا است. البته، همان‌طور که برخی معتقدند «از منظر برخی فیلسوفان معاصر رشد و بالندگی فایده‌گرایی بیشتر از مدافعان، مرهون منتقدین آن است» (فرح‌بخش، ۱۳۹۲: ۹۷). در حقیقت، این منتقدین فایده‌گرایی بوده‌اند که به بالندگی و انطباق این نظریه با واقعیات جامعه‌ی انسانی کمک کرده و نوفایده‌گرایان را به تعدیل این اندیشه سوق داده‌اند. از همین‌رو، نباید انتقادات وارد بر فایده‌گرایی را به عنوان ابزاری برای زیر سؤال بردن کلیت این نظریه تلقی نمود؛ در مقابل، باید ایرادات وارده را به مثابه‌ی راهی برای بسط و گسترش این اندیشه به شمار آورد.

۱.۳. عمومیت دادن به مسأله‌ی انتخاب منطقی

یکی از مهم‌ترین انتقادات وارده بر نظریه‌ی بازدارندگی، وسعت دادن دایره‌ی شمول، به تمام گروه‌های بزهکاری است. بر اساس نظریه‌ی ارباب، افراد پیش از آنکه مرتکب جرم شوند؛ سود و زیان حاصل از رفتارشان را مورد ارزیابی قرار داده و چنانچه منافع حاصل از رفتار مجرمانه بیش‌تر از مضرات آن باشد؛ مبادرت به ارتکاب جرم می‌کنند. لیکن، آنچه این برداشت را زیر سؤال می‌برد؛ صدور یک حکم مطلق و آنگاه، سرایت آن به تمامی گروه‌های بزهکاری است. در صورتی که برخی مجرمین، هرگز چنین محاسبات سود انگارانه‌ای را پیش از ارتکاب جرم انجام نمی‌دهند. به عنوان نمونه در جرایم هیجانی (Impulsive Offences)، بزهکار به علت قرار گرفتن در شرایط روانی ویژه، به مجرد وقوع کنش، واکنشی طبیعی از خود بروز داده و بدین ترتیب، به تحلیل سود و زیان حاصل از ارتکاب جرم نمی‌پردازد. «مجرمین هیجانی در غالب موارد از روی بی احتیاطی - و نه لزوماً به صورت عمدی - رفتار کرده و اغلب به دنبال تهییج هستند» (Marsh, 2006:61).

جرایم هیجانی، عموماً بدون سبق تصمیم به وقوع پیوسته و مجرم نیز در وضعیتی قرار ندارد که به محاسبه‌گری بپردازد. بسیاری از انواع قتل‌ها، ضرب و جرح‌های حین منازعه (A. Hudson, 2003:22) و یا جرایمی که در اثر توهین و تمسخر به مهاجم به وقوع می‌پیوندند؛ در این دسته جای دارند. بنابراین، مرتکبان هیجانی، قابل مقایسه با افرادی که با سبق تصمیم و بررسی جوانب رفتار مجرمانه، مبادرت به ارتکاب جرم می‌کنند؛ نیست.

بزهکاران سرخورده (Desperate Criminals) نیز در شمار استثنای این حکم کلی هستند. به نظر برخی جرم‌شناسان «بسیاری از مجرمین بی‌بضاعت و سرخورده هستند، نه محاسبه‌گر و پلید. آنان در مناطق نابه‌سامان شهر رشد کرده و فاقد حمایت‌های اجتماعی و منابع اقتصادی موجود برای قشر ثروتمند جامعه هستند» (Seigel & C. Welsh, 2011:92).

از این‌رو، شهروندانی که در طبقات فرودست اجتماع حیات گذرانده و هرگز امیدی به کسب منزلت اجتماعی و اقتصادی ندارند؛ ممکن است برای راه یافتن به طبقات بالای جامعه و رسیدن به آنچه که خود را شایسته‌ی آن می‌دانند (ولی به زعم خودشان به ناحق از دستیابی به آن محروم شده‌اند) دست به ارتکاب جرم بزنند. افسردگی و سرخوردگی ناشی از قرار داشتن در طبقات فرودست اقتصادی، می‌تواند منجر به نادیده گرفتن محاسبه‌گری و ارزیابی منافع و مضرات حاصل از ارتکاب جرم شود. چرا که در حقیقت، «برخی از این افراد ارتکاب جرم را به عنوان راهی برای خروج از وضعیت ناامیدانه و بسیار سخت کنونی انتخاب می‌کنند» (Roberts & Yeager, 2004:80). از نظر آنها، آینده‌ای احتمالی، بهتر از وضعیّت اسفناک کنونی است. به همین دلیل در این موارد،

ارعاب و هراس انگیزی مجازات‌ها مؤثر نخواهد بود؛ بلکه باید نابرابری‌های طبقاتی موجود در جامعه را از میان برد.

در خصوص بزه‌کارانی که توانایی کنترل رفتارشان را ندارند نیز وضع به همین ترتیب است. این عدم قابلیت کنترل، بستگی به عوامل متعددی دارد که در لحظه‌ی ارتکاب جرم تاثیرگذار هستند. افرادی که از بیماری‌های شدید روحی - روانی رنج می‌برند و یا افرادی که در اثر مصرف روان‌گردان‌ها و یا مشروبات الکلی مرتکب جرم می‌شوند؛ هیچ‌گونه ارزیابی از سود و زیان رفتار خود ندارند. همچنین، «در بسیاری از موارد، مجرمین افراد افسرده‌ای هستند که از ناهنجاری‌های شخصیتی رنج می‌برند که قدرت ارزیابی را در آنان مختل کرده و آنان را تبدیل به افراد ناتوانی می‌کند که قادر به محاسبه‌ی عقلانی نیستند» (Siegel, 2010: 113).

مجرمین طماع (Greedy Criminals) نیز در قلمروی گروه‌های بزه‌کارانه‌ای قرار دارند که نمی‌توان قواعد ارزیابی سود و زیان را در خصوص آنها جاری دانست. برخی از مجرمین بر این عقیده‌اند که سود حاصل از ارتکاب جرم، همواره بر ضرر و زیان ناشی از آن برتری داشته (Siegel, 2012: 125) و از این‌رو، برای بدست آوردن منافع حاصل از جرم، به طمع می‌افتند. اینان افرادی‌اند که با تصوّر منافع جرم ارتكابی، تحریک شده و گاه با وجود مجازات نسبتاً شدید آن جرم، اقدام به ارتکاب می‌نمایند. تصوّر منافع حاصل از جرم، قدرت محاسبه‌گری آنان را مختل کرده و باعث می‌شود خطر دستگیری و تحمّل مجازات را کوچک شمرده و حاشیه‌ای امن را برای خودشان تصور نمایند.

نمونه‌ی بارز مجرمین طماع را می‌توان در جرایم اقتصادی (که عواید کلانی را نصیب فرد می‌کند) مشاهده کرد. مجرمین اقتصادی اغلب اشخاصی زیرک و با اعتبار اجتماعی بالایی بوده و گاه نیز، منصب‌های مهم دولتی و یا خصوصی را در اختیار دارند. آنان با تکیه بر این ویژگی‌ها، گاه خطر شناسایی و دستگیری را کوچک شمرده و تنها به منافع رفتار مجرمانه می‌اندیشند. به عبارت دیگر، کلان بودن عواید حاصل از ارتکاب جرم، موجب سلب قدرت محاسبه‌گری و سپس تحریک حس طمع‌ورزی آنان می‌شود.

گونه‌ی دیگر، مجرمین بی‌باک (Undeterrable Criminals) هستند. این دسته از مجرمین «معمولاً به دنبال خطر کردن هستند و نه پرهیز از خطر» (یزدیان جعفری، ۱۳۹۱: ۷۹) و برای نیل به هدفشان ممکن است تنها، شیوه‌ی ارتکاب جرم خود را تغییر دهند. در اینصورت، تصور می‌کنند که «در حال دور زدن قانون هستند». بنابراین؛ «نظریه‌ی ارعاب برای کسانی که نسبتاً معقول، آگاه و

قادر به کنترل خود هستند و نیز کسانی که احتمال هراس آنها از مجازات بیشتر است، پیش‌بینی شده است»^۱. (H.Robinson, Garvey & Ferzan, 2002:122)

۲.۳. نادیده انگاشتن زمینه‌های اجتماعی و اقتصادی در ارتکاب جرم

نظریه‌ی ارباب، عوامل و شرایط جامعه‌شناختی و اقتصادی مؤثر در وقوع جرم را نادیده می‌گیرد. تضاد طبقاتی، بیکاری و یا درآمد پائین، نمونه‌هایی از عوامل بیرونی هستند که زمینه‌های ارتکاب جرم را مساعد می‌کنند. اجرای مجازات در چنین شرایطی، هدف نظریه‌ی ارباب، یعنی بازدارندگی در مقابل ارتکاب جرم را تأمین نخواهد کرد. چرا که علت وقوع بزه، شرایط نابسامان اجتماعی بوده و تا شرایط فوق بهبود نیابد؛ مجازات شدیدتر، صرفاً انزجار افکار عمومی از قدرت حاکم، به علت عدم درک نیازهای اتباعش را، بر می‌انگیزد. به عنوان مثال، افکار عمومی، پدر کارگری که در اثر شرایط نابسامان اقتصادی از کارخانه اخراج شده و فرزندش از فرط گرسنگی در شرف مرگ است را به علت سرقت نان از نانوا، مجرم به شمار نمی‌آورد؛ حتی اگر قانون‌گذار به علت قرار داشتن در بحران اقتصادی، برای سرقت فوق، مجازات سنگینی پیش‌بینی کرده باشد. از این‌رو، تحمیل مجازات به دیگر سارقان، هیچ‌گونه حالت بازدارندگی برای بزهکار موصوف ندارد. چرا که وی، چاره‌ای جز ارتکاب جرم نداشته و از سوی دیگر نیز، جامعه مجازات او را ناعادلانه می‌پندارد. به عبارت دیگر، عدم توجه سیاست کیفری اربابی به عوامل اجتماعی و اقتصادی ارتکاب جرم، باعث ناکارآمدی‌اش در مقام عمل می‌شود.

۳.۳. احتمال مخدوش گردیدن اصول اخلاقی

همان‌طور که اشاره شد؛ هدف نظریه‌ی ارباب، بازداشتن افراد جامعه از ارتکاب جرم است. بنابراین، این احتمال وجود دارد که نظام کیفری برای رسیدن به هدف مذکور، به هر وسیله‌ای متوسل شده و حتی اصول اخلاقی را نیز مخدوش کند. اجرای مجازات‌های مغایر با کرامت انسانی، با هدف ایجاد هراس در جامعه و پیشگیری از ارتکاب جرم، می‌تواند یکی از پیامدهای ناگوار این نظریه به شمار آید. در حقیقت، کرامت انسانی، ممکن است در این نظریه زیر سؤال برود. چرا که با مجرم به عنوان یک وسیله برای ارباب دیگران رفتار می‌شود؛ نه شخصی که خود هدف اجرای مجازات است. در این راستا، می‌توان نظریه‌ی کانت، فیلسوف برجسته‌ی سزاگرا را مورد اشاره قرار داد. وی بر این باور

۱. برخی نویسندگان، عدم انتخاب عقلانی شماری از مجرمین را تحت عنوان مجرمین فعال (Active Criminals) و مجرمین عادی (Ordinary Criminals) بحث کرده‌اند. برای مطالعه‌ی بیشتر پیرامون این موضوع رجوع کنید به: (Piquero & Stephen, 2002:306)

است که: «با فعل آدمی باید انسان گونه برخورد کرد، چه فعل خود شخص باشد و چه فعل دیگری، به هر حال، خود این برخورد باید هدف باشد، نه آنکه وسیله‌ی نیل به هدفی دیگر قرار گیرد» (فلچر، ۱۳۹۲: ۹۰). در حقیقت، از نگاه کانت، بازدارندگی نمی‌تواند توجیهی قابل اتکا برای مجازات به شمار آید. به هنگام تحمیل مجازات، بزهدار باید به عنوان انسانی مسئول قلمداد شود که تنها به علت عمل خطایش مستوجب باز پس دادن حساب است.

۴.۳. امکان مجازات نمودن افراد بی‌گناه

با اجرای نظریه‌ی ارباب، امکان مجازات بی‌گناهان وجود خواهد داشت. چرا که نظریه‌ی مذکور در مقام بیان این اندیشه است که مجازات مجرم، دیگران را خواهد ترسانید و در نتیجه‌ی ترس، شهروندان مرتکب جرم نخواهند شد. جامعه‌ای را تصور نمایید که جرم شدیدی (به عنوان نمونه اسیدپاشی) در آن رخ داده و رسانه‌ها پوشش خبری گسترده‌ای از وقایع آن ارائه کرده‌اند. در این حالت اگر مقامات تعقیب موفق به یافتن مجرم واقعی نشوند؛ چه بسا فردی بی‌گناه را برای نیل اهداف خود به عنوان مجرم به جامعه معرفی کنند. نخست آنکه از هیجانات افکار عمومی در این خصوص بکاهند و دیگر آنکه، مانع رشد این تصور در ذهن بزهداران بالقوه شوند که جرم مزبور برای دست اندرکاران نظام عدالت کیفری فاقد اهمیت است. از اینرو، سیاست کیفری اربابی با «یک محاسبه‌ی سودانگاره‌ی ساده، بدون هیچ‌گونه احترامی به حقوق فرد بی‌گناه، اجازه‌ی مجازات وی را می‌دهد» (Ashworth, 2010: 81). در حقیقت، «فایده‌گرایان ارزش‌های پیشینی و مستقل را به رسمیت نمی‌شناسند و همه را به نتیجه‌ی فعل احاله می‌دهند، از این منظر می‌توانند باب سوءاستفاده را برای حکومت‌ها باز کنند» (فرح‌بخش، ۱۳۹۲: ۱۱۳). همچنین، نظر به آنکه، شهروندان عموماً از رسیدگی‌های قضایی و صحت محکومیت مجرمان اطلاعات دقیقی به دست نمی‌آورند؛ این امکان وجود دارد که صدور حکم محکومیت صوری مجرم و اجرای مجازات واقعی بر وی بتواند به عنوان روش خوبی برای ایجاد هراس در بین افراد جامعه تلقی شود.^۱

۵.۳. تحمیل مجازات به واسطه‌ی جرمی که ارتکاب نیافته است

نظریه‌ی مذکور، علاوه بر مجازات جرم کنونی، ممکن است اجازه‌ی تحمیل کیفر در قبال جرایم احتمالی فرد در آینده را نیز صادر کند. به عبارت دیگر؛ مجازات، مقدم بر جرم ارتكابی خواهد بود و فرد به علت جرم احتمالی که قرار است در آینده مرتکب شود؛ مجازات خواهد شد. معتقدان به کارکرد بازدارندگی کیفر بر این عقیده‌اند که «مجازات باید با جرم احتمالی یا خیالی که در آینده ارتکاب می‌

۱. جهت مطالعه‌ی بیشتر در این خصوص این ایراد رجوع نمایید به: (Duff, 2001: 7)

یابد متناسب باشد. مطابق با ارباب خاص، مجرم به علت جرم ارتكابی که ممکن است در آینده مرتکب شود، به زندان فرستاده می‌شود» (Griffith, 1993: 52). از همینرو، بنابر اندیشه‌ی ارباب، فردی که مال دیگری را سرقت می‌کند؛ مجازات وی باید علاوه بر تأمین هدف سزادهی به جرم ارتكابی، خاصیت پیشگیری از ارتكاب سرقت احتمالی توسط وی در آینده را نیز داشته باشد. از همینرو، مجرم مجازات دو جرم را تحمل می‌کند. یکی جرم کنونی و دیگری جرم احتمالی آینده و به همین علت است که نظریه‌ی ارباب می‌تواند گاهاً موجب تعارض با اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها شود. چرا که بر اساس اصل مذکور، فرد زمانی مستحق مجازات است که دستورات قانونگذار را نقض کرده باشد. بنابراین، بر اساس اصل قانونی بودن، نمی‌توان فرد را به علت جرایمی که احتمال دارد در آینده مرتکب شود؛ مجازات کرد. در حالی که بنا به فلسفه‌ی ارباب شخصی، شدت مجازات مجرم، علاوه بر این که پاسخی در برابر ارتكاب جرم فعلی او است؛ باید خاصیت بازدارندگی برای جرایم احتمالی آینده را نیز در بر داشته باشد. به همین منظور، برخی از منتقدین فایده‌گرایی نیز برای جلوگیری از نقض حقوق افراد توصیه کرده‌اند که فایده‌گرایان باید «از طریق جرح و تعدیل دستگاه اخلاقی‌شان مانع شوند که افزایش خوشبختی منجر به نقض شهودهای اخلاقی» شود (فرح بخش، ۱۳۹۲: ۱۱۳).

۶.۳. تناقض میان سیاست تقنینی و سیاست قضایی

گاه قانون‌گذاران، با تکیه بر سیاست کیفری بازدارنده، به وضع مجازات‌های سنگین می‌پردازند. لیکن، دستگاه قضایی که فرایند رسیدگی کیفری را سامان‌دهی می‌کند؛ ممکن است تشخیص دهد که به علت غیرعادلانه بودن کیفرها و نیز عدم رعایت اصل تناسب جرم و مجازات، کارکرد اربابی سیاست کیفری محقق نخواهد شد. بدین ترتیب، محتمل است که نهاد رسیدگی کننده برای نیل به هدف بازدارندگی، در مرحله‌ی صدور حکم، مجازاتی سبکتر را با استفاده از نهادهایی چون تخفیف، تعویق و... تجویز کند. چرا که، در غیر این صورت، جامعه با مجرم به علت مجازات غیرمنصفانه‌ای که بر او تحمیل شده است؛ هم‌دردی نموده و بالتبع، اندیشه‌ی ناعادلانه بودن قوانین در افکار عمومی تقویت می‌شود. بدین ترتیب، دستگاه قضایی و قضات به عنوان عضوی از جامعه برای جلوگیری از تحقق پیامدهای فوق، و نیز بدون توجه به سیاست تقنینی، کیفری را که متناسب با بزه می‌داند؛ تجویز خواهد نمود.

۷.۳. نقصان مستندات علمی و آماری معتبر

در این خصوص باید توجه داشت که، از یک سو ادعاهای نظریه‌ی مورد بحث، مستند به پژوهش‌های آماری قابل اعتماد نبوده و از سوی دیگر نیز، آمارهای احتمالی از نواقصی رنج می‌برند. به عنوان مثال،

گاه عدم ارتکاب جرم، به علت پایبندی شهروندان به ارزش‌های فرهنگی غالب در اجتماع و یا عملکرد مثبت در فرایند فرهنگ‌سازی بوده و ارتباطی با کارکرد ارعایی مجازات‌ها ندارد. به عنوان نمونه، همانطور که برای همگان قابل درک است؛ می‌توان تا حدود زیادی کاهش ارتکاب تخلفات رانندگی را نتیجه‌ی فرهنگ‌سازی رسانه‌ها و نیز مجموعه‌ای از اقدامات تشویقی و تنبیهی پلیس دانست. بنابراین، وضع ضمانت‌اجراهای تنبیهی در این خصوص، تنها عامل کاهش تخلفات رانندگی نخواهد بود. نمونه‌ی این سیاست‌های فرهنگی، تلاش جمعی برای درونی‌سازی استفاده از کمربند ایمنی در حین رانندگی است. اطلاع‌رسانی وسیع پلیس از تلفات بی‌شمار حاصل از عدم استفاده از کمربند ایمنی، منجر به افزایش استفاده از آن شده است. بدین ترتیب، این تصوّر که پایبندی رانندگان به استفاده از کمربند ایمنی، صرفاً نتیجه‌ی مستقیم وضع ضمانت اجرای شدید بوده؛ همواره قابل دفاع نیست (سوری و دیگران، ۱۳۸۸: ۱۶)^۱ و چنانچه آماری در این زمینه ارائه شود؛ فاقد مبنای علمی است.

گاه عوامل و زمینه‌های اقتصادی، میزان گزارش و اعلام وقوع جرم را افزایش می‌دهند. در حالی که جرایم اعلام شده؛ پیشتر نیز به وفور ارتکاب می‌یافته‌اند؛ لیکن، نبود منفعت در گزارش جرم، بزه‌دیده را از اعلام منصرف می‌کند. چنانچه بزه‌دیده دریابد که گزارش جرم برای او فایده‌ای به همراه دارد (-) نظیر امکان استفاده از بیمه؛ ممکن است بیشتر به اعلام جرم تشویق شود (Hudson, 2003: 22). بدین ترتیب، در این مورد نیز افزایش جرایم را نمی‌توان به فقدان کارکرد کاهش‌دهنده‌ی مجازات نسبت داد.

پیشتر، برخی باورهای فرهنگی و اجتماعی سبب می‌شدند تا بزه‌دیدگان شماری از جرایم خاص، همچون کودکان و زنان قربانی خشونت خانگی، از گزارش وقوع جرم علیه خویش خودداری کنند. از اینرو، تصوّر می‌شد که ضمانت‌اجراهای حاکم بر این دسته از جرایم، توانسته‌اند افراد را از گرایش به سوی ارتکاب جرم منصرف کنند. به عبارت دیگر، قانون کیفری توانسته است با افزایش هزینه‌های ارتکاب جرم، احتمال تمایل به ارتکاب را در میان بزه‌کاران به حداقل برساند. در حالی که با مطالعه‌ای در خصوص سابقه‌ی تاریخی این قبیل جرایم می‌توان دریافت که بزه‌های مذکور، همواره وجود داشته‌اند. پس چه عاملی موجب کاهش اعلام وقوع این جرائم شده است؟ در حقیقت، آنچه قربانیان این جرایم را از اعلام جرم منصرف می‌ساخت؛ واهمه از واکنش‌های اجتماعی سوئی بوده است که گاه حتی دامنگیر بزه‌دیده نیز می‌شده است. لیکن، با گذر زمان و افزایش آگاهی‌های عمومی و فعالیت جنبش‌های مدنی متعدّد، همچون جنبش‌های فمینیستی و گروه‌های حمایت از حقوق کودکان،

۱. در این پژوهش، چهار اقدام پلیس: ۱- اجرای قوانین استفاده از کمربند ایمنی، ۲- اجرای قوانین استفاده از کلاه ایمنی، ۳- اجرای قوانین ترافیکی خاص و ۴- برنامه‌های آموزشی تولید شده و پخش شده از وسایل ارتباط جمعی در کنار یکدیگر، مؤثر بر کاهش تخلفات و سوانح ترافیکی دانسته شده است.

واکنش منفی افکار عمومی در برابر قربانیان این جرایم به صورت قابل توجهی کاهش یافت (Ibid). علاوه بر آن، حتی در سیاست اجتماعی دولت‌ها، نهادهای خاصی برای حمایت از قربانیان این جرایم پیش‌بینی شد. از آن پس، بزه‌دیدگان این جرایم، دیگر از دید افراد جامعه پنهان نبوده و مطالبات آنان به رسمیت شناخته می‌شد. از همین رو، به دنبال افزایش آگاهی‌های عمومی، با افزایش گزارش‌های وقوع جرم مواجه هستیم؛ در حالی که نمی‌توان مدعی شد، رشد چشمگیری در میزان ارتکاب این جرایم رخ داده است؛ بلکه جرایمی که سابقاً نیز رخ می‌دادند اکنون گزارش می‌شوند و مرتکبین جرم در فرایند رسیدگی‌های کیفری محاکمه می‌شوند. همچنین، ممکن است حتی آمار واقعی جرایم ارتكابی کاهش یافته باشد؛ در حالی که آمار ظاهری نشان از افزایش آنها دارد.

گاه نیز تصور افکار عمومی از ناعادلانه بودن واکنش کیفری، میزان گزارش جرایم را کاهش می‌دهد. نظریه‌ی ارباب در پی بازدارندگی از ارتکاب جرم است. بنابراین برای نیل به هدف مذکور، در پاره‌ای موارد، برای جرایم سبک، مجازات‌های سنگینی وضع می‌شود. لیکن، افکار عمومی به علت آگاهی از غیرمنصفانه بودن چنین مجازات‌هایی، جرایم را گزارش نمی‌کنند. بنابراین، نمی‌توان با قاطعیت اظهار داشت که افزایش شدت مجازات‌ها و به دنبال آن، ارباب بیشتر سبب کاهش وقوع جرم شده است. بلکه، احتمالاً جرایم همچنان ارتکاب می‌یابند؛ اما اجتماع از اعلام جرم خودداری می‌کند.

از آن گذشته، گزارش وقوع جرم توسط قربانی، گاه موجب محکومیت کیفری وی می‌شود. بدین ترتیب، در این مواقع، بزه‌دیده، وقوع جرم را به دلیل تبعات کیفری که برای وی به همراه دارد؛ گزارش نخواهد کرد. به عنوان مثال، زنی که خواستار سقط غیرقانونی جنین بوده و در حین عمل جراحی، متحمل جراحاتی می‌شود؛ ممکن است در این خصوص شکایت نکند. چرا که، در صورت گزارش این موضوع، خود نیز محکوم به مشارکت یا حداقل معاونت در سقط جنین خواهد شد. بنابراین، نمی‌توان گفت که صرفاً، افزایش مجازات سقط جنین، سبب عدم ارتکاب این جرم شده است. با دقت در موارد فوق، می‌توان چنین اظهار داشت که حتی «اگر نرخ ارتکاب جرایم و تغییرات آنها با دقت منطقی و معقولی سنجیده و ارزیابی شود؛ حصول اطمینان از اینکه کاهش ارتکاب جرم به علت مجازات‌های هراس‌آمیز بوده است؛ دشوار خواهد شد» (Ibid).

۸.۳. نسبی بودن نظریه‌ی ارباب در ارتباط با افراد مختلف

مقصود آن است که میزان ترس افراد از مجازات‌هایی که هراس‌ناک قلمداد می‌شوند؛ یکسان نیست. مثال بارز این امر را می‌توان در هدف پیشگیری عام و خاص نظریه‌ی ارباب مشاهده کرد. فردی که هنوز مرتکب جرمی نشده است؛ شاید به علت مجازاتی که تاکنون متحمل نشده است؛ از ارتکاب آن جرم هراس داشته باشد. لیکن، مجرمین سابقه‌دار و حرفه‌ای ممکن است نه تنها هیچ هراسی از تحمل مجازات مذکور به خود راه ندهند؛ بلکه تحمل این مجازات برایشان، رنجی ناچیز بوده و حتی

افتخارآمیز محسوب شود. شاید بتوان چنین برداشت کرد که قانونگذار به هنگام تصور در خصوص کارکرد اربابی مجازات، همگان را به عنوان انسان‌هایی درستکار و احتمالاً مرفه قیاس به نفس می‌کند. بدون تردید، تحمل مجازات برای خود قانون‌گذار پرهزینه است. اما آیا برای دیگر شهروندان نیز مجازات چنین اثراتی دارد؟ جزای نقدی برای شخصی ثروتمند، فاقد کارکرد اربابی بوده و هدف زجرآوری مجازات در رابطه با وی چندان تأمین نمی‌شود. همچنین فردی که بی‌پناه و بی‌سرپرست است؛ زندان را مناسب‌ترین مکان برای گذران زندگی خود یافته و چنین می‌اندیشد که حداقل مدتی را بدون دغدغه‌ی سرپناه در آنجا به سر خواهد برد. از اینرو، تا زمانی که مقتن، مفهوم بزهکاری را به درستی درک نکرده و نیز مرتکبان جرایم را به درستی نشناخته باشد؛ نمی‌تواند مجازاتی متناسب با عمل مجرمانه برای آن‌ها وضع کند. نتیجه‌ی این ناتوانی، عدم کارایی سیاست کیفری و ضعف قوانین در مقام عمل خواهد بود.

همچنین باید به طرح این پرسش پرداخت که چه میزان مجازات نیاز است تا مجرمین بهراسند و مرتکب جرم نشوند؟ در حقیقت، شدتی از مجازات که بازدارنده باشد و موجب هراس مجرمین شود؛ را نمی‌توان با قاطعیت معین کرد. حتی نمی‌توان با قاطعیت ادعا کرد که میزان مجازاتی که برای یک جرم در قانون کیفری وضع شده است؛ به یک اندازه موجب هراس تمامی شهروندان خواهد شد. به عبارت دیگر، «این غیرممکن است تا با قطعیت بفهمیم آن چیزی که مرا می‌ترساند؛ آیا افراد دیگر را نیز خواهد ترساند؟» (همان، ۲۱).

۹.۳. بی‌هزینه شدن ارتکاب برخی از جرایم برای بزهکاران

شماری از ادعاهای موجود در نظریه‌ی ارباب مبنی بر اینکه، شدت مجازات‌ها، باعث کاهش ارتکاب جرایم می‌شود؛ همواره صحیح نیست. این برداشت تنها تا مرز معینی صحیح است و از آن پس ممکن است حتی آثار معکوسی را به دنبال داشته باشد. به عنوان مثال، وقتی برای یک جرم سبک، مجازات اعدام پیش‌بینی می‌شود؛ در حقیقت، سایر جرایم ارتكابی برای فرد بی‌هزینه می‌شوند. بدین علت که پیشتر، نظام عدالت کیفری، تمامی سرمایه‌ها و دارایی‌های او را، با اعمال چنین مجازات شدیدی از وی گرفته است. بنابراین مجرم با این تفکر مرتکب جرم می‌شود که دیگر چیزی برای از دست دادن نخواهد داشت. با در پیش گرفتن چنین رویه‌ای، در واقع به مجرمین اعلام جنگ می‌شود. از همین‌رو، از جمله انتقادات وارده بر نظریه‌ی ارباب این است که، شدت مجازات چنانچه از حد معقولی گذر کند؛ موجب ایجاد جرایم مرتبط و حاشیه‌ای خواهد شد.

نتیجه‌گیری

اندیشه‌های فلسفی درباره مجازات، هر یک در پی آن بوده‌اند تا شناختی قابل اتکا از چیستی و چرایی کیفر، ارائه کنند. سزاگرایی و پیامدگرایی، دو گرایش عمده در قلمروی فلسفه کیفر هستند که هر یک با منطقی ویژه به بحث در خصوص ماهیت و فلسفه مجازات پرداخته‌اند. سزاگرایان، پیش از هر چیز، اندیشه‌ی حسن ذاتی مجازات را مورد پذیرش قرار داده و بر این باورند که صرف نظر از منفعتی همچون کاهش تکرار جرم، مجازات تنها پاسخ شایسته در برابر بزه خواهد بود. در تقابل با اندیشه‌ی سزاگرا، می‌توان از فایده‌گرایی کیفری سخن به میان آورد که در نخستین گام، باور سزاگرایان در خصوص حسن ذاتی کیفر را مورد تردید قرار می‌دهد. از نگاه پیامدگرایان، کیفر را باید به مثابه‌ی «شرّ ضروری» نگریست که تنها به علت پیامدهای حاصله از تحمیل آن، قابل توجیه است. در حقیقت، از نگاه فایده‌گرایان، مشروعیت کیفر به علت سودمندی آن است.

کارکرد ارعایی کیفر در کنار اصلاح بزهکار، ناتوان‌سازی وی و نیز پیشگیری از ارتکاب جرم، در شمار پیامدهای مهم اجرای مجازات محسوب می‌شوند. بر اساس نظریه‌ی ارعاب، ترس از رنج مجازات نه تنها موجب خودداری افراد از ارتکاب جرم می‌شود؛ بلکه بزهکاری که شدت مجازات را پیش از این تجربه نموده است نیز از تکرار جرم باز داشته خواهد شد. کارکرد ارعایی کیفر را باید از زوایای مختلف مورد توجه قرار داد. ارعاب عام و خاص، ارعاب جزئی، ارعای نهایی و ارعاب مطلق در شمار گونه‌های مختلف نظریه‌ی بازدارندگی هستند.

به رغم آن که کارکرد بازدارندگی کیفر، مقوله‌ای قابل توجه در قلمروی توجیه مجازات محسوب می‌شود؛ لیکن، انتقادات وارده بر آن، گاه تاثیرگذاری نظریه‌ی ارعاب را مورد تردید قرار می‌دهد. مصادره به مطلوب نظریه‌ی ارعاب از کاهش نرخ جرم، در زمره‌ی این انتقادات قرار دارد. چنانکه، قائلان به این نظریه پنداشته‌اند که کاهش میزان ارتکاب جرم، تنها به علت کارایی خصوصیت ارعایی مجازات است. بی‌توجهی به عوامل اقتصادی و اجتماعی در ارتکاب و یا حتی کاهش وقوع جرم و نیز گذار از برخی اصول بنیادین حقوق کیفری را می‌توان از دیگر انتقادات وارده بر نظریه‌ی ارعاب دانست.

منابع

- استوارت میل، ج. ۱۳۸۸. **فایده‌گرایی**، ترجمه مرتضی مردیها، چاپ سوم، تهران: انتشارات نی.
- جوان جعفری، ع. ۱۳۹۱. «سزاگرایی در فلسفه کیفر»، **پژوهشنامه حقوق کیفری گیلان**، ۵(۱): ص ۵۹-۸۱.
- جورج پی، ف. ۱۳۹۲. **مفاهیم بنیادین حقوق کیفری**، ترجمه‌ی سید مهدی سیدزاده ثانی. چاپ سوم، مشهد: انتشارات دانشگاه علوم اسلامی رضوی.

- دل و کیو، ج. ۱۳۸۶. **فلسفه حقوق**، ترجمه‌ی دکتر جواد واحدی. چاپ دوم، تهران: انتشارات میزان.
- سوری، ج. ۱۳۸۸. «بررسی تغییرات سوانح ترافیکی قبل و بعد از اجرای چهار فعالیت اجرایی پلیس راهنمایی و رانندگی کشور»، **پژوهنده (مجله پژوهشی دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی)**، ۱۴(۱): ص ۲۰-۱۵.
- فرح‌بخش، م. ۱۳۹۲. **جرم‌انگاری فایده‌گرایانه**، چاپ اول، تهران: انتشارات میزان.
- کاتینگهام، ج. ۱۳۸۴. «فلسفه‌ی مجازات»، ترجمه‌ی ابراهیم باطنی و محسن برهانی، **مجله‌ی فقه و حقوق**، ۱(۱): ص ۱۷۲-۱۴۷.
- کاودینو، م. ۱۳۸۴. «توجیه یا دلیل آوری برای مجازات»، ترجمه‌ی علی صفاری، **مجله‌ی تحقیقات حقوقی**، ۴۲(۴): ص ۳۲۴-۲۸۷.
- محمودی جانکی، ف. ۱۳۸۷. «بررسی نظریه بازدارندگی مجازات»، **مجله‌ی دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران**، ۳۸(۲): ص ۳۶۱-۳۳۹.
- معین، م. ۱۳۸۸. **فرهنگ معین**، چاپ چهارم، تهران: انتشارات اشجع.
- مهر، ن. ۱۳۸۶. «کیفر و چگونگی تعیین آن در فرایند کیفری انگلستان (با تکیه بر کارکردهای کیفری)»، **مجله‌ی تحقیقات حقوقی**، ۹۶(۹۶): ص ۴۹-۴۵.
- وایت، ر. ۱۳۸۶. **جرم و جرم‌شناسی**، ترجمه‌ی علی سلیمی. چاپ سوم، قم: انتشارات پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- یزدیان جعفری، ج. ۱۳۸۶. «توجیه فلسفی مجازات، از وحدت‌گرایی تا تکثرگرایی»، **فصلنامه‌ی حقوق (مجله‌ی دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران)**، ۴(۳۷): ص ۳۵۰-۳۲۷.
- ۱۳۹۱. **چرایی و چگونگی مجازات**، چاپ اول، تهران: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- Ashworth, A. 2010. **Sentencing and Criminal Justice**. Cambridge University Press.
- Bagaric, M. 2001. **Punishment And Sentencing: A Rational Approach**. Cavendish Publishing limited.
- Cullen, f. Wilcox, P. 2013. **The Oxford Handbook of Criminological Theory**. Oxford University press.
- Duff, A. 2001. **Punishment, Communication and Community**. Oxford University Press.
- Duff, A. Garland.D. 1994. **A reader on Punishment**. Oxford University press.
- Dias, E. 1990. **Positive Retributivism and Despicable justice, in the: Retributivism and Its Critics**, in Cragg, Wesley (ed.), **Retributivism and its**

- Critics (Archives for Philosophy of Law and Social philosophy supplementa).** Franz Steiner Verlag.
- Griffith, Lee .1993. **The Fall of the Prison: Biblical Perspectives on Prison Abolition.** WM.B.Eerdmans Publishing Co.
- Hart, H.L.A. 1968. **Prolegomena to the Principles of Punishment,** in H.L.A Hart, **Punishment and Responsibility: Essays in the Philosophy of Law.** Claendon Press.
- H.Robinson, Paul. Garvey,S. KeslerFerzan,K. 2009. **Criminal Law Conversation.** OxfordUnivresity Press.
- Hudson, B. 2003. **Understanding Justice, An Introduction to ideas, perspectives and controversies in modern penal theory.** Open university press.
- Winfree, Jr. Abadinsky.H. 2010. **Understanding Crime: Essentials of Criminological Theory.** cengage learning.
- Marsh, I. 2006. **Theories of Crime.** Routledge.
- Maruna, S. Immarigeon, R. 2004. **After Crime and Punishment Pathways to offender reintegration.** Willan Publishing.
- Carlsmith, K. Darley, J. Robinson, P. 2002. "Why do we punish? Deterrence and Just Desert as motives for Punishment," **Journal of Personality and Social Psychology,** 83(2) :284-299.
- Miethe, D. Lu, H. 2005. **punishment a comparative historical perspective Terance.** Cambridge University Press.
- Muncie, J. Wilson, D. 2004. **Student Handbook of Criminal Justice and Criminology.** Cavendish Publishing.
- Piquero, A. Tibbetts, S. 2002. **Rational Choice and Criminal Behavior: Recent Research and Future Challenges.** Routledge.
- Roberts , A. Yeager, K. 2004. **Evidence-Based Practice Manual : Research and Outcome Measures in Health and Human Services.** Oxford University press.
- Siegel, L. Welsh, B. 2011. **Juvenile Delinquency: The Core. Wadsworth Cengage Learning.**
- Siegel, L. 2010. **Criminology: theories, patterns and typologies.** Cengage Learning.
- Shavell, S. 2004. **Foundations of Economic Analysis of Law.** Harvard University Press.
- Zimring, F. Hawkins, G. 1986. **Capital Punishment and the American Agenda.** Cambridge university press.



دادگاه‌های کیفری بین‌المللی و تحقق دموکراتیک عدالت کیفری

دکتر محمد حبیبی مجنده^۱

سیامک کریمی^۲ ✉

تاریخ پذیرش: ۹۵/۱۰/۱

تاریخ دریافت: ۹۳/۷/۱۱

چکیده

دادگاه‌های کیفری بین‌المللی به موازات توسعه‌ای که در سال‌های اخیر پیدا کرده‌اند، مورد بررسی و انتقاد هم واقع شده‌اند. بخشی از این بررسی‌ها و انتقادات ذیل عنوان «تحقق دموکراتیک عدالت کیفری» صورت‌بندی می‌شوند. بر مبنای این انتقادات، برای افزایش اثرگذاری دادگاه‌های کیفری بین‌المللی و این که آن‌ها بتوانند هر چه بیشتر عدالت را محقق کنند، از یک سو باید روش تاسیس دادگاه‌های کیفری بین‌المللی دموکراتیک شده و از سوی دیگر، باید کیفیت رفتار و تعامل با جمعیت‌های بزه‌دیده تغییر کند به گونه‌ای که به تحقق مشارکت جمعیت‌های بزه‌دیده در روندهای رسیدگی منجر شود. این نوشتار، ضمن بررسی این انتقادات، چنین نتیجه می‌گیرد که اگرچه حمایت قابل توجهی از تاسیس دموکراتیک دادگاه کیفری بین‌المللی در عمل رخ نداده است اما به تدریج ضرورت مشارکت بزه‌دیدگان در روند رسیدگی درک شده و در آیین رسیدگی دادگاه کیفری بین‌المللی مشخص است. این روند تا اندازه‌ای به دموکراتیک شدن این نهادها کمک کرده است.

واژگان کلیدی: دادگاه‌های کیفری بین‌المللی، نقد دموکراتیک، عدالت کیفری، تعامل با جمعیت آسیب‌دیده، استراتژی یاری‌رسان.

۱. استادیار گروه حقوق بین‌الملل دانشگاه مفید قم.

۲. دانشجوی دکتری رشته حقوق بین‌الملل عمومی دانشگاه تهران.

مقدمه

از زمان تأسیس دومین^۱ نسل از دادگاه‌های کیفری بین‌المللی در دهه ۹۰ قرن بیستم و آغاز به کار دیوان کیفری بین‌المللی در سال ۲۰۰۲، رفته‌رفته مطالعه انتقادی نحوه تأسیس، ساختار و کارویژه‌های^۲ این نهادها جایگاهی مستقل در میان آثار حقوق‌دانان کیفری و بین‌الملل پیدا کرده است. به عبارت دیگر، در کنار آثاری که هدفشان معرفی و تبیین نهادهای کیفری بین‌المللی است، آثار دیگری نوشته شده‌اند که این نهادها را صرفاً با هدف نقادی به مطالعه درآورده‌اند. به این ترتیب «حوزه تألیفات درباره نهادهای کیفری بین‌المللی در چند سال گذشته از شور و شوق قضایی نسبت به افق‌های جدید در توسعه قضایی و نهادی فراتر رفته و به بحثی نقادانه بدل شده است که در آن نظریه‌پردازان انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی و علوم سیاسی (و همچنین اندیشمندان میان رشته‌ای دیگر) هم حضور دارند.» (Glasius, 2012: 43) باید توجه داشت، از آن‌جا که نهادهای کیفری بین‌المللی در مراحل ابتدایی رشد و توسعه به سر می‌برند، نقدهای وارد بر آن‌ها نیز به همان اندازه در مراحل ابتدایی به سر می‌برد و نباید انتظار بیش از اندازه از آن‌ها داشت. (Clarke, 2009: 83) به همین دلیل، مرزهای برخی از این انتقادات در پاره‌ای اوقات به ماهیت تاسیسی نهادهای کیفری بین‌المللی و در مواردی دیگر به نظام حقوقی داخلی آن‌ها و مناسبات درونی‌شان می‌رسد. این انتقادات را می‌توان در دو چارچوب کلی مطرح و مطالعه کرد.

در چارچوب نخست، این موضوع بررسی می‌شود که آیا اصولاً تشکیل دادگاه‌های کیفری بین‌المللی هم‌چون دادگاه کیفری بین‌المللی یوگسلاوی سابق^۳ یا دادگاه کیفری بین‌المللی رواندا^۴ باید مبتنی بر رضایت دموکراتیک دولت‌ها یا جمعیت‌های بزه‌دیده باشند؟ یعنی برای این که این

۱. دادگاه‌های نظامی نورمبرگ و توکیو که برای رسیدگی به جنایات جنگ جهانی دوم تشکیل شدند، نخستین نسل از دادگاه‌های کیفری بین‌المللی به شمار می‌روند. این دادگاه‌ها به ترتیب بر مبنای موافقتنامه‌های لندن و توکیو و بنا به تصمیم دولت‌های پیروز در جنگ تأسیس شدند. دادگاه کیفری بین‌المللی برای یوگسلاوی سابق و دادگاه کیفری بین‌المللی رواندا که دومین نسل از دادگاه‌های کیفری بین‌المللی خوانده می‌شوند، در دهه ۹۰ میلادی و برای رسیدگی به جنایات جنگی در جریان جنگ‌های یوگسلاوی و رواندا به وجود آمدند. تأسیس این دادگاه‌ها مبتنی بر قطعنامه‌های شورای امنیت بود اگرچه که در مورد رواندا، درخواست دولت این کشور هم مزید بر علت بود. نسل سوم دادگاه‌های کیفری بین‌المللی اما، محصول توافق میان دولت محل وقوع جرم و رکن صالح سازمان ملل متحد یعنی شورای امنیت است. دادگاه ویژه سیرالئون (SCSL) و دادگاه ویژه لبنان (SLC) دو نمونه مشهور از این نوع دادگاه‌ها هستند. ویژگی اصلی این نسل، علاوه بر نحوه متفاوت تأسیس آن‌ها در ماهیت مختلط‌شان است. به طور خلاصه آیین دادرسی این دادگاه‌ها برگرفته از قوانین بین‌المللی و قوانین داخلی کشورهاست.

2. Functions.

3. International Criminal Tribunal for the former Yugoslavia (ICTY).

4. International Criminal Tribunal for Rwanda (ICTR).

نهادهای واجد مشروعیت باشند و به ویژه با تصویری که جامعه‌های هدف از «عدالت» دارند منطبق باشند، باید بر مبنای رضایت قبلی و دموکراتیک شکل گرفته باشند؟ اگر پاسخ مثبت است، این رضایت دموکراتیک اصولاً باید از جانب چه نهادی صورت گیرد؟ آیا نمایندگان یک جریان سیاسی یا قومی باید حامل این رضایت دموکراتیک باشند یا آن که دولت باید در روندی دموکراتیک که می‌تواند نوعی از همه‌پرسی باشد نظر جامعه را درباره واگذاری یک وضعیت به یک دادگاه کیفری بین‌المللی جویا شود؟ ای‌بسا، اگر از جامعه بزه‌دیده نظرخواهی می‌شد آن‌ها رضایتی به تاسیس این دادگاه‌های کیفری بین‌المللی نداشتند. این موضوع به ویژه در جریان شکل‌گیری دادگاه ویژه سیرالئون جلب توجه می‌کرد. این دادگاه که در سال ۲۰۰۲ و پس از انعقاد موافقت‌نامه صلح لومه^۱ و به درخواست رییس‌جمهور «احمد تجان کاباه»^۲ تشکیل شده بود، انتقادهایی برانگیخت. مخالفان بیشتر بر این نظر بودند که تشکیل کمیسیون حقیقت‌یاب و برقراری آشتی ملی منبعث از موافقت‌نامه صلح لومه عملاً با مختصات جامعه سیرالئون تطابق بیشتری دارد و خاصه آن که تشکیل دادگاه ویژه سیرالئون به نحو آشکاری فراتر از مقررات صلح لومه است که همه جریان‌های سیاسی در سیرالئون درباره آن به توافق رسیده‌اند (رنجبریان، ۱۳۸۹: ۱۳۱).

این نقدها البته در محدوده این چارچوب باقی نمی‌مانند. این انتقادات این موضوع را پیش کشیده‌اند که شکل اولیه دادگاه‌ها و دیوان کیفری بین‌المللی به شدت درون‌گرا و بی‌توجه به جمعیت‌های متأثر^۳ بوده‌اند و به جاست که با اصلاح نظام حقوقی داخلی این نهادها در جهت رفع این کاستی‌ها گام برداشت. (Orentlicher, 2008: 22) به عبارت دیگر، حتی در صورتی که محاکمه کیفری را شکل اولویت‌دار تحقق عدالت و هدف اصلی بدانیم، تکیه بر آیین‌های دادرسی موجود در نهادهای کیفری بین‌المللی اجازه نمی‌دهد، جوامع محلی، آن‌ها را همچون دادگاه‌های داخلی «از آن خود» بدانند. این مورد به ویژه درباره دادگاه کیفری بین‌المللی یوگسلاوی سابق چالش برانگیز بود. این دادگاه تا سال‌ها به زبان غیر صربی برگزار می‌شد و احکام و اوراق صادره از دادگاه هم همین وضعیت را داشت. رسانه‌های محلی ارتباط اندکی با این دادگاه داشتند و حتی حقوق دانان مستقل را که به نوعی با این دادگاه در ارتباط بودند به دردسر انداخته بود. (Findly, 2010: 121) این ساختار درون‌گرا و خود-بسنده^۴ دادگاه کیفری بین‌المللی یوگسلاوی سابق که به نحوی مشابه در دیگر دادگاه‌های کیفری بین‌المللی قابل ردگیری است، نه تنها جامعه بزه‌دیده را از مشارکت در دادگاه محروم می‌کرد، بلکه اصولاً دادگاه را فاقد ابزار مناسب در بهره‌گیری از امکانات

1. Lome Peace Accord, 7 July 1999.

2. Ahmad Tejan Kabbah.

3. Affected Population.

4. Self-Dependent.

محلی و حضور موثر بزه‌دیدگان کرده بود. اتفاقاً چارچوب دوم انتقادهای، توجه عملی بیشتری برانگیخته است و همان‌طور که خواهیم دید، دادگاه‌های کیفری بین‌المللی تلاش کرده‌اند در قالب برنامه‌های مختلفی همچون «استراتژی یاری‌رسان»^۱ نواقص موجود در نظم داخلی‌شان را برطرف کنند.

این مقاله در دو بخش تهیه شده است. در بخش اول، این موضوع بررسی می‌شود که رضایت دموکراتیک برای تاسیس نهادهای کیفری بین‌المللی تا چه اندازه ضروری و با الزام‌های عملی سازگار است. در بخش دوم هم انتقادهای مبتنی بر دموکراتیک شدن آیین رسیدگی نهادهای کیفری بین‌المللی و واکنش‌های این نهادها به چنین انتقادهایی مورد مطالعه قرار گرفته‌اند.

۱. مشروعیت دموکراتیک در تاسیس نهادهای کیفری بین‌المللی

دیدگاه‌هایی که تئوری «مشروعیت یا رضایت دموکراتیک» دادگاه‌های کیفری بین‌المللی را صورت‌بندی کرده‌اند، در یک مقوله جای نمی‌گیرند و می‌توان آن‌ها را در اشکال معتدل و رادیکال طبقه‌بندی کرد. به اعتقاد این دسته از نظریه‌ها، اگر دادگاه‌های کیفری بین‌المللی به دنبال تحقق عدالت هستند باید در درجه نخست بر مبنای رضایت جامعه‌های هدف بنا شده باشند. در غیر این صورت، جامعه هدف، این دادگاه‌ها را به چشم نهادهایی تصنعی می‌پندارد و در نتیجه نبود تعامل میان این دادگاه و جامعه هدف، تحقق عدالت را کند یا متوقف می‌کند. (Glasius, 2012: 46) بر این اساس و تاکنون شکل‌گیری دادگاه‌های کیفری بین‌المللی صرفاً با نظر چند دولت نخبه در قالب شورای امنیت و بدون نظرخواهی از جمعیت‌ها و جوامع آسیب‌دیده همراه بوده است. وجوه معتدل این نظریه‌های انتقادی، بدون آن که مشروعیت دادگاه‌های کیفری بین‌المللی را زیر سؤال ببرند، اعتقاد دارند، اعلام رضایت دموکراتیک از سوی جمعیت بزه‌دیده یا دولت مربوطه به تاسیس این دادگاه‌ها، هر چه بیشتر این نهادها را به تحقق عدالت نزدیک‌تر می‌کند. چرا که اعلام رضایت به ایجاد این نهادها، مبین آن است که جمعیت هدف، تحقق عدالت را در شکل برگزاری محاکمه کیفری مجرمان متبلور می‌داند. اما وجوه رادیکال به کلی به شکلی بدبینانه به این نهادها می‌نگرند. خاستگاه این نوع انتقاد به ادبیات مارکسیستی حقوق بین‌الملل باز می‌گردد که بر مبنای آن، نظم ناعادلانه بین‌المللی چنان خصلتی دارد که حتی با رضایت دموکراتیک نیز رفع نمی‌شود. (Glasius, 2009: 62) در ادامه هر دو نظریه‌های انتقادی معتدل و رادیکال مورد بررسی قرار می‌گیرند.

1. Outreach Strategy.

۱.۱. نظریه‌های انتقادی معتدل

شورای امنیت طی قطعنامه‌های ۸۲۷، ۹۵۵، ۱۳۱۵ و ۱۷۵۷ حکم به تاسیس دادگاه کیفری بین‌المللی یوگسلاوی سابق، دادگاه کیفری بین‌المللی رواندا، دادگاه ویژه سیرالئون و دادگاه ویژه لبنان داد.

مشخص است که در تاسیس دادگاه‌های کیفری بین‌المللی نمی‌توان عنصر مشروعیت دموکراتیک به مانند آن چه که در عرصه سیاست داخلی وجود دارد، سراغ گرفت. حتی اگر دولت‌ها را به مانند افراد جامعه لحاظ کنیم و تردیدی در اعتبار دموکراتیک آن‌ها نداشته باشیم، باز هم مشکل بتوان رضایت «مستقیم» آن‌ها را در شکل‌گیری دادگاه‌های کیفری بین‌المللی مشاهده کرد. شاید تنها استثنا، دادگاه ویژه سیرالئون و رضایت شفاف دولت احمد تجان کاباه باشد. برخی از منتقدان بر این اعتقادند، برای آن که جریان‌های رسیدگی کیفری از مشروعیت در معنای کاملاً هنجاری آن برخوردار باشند، نیاز دارند تا از طریق برخی اشکال رضایت اجتماعی مشروع شده باشند.

این انتقادات به نوعی شباهتی میان نظام‌های قضایی داخلی و نظام قضایی بین‌المللی برقرار می‌کنند. یعنی همان‌گونه که ضروری است نظام‌های قضایی داخلی در قالب روش‌های حقوقی و سیاسی مختلف مشروعیت داشته باشند، به جاست که نظام‌های قضایی بین‌المللی هم واجد مشروعیت باشند. (Fichtelberg, 2006: 775) نباید فراموش کرد که گروه‌ها، جوامع یا دولت بزه‌دیده از طریق اعلام رضایت به تشکیل یک دادگاه کیفری بین‌المللی، نشان می‌دهند که شکل اولویت‌دار برقراری مجدد عدالت، التیام و بازسازی جامعه در گرو تحقق عدالت کیفری بین‌المللی در قالب یک نهاد بین‌المللی است. (Findly, 2010: 121) استدلال اخیر بر مبنای یکی دیگر از انتقادهای وارد بر نهادهای کیفری بین‌المللی استوار است و آن به فقدان نظرخواهی از افراد و گروه‌های آسیب‌دیده برمی‌گردد. یعنی صرف آن که مبنای شکل‌گیری یک دادگاه کیفری بین‌المللی تصمیم گروهی از دولت‌ها در شورای امنیت است که عملاً نسبتی با جوامع تحت تاثیر ندارند، باید در مشروعیت آن دادگاه تردید داشت. (Snyder, 2003-2004: 5) از این منظر، اولین گام برای تحقق عدالت، رجوع به جامعه آسیب‌دیده است: «آنهايي که می‌خواهند به بازماندگان جنایات کمک کنند باید در وهله نخست به نحو نامحدودی از کل بخش‌های جامعه بپرسند که آن‌ها چگونه عدالت و دیگر نیازهایشان را تعریف می‌کنند.» (Cobban, 2006: 22)

اگرچه هریک از معتقدان به ضرورت وجود مشروعیت دموکراتیک نهادهای کیفری بین‌المللی دلایل و انگیزه‌های متفاوتی برای این موضوع دارند اما همه آن‌ها را می‌توان ذیل وجوه معتدل انتقاد به این نهادها طبقه‌بندی کرد. همان طور که «مارلیس گلاسپوس»^۱ می‌نویسد: «انتقادهایی که

1. Marlies Glasius.

تأکید دارند دادگاه‌های کیفری بین‌المللی به انواع خاصی از رویه‌های مبتنی بر رضایت دموکراتیک سابق نیاز دارند؛ می‌توانند مرهون "یورگن هابرماس"، اولین متفکر دوره ما درباره رابطه میان قانون، رویه دموکراتیک و مشروعیت لحاظ شوند.» (Glasius, 2012: 47) همین تاسی به هابرماس، پیشاپیش رنگی از اعتدال و میانه‌روی به این نظریه‌ها پاشیده است؛ چرا که این فیلسوف آلمانی بر رعایت شدید تفکیک قوا و تمایز میان ویژگی‌های آن‌ها اصرار داشت. هابرماس «ضرورت وجود مشروعیت دموکراتیک» را بیشتر از آن که شرط ماهوی برای قوه قضاییه بداند، آن را به قوه مقننه نسبت می‌داد. در عوض وظیفه تضمین قطعیت قانون با قوه قضاییه بود. (Gelasius, 2012: 51) به این ترتیب، از منظر این دسته از نظریه‌ها، نهادهای کیفری بین‌المللی با وجود فقدان مشروعیت دموکراتیک در بدو تاسیس‌شان می‌توانند در قالب روندهایی متفاوت و با الهام گرفتن از جوامع محلی دموکراتیک شوند.

پذیرش این نظریه‌ها چندان هم بی‌دردسر نیست و حتی برخی از آن‌ها آشکارا با اصول حقوق بین‌الملل کنونی در تعارض قرار می‌گیرند. از جمله این که مشخص نیست چرا باید میان نظام قضایی داخلی و نظام قضایی بین‌المللی تشابهی لحاظ کرد در حالی که این دو جز در کارویژه «تحقق عدالت» در حوزه‌های دیگر از یکدیگر متمایزند. از طرفی، هم دادگاه‌های کیفری بین‌المللی و هم دیوان کیفری بین‌المللی صلاحیت رسیدگی به جرایمی را دارند که عمدتاً رعایت آن‌ها جزء قواعد آمره به شمار می‌روند. همان‌گونه که کمیسیون حقوق بین‌الملل در بند هفتم از توضیحات فصل سوم از بخش دوم پیش نویس قواعد مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها مصوب سال ۲۰۰۱ یادآور شده است، این‌ها قواعدی هستند که جامعه بین‌المللی از رعایت آن‌ها منتفع می‌شود و نه صرفاً یک گروه یا جمعیتی بزه‌دیده در قلمرو یک دولت معین؛ پس نباید سرنوشت آن‌ها را به رضایت عده قلیلی گره زد. به هر حال، حقوق بین‌الملل تا زمان دخالت مستقیم افراد فارغ از دولت‌ها در شکل‌گیری نهادهای قضایی بین‌المللی فاصله زیادی دارد. (کاسه‌سه، ۱۳۸۶: ۶۴) از سویی نباید فراموش کرد که در مورد خاص دیوان کیفری بین‌المللی و مطابق ماده ۱۷ اساسنامه رم، این دیوان صلاحیت تکمیلی دارد. این بدان معناست که نظام‌های قضایی داخلی در رسیدگی به وضعیت‌ها در اولویت قرار دارند. پس اگر فرضاً نظام‌های قضایی داخلی را واجد مشروعیت دموکراتیک بدانیم، این بخش از انتقادات به خودی خود مرتفع می‌شوند.

نکته دیگری که استحکام نظریه‌های انتقادی را متزلزل می‌کند به الزام‌های عملی «اعلام رضایت دموکراتیک» باز می‌گردد. اگر قرار باشد که تأسیس دادگاه‌های کیفری بین‌المللی را موکول به رضایت و مشروعیت دموکراتیک بدانیم باید پیش از هر چیز به این پرسش پاسخ داد که چه نهاد یا گروهی باید این کار را انجام دهد؟ آیا گروهی قومی یا جمعیتی که از جرایم جنگی، جنایت علیه

۲.۱. نظریه های انتقادی رادیکال

از منظر کارل مارکس، قانون در مناسبات سرمایه‌داری، ابزاری برای مهار طبقات کارگر است. او به صراحت اعتقاد داشت که قانون، مناسک جامعه طبقاتی را در قالب نظم قاهرانه بازتولید می‌کند. (مارکس، ۱۳۸۰: ۳۱۶) از منظر نظریه‌های کلاسیک مارکسیستی استقلال نظام‌های قضایی از منافع حکومت و به‌طرفیشان در تصمیم‌گیری، افسانه‌هایی بیش نیستند. البته همه نظریه‌های

۲. «آشولی» گروه قومی است که عمدتاً در شمال اوگاندا و جنوب سودان زندگی می‌کنند. آشولی‌ها در جریان جنگ‌های داخلی اوگاندا که تقریباً از سال ۱۹۹۰ شدت گرفتند یکی از طرف‌های نبرد بودند.

مارکسیستی حقوق، چنین بدبینانه به نهادهای کیفری بین‌المللی نمی‌نگرند. از منظر نظریه‌های اخیر، «برخی از افراد به حاشیه‌رانده شده یا محروم از مزایای گفتمان حقوق در عین حال تلاش می‌کنند تا به نظامی که همچنان ساختاری ناعادلانه دارد مشروعیت بخشند.» (Clarke, 2009: 62) چرا که این چنین ارتباطاتی ممکن است به تزلزل نظم ناعادلانه اجتماعی و حقوقی و تعدیل آن بیانجامد. به همین دلیل حقوق‌دانی مارکسیست نظر داده است که در اوضاع و احوال سرمایه‌داری غربی «مشروعیت حاکمیت قانون، ابزار سیاسی مهمی را در اختیار "ندارها" قرار می‌دهد، چرا که لزوماً با قواعد شناخته شده یا قابل شناسایی از این عده حمایت می‌کند و بسیاری از عقب‌نشینی‌های با ارزش حقوقی را به قدرتمندان تحمیل می‌کند.» (Thompson, 2013: 258) در این قرائت، تعامل با دادگاه‌های کیفری بین‌المللی بیشتر از آن که ذاتی باشد، ابزاری است، و هدف از آن، بیشتر از آن که مشروعیت دموکراتیک باشد تغییر اجتماعی است. به این ترتیب در این خط فکری، می‌توان از امکانات بالقوه موجود در نهادهای کیفری بین‌المللی برای تعدیل نظم ناعادلانه حقوقی موجود بهره برد. استفاده از این امکانات باعث می‌شود تا وضعیت طبقات فرودست یا «به حاشیه رانده‌شدگان» تا حدودی تعدیل شود. به دیگر سخن، در قرائت‌های معتدل مارکسیستی، شایسته است به جای بی‌اعتنایی به نظم حقوقی کنونی - و در این مورد نهادهای کیفری بین‌المللی - تلاش کرد که از روزه‌های موجود برای تزلزل نظم حقوقی ناعادلانه و تحمیل امتیاز به طبقات حاکم بهره برد.

۳.۱. رضایت دموکراتیک در تاسیس دادگاه‌های کیفری بین‌المللی موجود

دادگاه‌های کیفری بین‌المللی تقریباً با روشی مشابه تاسیس شده‌اند. اما باید این دادگاه‌ها را به تفکیک مورد بررسی قرار داد و دید که آیا در تاسیس این نهادها از رضایت دموکراتیک حمایت شده است یا خیر. از آن جا که نحوه تاسیس و ماهیت این دادگاه‌ها مبنایی برای تقسیم‌بندی این نهادهای کیفری بین‌المللی به نسل‌های مختلف شده است (رک. پانویس شماره یک) در نتیجه، در این نوشتار نیز، بررسی رضایت دموکراتیک در دادگاه‌های کیفری بین‌المللی را نیز با توجه به همین تقسیم‌بندی پیش می‌بریم.

۱.۳.۱. نسل اول دادگاه‌های کیفری بین‌المللی

دادگاه‌های نورمبرگ و توکیو که اولین نوع دادگاه‌های کیفری بین‌المللی به شمار می‌روند محصول موافقتنامه‌های لندن و توکیو میان دولت‌های پیروز جنگ جهانی دوم هستند. (رنجیریان، پیشین: ۱۲۴) اگرچه دادگاه‌های نورمبرگ و توکیو از این جهت که مصونیت رهبران سیاسی و فرماندهان

نظامی را نادیده می‌گرفتند، انقلابی در حقوق کیفری بین‌المللی به شمار می‌آمدند (Tomuschat, 831-832: 2006) اما از آنجا که، دادستان و قاضی از کشورهای پیروز در جنگ که خواستار مجازات متهمان به هر طریقی بودند، انتخاب شده بودند، (Curran, 2014: 43) در نتیجه روند این دادگاه‌ها را باید «عدالت طرف‌های پیروز در جنگ» نامید. حتی وجوهی از انتقام‌گیری نیز در دادگاه نورمبرگ دیده می‌شد، چراکه مقر این دادگاه شهر نورمبرگ، مرکز برگزاری جشن‌های سالانه حزب نازی آلمان به رهبری هیتلر بود. (Curran, 2014: 41) با این وضعیت، بسیار بعید است که این دادگاه‌ها را بتوان با الگوی «رضایت دموکراتیک» حتی در کمترین استانداردهای منطبق دانست. چراکه حتی اگر رضایت ابراز شده از سوی دولت‌های مربوطه را برای تحقق رضایت دموکراتیک کافی بدانیم، باز هم همه دولت‌های آسیب‌دیده از جهان‌گشایی نازی‌ها نسبت به تشکیل این دادگاه نظری ابراز ننموده بودند و تنها چهار دولت ایالات متحده، شوروی سابق، فرانسه و انگلیس در این زمینه دخالت داشتند. (Shabas, 2006: 5)

۲.۳.۱. نسل دوم دادگاه‌های کیفری بین‌المللی

اصلی‌ترین ویژگی نسل دوم دادگاه‌های کیفری بین‌المللی ماهیت کاملاً بین‌المللی آن‌هاست. یعنی نه تنها از نظر ساختار (بودجه، قضات و...) جزئی از یک دولت نیستند بلکه آیین دادرسی آن‌ها نیز از سوی نهادهای بین‌المللی تعیین شده است. (بیگزاده، ۱۳۷۶: ۶۳-۶۰) برخی نویسندگان حقوقی، این ویژگی را متضمن ارتباط ناکافی میان این نهادهای کیفری و جمعیت‌های بزه‌دیده دانسته‌اند چراکه نبود هیچ‌گونه مولفه بومی در وجود این دادگاه‌ها، آن‌ها را هر چه بیشتر از این جوامع دور کرده و در نتیجه کمتر در مدار «رضایت» قرار می‌گیرند. (Raub, 2009: 1017) این نسل از دادگاه‌های کیفری بین‌المللی مشتمل بر دو دادگاه کیفری بین‌المللی یوگسلاوی سابق و دادگاه کیفری بین‌المللی روانداست

الف) دادگاه کیفری بین‌المللی یوگسلاوی: دادگاه کیفری بین‌المللی یوگسلاوی که نقطه آغاز دادگاه‌های کیفری بین‌المللی در عصر ماست از طریق قطعنامه شورای امنیت تاسیس شد. (SC Res 827, 25 May 1993) پس از جنایت‌های گوناگون در سرزمین یوگسلاوی در ابتدای دهه ۹۰ میلادی، شورای امنیت و دبیرکل در پدیداری این دادگاه نقش بازی کردند. (بیگزاده، ۱۳۷۶: ۶۰) شورای امنیت در قطعنامه ۸۰۸ از دبیرکل ملل متحد خواست تا زمینه ایجاد یک دادگاه بین‌المللی را برای رسیدگی به فجایع انجام شده در سرزمین یوگسلاوی سابق بررسی کند. دبیرکل نیز «در اجرای قطعنامه ۸۰۸، گزارشی همراه با متن اساسنامه یک دادگاه بین‌المللی را به شورا ای امنیت» تقدیم می‌کند... شورای امنیت نیز پیش‌نویس اساسنامه دادگاه کیفری بین‌المللی برای

یوگسلاوی سابق را بدون کوچکترین تغییری تصویب می‌کند.» (بیگ‌زاده، ۱۳۷۶: ۶۱) به این ترتیب، نه تنها در جریان ایجاد این دادگاه اثری از رضایت جمعیت بزه‌دیده یا دولت‌های ذی‌ربط دیده نمی‌شود بلکه حتی گفته شده است که شدت خشونت‌ها در یوگسلاوی سابق به حدی بود که اصولاً به مصلحت نبود که اجرای حقوق بین‌الملل برعهده طرف‌های درگیر» گذاشته شود. (گرین وود، ۷۴-۱۳۷۳: ۳۸۸)

ب) دادگاه کیفری بین‌المللی روآندا: دادگاه کیفری بین‌المللی روآندا دومین دادگاه از نسل دوم دادگاه‌های کیفری بین‌المللی به شمار می‌آید که به فاصله اندکی از دادگاه یوگسلاوی تشکیل شد. این دادگاه نیز همانند دادگاه یوگسلاوی مبتنی بر قطعنامه شورای امنیت بود (SC Res 955, 8 Nov 1994) اما تا اندازه‌ای تفاوت داشت. پس از یورش قوم هوتو به اقلیت توتسی در روآندا و کشته شدن قریب به ده‌ها هزار نفر از این اقلیت، سرانجام سازمان ملل متحد تصمیم گرفت به این موضوع ورود کند. شورای امنیت، تلاش داشت با الگو گرفتن از اقدام گذشته خود در بحران یوگسلاوی، دادگاهی بین‌المللی برای تعقیب و مجازات نسل‌کشی در روآندا ایجاد کند (Cryer et al, 2010: 135) و به همین دلیل، بررسی تاسیس این دادگاه را در قالب قطعنامه ۹۳۵ به کمیسیونی از کارشناسان واگذار کرد. (SC Res 935, 1 July 1994) در همین اثناء، دولت «جبهه میهنی روآندا» متشکل از توتسی‌ها بر دولت مرتکب ژنوسید که به البته به روشی دموکراتیک روی کار آمده بود غلبه کرد. (Glasius, 2012: 49) به همین دلیل، دولت جدید روآندا، ابتدائاً نسبت به تشکیل این دادگاه نظری مساعد داشت و حتی از آن جا که در سال ۱۹۹۴ یعنی به هنگام تاسیس این دادگاه عضو شورای امنیت بود، مساعی‌اش را برای ایجاد این دیدگاه به کار گرفت (Cryer et al, 2010: 136) و در نتیجه این دادگاه به الگوی رضایت دموکراتیک، در قالب رضایت دولت مربوطه نزدیک شده بود. اما همین دولت خیلی زود حمایتش را از دادگاه پس گرفت. (Glasius, 2012: 49) چراکه اساسنامه این دادگاه برخلاف اصرارهای دولت روآندا، مجازات مرگ را حذف کرد و علاوه بر جرم نسل‌کشی، دیگر جرایم شدید بین‌المللی همچون جنایت علیه بشریت را که احتمالاً باعث گرفتاری رهبران دولت جدید می‌شد به صلاحیت‌های دادگاه اضافه کرد. (Cryer et al, 2010: 135) در حالی که مختصات جامعه روآندا، ایجاب می‌کرد تا دادگاهی با قرابت‌های بیشتر با این جامعه، برای فجایع این کشور انتخاب شود اما شورای امنیت در ایجاد این دادگاه به شدت تحت تاثیر دادگاه یوگسلاوی بود به گونه‌ای که نه تنها دادگاه روآندا از نظر سازمانی (یک دفتر دادستان، یک دبیرخانه و سه شعبه) همانند دادگاه یوگسلاوی است بلکه قضاات آن تا سال ۲۰۰۰ همان قضاات دادگاه یوگسلاوی و دادستان آن تا سال ۲۰۰۳ همان دادستان دادگاه مذکور بودند. (Cryer et al, 2010: 136)

۳.۳.۱. نسل سوم دادگاه‌های کیفری بین‌المللی

دادگاه‌های «مختلط» به عنوان سومین نسل از دادگاه‌های کیفری بین‌المللی شناخته می‌شوند. همان‌گونه که از عنوان این دادگاه‌ها بر می‌آید، این نهادها عناصری از نظام حقوقی داخلی کشور مربوطه را با عناصری از نظام حقوق بین‌المللی ترکیب کرده‌اند. (Raub, 2004: 1023) در ادامه این دادگاه‌ها بررسی می‌شوند.

الف) دادگاه ویژه سیرالئون: دادگاه ویژه سیرالئون شاید تنها دادگاه بین‌المللی باشد که به تشکیل بر مبنای رضایت دموکراتیک نزدیک باشد. پس از یک دهه انواع نبردهای خونین در سیرالئون، سرانجام احمد تجان کاباه در سال ۲۰۰۰ در انتخاباتی دموکراتیک به پیروزی رسید. (Perriello & Marieke, 2006: 6) وی در همان سال، از سازمان ملل متحد خواست با تشکیل دادگاهی، مرتکبان فجایع یک دهه اخیر این کشور را مجازات کند. (رنجبریان، ۱۳۸۹: ۱۲۸) در پی این درخواست، شورای امنیت ضمن رد تشکیل یک دادگاه کاملاً بین‌المللی، از دبیر کل ملل متحد خواست تا با مذاکره با دولت سیرالئون، نسبت به تشکیل یک دادگاه مختلط اقدام کند. (SC Res 1315, 14 August 2000) نتیجه این مذاکرات، تهیه اساسنامه دادگاه ویژه سیرالئون بود که در سال ۲۰۰۲ به تایید سازمان ملل متحد رسید. (Perriello & Marieke, 2006: 11) مجلس سیرالئون نیز در اقدامی هماهنگ با دولت این کشور، در تاریخ ۷ مارس ۲۰۰۲ سند تاسیس این دادگاه را به تصویب رساند. (رنجبریان، ۱۳۸۹: ۱۳۱) بنابراین، دادگاه ویژه سیرالئون، موقعیت ممتازی در میان دادگاه‌های مشابه دارد. این دادگاه نه تنها رضایت دولت مستقر این کشور را به همراه داشت بلکه مجلس ملی نیز موافقت خود را با آن اعلام کرده بود.

ب) هیات‌های ویژه رسیدگی به جرایم شدید در تیمور شرقی^۱: در پی سرنگونی دیکتاتوری سوهارتو در اندونزی در سال ۱۹۹۸، رفراندوم استقلال در تیمور شرقی برگزار و اکثریت مردم این کشور رای به استقلال تیمور شرقی از اندونزی دادند. (Cohen, 2007: 6) با این وجود، تداوم تنش‌های سیاسی در این کشور باعث مخاصمات خونین میان شبه‌نظامیان هوادار اندونزی و استقلال‌طلبان شد. (Raub, 2009: 1029) با دخالت شورای امنیت در بحران تیمور شرقی، نهاد موسوم به «اداره انتقالی ملل متحد برای تیمور شرقی»^۲ کنترل این سرزمین را در دست گرفت. (SC Res 1272, 25 October 1999) شورای امنیت به این نهاد بین‌المللی همه‌گونه صلاحیتی اعم از تقنینی، اجرایی و قضائی بخشید تا سرزمین تیمور را برای رسیدن به استقلال نهایی آماده کند. (Cohen, 2007: 7) از آنجاکه تمامی زیر ساخت‌های تیمور شرقی از جمله دادگاه‌های این

1. The Special Panels for Serious Crimes of Timor-Leste. (SPSC).

2. United Nations Transitional Administration for East Timor (UNTAET).

سرزمین در جریان جنگ داخلی تا اندازه زیادی نابود شده بود در نتیجه، «اداره انتقالی» تصمیم گرفت با تأسیس «هیات‌های ویژه رسیدگی به جرایم شدید در تیمور شرقی» در ژوئن ۲۰۰۰ کار رسیدگی به شدیدترین جرایم ارتكابی در جریان جنگ داخلی را به این نهاد واگذارد. (Cohen, 2007: 8) همان‌طور که مشخص است مبنای تأسیس این هیات‌های ویژه تصمیم یک رکن بین‌المللی بود که از سوی شورای امنیت صلاحیت قضائی درباره تیمور شرقی را داشت فلذا، این نهاد کیفری نیز تناسبی با رضایت دموکراتیک ندارد.

ج) دادگاه کوزوو: پس از مداخله سال ۱۹۹۹ ناتو در بحران یوگسلاوی، شورای امنیت، با تأسیس نهادهای به نام «هیأت ماموریت سازمان ملل جهت اداره موقت کوزوو»^۱، اداره کوزوو را در اختیار این هیات قرار دارد. (SC Res 1244: 10 June 1999) شش سال پس از تأسیس دادگاه یوگسلاوی سابق، نبردهای سنگینی در داخل کوزوو میان صرب‌ها و آلبانیایی‌تبارها به وقوع پیوست. از آن‌جا که دادگاه یوگسلاوی از نظر زمانی، صلاحیت رسیدگی به این جرایم را نداشت و از سوی دیگر، نظام قضائی کوزوو آن‌چنان ناتوان بود که نمی‌توانست به جرایم جدید رسیدگی کند در نتیجه هیات ماموریت سازمان ملل متحد تصمیم گرفت با ایجاد نوع جدیدی از دادگاه‌های مختلط در کوزوو، کار رسیدگی به این جرایم را به این دادگاه واگذارد. (Raub, 2009: 1025-1026) همان‌طور که در مورد هیات‌های ویژه در تیمور شرقی گفته شد، اساساً از آن‌جا که دادگاه کوزوو توسط یک نهاد بین‌المللی ایجاد شده است، نمی‌توان اثری از رضایت دموکراتیک جمعیت آسیب‌دیده درباره آن یافت.

د) شعبه جرایم جنگی بوسنی: در سال ۲۰۰۲، دادگاه کیفری بین‌المللی یوگسلاوی از شورای امنیت خواست تا بخشی از پرونده‌های اتهامی مربوط به متهمان کم‌اهمیت‌تر را به دادگاه‌های ملی واگذارد. شورای امنیت نیز طی قطعنامه‌های ۱۵۰۳^۲ و ۱۵۳۴^۳ از دولت‌هایی همچون بوسنی درخواست کرد دادگاه یوگسلاوی را در رسیدگی به جرایم داخل در صلاحیت دادگاه یوگسلاوی کمک کنند. در پاسخ به این قطعنامه‌ها، دولت بوسنی و هرزه‌گوین، «شعبه جرایم جنگی بوسنی» را در ۹ می ۲۰۰۵ ایجاد کرد که کار رسیدگی به اتهام متهمان بوسنیایی را برعهده داشت. (Martin-Ortega, 2012: 591) از آن‌جا که نظام قضائی نوپای بوسنی و هرزه‌گوین، فاقد قضات متخصص برای رسیدگی به این جرایم بود، در نتیجه، علاوه بر قضات بومی، قضات بین‌المللی نیز به استخدام این دادگاه درآمدند. (Martin-Ortega, 2012: 593) به هر حال به تدریج، این دادگاه، عناصر بین‌المللی خود را از دست داد و رسماً تا سال ۲۰۱۰ از یک دادگاه مختلط به یک دادگاه

1. United Nations Interim Administration Mission in Kosovo (UNMIK).

2. SC Res 1503, 28 August 2003.

3. SC Res 1534, 26 March 2004.

ملی تبدیل شد. (Martin-Ortega, 2012: 594) اگر نقش آفرینی دولت مربوطه را معادل با رضایت دموکراتیک بدانیم، شعبه جرایم جنگی بوسنی تا اندازه‌ای واجد این رضایت است اما نباید فراموش کرد که شورای امنیت نیز در ایجاد این دادگاه به مانند بسیاری از دادگاه‌های کیفری بین‌المللی مداخله داشته است و در نتیجه مولفه رضایت دموکراتیک را کم‌رنگ می‌سازد.

ه) دادگاه ویژه لبنان: در سال‌های ۲۰۰۴ و ۲۰۰۵، حملات تروریستی مختلفی در لبنان به وقوع پیوست که مهمترین آن‌ها در ۱۴ فوریه ۲۰۰۵ به ترور رفیق حریری نخست‌وزیر سابق لبنان منجر شد. (Jurdi, 2011: 254) دولت لبنان در ۱۳ دسامبر ۲۰۰۵ از شورای امنیت درخواست کرد تا در خصوص تشکیل یک دادگاه بین‌المللی برای محاکمه عاملان این حملات به دولت لبنان کمک کند. شورای امنیت نیز در پاسخ از دبیر کل سازمان ملل متحد خواست تا موضوع را بررسی نماید. دبیر کل نیز در پاسخ، تشکیل یک دادگاه مختلط را پیشنهاد کرد. (آقائی جنت‌مکان، ۱۳۸۸: ۲۵) در نهایت شورای امنیت در قطعنامه ۱۷۵۷ ذیل اختیارات ناشی از فصل هفتم منشور ملل متحد، موافقتنامه تأسیس دادگاه ویژه لبنان میان دولت این کشور و سازمان ملل متحد را تصویب کرد. (SC Res 1757, 30 May 2007) ماده ۱۹ موافقتنامه تأسیس دادگاه که به قطعنامه ۱۷۵۷ پیوست است، مقرر می‌کند که دادگاه پس از آن که مراحل قانونی لازم را طی کرد، تشکیل می‌شود. در حالی که طبق ماده ۵۲ قانون اساسی لبنان، چنین موافقتنامه‌ای علاوه بر امضای رئیس‌جمهور نیاز به موافقت پارلمان این کشور داشت، اما مجلس این کشور اعلام کرد که رضایتی به تشکیل این دادگاه ندارد، اما شورای امنیت همچنان نسبت به شروع به کار این دادگاه اصرار داشت. (Jurdi, 2011: 262) حتی «در ۲۰ نوامبر ۲۰۰۶، مشاور حقوقی سازمان ملل متحد در نامه‌ای به شورای امنیت اعلام کرد، اقدامات قانونی برای انعقاد موافقتنامه کامل نشده است. با این حال شورای امنیت معتقد بود که چون قطعنامه براساس فصل هفتم منشور ملل متحد تصویب گردیده، در نتیجه ضرورتی به تصویب پارلمان... ندارد.» (آقائی جنت‌مکان، ۱۳۸۸: ۲۶) به این ترتیب، اگرچه در مورد دادگاه مختلط لبنان، رضایت نسبی در ابتدا وجود داشت اما این دادگاه نیز به دستور شورای امنیت و بنا به درخواست نخست‌وزیر لبنان تشکیل شد. بنابراین، نمی‌توان تشکیل این دادگاه را نیز در چارچوب «رضایت دموکراتیک» قرار داد.

و) شعب فوق‌العاده در دادگاه‌های کامبوج:^۱ شبه‌نظامیان کمونیست موسوم به «خم‌های سرخ»، موفق شدند در سال ۱۹۷۵ قدرت را در اختیار بگیرند. (Luftglass, 2004: 899) خم‌های سرخ تا سال ۱۹۷۹ بر سر کار بودند اما در همین مدت اندک، نزدیک به یک میلیون نفر از مردم کامبوج را به کام مرگ فرستادند. (Ratner, 1999: 948) از سال ۱۹۷۹ تا ۱۹۹۷ با هجوم ارتش ویتنام به

1. Extraordinary Chambers in the Courts of Cambodia.(ECCC)

کامبوج، این کشور متأثر از مخاصمات داخلی و خارجی مختلفی بود تا این که در سال ۱۹۹۷، ثبات نسبی بر این کشور حکمفرما شد. (Luftglass, 2004: 899) در همین سال، دولت کامبوج از سازمان ملل متحد خواست تا این کشور را در تاسیس دادگاهی برای تعقیب رهبران ارشد خمرهای سرخ یاری دهد. سازمان ملل متحد، کار بررسی این پیشنهاد را به کمیته‌ای از کارشناسان واگذار کرد. این کمیته در پاسخ، پیشنهاد داد که دادگاه‌های اختصاصی همانند دادگاه یوگسلاوی و رواندا برای رسیدگی به جنایات ارتكابی در کامبوج تشکیل شود. (Ratner, 1999: 952) این پیشنهاد به دلایل مختلف از جمله هزینه‌های مالی یک دادگاه اختصاصی و نگرانی از عدم اثرگذاری کافی رد شد. (Raub, 2009, 1032) در سال ۲۰۰۲ نیز مجلس کامبوج، در مصوبه‌ای برپایی دادگاهی برای محاکمه رهبران خمرهای سرخ را تصویب کرد. (Raub, 2009: 1033) به هر حال، به دلیل ضعف نظام حقوقی کامبوج، دولت کامبوج و سازمان ملل متحد توافقنامه‌ای در ژوئن ۲۰۰۳ به هدف تاسیس یک دادگاه مختلط امضا کردند. (Ratner, 1999: 952) این دادگاه، «شعب فوق العاده در دادگاه‌های کامبوج» نامیده شدند. اگرچه در این مورد، رضایت دولت مربوطه دیده می‌شود اما نباید فراموش کرد این دولت، از زمانی به بعد این دادگاه را با بی‌میلی و زیر فشار پذیرفت. (Unac, 2006, 133) این به آن دلیل بود که «هون سن» که خود در درخواست از سازمان ملل متحد برای کمک به محاکمه رهبران خمرهای سرخ نقش داشت در ۵ جولای ۱۹۹۷ حکومت را با کودتایی خونین در اختیار گرفت و ترجیح می‌داد قدرت مطلق را حتی در محاکمه رهبران جنایتکار سابق در اختیار داشته باشد. (Luftglass, 2004: 907) به همین دلیل نیز شروع کار دادگاه تا سال ۲۰۰۹ به تعویق افتاد. به هر حال حتی اگر در این مورد، رضایت دولت نیز نقش داشته باشد، به هر حال ماهیت کودتایی این دولت، هرگونه وجه دموکراتیک را در پیدایش شعب فوق العاده در دادگاه کامبوج می‌زداید.

۴.۳.۱. دیوان کیفری بین‌المللی

اگرچه ماهیت کاملاً بین‌المللی دیوان کیفری بین‌المللی آن را به دادگاه‌های نسل دوم شبیه می‌سازد اما یک تفاوت مبنایی، این دیوان را از دادگاه‌های مذکور متمایز می‌کند. هر دو دادگاه کیفری بین‌المللی نسل دوم، بر مبنای قطعنامه‌های شورای امنیت تأسیس شدند اما چنین وضعی در مورد دیوان کیفری بین‌المللی مصداق ندارد. (رنجریان، ۱۳۸۹: ۱۲۵) طرح ایجاد یک دیوان کیفری بین‌المللی از سال ۱۹۴۸ در دستور کار مجمع عمومی ملل متحد قرار گرفت. در این سال، مجمع عمومی با تصویب قطعنامه ۲۶۰ از «کمیسیون حقوق بین‌الملل» رکن فرعی خود، خواست تا کار تدوین اساسنامه این دادگاه را انجام دهد. (بیگزاده، ۱۳۷۶: ۵۰-۴۹) مصایب و مشکلات

مختلف از جمله عدم تمایل دولت‌ها باعث شد تا کار تدوین این اساسنامه قریب به نیم قرن به درازا بکشد. (Shabas, 2006: 7-9)

پیشرفت و توسعه حقوق بین‌الملل، به تدریج، فضا را برای ایجاد یک دیوان کیفری بین‌المللی که صلاحیت رسیدگی به شدیدترین جرایم بین‌المللی را داشته باشد، فراهم کرد. (بیگ زاده: ۱۳۷۶: ۵۲) از سوی دیگر جنایات رخ داده در اقصی نقاط جهان به‌ویژه در کشورهای آفریقایی مطالبه عمومی فزاینده‌ای برای تشکیل یک چنین دادگاه جهانی را به وجود آورده بود. (Shabas, 2006: 16-17) سرانجام متن تهیه شده از سوی کمیسیون حقوق بین‌الملل به تایید مجمع عمومی رسید و ۱۲۰ کشور از مجموع ۱۶۰ کشور حاضر در کنفرانس دیپلماتیک رم در ۱۷ جولای ۱۹۹۸ به تأسیس این دیوان رای مثبت دادند. (Shabas, 2006: 18) به این ترتیب، صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی بر مبنای معاهده قرار گرفته است و از این رو به شرط هابرماسی تأسیس بر مبنای رویه‌ای دموکراتیک نزدیک‌تر می‌شود. (Glasius, 2012: 48) با وجود این همان‌طور که در بالا ملاحظه شد، اگر رضایت دموکراتیک صرفاً به معنای رضایت جمعیت‌های تحت تأثیر باشد، مجدداً ملاحظاتی در مورد مبانی دموکراتیک دیوان کیفری بین‌المللی مطرح می‌شود. همان‌گونه که بررسی شد، جز با اندکی اغماض در مورد دادگاه سیرالئون و دیوان کیفری بین‌المللی، نمی‌توان اثری از رضایت دموکراتیک- خواه از سوی جمعیت بزه‌دیده خواه از سوی دولت مربوطه- دید. بنابراین، رضایت دموکراتیک در تأسیس نهادهای کیفری بین‌المللی نتوانسته است در رویه بین‌المللی حمایتی به خود جلب کند و در نتیجه انتقادهای مربوطه در سطح دکترین باقی مانده‌اند.

۲. مشروعیت دموکراتیک از طریق آئین‌های رسیدگی

نوع دوم انتقادات که در این مقاله بررسی شده‌اند، مجدداً به مناسبات میان نهادهای کیفری بین‌المللی و جوامع بزه‌دیده باز می‌گردد؛ با این تفاوت که در اینجا مطالعه، متمرکز بر وضعیت این مناسبات پس از شکل‌گیری این نهادهاست. در این بخش «روندها و آئین‌های رسیدگی» بنیاد مطالعه و انتقاد را تشکیل می‌دهند. در این جا بحث بر سر این است که نهادهای کیفری بین‌المللی برای جوامع بزه‌دیده تأسیس شده‌اند و در نتیجه باید هر چه بیشتر خود را درگیر این جوامع بکنند. برای تحقق این موضوع، این نهادها باید از «انزوای خود خواسته» و «شکل خود- بسنده»^۱ شان بیرون آیند تا جمعیت‌های بزه‌دیده بتوانند آن‌ها را «از آن خود» بدانند. تالیفاتی^۱ که این دسته از

۱. برای نمونه رک:

Glasius Marlies "Do International Criminal Courts Require Democratic Legitimacy?", EJIL, Vol 23 (No 1), (2012); K.M. Clarke, Fictions of Justice: The International Criminal Court and the

نظریه‌ها را به نظم درآورده‌اند عمدتاً دو الگوی پیشنهادی را برای رفع نواقص موجود در نهادهای کیفری بین‌المللی ارائه کرده‌اند. «ارائه اطلاعات»^۱ و «تعامل دوجانبه»^۲ دو الگوی پیشنهادی هستند که به صورت جداگانه بررسی می‌شوند.

۱.۲. ارائه اطلاعات

ساختار هر نوع نظام قضایی قاعدتاً باید متناسب با ساختار جامعه آن باشد. مجموعه قوانینی که دادگاه‌ها بر مبنای آن‌ها حکم صادر می‌کنند تقریباً با توجه به الزام‌ها و نیازهای یک جامعه تدوین می‌شوند. همه این قواعد درباره دادگاه‌های کیفری بین‌المللی هم مصداق دارد. با این همه، وضعیت این دادگاه‌ها به این دلیل که جدای از ساختار و بافت اجتماعی یک جامعه پدید می‌آیند تا حدودی متفاوت است. این تفاوت البته دلیلی برای برائت آن‌ها از انطباق‌شان با جوامع آسیب‌دیده نیست بلکه «آن‌ها وظیفه سنگین‌تری دارند که گمانه‌زنی‌ها درباره آن که آن‌ها از دنیایی دیگر آمده‌اند و هیچ ارتباطی با جوامع محلی ندارند را از میان ببرند.» (Orentlicher, 2008: 23)

دادگاه‌های کیفری بین‌المللی باید خودشان را به جوامع محلی معرفی کنند و تلاش داشته باشند تا هر چه بیشتر به آن‌ها نزدیک شوند. این هدف می‌تواند از رهگذر «ارائه اطلاعات» تامین شود. با وجود این، برخی از دادگاه‌های کیفری بین‌المللی در این زمینه کارنامه روشنی ندارند. برای نمونه «دایان ارنلیچر»^۳ معتقد است که دادگاه کیفری بین‌المللی یوگسلاوی سابق «هرگز در راه اهمیت ارتباط موثر با جوامعی که بیشترین تاثیر را از کار این دادگاه پذیرا بودند، توبه ای مناسب در اختیار نداشت... آرای دادگاه یوگسلاوی تا سال ۱۹۹۹ به زبانی که در یوگسلاوی سابق به آن سخن می‌گفتند، ترجمه نمی‌شد؛ و تا سال ۲۰۰۰ هیچ یک از اطلاعیه‌های مطبوعاتی‌اش به زبان صربی نبود.» (Orentlicher, 2008: 23) آدام برنچ، درباره پرونده اوگاندا در دیوان کیفری بین‌المللی می‌گوید: «خیلی از افراد قبیله آشولی که طرف گفت‌وگو با من بودند، نبود شفافیت و رفتار درون‌گرایانه و مرموز دیوان کیفری بین‌المللی» و «روند غیرشفاف صدور آرای» آن را درک کرده‌اند. (Branch, 2007: 191) «خوزه آلوارز» با جزئیات بیشتری بحث کرده است که رسانه‌های محلی آرای دادگاه کیفری بین‌المللی روآندا را به مراتب کمتر از آرای دادگاه‌های ملی، پوشش دادند؛ دیوان بدون آن که رواندایی‌ها را «از خود بدانند» آن‌ها را به حال خود رها کرده بود.

Challenge of Legal Pluralism in Sub-Saharan Africa (2009); D.F. Orentlicher, Shrinking the Space for Denial: The Impact of the ICTY in Serbia (2008).

1. Information Provision.

2. Two Way Engagement.

3. Diane Orentlicher.

(Alvarez, 1999: 944-945) همچنین «مارک درامبل»^۱ معتقد است که «دادگاه کیفری بین‌المللی یوگسلاوی سابق و دادگاه کیفری بین‌المللی رواندا مستقیماً به مردم یوگسلاوی سابق و رواندا پاسخگو نیستند.» و «دادگاه سیرالئون تا اندازه کمی مظهر خواسته‌های عمومی به شمار می‌آید.» (Drumbl, 2007: 134) او عبارت «محرومیت عمومی»^۲ را برای توصیف وضعیت جمعیت‌های بومی به کار می‌برد که در ارتباط با همه دیوان‌ها و دادگاه‌ها قرار دارند. (Ibid, 134)

مهمترین توجه این مطالبات و انتقادات بر ارائه اطلاعات و توضیحات به مخاطبان گوناگون، به ویژه درباره موقعیت تحقیقات دادگاه و رسیدگی‌های کیفری مرتبط با آن مبتنی است. ارائه اطلاعات، به نحوی بنیادین درک جوامع محلی از کار دادگاه‌ها را بالا می‌برد و این به نوبه خود باعث تسهیل فعالیت دادگاه‌ها می‌شود. نباید فراموش کرد که افراد جامعه معمولاً نسبت به پدیده‌های غریب و بیگانه واکنش تدافعی دارند و تلاش می‌کنند تا هرچه بیشتر از آن‌ها حذر کنند. این بخش از انتقادات به خوبی توسط دادگاه‌ها شنیده و تلاش شده است تا در قالب راهکارهای گوناگونی بر نواقص موجود در ساختار دادگاه‌ها فایق آمد. «استراتژی‌ها و اختیارات یاری‌رسان» مهمترین این راهکارهاست. (Snyder, 2003-2004: 6) اکنون گفته می‌شود که استراتژی یاری‌رسانی دادگاه‌ها، «محاکمه‌ها و رویه‌های رسیدگی در منطقه یوگسلاوی سابق را در دسترس و قابل درک کرده است.» و «کار آن را به جمعیت‌های حاضر در منطقه توضیح می‌دهد.» (‘Outreach’, available at: www.icty.org/sections/Outreach, last accessed 20 Sept. 2011)

به نحوی مشابه، «برنامه استراتژیک یاری‌رسانی دیوان کیفری بین‌المللی» بیان می‌کند برای آن که دادگاه اختیاراتش را به طور کامل به کار گیرد «ضروری است که نقش و فعالیت‌های قضایی‌اش به ویژه در جوامعی درک شود که از ارتکاب جرم‌هایی که در صلاحیت دیوان است، تحت تاثیر قرار گرفته‌اند. بنابراین دادگاه باید مکانیسمی را برای تضمین آن که جمعیت تحت تاثیر می‌توانند دادگاه را درک و به آن مراجعه کنند، محقق کند.» (Strategic Plan for Outreach of the International Criminal Court, 29 Sept. 2006: at 3)

تعهدی را با فعالیت‌هایی مشابه عملی کرده‌اند: انتشار جزوه‌ها و دفترچه‌هایی به زبان مختلف، پخش تلویزیونی بخشی از جریان محاکمه، برگزاری سمینارها و میتینگ‌های شهری که کارمندان دادگاه با حضور در آن‌ها خودشان را معرفی می‌کنند، و برنامه‌هایی که به قربانیان، فعالان جامعه مدنی، روزنامه‌نگاران، مقام‌های محلی و متخصصان حقوق اجازه می‌دهد که از دادگاه‌ها بازدید کنند. (Glasius, 2012: 50) اسناد یاری‌رسان و همچنین برخی از اظهارات و نوشته‌های فعالان جامعه

1. Mark Drumbl.

2. Popular Disenfranchisement.

مدنی که به سود دادگاه‌ها است، دست کم ارتباطی قوی میان ارائه اطلاعات و حمایت از دادگاه‌های کیفری بین‌المللی برقرار می‌کنند. برنامه استراتژیک دیوان کیفری بین‌المللی مقرر می‌دارد که «این ارتباط‌ها باید در وهله نخست در جهت افزایش اعتماد این عده به کار گرفته شوند چرا که آن‌ها بهتر می‌توانند دادگاه و نقش‌اش را معرفی کنند.» (Strategic Plan for Outreach of the International Criminal Court, 29 Sept. 2006: at 3) اسناد توجیهی دادگاه سیرالئون که به عنوان نخستین تلاش برای توسعه استراتژی یاری‌رسان پیش از آغاز تحقیقات شناخته می‌شود، در همین چارچوب قرار می‌گیرد؛ یعنی «تامین نیاز مردم سیرالئون به پاسخگویی بیشتر به نزاعی که در کشورشان وجود داشت، بهترین امکان برای تضمین شفافیت و اعتبار دادگاه و تبلیغ همه جانبه بودن تاسیس آن است.» (Office of the Attorney General and Ministry of Justice, Special Court Task Force, Briefing Paper on An Outreach and Public Education Program for the Special Court, 7-18 Jan. 2002) گروه یاری‌رسان دادگاه کیفری بین‌المللی یوگسلاوی سابق هم به صراحت معتقد است: «دسترسی به اطلاعات موثق، تصورات اشتباه و پیش‌داوری‌ها را درباره دادگاه می‌زداید.» (Strategic Plan for Outreach of the International Criminal Court, 29 Sept. 2006: at 3)

به این ترتیب با اندکی اغماض می‌توان گفت دادگاه‌ها و دیوان کیفری بین‌المللی پذیرفته‌اند که هرچه بیشتر جوامع بزه‌دیده از ماهیت، نحوه فعالیت و روندهای رسیدگی‌شان مطلع باشند، با موفقیت بیشتری روبه‌رو خواهند بود.

۲.۲. تعامل دوجانبه

الگوی مبتنی بر «ارائه اطلاعات»، الگویی یک‌جانبه است. به این معنا که طی آن، نهادهای کیفری بین‌المللی به صورت یک‌جانبه خودشان را به طرف دیگر توضیح می‌دهند. در کنار الگوی نخست، الگوی دیگری هم به دست داده شده است که متضمن اقدام از جانب هر دو طرف یعنی نهادهای کیفری بین‌المللی و جامعه بزه‌دیده است. به این اعتبار، الگوی دوم مستلزم حدی از مشارکت «جامعه هدف» در روندهای رسیدگی است. باید توجه داشت که در چارچوب الگوی «تعامل دوجانبه»، گستره «جامعه هدف» فراتر از بزه‌دیدگان می‌رود و حتی فعالان جامعه مدنی، رسانه‌ها، رهبران گروه‌های قومی و مذهبی و مواردی از این دست را هم در برمی‌گیرد.

«ویکتور پسکین»^۱ در اثری درباره دادگاه کیفری بین‌المللی یوگسلاوی سابق و دادگاه کیفری بین‌المللی رواندا، میان الگوی «ارائه اطلاعات» که در بخش قبل توضیح داده شد و الگوی تعهد

1. Victor Peskin.

«پیچیده‌تر و چند وجهی» که شامل «کنش متقابل گسترده و مکرر و گفت‌وگو» میان دادگاه و جمعیت بزه‌دیده می‌شود، تفاوت می‌گذارد. (Peskin, 2005: 952) نویسنده دیگری به روشی مشابه اصرار دارد که دادگاه‌های کیفری بین‌المللی درگیر «مشارکت و گفت‌وگوی عمومی» شوند که اهمیت ویژه‌ای در تسهیل حس «از خود پنداری» دادگاه‌های کیفری بین‌المللی دارد و می‌تواند در ایجاد صلح پس از تعارضات و شکل‌گیری التیام جمعی موثر باشد. (Akhavan, 2003: 712) از جمله درباره دادگاه رواندا گفته شده است که چنین امری «همچنین ممکن است به مقام‌های رسمی دادگاه کمک کند که بهتر متوجه شوند چگونه دادگاه و برنامه‌هایش می‌تواند» در رواندا «بومی تلقی شود» و «انزوای خود خواسته از جامعه رواندا» را از میان ببرد. (Peskin, 2005: 953-955).

تا زمان تأسیس دیوان کیفری بین‌المللی، نهادهای کیفری بین‌المللی در زمینه مشارکت بزه‌دیدگان در روند رسیدگی‌ها کارنامه قابل دفاعی ندارد. بی‌دلیل نیست که بزه‌دیدگان در جریان دادگاه‌های نظامی نورمبرگ و توکیو «گروه شکست خوردگان» نامیده شده بودند. (Schabas, 2007: 324) دادگاه کیفری بین‌المللی یوگسلاوی سابق و دادگاه کیفری بین‌المللی رواندا هم وضعیت بهتری نداشتند. تنها بزه‌دیدگان در حد و اندازه شهود ارتقاء پیدا کرده بودند و عملاً مشارکت آن‌ها در جریان رسیدگی و برقراری پیوند با آن‌ها امری غریب بود. (والین، ۱۳۸۵: ۳۶) این حقیقت را می‌توان به خوبی از زبان «کلود جوردا»^۱ رییس سابق دادگاه کیفری بین‌المللی یوگسلاوی سابق شنید. او در جریان سخنرانی‌اش در سال ۲۰۰۱ گفته بود: «در حالت ایده‌آل، اولویت دادگاه باید محاکمه عالی‌رتبه‌ترین رهبران نظامی و سیاسی باشد، یعنی کسانی که از طریق مسئولیت‌های سنگینی که داشتند و همچنین با مد نظر قرارداد شدت جرایم نسبت داده شده به آن‌ها توسط دادستان، حقیقتاً نظم عمومی بین‌المللی را به مخاطره انداخته‌اند. بنابراین دادگاه بین‌المللی نمی‌تواند پذیرای ده‌ها هزار بزه‌دیده باشد.» (The ICTY and the Truth and Reconciliation Commission in Bosnia and Herzegovina, ICTY press release, JL. P. I. S/ 591 – e, the Hague 17 May 2001, available at: <http://www.icty.org/sid/7985>)

انتقادهای از عدم مشارکت جامعه بزه‌دیده در روندهای رسیدگی باعث شد مشارکت بزه‌دیدگان در آیین رسیدگی دیوان کیفری بین‌المللی تا اندازه‌ای محقق شود. (والین، ۱۳۸۵: ۳۶) در واقع اساسنامه رم، فرصت‌های مختلفی در اختیار بزه‌دیدگان قرار داده است. (Cohen, 2009: 357)

1. Cloude Jorda.

ابتدا می‌توان از حق بزه‌دیدگان در مرحله مقدماتی دعوا سخن گفت. طبق ماده ۱۵ اساسنامه، دادستان می‌تواند راسا براساس اطلاعاتی که به دست می‌آورد، تحقیقاتی را آغاز کند. بسیاری از این اطلاعات از سوی بزه‌دیدگان فراهم می‌شود. (Cohen, 2009: 358) از سوی دیگر، طبق بند سوم از ماده ۱۹ اساسنامه رم، به هنگام بررسی صلاحیت دیوان و قابلیت استماع دعوا، بزه‌دیدگان می‌توانند نظرات خود را به دیوان منعکس کنند. این ماده مبین، حق بزه‌دیدگان برای مشارکت در مرحله صلاحیتی است. (والین، ۱۳۸۵: ۳۹)

مشارکت بزه‌دیدگان در مرحله ماهوی، در بند ۳ از ماده ۶۸ اساسنامه رم مطرح شده است. طبق این بند، «هرگاه منافع شخصی بزه‌دیدگان تحت تاثیر قرار گیرد، دیوان اجازه می‌دهد که دیدگاه‌ها و نگرانی‌های آنان را که به تشخیص دیوان مناسب و مقتضی است در روند رسیدگی ارائه شده و مورد توجه قرار گیرد به نحوی که به حقوق متهم و محاکمه منصفانه و بی‌طرفانه خدشه وارد نکند...» همان‌گونه که از این مقرر برمی‌آید، مشارکت بزه‌دیدگان در روند رسیدگی موکول به تحقق دو شرط است: تحت تاثیر قرار گرفتن منافع شخصی آنان و عدم خدشه به محاکمه منصفانه و حقوق متهم. احراز تحقق این دو شرط به صلاحدید قضات دیوان واگذار شده است (Cohen, 2009: 368-369) «قواعد آیین دادرسی و ادله اثبات دعوا» در دیوان کیفری بین‌المللی، نظام مشارکت بزه‌دیدگان در رسیدگی را به تفصیل بیان داشته است. طبق قاعده ۸۹، بزه‌دیدگان باید درخواست خود را برای مشارکت در رسیدگی به مدیر دفتر دیوان ارائه دهند (بند ۱) چنانچه شعبه رسیدگی‌کننده، فرد متقاضی را «بزه‌دیده» تشخیص ندهد، وی می‌تواند مجدداً درخواست دهد. (بند ۲) طبق قاعده ۹۰ نیز هر بزه‌دیده‌ای می‌تواند نماینده قانونی خود را به رسیدگی اعزام کند. (بند ۱) از آنجا که طبیعت جرایم تحت صلاحیت دیوان به گونه‌ای است که شمار قابل توجهی بزه‌دیده از خود به جای می‌گذارند، به نحوی که حضور همگی آن‌ها ممکن است مخل رسیدگی دیوان باشد، در نتیجه این اختیار به قضات دیوان داده شده است تا از بزه‌دیدگان بخواهند که نمایندگان مشترکی برگزینند. (بند ۲ قاعده ۹۰) قضات دیوان در اجرای این اختیار باید به وضعیت خاص برخی بزه‌دیدگان از جمله قربانیان خشونت‌های جنسی توجه داشته باشند. (رضوی فرد، ۱۳۹۰: ۲۰۹) طبق قاعده ۹۱، شعبه رسیدگی‌کننده می‌تواند مشارکت نماینده قانونی بزه‌دیده را صرفاً به ارائه لایحه کتبی محدود کند. (بند ۲) همچنین طبق همین ماده، نماینده حق دارد با اخذ مجوز از شعبه، از متهم، شهود و کارشناسان سوال کند. (جزء الف و ب بند ۳) نباید فراموش کرد که طبق قاعده ۹۲، دیوان بزه‌دیدگان را از جلسات رسیدگی مطلع خواهد کرد تا بتوانند از امکانات موجود در بند ۳ ماده ۶۸ اساسنامه استفاده کنند. مضاف بر این، اجرای این قاعده پیامی است به

قربانیان که فراموش نشده‌اند. وانگهی اطلاع‌رسانی به قربانیان از مراحل رسیدگی و تصمیمات اخذ شده از حقوق بینادین آن‌هاست. (رضوی فرد، ۱۳۹۰: ۲۱۲).

دادگاه‌های کیفری بین‌المللی نیز برنامه‌هایی برای تحقق تعامل دو جانبه را در دستور کار خود قرار داده‌اند. به این اعتبار، جمعیت‌های آسیب‌دیده و گروه‌های ویژه، صرفاً «مخاطبان» پیام‌ها نیستند، بلکه آن‌ها همچنین باید به عنوان کسانی که «حرفی دارند» شناسایی شوند. (Snyder, 2003-2004: 6) از همین رهگذر، زمینه‌سازی برای گفت‌وگوهای غیررسمی درباره پرونده‌های دادگاه در رسانه‌ها ترغیب می‌شود. برخی مکانیسم‌ها نیز برای تحقق این هدف در دادگاه‌ها در نظر گرفته شده‌اند. برای نمونه دادگاه ویژه لبنان در قالب «شورای قربانیان» که نمایندگانی مستقل در دادگاه دارند، بیشترین سازماندهی را به «صدای قربانیان» بخشیده باشند. دادگاه ویژه سیرالئون اما وضعیت متفاوت و امیدوار کننده‌تری دارد. این دادگاه در همان روزهای نخست، برنامه یاری‌رسانی را طراحی کرد؛ نه صرفاً به منظور تضمین آن که هدف دادگاه در سراسر سیرالئون درک شود بلکه از این بابت که این فرصت را در اختیار همه بخش‌های جامعه مدنی قرار دهد که صدا و انتظاراتشان توسط دادگاه شنیده و برآورده شود. (First Annual Report of the President of the Special Court for Sierra Leone for the Period 2 December 2002-1 December 2003 (2003), at 6) این دادگاه همچنین در یکی از گزارش‌های سالانه‌اش دقیقاً تصریح می‌کند که هدف یاری‌رسانی «ترویج ارتباط دو جانبه میان مردمان سیرالئون و دادگاه ویژه است.» (Special Court of Sierra Leone, Third Annual Report of the President of the Special Court for Sierra Leone, January 2005 to January 2006 (2006), at 37) به این ترتیب، ضرورت حضور و مشارکت جوامع آسیب‌دیده در روندهای رسیدگی در نزد دادگاه‌های کیفری بین‌المللی با بسامدهای مختلف درک شده است. این اقدام‌ها، فرصت لازم را به دادگاه‌ها می‌دهند تا متوجه شوند الگوی برتر جوامع هدف از عدالت کیفری را درک کنند.

۳.۲. انتقادی بر دو الگو

توسل به الگوهای «ارائه اطلاعات» و «تعامل دو جانبه» مستلزم حدی از انعطاف در نهادهای کیفری بین‌المللی است. همان‌طور که در دو بخش قبلی مورد بررسی قرار گرفت، این انعطاف به معنای صرف نظر کردن از بخشی از کارویژه‌های حقوقی به سود نقش‌های اجتماعی‌تر است. برقراری چنین موازنه‌ای میان نقش حقوقی و سایر نقش‌های نهادهای کیفری بین‌المللی می‌تواند موجب نگرانی درباره صحت و اعتبار فعالیت‌های دادگاه شود. یعنی آیا پرداختن به نقش‌های اجتماعی در قالب برقراری ارتباط با اقشار جامعه هدف، دادگاه را از نقش صرفاً حقوقی‌اش در تحقق

عدالت دور نمی‌کند؟ شاید همین نگرانی‌ها باعث شده است تا حد نهایی «ارائه اطلاعات» و به ویژه «تعامل دوجانبه»، عدم تزلزل استقلال دیوان عنوان شود. (Peskin, 2005: 955) ارنتلیچر هم که خودش تا اندازه‌ای از مدافعان نظریه تعامل همه جانبه میان جوامع هدف و نهادهای کیفری بین‌المللی است هشدار می‌دهد: «تنشی ذاتی میان توجه دادگاه به مخاطبان محلی و ضرورت تمرکز بر اجرای عدالت در پرونده‌ای که نزد این دادگاه مطرح است وجود دارد.» (Orentlicher, 2008: 26)

نگرانی‌ها از اضافه شدن نقش‌های غیرحقوقی به عهده نهادهای بین‌المللی کیفری اساساً ریشه در تمایزی دارند که میان حقوق و سایر حوزه‌های اجتماعی قائل هستند. به دیگر سخن، به هنگام سر و کار داشتن با حقوق، جایی برای توجه به اخلاق و حوزه‌های دیگری چون سیاست و اجتماع باقی نمی‌ماند. اجرای عدالت به خودی خود موجه است و باید توجه داشت که عدالت در اثر هر شکلی از «افکار عمومی» خواه در نوع مشورت با فعالان جامعه مدنی و رهبران گروه‌های قومی و قبیله‌ای و خواه به شکل بحث‌های نقادانه در رسانه‌ها منحرف می‌شود. حتی برخی حقوق‌دانان نظرات رادیکال‌تری دارند و لحظه تأثیرپذیری دادگاه از جریان‌های غیرحقوقی را لحظه پایان عدالت می‌دانند: «واقعیتی که باید برای تشخیص گناهکار بودن یا بی‌گناهی متهم سنجش و تراز شوند بیشتر از آن است که دادگاه‌های کیفری، دموکراسی را اولویت قلمداد کنند. در غیر این صورت باید منتظر مرگ عدالت بود.» (Fichtelberg, 2006: 778) به این اعتبار، حقوق نظامی خود-مرجع^۱ است که همواره معیارهای هنجاری خود را بدون آن که ربطی به محیطش داشته باشد، وضع می‌کند. این نگرانی‌ها و دغدغه‌ها بدون پاسخ نمانده است. از یک سو، در هیچ یک از نمونه‌هایی که نهادهای کیفری بین‌المللی به سوی «ارائه اطلاعات» و «تعامل دوجانبه» رفته‌اند، کارویژه‌های حقوقی و تحقق عدالت از جانب آن‌ها بر زمین نمانده است. اتفاقاً در بیشتر موارد، انتقادهای اصلی متوجه اجرای «حادث عدالت» از سوی این نهادها بوده است.

آن چه که قطعیت دارد این است که این انعطاف نمی‌تواند بی حد و حصر باشد. شاید ماده ۵۳ اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی نیز با توجه به همین مباحث وضع شده است. بند ۲(C) این ماده، به دادستان اجازه داده است با توجه به مولفه‌هایی مشخص همچون «اهمیت جرم ارتكابی، منافع بزه‌دیدگان، سن متهمان و نقش آنان در ارتكاب جرم» ادامه تحقیق را متوقف کند. بنابراین می‌توان گفت که نباید پیشایش محدوده‌ای برای اقدامات دادگاه‌ها در برقراری تعامل با جوامع هدف وضع کرد، این موضوع بسته به هر وضعیت خاص می‌تواند متفاوت باشد.

1. Self-Referential.

نتیجه‌گیری

نقد و بررسی چگونگی تحقق عدالت کیفری از سوی نهادهای کیفری بین‌المللی کم‌کم عرصه مستقلی به خود اختصاص می‌دهد. یکی از موضوعات مورد بررسی در این چارچوب، چگونگی تأسیس نهادهای کیفری بین‌المللی، جریان رسیدگی‌های قضایی و نحوه حضور جوامع هدف در آن‌هاست.

در این مقاله نشان داده شد که ضرورت مشروعیت یا رضایت دموکراتیک در تأسیس نهادهای کیفری بین‌المللی دلالت قانع‌کننده‌ای پیدا نکرده است. در وضعیت موجود حقوق بین‌الملل نمی‌توان شکل‌گیری این دسته از نهادها را که کار رسیدگی به سنگین‌ترین جرایم که توانایی فروپاشی هر نوع جامعه‌ای را دارند به رضایت این یا آن گروه یا جریان مشخص یا نامشخص واگذار کرد. شاید توسعه مترقیانه حقوق بین‌الملل در دهه‌های آینده فرصت و توجیه بیشتری برای تأمل بر این نوع نقد را فراهم کند.

نقد دموکراتیک روندهای رسیدگی، هم به اعتبار قابل توجهی رسیده‌اند و هم آن‌که نهادهای کیفری بین‌المللی تا اندازه‌ای انطباق با آن‌ها را در دستور کار خود قرار داده‌اند. به این ترتیب، به جاست که این نهادها در قالب اصول مختلفی خودشان را با جامعه هدف، مرتبط و تلاش‌شان را در توضیح و توصیف خود دوچندان کنند. این اصول می‌تواند تضمینی باشد تا این نهادها در برابر جوامعی که از مداخله حقوقی‌شان متأثر می‌شوند مشروعیت داشته باشند. دادگاه‌های کیفری بین‌المللی تنها نباید نقش یک فرشته نابینا را بازی کنند که وظیفه تحقق عدالت را بر دوش دارد. اتفاقاً بازسازی جامعه بزه‌دیده باید یکی از کارویژه‌های اصلی این نهادها به شمار رود که جز در سایه برقراری ارتباط و الگوپذیری از این جوامع حاصل نمی‌آید. دادگاه‌های کیفری بین‌المللی باید به شکل‌دهی مجدد به هنجارهای جامعه آسیب‌دیده از جرایم شدید کمک کنند و در التیام افراد و گروه‌هایی که در اثر جرایم مورد رسیدگی دیوان به حاشیه‌رانده شده‌اند نقش ایفا کنند. به این ترتیب و به زبان خیلی ساده، دادگاه‌ها باید آمادگی آن را داشته باشند تا مردم جوامع محلی امکان مشارکت در روندهای رسیدگی آن‌ها را پیدا کنند یا آن‌که دلایل عدم انجام فلان تحقیقات، یا عدم تعقیب فلان شخص را آن‌هم نه صرفاً به زبان خاص حقوقی بلکه به زبان مردم مخاطب و از راه رسانه‌های همگانی اعلام کنند. آن‌ها باید به گونه‌ای رفتار کنند که مردم محلی، این دادگاه‌ها را از آن خود بدانند و با آن به‌عنوان یک بخش قضایی خودی رفتار کنند. البته این طرح‌ها و اصول باید در نهایت دقت عملی شوند، چرا که ممکن است از رهگذر اثرپذیری از جوامع محلی، برخی از اصول عدالت فراموش شوند. بنابراین نمی‌توان و نباید پاسخ‌گویی دادگاه‌های کیفری بین‌المللی به جوامع محلی را تا آنجا پیش برد که تمام کارویژه‌های قضایی و حقوقی‌شان در معرض رای جوامع تحت

تأثیر قرار گیرد. در رعایت اصول مبتنی بر دموکراتیزه شدن روندهای رسیدگی باید این محدودیت‌ها را در نظر داشت.

منابع

- آقایی جنت‌مکان، ح. ۱۳۸۸. «تشکیل دادگاه ویژه لبنان، نگاه متفاوت در حقوق بین‌الملل کیفری»، فصلنامه حقوق، ۲(۳۹): ص ۲۳-۴۴.
- بیگزاده، ا. ۱۳۷۶. «سازمان ملل متحد و محاکم کیفری بین‌المللی: تئوری و عمل»، تحقیقات حقوقی، ۱۸(ویژه): ص ۳۸-۱۴۶.
- رنجبریان، ا. و ملک‌الکتاب خیابانی، م. ۱۳۹۸. «دادگاه ویژه سیرالئون: فرایند تشکیل، صلاحیت و مقابله با بی‌کیفرمانی»، مجله حقوقی بین‌المللی، ۴۳(۲۷): ص ۱۶۷-۱۲۳.
- رضوی فرد، ب. و فقیه محمدی، ح. ۱۳۹۰. «تکامل حقوق بزه‌دیدگان از منظر مقررات موضوعه دیوان کیفری بین‌المللی»، مجله حقوقی بین‌المللی، ۴۵(۲۸): ص ۲۳۳-۱۹۵.
- گرین وود، ک. ۱۳۸۳-۱۳۸۴. «دیوان بین‌المللی برای یوگسلاوی سابق»، ترجمه: مهرداد سیدی، مجله حقوقی بین‌المللی، ۱۸ و ۱۹: ص ۳۸۱-۴۱۴.
- مارکس، ک. و دیگران ۱۳۸۰. ایدئولوژی آلمانی، ترجمه پرویز بابایی، چاپ سوم، تهران: نشر چشمه.
- والین، ل. ۱۳۸۵. «قربانیان و شهود در جنایات بین‌المللی: از حق حمایت تا حق بیان»، ترجمه توکل حبیب‌زاده و مجتبی جعفری، مجله حقوقی بین‌المللی، ۳۴: ص ۵۶-۳۳.
- Akhavan, Payam (2003), "Review: The International Criminal Court in Context: Mediating the Global and Local in the Age of Accountability", **American Journal International Law**, Vol 97, pp: 696-716.
- Alvarez, Joze.A (1999), "Lessons from the Akayesu Judgment", **Journal of International and Comparative Law**, Vol 5, pp: 938-954.
- Branch, Adamm (2007), "Uganda's Civil War and the Politics of ICC Intervention", **Ethics and International Affairs**, Vol 21, pp:179-198.
- Clarke, Kamari Maxine (2009), **Fictions of Justice: The International Criminal Court and the Challenge of Legal Pluralism in Sub-Saharan Africa**, New York: Cambridge university press.
- Cobban, Helena (2006), "Think Again: International Courts", **Foreign Policy**, Vol 153, pp: 11-31.
- Cohen, David (2007), "Hybrid Justice in East Timor, Sierra Leone, and Cambodia: "Lessons Learned" and Prospects for the Future, Stanford " **Journal of International Law**, Vol. 43, pp 1-38.

- Cohen, Miriam (2009), "Victims' Participation Rights Within International Criminal Court: A Critical Overview, Denver" **Journal of International Law and Policy**, Vol. 37 (3), pp 351-377.
- Cryer, Robert; Friman, Hakan; Robinson, Darryl; Wilmschurst, Elizabeth (2010), **An Introduction to International Criminal Law and Procedure**, New York: Cambridge University Press.
- Curran, Vivian Grosswald (2014), **From Nuremberg to Freetown: Historical Antecedents of the Special Court for Sierra Leone**, in Jalloh, Charles Chernor, **The Sierra Leone Social Court and Its Legacy**, New York, Cambridge University Press.
- Drumbl, Mark (2007), **Atrocity, Punishment, and International Law**, New York, Cambridge university press.
- Fichtelberg, Aaron (2006), "Democratic Legitimacy and the International Criminal Court: A Liberal Defence", **Journal of International Criminal justice**, Vol 4, pp:765-785.
- Findlay, Mark, Henham, Ralph (2009), **Beyond Punishment: Achieving International Criminal Justice**, Lpndon, Palgrave Macmillan.
- Glasius, Marlies (2009) "What is Global Justice and Who Decides? Civil Society and Victim Responses to the International Criminal Court's First Investigations", **Human Rights Quarterly**, Vol 31, pp: 496-520.
- Glasius, Marlies (2012), "Do International Criminal Courts Require Democratic Legitimacy?", **European Journal International Law**, Vol 23 (No 1),pp: 43-66.
- Jurdi, Nidal Nabil (2011), "Falling between the Cracks: The Special Tribunal for Lebanon's Jurisdictional Gaps as Obstacles to Achieving Justice and Public Legitimacy", **Davis Journal of International Law and Policy**, Vol. 17.2 pp 253-282.
- Luftglass, Scott (2004), "Crossroads in Cambodia: The United Nation's Responsibility to Withdraw Involvement from the Establishment of a Cambodian Tribunal to Prosecute Khmer Rouge", **Virginia Law Review**, Vol. 90 (3),pp 893-964.
- Martin-Ortega, Olga (2012), "Prosecuting War Crimes at Home: Lessons from the War Crimes Chamber in the State Court of Bosnia and Herzegovina", **International Criminal Law Review**, Vol. 12,pp 589-628.
- Orentlicher, Diane f (2008), **Shrinking the Space for Denial: The Impact of the ICTY in Serbia**, New York, Open society Institute.
- Perriello, Tom & Wierda, Marieke (2006), **The Special Court for Sierra Leone Under Scrutiny**, International Center for Transitional Justice. Available at: <https://www1.umn.edu/humanrts/instree/SCSL/Case-studies-ICTJ.pdf> (Last Seen: 22 May 2015).

- Peskin, Victor, (2005) "Courting Rwanda: The Promises and Pitfalls of the ICTR Outreach Programme", **Journal of International Criminal Justice**, Vol 3, pp:950-961.
- Ratner, Steven R (1999), "The United Nations Group of Experts for Cambodia", **The American Journal of International Law**, Vol. 93(4), pp 948-953.
- Raub, Lindsey (2009), "Positioning Hybrid Tribunals in international Criminal Justice", **International Law and Politics**, Vol 41, pp 1013-1053.
- Schabas, William. A. (2007), **An Introduction to the International Criminal Court**, New York, Cambridge University Press.
- Snyder, Jack, Vinjamuri, Leslie (2003–2004), "Trials and Errors: Principle and Pragmatism in Strategies of International Justice", **International Security**, Vol 28, pp:5-44.
- Thompson, E P (2013), **Whigs and Hunters: The Origin of Black Art**, London, Breviary Stuff Publications.
- Tomuschat, Christian (2006), "The Legacy of Nuremberg", **Journal of International Criminal Justice**, Vol 6, pp 830-844.
- Unac, Heleyn, Liang, Steven (2006), **Delivering Justice for the Crimes of Democratic Kampuchea, in The Khemer rouge tribunal**, JD Ciorcari (ed), Phonem Penh, Documentatian Center of Cambudia document Series.



حقوق حیوانات در سنج جرم‌شناسی انتقادی گونه‌های حیوانی

سکینه خانعلی‌پور^۱

دکتر حسین آقابابایی^۲

اسماعیل انصاری^۳

تاریخ پذیرش: ۹۵/۱۰/۱

تاریخ دریافت: ۹۳/۹/۲۸

چکیده

در سال‌های اخیر نوع نگاه به حیوانات و حقوق آن‌ها با تحولاتی همراه بوده است. از یک‌سو، دیدگاه‌های اخلاقی و فلسفی به حیوانات تغییر کرده و از سوی دیگر، فعالیت سازمان‌های مردم‌نهاد در گسترش حقوق حیوانات در ابعاد داخلی و خارجی نقش مؤثری داشته‌است. در حال حاضر، برخی جرم‌شناسان مطالعه حقوق حیوانات و علل قربانی شدن آن‌ها را از بُعد انتقادی به عنوان یکی از گرایش‌های جرم‌شناسی انتقادی در دستور کار خود قرار داده‌اند، به طوری که رشته جدیدی با موضوع مطالعه بزه‌دیدگی گونه‌های حیوانی در نتیجه اقدامات بشری، تحت‌عنوان جرم‌شناسی گونه‌های حیوانی مطرح شده‌است که به بررسی علمی حقوق حیوانات، نهادهای درگیر با این موضوع و ضعف و کاستی‌های آنها می‌پردازد. علاوه بر این، رشته انتقادی جدیدی تحت عنوان آسیب‌اجتماعی‌شناسی نیز مطرح شده که جنبه‌های مختلف قربانی شدن گونه‌های حیوانی را در نتیجه عواملی چون آلودگی هوا، آلودگی صوتی، آلودگی نوری و غیره مطالعه می‌کند. این نوشتار از یک‌سو، به مطالعه بزه‌ها و آسیب‌های این عرصه و دسته‌های بزهکاری مختلفی که براساس انگیزه‌های بزهکاران و نتایج حاصل از اعمال آن‌ها ترسیم می‌شود، می‌پردازد و از سوی دیگر، تحولات صورت گرفته در حقوق کیفری حیوانات را براساس آورده‌های جرم‌شناسی گونه‌های حیوانی در سطح داخلی و بین‌المللی مورد بررسی قرار می‌دهد.

واژگان کلیدی: جرم‌شناسی گونه‌های حیوانی، آسیب‌اجتماعی‌شناسی، گونه‌های حیوانی، جرم‌شناسی انتقادی، حقوق حیوانات.

✉ khanalipoor13@gmail.com

۱. دانشجوی دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی تهران

۲. دانشیار گروه حقوق دانشگاه گیلان

۳. دانشجوی دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی تهران

مقدمه

در گذشته، نظام‌های حقوقی مختلف، گونه‌های حیوانی را به عنوان اشیاء تحت مالکیت اشخاص در نظر می‌گرفتند، تا به‌عنوان موجوداتی مدرک که از حقوقی برخوردار باشند. این دیدگاه که از تفکر نوع‌گرایی^۱ ریشه می‌گرفت، به بهره‌کشی از حیوانات منتهی می‌شد. با این وجود، در سال‌های اخیر دیدگاه‌های فلسفی و اخلاقی منجر به گسترش حمایت از حیوانات و گرایش به حقوق آنها شده است.

جرمی بنتام، از بنیان‌گذاران مکتب اصالت فایده، نخستین کسی است که حمایت از گونه‌های حیوانی را مطرح ساخت. به زعم وی، هر روزی که می‌گذرد، احتمال تضییع حقوق حیوانات بیشتر می‌شود؛ زیرا، بشر با حکومت ستمگرانه خویش، آنها را از حقوقی که داشتند، محروم می‌سازد. مسئله اصلی در مواجهه با حقوق حیوانات توجه به این نکته است که آنان نیز آسیب‌پذیرند (White, 2008: 15). علت آن نیز برخورداری حیوانات از هوشیاری یا خودآگاهی و ظرفیت استدلال است، به طوری که برخی مدافعان این رهیافت معتقدند حقوق اخلاقی حیوانات به هیچ وجه از حقوق انسان کمتر نیست (عابدی، شاه‌ولی و محقق داماد، ۱۳۸۶: ۶۳).

جرم‌شناسی گونه‌های حیوانی هم‌سو با تولد دیگر رشته‌های جرم‌شناسی انتقادی^۲ (مانند جرم‌شناسی فمینیستی) و فعالیت سازمان‌های مردم‌نهاد^۳ با مقاله پیرس بریان با عنوان «برای جرم-

1. Speciesism

۲. در دیدگاه انتقادی جرم‌شناسی، ریشه‌های اصلی جرم در ساختار سیاسی و اقتصادی جوامع قرار دارد. از منظر آنان، تنها به کمک اعمال تغییرات بنیادین در ساختار و فرهنگ جامعه است که می‌توان قدم‌های اساسی را برای گسترش عدالت اجتماعی و در نتیجه کاهش جرم برداشت؛ به‌منظور مطالعه در خصوص دیدگاه‌های انتقادی ر.ک. در مورد جرم‌شناسی‌های انتقادی ر.ک: صفاری، علی؛ «درآمدی بر جرم‌شناسی انتقادی و انواع آن» علوم جنایی (مجموعه مقالات در تجلیل از استاد دکتر محمد آشوری)، تهران: مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی «سمت»، چاپ نخست: پاییز ۱۳۸۳، صص ۴۹۸-۵۲۵؛ و دیکسر دی.، والتر؛ «جرم‌شناسی انتقادی معاصر»، برگردان: میر روح‌الله صدیقی، ایلام: انتشارات رامان، چاپ نخست: ۱۳۹۰.

۳. در این بین، تلاش‌های سازمان‌های مردم‌نهاد در تغییر نگرش به حقوق حیوانات اهمیت بسزایی داشته‌است. دیدگاه‌های اخلاقی و فلسفی به حیوانات به عنوان یکی دیگر از صاحبان کره خاکی که حق زندگی مسالمت‌آمیز در کنار انسانها را دارند بتدریج در حال گسترش است که نتیجه آنرا می‌توان در اصلاح قوانین جهت بهبود وضعیت حیوانات، احترام به حیوانات و عدم اذیت و آزار آنها دانست. در ایران، انجمن حمایت از حیوانات (the Iranian society for the prevention of cruelty to animals) یک تشکل مردمی و زیست محیطی از گروه سازمان‌های غیردولتی است که در سال ۱۳۷۷ آغاز به کار نموده است. سازمان مذکور، از نظر قانونی مورد تأیید وزارت کشور، اطلاعات و نیروهای انتظامی می‌باشد. این انجمن که با نام بین‌المللی ایران اس.پی.اس به جهان معرفی شده است، تنها سازمان غیردولتی ایرانی با

شناسی گونه‌های حیوانی: سوءاستفاده از حیوانات به عنوان موضوعی برای مطالعه» در سال ۱۹۹۹^۱ پا به عرصه گذاشت. نویسنده در این مقاله بر اهمیت توجه به حیوانات به عنوان دارندگان حقوق حداقلی تأکید می‌کند. در نتیجه، خواهان مطالعه بیشتر بر روی حیوانات و زمینه‌های حمایتی از آنها می‌شود. البته پیش از این، جرم‌شناسی سبز در سال ۱۹۹۰، مطالعه جرایم علیه گونه‌های حیوانی را در زیرمجموعه مطالعات محیط زیست در دستور کار خود قرار داد. به عبارت دیگر، بررسی آسیب‌های وارد بر بشریت، محیط زیست و سایر موجودات توسط نهادهای قدرت (دولت‌ها و شرکت‌های بین‌المللی) و مردم عادی موضوع مطالعه جرم‌شناسی سبز قرار گرفت (Verbora, 2012:7) (وایت، ۱۳۹۴: ۱۴).

اما موضوعات مورد مطالعه جرم‌شناسی گونه‌های حیوانی، محیط زندگی، آسیب‌های وارد در نتیجه تخریب زیستگاه و مطالعه بزه‌دیدگی آن‌ها در نتیجه اعمال و اقدامات بشری است که از یک-سو با جرم‌شناسی سبز در تعامل است (مطالعه جرایم علیه زیستگاه‌های حیوانات) و از سوی دیگر، به صورت یک رشته تخصصی در حوزه جرم‌شناسی مطرح می‌شود. به این ترتیب این نوع از جرم-شناسی با وجود ارتباط و گاه هم‌پوشانی که در برخی از موارد با جرم‌شناسی سبز پیدا می‌کند، به-طور تخصصی بر حقوق حیوانات تمرکز می‌کند (عباچی، ۱۳۹۱: ۸۰۱). زیرا، حقوق حیوانات اغلب حوزه‌ای مستقل از حقوق محیط زیست است، اگرچه می‌تواند ذیل جرم‌شناسی سبز قرار گیرد، اما در پاره‌ای موارد دارای مبانی متفاوتی است.

در جرم‌شناسی گونه‌های حیوانی، حقوق حیوانات به فعالیت‌ها و کنش‌های انسانی مربوط می-شود که منجر به ورود آسیب یا درد به حیوانات یا مرگ آن‌ها می‌شود و در نتیجه رفاه حیوانات را از بین می‌برد. بدین ترتیب، هدف از انجام چنین مطالعاتی، کاهش درد و رنج حیوانات است (گرچی-پور، ۱۳۹۲: ۱۶). توجه به این موضوع ناشی از یکی از دیدگاه‌های معاصر در خصوص حقوق حیوانات، با عنوان نظریه رفاه گونه‌های حیوانی^۲ است که امروزه در سطح داخلی و بین‌المللی مقبولیت یافته‌است. از این منظر، رفاه اصطلاح موسعی است که وضعیت فیزیکی و روحی حیوانات را دربرمی‌گیرد و نشان‌گر وضعیت مطلوب بهداشت فیزیکی و روانی زیستگاه طبیعی حیوان است (Krstić, 2012: 45). هرچند رفاه حیوانات از این جهت حایز اهمیت است که وضعیت مطلوب زیستی برای آنان، بر سلامت روانی و جسمانی انسان‌ها نیز تأثیرگذار است. به علاوه، از منظر جامعه-

هدف حمایت از حیواناتی است که مورد آزار قرار می‌گیرند و یا بی‌پناهند. همچنین، این سازمان در پی ایجاد شرایط مطلوب‌تر زندگی برای حیوانات می‌باشد.

1. Beirne, Piers (1999), For a nonspeciesist criminology: Animal abuse as an object of study, *Criminology* 37.1: 117-148

2. Animal welfare

شناسی نیز، مطالعه سوءرفتار با حیوانات می‌تواند به گونه‌ای عاملی برای پیش‌بینی بروز رفتارهای ضداجتماعی از جمله خشونت بین کودکان و بزرگسالان در خانواده یا بیرون از آن محیط باشد (Flynn, 2001: 72-73).

جرم‌شناسی گونه‌های حیوانی حرکت خود را با دو انتقاد آغاز کرد که در نهایت منجر به شکل‌گیری این جریان فکری شد. به زعم جرم‌شناسان گونه‌های حیوانی، نظام عدالت کیفری فاقد قوانین و مقررات کارآمد جهت حمایت از حیوانات و پیشگیری از بزه‌دیده واقع‌شدن آنها است؛ زیرا، مجریان قانون در برخورد با بزهکاران حوزه حقوق حیوانات اقدامات قانونی انجام نمی‌دهند. در نتیجه، احتمال بی‌کیفرمانی بسیار بالاست؛ به علاوه، مجازات‌هایی که برای بزهکاران تعیین شده‌اند از بازدارندگی کافی برخوردار نیستند و در موارد زیادی گونه‌های حیوانی، قربانی اقدامات دستگاه عدالت کیفری می‌شوند. در انتقادی دیگر، این جرم‌شناسان مانند سایر نحله‌های انتقادی جرم‌شناسی، جرم‌شناسی متعارف، سنتی یا تحقیقی را به دلیل عدم مطالعه و توجه کافی به بزهکاران حوزه حیوانات و صدمات وارد به آنها در نتیجه اعمال انسانی به چالش می‌کشند؛ زیرا، در مطالعات جرم‌شناسی، مطالعه گونه‌های حیوانی برای جرم‌شناسان اهمیت چندانی ندارد.

این انتقادات سبب ورود برخی از جرم‌شناسان به حوزه حقوق حیوانات و بررسی علل بزه‌دیده شدن آنها و در نتیجه، اصلاح قوانین برخی کشورها^۱ شد. علاوه بر این، اساسی‌سازی حقوق حیوانات در برخی از کشورها مانند سوئیس و آلمان را می‌توان نتیجه این جریان دانست. قانون اساسی سوئیس در فصل اول تحت عنوان «مقررات کلی» شامل مقررات مربوط به شئون مختلف حیات اجتماعی، دستورات خاص تأمینی از جمله حمایت از حیوانات را پیش‌بینی نموده است.^۲ در آلمان نیز، حمایت از حقوق حیوانات از سال ۲۰۱۰ وارد قانون اساسی شده است. قابل ذکر است که در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز در اصل ۵۰، به‌طور کلی، حفاظت از محیط زیست و وظیفه عمومی تلقی شده و فعالیت‌هایی که منجر به آسیب به این محیط می‌شوند، ممنوع اعلام شده‌اند.

۱. انگلستان قوانین خود را در طی سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۰ در این راستا اصلاح نموده است.

۲. در همین راستا، اصل بیست و پنجم مقرر داشته است: «کنفدراسیون از حق وضع مقررات قانونی مربوط به شکار و صید ماهی به ویژه به منظور حفاظت از حیوانات شکاری در کوهستان‌ها و حمایت از پرندگانی که برای زراعت و جنگلداری مفید هستند، برخوردار است». اصل بیست و پنجم - مکرر -۱ مقرر می‌دارد: «۱- کنفدراسیون از صلاحیت قانون‌گذاری در خصوص حمایت از حیوانات برخوردار است. ۲- دستگاه قانون‌گذاری فدرال در مورد تنظیم موارد ذیل اقدام می‌نماید: الف- حفاظت از حیوانات و توجهات لازم به آنها؛ ب- استفاده از حیوانات و تجارت آنها؛ پ- حمل و نقل با حیوانات؛ ت- عمل و آزمایش بر روی حیوانات؛ ث- ذبح و سایر روش‌های کشتار حیوانات؛ ج- واردات حیوانات و فرآورده‌های حیوانی».

از نظر تاریخی، اولین قانون مدونی که به‌طور ویژه سوءرفتار با حیوانات را منع کرد در سال ۱۶۴۱ با عنوان آزادی‌های بدنی^۱ توسط گروه خلیج ماساچوست‌ها^۲ وضع شد. کشور انگلستان نیز در قرن ۱۹ «قانون پیشگیری از ظلم و رفتار غیرانسانی با احشام ۱۸۲۲»^۳ را برای حمایت از حیوانات وضع کرد.^۴

با گذشت زمان، مطالعات صورت گرفته در حوزه جرم‌شناسی گونه‌های حیوانی، با تحولاتی همراه بوده‌است. مطالعات اولیه این جرم‌شناسی بیشتر پیرامون شناسایی گونه‌های حیوانی، حقوق آن‌ها، بزه‌کاران گونه‌های حیوانی و انگیزه‌های آن‌ها شکل می‌گرفت. درواقع در این مرحله، بیشتر بر حقوقی که از نظر کیفری قابل حمایت بود، تأکید می‌شد. اما تحولات اخیر در مطالعات جرم‌شناسی، گرایش جدیدی با عنوان آسیب‌اجتماعی‌شناسی به‌وجود آورد.^۵ طرفداران این حوزه بر این باورند که، جرم‌شناسی فقط به مطالعه‌ی جرم که مفهومی حقوقی است می‌پردازد، حال آن‌که آسیب‌های چندی وجود دارند که با وجود اهمیت و شدت آن‌ها، جرم‌انگاری نشده‌اند. در این حوزه کلیه عواملی که به نوعی می‌توانند به گونه‌های حیوانی یا محیط زیست آنها آسیب وارد سازند بررسی می‌شوند؛ از جمله آلودگی هوا، افزایش دمای هوا، ذوب‌شدن یخ‌های قطبی، گسترش فناوری‌های زیستی، استفاده از تسلیحات هسته‌ای و غیره (Hughes & Lawson, 2011: 1-2). بنابراین، در حال حاضر علاوه بر جرایم علیه حیوانات، آسیب‌هایی که می‌توانند به آن‌ها صدمه وارد کنند، حتی اگر عنوان مجرمانه‌ای نداشته باشند نیز، مورد توجه جرم‌شناسی گونه‌های حیوانی قرار گرفته است. درواقع، مفهوم حقوق حیوانات نسبت به مرحله پیش از گستره بیشتری برخوردار شده و به نظریه رفاه‌گرایی به‌معنای عام نزدیک‌تر شده است. به این ترتیب در این مرحله، منظور از حقوق حیوانات، تمامی فعالیت‌های بشری است که می‌توانند به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم در حیوانات ایجاد رنج و درد نمایند.

در دیدگاه این جرم‌شناسی، چهار دلیل مهم برای مطالعه جرایم و آسیب‌ها علیه گونه‌های حیوانی وجود دارد: ابتدا، جرایم و آسیب‌ها در این حوزه سبب کاهش گونه‌ها و در برخی از موارد

1. "the Body of Liberties"

2. Massachusetts Bay Colony

3. "Act to prevent the cruel and improper treatment of cattle"

۴. در این خصوص رأی صادره از دادگاه فسا در خصوص آتش زدن الاغ بدون صاحب که فرد مرتکب به جرم تحریق (آتش زدن) حیوان بلاصاحب محکوم شد، قابل توجه است (رأی صادره از شعبه ۱۰۲ دادگاه جزایی فسا به شماره دادنامه ۸۷۰۹۹۷۷۱۱۲۰۰۴۱۷).

۵. در این خصوص بنگرید به: نجفی ابرندآبادی، علی حسین؛ «از جرم‌شناسی تا آسیب اجتماعی‌شناسی»، یادنامه شادروان دکتر رضا نوربها، ضمیمه مجله تحقیقات حقوقی، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، شماره ۵۶، زمستان ۱۳۹۰، صص ۱۰۱۵-۱۰۳۲.

انقراض آن‌ها می‌شود. دوم، انسان با برهم زدن چرخه زندگی گونه‌های حیوانی، اکوسیستم آن‌ها را مختل کرده و بر نوع زندگی آن‌ها تأثیر منفی می‌گذارد. سوم، در برخی از موارد جرایم ارتكابی علیه گونه‌های جانوری با سایر جرایم به ویژه قاچاق و جرایم سازمان‌یافته ارتباط نزدیکی پیدا می‌کند و چهارم، مطالعه پیرامون این موارد به بهبود سیاست‌ها و رویه‌های اتخاذی برای مبارزه با این پدیده کمک شایانی می‌کند (Coston et al, 2012: 76-77).

با توجه به این موارد، مطالعه حاضر در پی پاسخ به این پرسش‌ها است که حیوانات چه جایگاهی در مطالعات جرم‌شناسی به خود اختصاص داده‌اند؟ و همچنین، مطالعات جرم‌شناسی چه نقشی در نقد و ارتقای حقوق حیوانات داشته است؟

در پاسخ به این پرسش‌ها، این پژوهش بر این فرض مبتنی است که جرم‌شناسی گونه‌های حیوانی به‌عنوان یکی از شاخه‌های تخصصی جرم‌شناسی انتقادی، با نگاهی انتقادآمیز به بررسی و دسته‌بندی حقوق حیوانات، آسیب‌ها و بزهکاران پرداخته و نظام عدالت کیفری حوزه حیوانات را به چالش می‌کشد.

از آن‌جا که بررسی حقوق حیوانات و مواردی که منجر به نقض آن‌ها می‌شود، نیازمند شناسایی شیوه‌های نقض این حقوق و کسانی است که آن‌ها را نقض می‌کنند تا بتوان سیاست‌های سنجیده‌ای در این خصوص اتخاذ کرد، در راستای پاسخ به پرسش‌های این پژوهش و تحقیق در خصوص فرضیه مطرح شده، ابتدا گونه‌های متفاوت جرایم و آسیب‌ها علیه گونه‌های حیوانی بیان و سپس در مقام پاسخ و سامان‌دهی به این جرایم و آسیب‌ها، دسته‌بندی بزهکاران عرصه حیوانات و ریشه‌یابی ارتکاب جرم توسط آنان مطرح می‌شود.

گفتار اول: گونه‌شناسی جرایم و آسیب‌ها در جرم‌شناسی گونه‌های حیوانی

در این سال‌ها بزه‌دیدگی گونه‌های حیوانی بر اثر تغییر و تحولات صنعتی در حال افزایش است. در نتیجه، مطالعه حیوانات و حقوق آن‌ها برای کاستن از بزه‌دیده واقع شدن آن‌ها اهمیت خاصی پیدا کرده است. در این بین، جرم‌شناسی گونه‌های حیوانی با نگاهی انتقادی به کاستی‌های نظام عدالت کیفری و دستگاه‌های مجری قانون، بزه‌دیدگی یا قربانی شدن گونه‌های حیوانی را از این بُعد مطالعه می‌کند.

مطالعه گونه‌شناسی جرایم و آسیب‌ها علیه گونه‌های حیوانی از یک‌سو، نوع جرایم ارتكابی علیه گونه‌های حیوانی و میزان بزه‌دیدگی آن‌ها در هر یک از انواع جرایم و حوزه‌های آسیب‌زا را مشخص می‌کند و از سوی دیگر، موجب می‌شود تا دولت‌ها در برخورد با مرتکبان این گونه جرایم و حوزه-

های آسیب زا با توجه به ماهیت جرم و آسیب، نوع واکنش به آنها را اولویت‌بندی و اقدام به تخصیص منابع نمایند.

بندیکم: جرایم علیه گونه‌های حیوانی

جرم در حوزه حقوق حیوانات، رفتار (فعل یا ترک فعل) غیرقانونی است که با نقض قوانین داخلی این حوزه یا مقررات محیط زیست همراه است و ارتکاب آن موجب تعقیب و اعمال ضمانت‌اجراهای کیفری علیه وی می‌شود. نتیجه این رفتار می‌تواند به آسیب‌دیدن، کشته‌شدن و یا انقراض گونه حیوانی، به فروش رفتن و یا استثمار و بهره‌کشی آنان منجر شود.

اما از منظر جرم‌شناسی گونه‌های حیوانی، جرم علیه گونه‌های حیوانی عبارت از هر رفتاری است که به ورود درد، رنج و یا مرگ حیوان منجر شود یا «حقوق رفاهی» آن را به مخاطره اندازد. در این میان، سوءرفتار با حیوانات به اشکال مختلف و به صورت فیزیکی، روانی یا احساسی و با استفاده از رفتار مثبت سوءرفتار یا فعل منفی بی‌مبالاتی و به صورت مستقیم و یا غیرمستقیم، همراه با سوءنیت یا بدون سوءنیت قابل تحقق است (Hughes & Lawson, 2011:2). البته باید توجه داشت که برخی از اشکال سوءرفتار مانند ذبح، شکار و صید ممکن است از نظر اجتماعی مقبول باشد.

هدف جرم‌شناسان گونه‌های حیوانی از مطالعه جرایم علیه گونه‌های حیوانی، این است که مجریان قانون را وادار سازند تا آمار و اطلاعات دقیقی از بزه‌کاران و حیوانات قربانی‌شده در این حوزه در اختیار جامعه قرار دهند تا به پدیده بزه‌دیدگی گونه‌های حیوانی به عنوان یکی از اولویت‌ها در تصمیم‌گیری‌های خویش توجه نمایند (Beirne, 2002: 384-385). جرایم ارتكابی این حوزه دارای ابعاد مختلف داخلی و بین‌المللی است. بر همین اساس، اسناد تصویب‌شده در این حوزه در دو سطح داخلی و بین‌المللی به حمایت از حیوانات می‌پردازند.

۱. در حقوق داخلی

جرایم علیه گونه‌های حیوانی با توجه به فرهنگ غالب بر کشورهای مختلف متنوع و متفاوت است. در این میان، برخی از کشورها جرایم علیه گونه‌های حیوانی را به طور مطلق تعریف کرده‌اند و برخی دیگر، مصادیق آن را برشمرده‌اند.

برای مثال، کشور آلمان که قوانین مطلوبی در حمایت از حقوق حیوانات دارد در ماده ۱ قانون حمایت از حیوانات مصوب ۱۹۷۲^۱ مقرر داشته: «هیچ کس نباید بدون دلیل قابل قبول صدمه‌ای به حیوانات برساند یا سبب ورود آسیب به آنها شود». ماده مذکور، از کلیه حیوانات اعم از خانگی و وحشی حمایت می‌کند. براساس این ماده، مرتکب با مجازات‌های کیفری مواجه خواهد شد. همچنین، در ماده ۵۲۱-۱ قانون مجازات فرانسه^۲ از بخش سایر مقررات مربوط به جنایات و جنحه‌ها، مبادرت به انجام هر عمل غیرضروری (در مکان عمومی یا هر جای دیگری) را که به آسیب یا بد رفتاری شدید از قبیل سوءاستفاده جنسی از حیوانات منجر شود یا ارتکاب عملی که آزار حیوانات خانگی و اهلی یا حیوان تحت سلطه را در پی داشته باشد، ممنوع دانسته و برای مرتکب زندان و جزای نقدی تعیین کرده‌است.

ایتالیا نیز مبتکرانه، جرایم علیه احساسات نسبت به حیوانات^۳ را جرم‌انگاری نموده‌است؛ بر این اساس، هرگونه رفتار یا عملی که علیه حیوانات انجام شود و ماهیت آن رفتار و عمل به‌گونه‌ای باشد که احساسات عمومی را جریحه‌دار نماید، قابل پیگرد جزایی است (Krstić, 2012: 47-49). زیرا، براساس یافته‌های موجود، جرم در حوزه حیوانات، تنها مشمول اقداماتی که به جسم آن‌ها آسیب وارد می‌کند، نمی‌شود. بلکه می‌تواند هر آن‌چه که روح حیوانات را نیز دستخوش تعرض قرار دهد، دربرگیرد.

در حقوق ایران اسنادی در دو سطح تقنینی و فروع تقنینی در راستای حمایت از حقوق حیوانات به تصویب رسیده‌اند. در سطح تقنینی چند قانون قابل توجه است. ماده ۶۸۰ قانون تعزیرات ۱۳۷۵^۴ شکار و صید حیوانات و جانوران وحشی حفاظت شده را جرم‌انگاری کرده‌است. در ماده مذکور، عبارت «برخلاف مقررات و بدون مجوز» و «حیوانات و جانوران وحشی حفاظت شده» با توجه به قانون شکار و صید ۱۳۴۶ تفسیر می‌شود. شورای عالی حفاظت محیط زیست در مصوبه شماره ۱۶۸ مورخ ۷۸/۳/۶ مصادیق بند(ت) ماده ۳ قانون شکار و صید را تعیین کرده‌است. در این مصوبه گونه‌های حیوانی به گروه پستانداران وحشی، پرندگان وحشی، خزندگان وحشی، آبزیان، دوزیستان و سخت‌پوستان تقسیم شده‌اند. در این میان، چهار دسته در زیر مجموعه هرگروه قرار گرفته‌است: گونه‌های منقرض‌شده، گونه‌های در معرض خطر انقراض، گونه‌های حمایت و حفاظت‌شده و گونه-

1. the Animal Protection Act, adopted in 1972 and revised several times (1986, 1998, 2001, 2006, 2010)

2. Article 521-1 The French Penal Code

3. "Offences against the feelings for animals"

۴. ماده ۶۸۰: «هرکس برخلاف مقررات و بدون مجوز قانونی اقدام به شکار و صید حیوانات و جانوران وحشی حفاظت شده نماید به حبس از سه ماه تا سه سال و یا جزای نقدی از یک و نیم میلیون ریال تا هجده میلیون ریال محکوم خواهد شد.»

های غیر حمایت‌شده (عادی). همچنین، گونه‌های زیانکار^۱ در زیر مجموعه پرندگان وحشی قرار می‌گیرد. بدین ترتیب، این ماده صرفاً گونه‌های حفاظت و حمایت شده که بخش کوچکی از جامعه گونه‌های حیوانی است را تحت حمایت قرار می‌دهد. این در حالی است که گونه‌های در معرض خطر انقراض که در معرض ریسک بیشتری قرار دارند از حمایت کیفری برخوردار نیستند.

قانون دیگری که می‌تواند به نوعی در راستای حمایت از حقوق حیوانات باشد قانون نحوه جلوگیری از آلودگی هوا مصوب ۱۳۷۴/۲/۳ است. براساس این قانون، اقدام به هر عملی که موجب آلودگی هوا را فراهم نماید ممنوع است^۲ و با ضمانت اجرا همراه بود. با این حال، ضمانت-اجراهای کیفری که برای برخورد با متخلفان در این قانون تعیین شده است؛ اعم از جزای نقدی و حبس تعزیری با توجه به اثرات نامطلوب آلودگی هوا بر روی حیوانات و محیط زیست بسیار ناچیز است.

در سطح فروتقنینی نیز چند آیین‌نامه به تصویب رسیده است که از میان آن‌ها آیین‌نامه ورود و فروش و مصرف سموم دفع آفات نباتی، حیوانی و خانگی ۱۳۴۲/۳/۶ و آیین‌نامه اجرایی کنترل و نظارت بهداشتی بر سموم و مواد شیمیایی ۱۳۷۸/۶/۱۴ در این حوزه قابل توجه است. این آیین-نامه‌ها، چگونگی استفاده از سموم و دفع آفات نباتی را قاعده‌مند کرده‌اند. ماده ۹ آیین‌نامه ورود و فروش و مصرف سموم دفع آفات نباتی، حیوانی و خانگی، واردکنندگان و سازندگان سموم را مکلف به ارائه کلیه اطلاعات فنی در خصوص سم به وزارت کشاورزی کرده است. به علاوه، براساس تبصره این ماده باید برخی از اطلاعات به اداره پزشکی قانونی ارسال شود تا اطلاعات کامل در خصوص محل تجمع این سم در بدن انسان و حیوانات خون گرم، احتیاطات لازم، نحوه معالجه آن، جمع-آوری شود.

در برخی از مواد این آیین‌نامه، حمایت‌های خاصی برای گونه‌های حیوانی در نظر گرفته است. برای مثال، ماده ۱۵، حمل سموم با کامیون یا واگون حامل مواد غذایی و یا حامل موادی که پس از تحویل مکانیکی یا شیمیایی و یا فیزیکی به مصرف تغذیه انسان یا دام می‌رسد اکیداً ممنوع کرده است. همچنین ماده ۲۷ استعمال سموم به منظور دفع آفات نباتی در برخی از دوره‌های زمانی را

۱. حیوانات زیان‌کار به موجوداتی اطلاق می‌شوند که موجب بروز خسارت نامتعارف برای انسان خواهند شد. در ماده ۵ آیین‌نامه اجرایی قانون شکار، جانورانی زیانکار شناخته شده‌اند که به مزارع، باغات و حیوانات زیان و آسیب می‌رسانند؛ خالقی، ۱۳۸۹: ۱۷۰.

۲. در این قانون منظور از آلودگی هوا عبارتست از وجود و پخش یک یا چند آلوده‌کننده اعم از جامد، مایع، گاز، تشعشع پرتوزا و غیر پرتوزا در هوای آزاد به مقدار و مدتی که کیفیت آن را به طوری که زیان‌آور برای انسان و یا سایر موجودات زنده و یا گیاهان و یا آثار و ابنیه باشد تغییر دهد.

ممنوع کرده است. براساس بند الف این ماده، سمپاشی در مدت حداقل ۱۵ روز قبل از جمع و برداشت میوه و محصولات که به مصرف غذایی انسان و دام می‌رسد و یا در تهیه مواد غذایی به کار خواهد رفت و همچنین، برداشت محصولات زیر درختان سمپاشی شده و تعلیف دام‌ها در باغ‌ها و مزارع سمپاشی شده در این مدت ممنوع است. باوجود این، تنها ضمانت اجرای در نظر گرفته شده برای این اقدامات حبس تکدی‌ری از دو روز تا ده روز قابل تبدیل به جزای نقدی از قرار روزی ده تا پانصد ریال و غرامت تا دویست ریال می‌باشد که در صورت تکرار علاوه بر مجازات فوق دادگاه محکومیت متخلف را به اداره کشاورزی و شهرداری برای استرداد و لغو پروانه صادره به نام متخلف اعلام می‌کند.

۲. در حقوق بین‌الملل

بُعد جهانی این جرایم مستلزم داشتن اسناد (مقررات) بین‌المللی کارآمد در مبارزه با مرتکبان آن است. امروزه، گونه‌های حیوانی و محیط زیست آنها دیگر متعلق به کشور و یا قوم و قبیله خاصی نیست و به یک میراث مشترک جهانی تبدیل شده که سرنوشت آنها برای تک تک انسان‌ها حایز اهمیت است و هرگونه آسیب به گونه‌های حیوانی کل افراد بشری را متأثر می‌سازد.^۱ بر این اساس، اسنادی تدوین و تصویب شده‌اند؛ ازجمله، اعلامیه جهانی رفاه حیوانات^۲ که در ۱۵ اکتبر ۱۹۷۸ برای حمایت از حقوق حیوانات توسط جامعه حمایت از حیوانات^۳ در پاریس به تصویب رسیده است. این اعلامیه که از بُعد اخلاقی- فلسفی حایز اهمیت است در واقع، تلاش برای شناسایی حقوق حداقلی برای دیگر ساکنین کره خاکی، یعنی حیوانات است. ماده ۲ اعلامیه مقرر داشته است که همه حیوانات حق بر احترام دارند. بدین ترتیب، انسان‌ها باید به حقوق حداقلی حیوانات احترام بگذارند. از حقوق حداقلی که این اعلامیه به آن‌ها اشاره نموده عبارت است از عدم برخورد نامناسب و بی‌رحمانه با حیوانات، استفاده از روش‌های سالب حیات حیوانات به گونه‌ای که کمترین درد و رنج را برای آن‌ها به همراه داشته باشد و الزام به برخورد مناسب با مرده حیوان. به علاوه، در این اعلامیه

۱. براساس، ماده ۲ کنوانسیون حمایت از میراث فرهنگی و طبیعی جهان یونسکو ۱۹۷۲ (ایران در تاریخ ۲۷/۸/۱۳۵۳ به آن پیوسته است)، میراث طبیعی عبارت است از:

«آثار طبیعی متشکل از ترکیبات فیزیکی و زیست‌شناسی یا مجموعه‌ای از این نوع ترکیبات که از نظر زیبایی شناسی یا علمی حایز ارزش جهانی استثنایی هستند، ترکیبات ارضی و جغرافیایی طبیعی و مناطق کاملاً مشخص که زیستگاه حیوانات و منطقه رشد گیاهان مورد تهدید بوده، از نظر علمی و حفاظت ارزش جهانی استثنایی هستند، محوطه طبیعی یا مناطق طبیعی که دقیقاً مشخص شده و به لحاظ علمی، حفاظت یا زیبایی دارای ارزش جهانی هستند.»

2. The Universal Declaration on Animal Welfare (UDAW)

3. The World Society for the Protection of Animals (WSPA)

گونه‌های حیوانی وحشی نیز مورد توجه قرار گرفته‌اند و هرگونه محرومیت از حق زندگی و تولید نسل آن‌ها در اثر شکار و صید و هرگونه استفاده برای مقاصد غیرحیاتی برخلاف این حق شناخته می‌شود. از جمله نوآوری‌های این اعلامیه شناسایی جنایت علیه حیوانات و نسل‌کشی گونه‌های حیوانی است. بر این اساس، هر فعل غیرضروری که منجر به مرگ حیوانات و هرگونه تصمیمی که منجر به چنین عملی شود به مثابه جنایت علیه حیات حیوان است. همچنین هر فعلی که موجب به خطر افتادن گونه‌های وحشی گردد و هر تصمیمی که منجر به چنین افعالی گردد، نسل‌کشی و کشتار حیوانات وحشی تلقی می‌شود.^۱

همچنین، در سال ۲۰۱۳ شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل قطعنامه پیشگیری از جرم و پاسخ‌های نظام عدالت کیفری به قاچاق غیرقانونی گونه‌های حیوانی و گیاهی حمایت‌شده^۲ را به تصویب رساند. براساس، ماده ۱ قطعنامه مذکور، از دولتهای عضو خواسته می‌شود که اقدامات مقتضی برای پیشگیری و مبارزه با قاچاق غیرقانونی گونه‌های حمایت‌شده جانوری و گیاهی از طریق قانونگذاری‌های لازم در بخش پیشگیری، تحقیق و تعقیب به عمل آورند. به‌علاوه، بر افزایش همکاری‌های دوجانبه، فرامنطقه‌ای، منطقه‌ای و بین‌المللی بین نهادهای مجری قانون در تحقیق و مبادله اطلاعات تأکید می‌شود. همچنین از دولت‌ها خواسته تا با جدیت، در صورت ضرورت، رژیم‌های حقوقی و کیفری داخلی و اجرای قانون و صلاحیت قضایی خود را مطابق با تعهدات بین‌المللی بازنگری کنند تا در حوزه ضمانت‌اجراها در برخورد با قاچاق گونه‌های حیوانی و گیاهی با خلأیی مواجه نشوند.

کنوانسیون تجارت بین‌المللی گونه‌های حیوانی و گیاهان وحشی در معرض خطر انقراض و نابودی واشنگتن (مصوب ۱۹۷۳)^۳ نیز در این حوزه به تصویب رسیده است. در بند ۲ ماده ۳ این کنوانسیون، مقام اداری دولت صادرکننده مکلف است تا تأیید کند که گونه‌های حیوانی برخلاف قوانین حفاظت حیوانات و گیاهان آن دولت تحصیل نشده‌اند. البته در این کنوانسیون تعیین بزه‌کار و نحوه برخورد با وی برعهده حقوق داخلی قرار گرفته و خود مستقیم بدان ورود نکرده‌است.

۱. درخصوص بررسی این اعلامیه بنگرید به:

مشهدی، علی (آذر و دی ۱۳۹۰)، اعلامیه جهانی حقوق حیوانات، ماهنامه دادگستر، سال هشتم، شماره ۴۶، صص. ۳۵-۳۷.

Gibson, Miah (2011), The Universal Declaration on Animal Welfare, Deakin Law Review, Vol.16, No.2.

2. Crime prevention and criminal justice responses to illicit trafficking in protected species of wild fauna and flora, Resolution adopted by the Economic and Social Council on 25 July 2013.

۳. ایران نیز در سال ۱۳۵۲ بدان ملحق شده است.

با این حال، هنوز مقررات بین‌المللی کارآمدی در برخورد با جرایم علیه گونه‌های حیوانی و محیط زیست آن‌ها تدوین نشده‌است. دولت‌ها در روابط بین‌المللی خود کمتر به جرایم علیه گونه‌های حیوانی می‌پردازند. همچنین، نهادها و سازمان‌های مردم‌نهاد کمتری در حوزه حقوق حیوانات فعالیت می‌کنند و فشار کمتری از سوی آنان بر دولت‌ها و نهادهای بین‌المللی وارد می‌شود. در نتیجه، تصویب قوانین بین‌المللی در حوزه حقوق حیوانات بسیار اندک و گاه فاقد ضمانت‌اجراهای کیفری است.

بند دوم: آسیب‌ها در حوزه گونه‌های حیوانی

در سال‌های اخیر، مطالعات جدید در حوزه حقوق حیوانات سمت و سوی آسیب اجتماعی شناسی به خود گرفته است؛ زیرا گونه‌های حیوانی تنها قربانی شکار و صید نمی‌شوند، بلکه تحولات زندگی انسان‌ها این گونه‌ها و محیط زیست آن‌ها را نیز متأثر ساخته‌است. به گونه‌ای که آسیب‌های ناشی از این تحولات بسیار گسترده‌تر از اعمال سنتی است. جرم‌شناسی گونه‌های حیوانی در این راستا، علاوه بر مطالعه جرایم علیه حیوانات^۱، درصدد مطالعه سوءاستفاده^۲ از حیوانات نیز می‌باشد؛ زیرا، مصادیق جرایم علیه گونه‌های حیوانی که وارد قوانین کیفری شده، بسیار محدود است. در نتیجه، بسیاری از اعمالی که منجر به سوء استفاده از حیوانات می‌شوند یا به حیات آنان آسیب وارد می‌کنند، بدون تعقیب باقی می‌مانند. این آسیب‌ها می‌توانند ناشی از فعالیت‌های متفاوتی باشند که در سه دسته کلی قرار می‌گیرند.

۱. آسیب‌های ناشی از آلودگی‌های محیطی و تغییرات اکوسیستمی

چندین نوع آلودگی وجود دارند که می‌توانند بر حیات یا کیفیت حیات گونه‌های حیوانی تأثیرات منفی بگذارند، از جمله، آلودگی‌های هوا، صوتی، نوری، صنعتی و شیمیایی، حرارتی و همچنین آلودگی‌های ناشی از فناوری هسته‌ای که منجر به تغییر در اکوسیستم و بهداشت محیط‌های زندگی گونه‌های حیوانی می‌شوند. آلودگی‌های مذکور باعث برهم‌خوردن نظم زندگی گونه‌های حیوانی و گاه مهاجرت اجباری آن‌ها از زیستگاه طبیعی خود و انزوا و کاهش جمعیت‌های حیات وحش شده‌است.^۳ در این زمینه، آلودگی صوتی، بر قدرت شنوایی حیوانات تأثیرات سوئی داشته و به‌علاوه، موجب افزایش ضربان قلب و تنفس و عکس‌العمل‌های تند عصبی و تغییرات رفتاری مانند کاهش

1. "Crimes against animals"

2. "Animal abuse"

۳. بنگرید به شق ۴ بند الف از ماده ۶ قانون حفاظت و بهسازی محیط زیست.

تولید مثل و کاهش نسل و فراموش کردن محل زیستگاه می‌شود (<http://www.naturesounds.org/conservENW.htm>). آلودگی نوری نیز بر زیست و ژنتیک حیوانات تأثیر بدی داشته است. استفاده از نورهای مصنوعی در شب علاوه بر این که بر زندگی گونه‌های حیوانی که در شب فعالیت می‌کنند، خدشه وارد کرده، در نحوه جهت‌یابی پرندگان مهاجر اثر منفی گذاشته است و به گم شدن مسیر مهاجرت منجر می‌شود. هم‌چنین، در نحوه ارتباط آن‌ها با یکدیگر اختلال وارد می‌کند و بر تولید مثل آنها اثر منفی بر جای می‌گذارد (Longcore & Rich, 2004: 191-198). نتیجه تمامی این آسیب‌ها، ایجاد تغییرات آب و هوایی و برهم خوردن فصول است. به گونه‌ای که بسیاری از پرندگان، دیگر در فصول مهاجرت اقدام به این کار نمی‌کنند. علاوه بر این، تغییرات آب و هوایی بر جمعیت گونه‌های حیوانی^۱ اثر منفی داشته و موجب تغییر در زیست‌بوم^۲ آنها می‌شود؛ همین امر موجب شده که از مقاومت آنها در برابر موقعیت‌های سخت کاسته و بر میزان آسیب‌پذیری آنها افزوده شود (Hofmeister et al, 2012: 3).

در حقوق ایران براساس قانون حفاظت و بهسازی محیط زیست مصوب ۱۳۵۳/۳/۲۸، حفاظت و بهبود و بهسازی محیط زیست و پیشگیری و ممانعت از هر نوع آلودگی و هر اقدام مخربی که موجب برهم خوردن تعادل و تناسب محیط زیست می‌شود و هم‌چنین کلیه امور مربوط به حیوانات وحشی و آبریان داخلی از وظایف سازمان حفاظت محیط زیست است و چگونگی حمایت از گونه‌های حیوانی مشخص شده است. این سازمان وظیفه شناسایی زمینه‌های آسیب به گونه‌های حیوانی و محیط زیست و پیشگیری از رخداد چنین آسیب‌هایی را برعهده دارد (عبدالهی و فریادی، ۱۳۸۹: ۱۶۳-۱۷۳).

به منظور پیشگیری و برخورد با چنین آسیب‌هایی می‌توان به چند سند در ایران اشاره نمود. برای نمونه، قانون مدیریت پسماندها مصوب ۱۳۸۳/۲/۳۰ و آیین‌نامه اجرایی آن مصوب ۱۳۸۴/۵/۵، به نحوه مدیریت پسماندها پراخته است. هم‌چنین، ضوابط و روش‌های مدیریت اجرائی پسماندهای برقی و الکترونیکی مصوب ۱۳۸۹/۲/۸ شورای عالی حفاظت محیط زیست در این خصوص شایان توجه است. ماده ۵ آیین‌نامه «سازندگان و فرموله‌کنندگان و فروشندگان و مصرف‌کنندگان مواد شیمیایی و سموم و شرکت‌های خدمات دفع آفات نباتی، دامی و خانگی» نیز، فومیگاسیون و ضدعفونی را مکلف ساخته است که به منظور حفظ و تأمین سلامت انسان و محیط زیست، کلیه دستورالعمل‌ها، استانداردها و موازین بهداشتی و زیست‌محیطی کشور را رعایت نمایند. با وجود این، قوانین مذکور صرفاً حمایت‌های حداقلی از محیط زیست را پیش‌بینی کرده‌اند و بیشتر به‌مانند یک

توصیه‌نامه عمل می‌کنند تا سندی الزامی^۱. همان‌طور که در خصوص آسیب‌های ناشی از پرتوهای مضر که در نتیجه استفاده روزافزون از فناوری‌های هسته‌ای ایجاد شده‌اند و آسیب‌های جدی به گونه‌های حیوانی وارد می‌کنند، با وجود تدوین قانون حفاظت در برابر اشعه مصوب ۱۳۶۸/۱/۲۰، اشاره‌ای به خسارت وارد به گونه‌های حیوانی و محیط زیست نشده است.^۲

۲. آسیب‌های ناشی از برخورد ابزارگونه با حیوانات

افزایش نگاه ابزاری به حیوانات موجب شده تا از آن‌ها به‌عنوان سوژه‌های مناسبی برای انجام آزمایشات استفاده شود. با افزایش آزمایشات زیستی و پزشکی بر روی حیوانات همه ساله، گونه‌های حیوانی خاصی قربانی خطاهای آزمایشگاهی می‌شوند، بدون توجه به این‌که تمامی مهره‌داران و برخی بی‌مهره‌گان دارای قابلیت احساس درد هستند و فرایندهای دردناک برای انسان در مورد حیوانات نیز ایجاد درد و ناراحتی می‌نماید (احمدی: ۱۷). تا چند سال پیش مقررات خاصی درباره نحوه استفاده از حیوانات برای مطالعات آزمایشگاهی تدوین نشده بود.^۳ اما با توجه به این درد و رنج و جهت کاستن از آن‌ها و پس از تدوین و تصویب برخی از اسناد، استفاده از فناوری‌های جدید، به عنوان جای‌گزین تدریجی استفاده از حیوانات در آزمایشگاه‌ها و مراکز تحقیقاتی، به صورت یک گزینه جدی مطرح شد (Gail, 2012:57).

نگاه ابزارگونه به حیوانات تنها به انجام آزمایشات با استفاده از آنان ختم نمی‌شود، بلکه گرایش به تجارت و نگهداری گونه‌های حیوانی نادر و کمیاب به عنوان کالای لوکس نیز موجب آسیب جدی بر حیات گونه‌های حیوانی شده است. به طور کلی، تجارت گونه‌های وحشی و مشتقات حاصله از این گونه‌ها، سالیانه میلیاردها دلار را به خود اختصاص می‌دهد که این امر سبب به خطر انداختن جان میلیون‌ها گونه گیاهی و حیوانی در جهان می‌شود. تجارت این گونه‌ها از تنوع زیادی برخوردار

۱. آیین‌نامه اجرایی کنترل و نظارت بهداشتی ۱۳۷۸/۶/۱۴ بر سموم و مواد شیمیایی، مقررات خاصی را در خصوص چگونگی استفاده از سموم و مواد شیمیایی برای جلوگیری از ورود آسیب به گونه‌های حیوانی مقرر نکرده است.

۲. در این خصوص بنگرید به: قاسمی، ناصر (۱۳۸۰)، حقوق کیفری محیط زیست: مطالعه تطبیقی در حقوق ملی و بین‌المللی، انتشارات سازمان حفاظت محیط زیست، چاپ اول.

۳. در همین زمینه کنوانسیون اروپایی حمایت از گونه‌های مهره‌دار برای استفاده در آزمایشات و دیگر استفاده‌های علمی در سال ۱۹۸۶ به تصویب رسیده است. (European Convention for the Protection of Vertebrate Animals Used for Experimental and other Scientific Purposes, Strasbourg, 18.III.1986)

آگاهی از توجهات نظری استفاده از حیوانات در آزمایشگاه‌ها و پاسخ‌های داده شده به آنها به مقاله زیر رجوع کنید: Cochrane, Alasdair (2007), Animal Rights and Animal Experiments: an Interest-Based Approach, Springer, Res Publication, No.13, pp.293-318.

است، به طوری که از گیاهان و حیوانات زنده گرفته تا محصولات مشتق از آن، مواد غذایی و درمانی، وسایل و ابزار موسیقی و تزئینی جزء این تجارت قرار می‌گیرد (رمضانی، ۱۳۸۸: ۷۸). در این خصوص کنوانسیون تجارت بین‌المللی گونه‌های حیوانی و گیاهان وحشی در معرض خطر انقراض و نابودی واشنگتن، سعی در اعمال نظارت و ضابطه‌مند نمودن تجارت این گونه‌ها داشته و شروطی برای آن مقرر نموده است.^۱ اما هیچ ضمانت‌اجرایی در این خصوص پیش‌بینی نکرده است.

۳. آسیب‌های ناشی از راه‌سازی

توسعه حمل و نقل از طریق ایجاد شبکه‌های راه‌سازی از دیگر عوامل آسیب‌زا به گونه‌های حیوانی و محیط زیست آنهاست. راه‌سازی از طرق مختلفی موجب آسیب به گونه‌های حیوانی می‌شود؛ مانند عبور جاده از میان زیستگاه آنان که باعث تجزیه زیستگاه می‌گردد. به‌علاوه، عدم رعایت استانداردهای مربوط در زمان راه‌سازی موجب بروز تلفاتی به گونه‌های حیوانی می‌شود. در مطالعه انجام شده در خصوص تأثیرات جاده آسیایی بر مرگ و میر حیات وحش پارک ملی گلستان، عوامل مختلفی که در قربانی شدن گونه‌های حیوانی نقش مؤثری داشتند عبارت بودند از: عدم اطلاع رسانی کافی به رانندگان به دلیل عدم نصب تابلوهای هشداردهنده، عدم ایجاد محدودیت در سرعت و نصب سرعت‌گیر، عدم ایجاد زیرگذرهای مناسب و بازسازی آنها در مدت زمانی مشخص، عدم مبادرت به افزایش دید جاده در محل‌های حادثه‌خیز با نصب چراغ، عدم ممنوعیت ریختن زباله در اطراف جاده‌ها و عدم ایجاد کارگاه‌های آموزش صلح با محیط زیست و حیوانات (صفایی و دیگران، ۱۳۹۱: ۱۶-۱۷).

در این زمینه، گاه مقرراتی در زمینه نحوه نصب گاردریل در کنار جاده‌ها برای جلوگیری از ورود حیوانات به جاده‌ها، نصب تابلوهای اعلام خطر عبور گونه‌های حیوانی و گاه ایجاد روشنایی برای بهتر دیدن گونه‌های حیوانی وضع شده است. همان‌طور که قانون ایمنی راه‌ها و راه‌آهن مصوب ۱۳۴۹/۴/۷ وزارت راه را مکلف ساخته که کلیه علایم مربوط به مقررات رانندگی و محل‌های توقف مجاز و سایر علایم لازم را که برای پیشگیری از خطرات احتمالی تصادف لازم است، در طول راه برای اطلاع رانندگان نصب کند. به‌علاوه، براساس این قانون عبور دادن دام از شاهراه‌ها ممنوع است.

۱. «الف- مقام علمی دولت صادر کننده تأیید نماید که این امر برای بقای آن گونه‌ی به خصوص مضر نخواهد بود؛

ب- مقام اداری دولت صادرکننده متقاعد گردد که نوع مزبور بر خلاف قانون حفاظت گیاهان و جانوران آن دولت تحصیل نشده است؛

ج- مقام اداری دولت صادرکننده متقاعد شود که هر نوع زنده به نحوی آماده و حمل خواهد شد که خطر صدمه دیدن و بیماری آن نوع زنده و رفتار ظالمانه نسبت به آن حداقل باشد».

اما توجه این قانون تنها بر حیوانات اهلی معطوف شده و حمایت خاصی از گونه‌های حیوانی نادر و کمیاب به عمل نیآورده است.

همچنین در قوانین و مقررات راهنمایی و رانندگی نیز دو ماده ۲۰۹ و ۲۱۰ آیین‌نامه راهنمایی و رانندگی (مصوب ۱۳۸۴/۴/۸) به مقوله گونه‌های حیوانی توجه داشته است. ماده ۲۰۹ یکی از اعمال ممنوع در خیابان را بستن، خوراک دادن و رها کردن دام‌ها و پرندگان قلمداد کرده است. براساس ماده ۲۱۰^۱ نیز کسانی که هدایت احشام و حیوانات را برعهده دارد و راننده‌ای که مسئول هدایت وسیله نقلیه است، باید اقدامات لازم برای جلوگیری از صدمه و برخورد حیوانات با وسیله نقلیه را انجام دهند.

با این حال، چالش مهم این مواد قانونی این است که بیش از اینکه درصدد حمایت از حیوانات و گونه‌های حیوانی باشند، سعی در حمایت از انسان‌ها و به ویژه رانندگان دارند. بدین ترتیب، بیش از این که یک جرم در حوزه حیوانات تلقی گردند، آسیبی در این حوزه هستند. به نوعی می‌توان این گونه نتیجه گرفت که در تمامی اسناد متذکر در این بخش، بیش از آن که خود حیوانات موضوعیت داشته باشند، به طور غیرمستقیم به منظور حمایت از زندگی و سلامت انسان‌ها از آن‌ها نیز حمایت شده است.

گفتار دوم: گونه‌شناسی بزهکاران در جرم‌شناسی گونه‌های حیوانی

موضوع اصلی جرم‌شناسی گونه‌های حیوانی، بررسی قوانین در حوزه حیوانات و نهادهای مجری آن است. این جرم‌شناسی با نگاهی انتقادی درصدد است تا با تصویب قوانین مناسب و اجرای صحیح آن‌ها از بروز مشکلات و آسیب‌ها نسبت به گونه‌های حیوانی پیشگیری نماید. از منظر این جرم‌شناسی، قوانین فعلی در حمایت از حیوانات، خواه در سطح داخلی و خواه بین‌المللی، کارایی لازم را ندارند. در سطح داخلی، قوانینی که برای حمایت از حیوانات به تصویب می‌رسند تمامی حقوق آنان را شناسایی نمی‌کنند. همچنین، حمایت‌های کیفری که برای تضمین اجرای این حقوق مقرر می‌شوند بازدارندگی کمی دارند و خود مشوقی برای بزهکاران در ارتکاب این جرایم هستند. به علاوه،

۱. «هرکس که مسئول حرکت و هدایت حیوانات است، هنگام عبور از عرض یا طول معابر در شب باید از علائم سیار مانند (فانوس، چراغ‌های الکتریکی، دستانه یا راکت شبرنگ دار) استفاده نماید. رانندگان موظفند با دیدن حرکت گله و رمه از سرعت خود کاسته و در صورت لزوم تا عبور احشام توقف نمایند. به هر حال عبور دادن حیوانات از نقاط مشخص شده و تا حد امکان دارای روشنایی ضرورت دارد».

عدم مطالعات جرم‌شناختی در حوزه حیوانات و بزهکاران این حوزه باعث شده‌است که مقنن در قانون‌گذاری‌های خود بیشتر براساس بزهکار سنتی و اقتصادی به وضع قانون بپردازد.^۱ مطالعه جرایم و بزهکاران مختلف نشان می‌دهد که هر گروه از بزهکاران دارای ویژگی‌ها، اهداف و انگیزه‌های خاص خود برای ارتکاب جرایم هستند. درواقع، هر نوع جرمی، بزهکاران خاص خود را خواهد داشت که مطالعه این بزهکاران تا حد بسیاری می‌تواند چرایی ارتکاب جرم توسط آنان را مشخص کند. به این ترتیب، مطالعه انگیزه‌های ارتکاب جرایم علیه گونه‌های حیوانی (بند یکم) نیز در شناسایی شخصیت بزهکاران و چگونگی برخورد با آنها (بند دوم) حایز اهمیت است.

بند یکم: انگیزه‌های بزهکاران جرایم علیه حیوانات

شناخت بزهکاران و انگیزه‌های آنها برای ارتکاب جرایم علیه گونه‌های حیوانی از اهمیت خاصی در مطالعات جرم‌شناسی گونه‌های حیوانی برخوردار است. تولد جرم‌شناسی گونه‌های حیوانی با تولد جرم‌شناسی فمینیستی تقریباً یکسان است. از این رو، نگرش‌های فمینیست‌ها نسبت به قانون و قانونگذار در اندیشه‌های جرم‌شناسان گونه‌های حیوانی اثرگذار بوده است. بدین ترتیب، جرم‌شناسان گونه‌های حیوانی با الهام از دیدگاه‌های جرم‌شناسی فمینیستی، ارتکاب جرایم علیه حیوانات را بیشتر از سوی مردان قابل تحقق می‌دانند. همچنین، ماهیت جرایم علیه گونه‌های حیوانی به تقویت این دیدگاه کمک شایانی کرده‌است. به این معنا که بیشتر جرایم علیه گونه‌های حیوانی ماهیت خشونت‌آمیز دارند که این موارد از سوی مردان بیشتر قابل تحقق است؛ زیرا، به زعم برخی از نویسندگان، مردان بیشتر مرتکبان رفتارهایی چون تجاوز، شکار، تعقیب و گریز و آزار و اذیت می‌شوند (Nurse, 2011: 44-45).

برای تعیین انگیزه‌های ارتکاب جرم، علاوه بر استفاده از مطالعات بخش‌های دولتی، از یافته‌های سازمان‌های مردم‌نهاد نیز استفاده می‌شود. به طور کلی، انگیزه‌های ارتکاب جرایم علیه گونه‌های حیوانی عبارت‌اند از:

۱. انگیزه‌های اقتصادی و تجاری^۲؛ سود سرشار شکار و تجارت گونه‌های حیوانی از یک‌سو و میل افراد به نگهداری حیوانات نادر و کمیاب در موزه‌های خانگی به صورت آکنده‌سازی شده، از سوی دیگر، انگیزه بزهکاران را برای شکار غیرقانونی گونه‌های حیوانی نادر و کمیاب افزایش داده‌است. در این بین، تجارت گونه‌های حیوانی به عنوان یک جرم فراملی مطرح شده که مبارزه با آن نیازمند همکاری‌های بین‌المللی است.

۱. به‌منظور مشاهده این دسته‌بندی به بند دوم از گفتار دوم بنگرید.

2. Profit or commercial gain

البته انگیزه‌های اقتصادی صرفاً به شکار و صید گونه‌های حیوانی محدود نمی‌شود. در برخی از موارد، افراد با هدف تصرف زیستگاه گونه‌های حیوانی اقدام به از بین بردن آنها می‌کنند. تغییر کاربری منطقه از دیگر مواردی است که می‌تواند بزه‌دیدگی گونه‌های حیوانی را تسهیل کند، زیرا در اکثر موارد تغییر کاربری با از بین بردن زیستگاه طبیعی حیوانات و مهاجرت اجباری آنها همراه است.

۲. انگیزه هیجانی و ورزشی؛^۱ در سال‌های اخیر شکار و صید گونه‌های حیوانی با انگیزه‌های تفریحی رواج یافته‌است. این امر سبب شده که سالیانه هزاران گردشگر برای شکار و صید گونه‌های حیوانی به زیستگاه آنها هجوم برند. در این میان، برخی از افراد نیز شکار گونه‌های حیوانی را به صورت یک ورزش دنبال می‌کنند. به گونه‌ای که چندین نفر برای شکار هر چه بیشتر گونه‌های حیوانی با یکدیگر به رقابت می‌پردازند. این امر، با گسترش سلاح‌های گرم شدت یافته و میزان تلفات گونه‌های حیوانی را چندین برابر کرده است.

۳. انگیزه دستیابی به غذا؛^۲ اگر چه در گذشته شکار گونه‌های حیوانی با انگیزه دستیابی به غذا بوده است ولی در حال حاضر نمی‌توان شکار گونه‌های حیوانی به ویژه گونه‌های نادر و کمیاب را با انگیزه دستیابی به منبع غذایی توجیه کرد. در حال حاضر، بیشتر آنها را برای نگهداری در مجموعه‌های خانگی به صورت آکنده‌سازی شکار می‌کنند.^۳

۴. انگیزه‌های سنتی و فرهنگی؛^۴ در برخی از مناطق، شکار و صید گونه‌های حیوانی به عنوان یکی از رسوم و فرهنگ اقوام بومی قلمداد می‌شود. از این رو، آنها چگونگی شکار و استفاده از ابزارهای مختلف را از همان ابتدا به کودکان خویش می‌آموزند و آنها را با خود به شکار می‌برند. در برخی از قبیله‌ها نیز، قبل از این که کودکان به سن بلوغ برسند باید اقدام به شکار کنند (Ibid: 45).

بند دوم: دسته‌بندی بزه‌کاران

ضعف قانون در مجازات مرتکبان جرایم علیه گونه‌های حیوانی شایان توجه است. به‌علاوه، کشورهایی که درگیر این موضوع هستند، از ضعف نهادهای قضایی و تعقیب مرتکبان نیز رنج می‌-

1. Thrill or sport

2. Necessity of obtaining food

۳. در ایران ماده واحده قانون راجع به اجازه تاکسیدرمی جانوران در قبال دریافت حق الزحمه (مصوب ۱۳۶۰/۱۲/۹) به سازمان حفاظت محیط‌زیست اجازه داده تا نسبت به تاکسیدرمی جانوران برای مؤسسات تحقیقاتی، علمی، موزه‌ها و نمایشگاه‌ها و سایر اشخاص حقیقی و حقوقی در قبال دریافت حق الزحمه اقدام نماید.

4. Tradition and cultural reasons

برند؛ مانند کشورهای آفریقایی، آسیای شرقی و آمریکای لاتین که علاوه بر برخورداری از تنوع گونه‌های حیوانی، با مشکلات اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی نیز دست به گریبان‌اند. در نتیجه از یک‌طرف، سود سرشاری که از ارتکاب جرایم علیه گونه‌های حیوانی در این کشورها بدست می‌آید و ضعف اقتصادی، ناخودآگاه افراد را به سمت ارتکاب این جرایم می‌کشاند و از طرف دیگر، احتمال بی‌کیفرمانی و فرار از مجازات در این کشورها بسیار بالا است. همین امر زمینه لازم برای ارتکاب سازمان‌یافته این جرایم را مهیا کرده‌است.^۱

جرم‌شناسان گونه‌های حیوانی با توجه به انگیزه‌های بزهکاران و به‌منظور تعبیه پاسخ‌های مناسب، بزهکاران را در چند دسته قرار می‌دهند:

۱. بزهکاران سنتی؛ افرادی در این گروه قرار می‌گیرند که هدف آن‌ها از ارتکاب جرم، کسب سود یا منفعت شخصی است. مبنای این دسته را می‌توان نظریه اقتصادی انتخاب عقلانی دانست. براساس این نظریه، مرتکبان جرایم علیه گونه‌های حیوانی افرادی محاسبه‌گر و عقلانی هستند که اگر سود حاصل از ارتکاب جرم بیشتر از زیان آن باشد، مرتکب آن می‌شوند. در دسته مذکور، ارتکاب جرم منبعی برای کسب درآمد و سود است. به این معنا که بزهکاران با انگیزه‌های اقتصادی و تجاری دست به ارتکاب جرم می‌زنند و آن‌چه برایشان محرکی برای ارتکاب جرم است، کسب سود بیشتر است. در نتیجه، با افزایش هزینه‌های جرم (کشف جرم، دستگیری و اعمال ضمانت-اجراهای کیفری) می‌توان از انگیزه بزهکاران برای ارتکاب این جرایم کاست. در واقع، در نگرش اقتصادی به جرم، حقوق کیفری یا حقوق حمایت از حیوانات، قیمت عرضه را تعیین می‌کند. بزهکار نیز با توجه به قیمت ارائه شده دست به انتخاب می‌زند. البته، شاخص‌های دیگری مانند ریسک‌گریز بودن، ریسک‌پذیر بودن و بی‌تفاوت بودن نسبت به ریسک در این تصمیم‌گیری‌ها مؤثر است.

۲. بزهکاران اقتصادی؛ برخی از افراد ارتکاب جرم علیه گونه‌های حیوانی را به عنوان شغل و حرفه خویش انتخاب می‌کنند. در دسته مذکور، فشارهای اقتصادی بر روی افراد اثر مستقیم در تصمیم‌گیری آن‌ها دارد. این دسته، در کشورهایی که ثبات اقتصادی مناسبی ندارند بیشتر به چشم می‌خورند. به طوری که مردمان بومی مناطق، ناگزیر به سمت ارتکاب جرم علیه گونه‌های حیوانی می‌روند. در این میان، گروه‌های بزهکار سازمان‌یافته از این ظرفیت‌ها استفاده کرده و تجارت گونه‌های حیوانی را به عنوان یکی از جرایم سازمان‌یافته بین‌المللی با ریسک کم و سود بالا، در زمره فعالیت‌های اصلی خود قرار می‌دهند. از آنجایی که در این دسته نوعی رابطه قراردادی بین مرتکب و کارفرما وجود دارد از دسته اول متفاوت است. به این ترتیب، ریشه اصلی ارتکاب جرایم توسط این

1. See: Sun Wyler, Liana, Sheikh, Pervaze A. (2013), International Illegal Trade in Wildlife: Threats and U.S. Policy, Congressional Research Service.

گروه از بزه‌کاران، عدم دستیابی به درآمد از راه‌های مشروع است که می‌تواند ناشی از شرایط اجتماعی و اقتصادی حاکم بر جامعه مورد نظر یا تمایل برخی از افراد در کسب درآمد از راه‌هایی خارج از حدود قانون باشد (صادقی، شقایق شهری و اصغری‌پور، ۱۳۸۴: ۷۷). بر این اساس، بهترین شیوه برای مقابله با چنین بزه‌کارانی، ابتدا فراهم نمودن شرایط و امکانات کافی برای انجام فعالیت‌های شغلی مشروع و کسب درآمد از آن راه‌ها و سپس نظارت کافی و البته سخت‌گیرانه بر زیستگاه‌های حیوانات مورد نظر است. به منظور تعبیه پاسخ‌ها در برخورد با بزه‌کارانی که در این دسته قرار می‌گیرند، علاوه بر پیش‌بینی پاسخ‌های کیفری نباید از بهبودبخشی بسترهای اجتماعی و استفاده از راهکارهای پیشگیرانه به‌ویژه وضعی در راستای ایجاد محدودیت و ممانعت از جابجایی احتمالی غافل شد.

۳. بزه‌کاران مذکر؛ برخی از جرم‌شناسان گونه‌های حیوانی با الهام از دیدگاه‌های جرم‌شناسی فمینیستی ارتکاب جرایم علیه گونه‌های حیوانی را تنها از سوی مردان قابل تحقق می‌دانند؛ زیرا برخی از این جرایم ماهیت خشونت‌آمیزی دارند. طرفداران این دسته، برای مرتکبان جرایم علیه گونه‌های حیوانی ویژگی‌هایی از قبیل چابک، مقاوم و خشن بودن را برمی‌شمارند. هم‌چنین، این بزه‌کاران با هیجان و لذت مرتکب این جرایم می‌شوند که از مشخصه‌های مردان است. با توجه به این که یکی از دلایل ارتکاب جرم توسط چنین مرتکبانی، کسب لذت حاصل از ارتکاب جرم است، به این ترتیب باید سعی شود تا از این لذت کاسته شود. که یکی از راه‌های کاهش لذت ارتکاب جرم، افزایش میزان مجازات است (بابایی و انصاری، ۱۳۹۳: ۳۳). اما، به این دلیل که این بزه‌کاران با انگیزه‌های هیجانی دست به ارتکاب جرم می‌زنند، بهترین راه برخورد با این نوع از بزه‌کاران، کاهش موقعیت‌هایی است که می‌تواند فرد را به ارتکاب جرم ترغیب کند. به عبارتی، کاهش محرک‌های محیطی می‌تواند از بروز جرم توسط این افراد پیش‌گیری نماید.

۴. بزه‌کاری به عنوان سرگرمی؛ گاه ارتکاب جرم علیه گونه‌های حیوانی با دلایل اقتصادی قابل توجیه نیست؛ بزه‌کار برای کسب سود و منفعت مرتکب جرم نمی‌شود، بلکه برای سرگرمی و تفریح مبادرت به ارتکاب جرم می‌کند. این گروه از بزه‌کاران از آنجا که اعمالشان همراه با آسیب و ظلم به حیوانات نیست از دسته بزه‌کاران مذکر متمایز هستند (Nurse, 2011: 46-47). در این دسته از بزه‌کاران نیز مانند بزه‌کاران مذکر، بیشتر لذت ناشی از ارتکاب جرم، آنان را به سمت آن می‌کشاند. بر همین اساس، به‌منظور پیش‌گیری از ارتکاب جرم توسط این گروه از بزه‌کاران و مبارزه با آنان می‌توان با آموزش احترام به حقوق حیوانات و نیز بالا بردن هزینه ارتکاب جرم مانند پیش‌بینی تدابیر وضعی یا پاسخ‌هایی که این لذت را کاهش می‌دهد، احتمال ارتکاب جرم را کاهش داد.

جدول شماره ۱: مشوق‌های ارتکاب جرم و اثر آنها بر دسته‌های مختلف بزهکاران

بزهکاران	چهل به قانون	فشارهای کاری یا محیط تجاری	دستیابی به سود	احساس قدرت	احساس هیجان و لذت	جرایم با ریسک پایین فرهنگ یا سرخوش	پابندی به
بزهکاران سنتی	خیر	خیر	آری	خیر	آری	آری	خیر
بزهکاران اقتصادی	خیر	آری	آری	خیر	خیر	آری	آری
بزهکاران مذکر	خیر	خیر	خیر	آری	آری	آری	آری
بزهکاران سرگرم	خیر	خیر	خیر	خیر	آری	آری	آری

با توجه به جدول شماره ۱، هر کدام از بزهکاران واکنش‌های مختلفی نسبت به مشوق‌های ارتکاب جرم از خود نشان می‌دهند. (Nurse, 2011: 48)

نتیجه‌گیری

در حال حاضر با توجه به آسیب‌های فراوانی که به طبیعت و عناصر آن وارد شده است برخی از مکاتب حقوقی و جرم‌شناسی نیز به ضرورت تنظیم قوانین و مقرراتی برای احترام به حقوق عناصر طبیعت از جمله حیوانات گرایش پیدا کرده‌اند و مطالعه رفتارهای ناهنجار یا اتفاقات خطرناک برای حیات این موجودات دغدغه آن‌ها شده است. این مکاتب با نگاه انتقادی خود سعی در بهبود شرایط زندگی برای گونه‌های مختلف جانوری دارند. بنابراین، پس از ظهور نحله‌های انتقادی در حوزه حقوق کیفری و جرم‌شناسی، شاخه‌های متفاوتی ذیل آن در حال گسترش است. یکی از شاخه‌های نوظهور در این زمینه جرم‌شناسی انتقادی گونه‌های حیوانی است که به مطالعه مهم‌ترین نهادهای رسمی دولتی فعال در زمینه حقوق حیوانات (کشف، تعقیب و کیفر متهمان)، رفاه حیوانات و رویه‌های حاکم بر آنها و علل بزه‌دیدگی این گروه در نتیجه اعمال بشری می‌پردازد. در واقع، این جرم‌شناسی بر شناسایی و مطالعه حیوانات یا موجودات غیرانسانی به‌عنوان بزه‌دیدگان و قربانیان طیف وسیعی از اعمال، سیاست‌ها و جرایم ارتكابی نهادهای غیردولتی و دولتی، انسان‌ها و اشخاص حقوقی تأکید می‌ورزد (نجفی‌ابرنادآبادی، ۱۳۹۳: ۲۰ (پاورقی)). جرم‌شناسی گونه‌های حیوانی با انتقاد از خشونت و سوءرفتار علیه حیوانات پا به عرصه گذاشت و هدف آن مطالعه قربانی و بزه‌دیده واقع‌شدن حیوانات در اثر اقدامات قانونگذار، مجریان قانون و افراد جامعه است. به طور کلی، مطالعات جرم‌شناختی گونه‌های حیوانی در دو سطح، مطالعه انواع

جرایم ارتكابی علیه گونه‌های حیوانی و ویژگی‌های مرتكبان (انگیزه‌ها و علل ارتكاب این جرایم) صورت می‌گیرد. ویژگی‌های مرتكبان و انگیزه‌های آنان در تعیین دسته‌های بزهکاری از اهمیت خاصی برخوردار است. علاوه بر بررسی جرایم ارتكابی و دسته‌های بزهکاری در این حوزه، در سال‌های اخیر با ورود آسیب‌اجتماعی‌شناسی زمینه‌های آسیب حیوانات در نتیجه اقدامات بشری اعم از کیفری و غیرکیفری به طور گسترده در حال مطالعه است و عواملی چون آلودگی هوا، آلودگی نوری، آلودگی صوتی و غیره بر زندگی حیوانات و محیط زیست آنها مورد توجه قرار گرفته است.

براساس مطالعات صورت گرفته، کاستی قوانین و مقررات، عدم نظارت بر نهادهای مسئول حقوق حیوانات که ناشی از ضعف مجریان قانون است و خرید دادگاه در سطح ملی و بین‌المللی و بی-کیفرمانی متهمان از عواملی هستند که جرایم علیه گونه‌های حیوانی را تشدید می‌کنند. به‌ویژه آن-که، در برخی از موارد، مبارزه با مرتكبان جرایم علیه گونه‌های حیوانی در اولویت‌های دستگاه عدالت کیفری قرار نمی‌گیرد و در زمان تخصیص منابع، هزینه کمی برای آن در نظر گرفته می-شود. در نتیجه، در عمل نهادهای درگیر با حقوق حیوانات نمی‌توانند در اجرا، کارآمدی لازم را داشته باشند. ناگفته پیداست که صرف تصویب قوانین و مقررات، اگرچه لازم، ولی کافی نیست، بلکه باید نهادهایی وجود داشته باشد که قانون را با قطعیت اجرا نمایند و یا بر اجرای آن نظارت کنند. در هر کشوری مسئولیت حمایت از حقوق حیوانات با نهادهای خاصی است. با این حال، در مواردی نهادهای حامی و مجری قانون خود عامل قربانی شدن گونه‌های حیوانی می‌شوند. به‌ویژه هنگامی که وظایف نهادهای متولی به صورت دقیق مشخص نیست. هم‌چنین، در مواردی یک مسئولیت به طور همزمان متوجه چند دستگاه می‌شود که در این حالت هر کدام از دستگاه‌های ذی‌ربط به بهانه اینکه وظیفه اجرای این مسئولیت با دستگاه دیگر است، از بار مسئولیت شانه خالی می‌کنند. بدین ترتیب، گونه‌های حیوانی قربانی موازی‌کاری نهادهای اجرایی می‌شوند. گاه نیز اگر چه قانون حمایتی از گونه‌های حیوانی به تصویب می‌رسد، ولی آیین‌نامه‌های اجرایی قانون سال‌ها طول می‌کشد تا به تصویب رسد و در نتیجه این تأخیر، آسیب جدی به گونه‌های حیوانی و محیط زیست آنها وارد می‌شود.

به این ترتیب، پژوهش در خصوص نواقص و کاستی‌های قوانین و مقررات در مبارزه با بزهکاران حوزه حیوانات در سطح ملی و بین‌المللی یکی از ضرورت‌ها است؛ زیرا، می‌توان از یافته‌های جرم-شناسی برای اصلاح قوانین و مقررات و برطرف ساختن کاستی‌ها مدد گرفت.

در این راستا، در کنار نگرش اثباتی یا تحقیقی در جرم‌شناسی، جرم‌شناسی گونه‌های حیوانی نگرش دستوری و تجویزی برای بهبود رفاه حیوانات و ارتقاء حقوق شناسایی شده‌ی آنها و حتی آموزش احترام به حیوانات و حقوق آنها را در دستور کار خود قرار می‌دهد. امید آن می‌رود که در

نتیجه این دو نگاه، در سال‌های آتی تحولات جدیدی در قوانین حمایتی از حقوق حیوانات در بعد داخلی و بین‌المللی رخ دهد. هم‌چنین، گسترش سازمان‌های مردم‌نهاد و فعالیت‌های آنها روند این تحولات را سرعت می‌بخشد.

از پیشنهاداتی که می‌توان در راستای کاهش جرایم و آسیب‌ها در حوزه حیوانات ارائه داد، این است که در زمان راه‌سازی، پیمانکار مربوطه موظف باشد تا گذرگاه‌هایی برای عبور گونه‌های حیوانی در مناطقی که راه از میان زیستگاه آن‌ها عبور می‌کند، تعبیه نماید و نیز وزارت راه موظف باشد تا علایم راهنمایی لازم را در زمانی که منطقه‌ای محل عبور گونه‌های حیوانی است در محل-های مربوطه نصب نماید تا تلفات ناشی از راه‌سازی به حداقل رسد. هم‌چنین، برگزاری کارگاه‌های آموزش حقوق حیوانات و احترام به حیوان در کنار تفرجگاه‌های طبیعی و پارک‌ها و انتشار بروشورهایی در خصوص تنوع گونه‌های حیوانی هر منطقه و ارائه اطلاعات در مورد نحوه زندگی، زیستگاه و عوامل آسیب‌زننده به آنها می‌تواند از طریق شناسایی دقیق گونه‌های حیوانی متنوع، موجب حمایت از آن‌ها شود؛ زیرا، گاه عدم شناخت گونه حیوانی، زیستگاه و نوع زندگی آن می‌تواند موجب بزه‌دیدگی آن گونه خاص شود. البته این شناخت مستلزم همکاری و مطالعه در حوزه‌های جانورشناسی، محیط زیست و حقوق است.

منابع:

- احمدی نوربخش، س. ۱۳۸۸. «مبانی حقوق حیوانات مورد استفاده در امور علمی»، www.hakimemehr.ir/.../animlarihrd_0_87951.pdf
- بابایی، م و انصاری، ا. ۱۳۹۳. «تحلیل اقتصادی پیشگیری از جرم»، **مجله مطالعات حقوقی دانشگاه شیراز**، ۶(۱): ص ۶۰-۳۱.
- خالقی، ا. ۱۳۸۹. «تحلیل تدابیر کیفری ملی در حفاظت از گونه‌های جانوری با تأملی بر اسناد فراملی»، **فصلنامه حقوق، دانشکده حقوق و علوم سیاسی**، ۴(۴۰): ص ۱۷۲-۱۵۵.
- دیکسر دی، و. ۱۳۹۰. **جرم‌شناسی انتقادی معاصر**، ترجمه میر روح‌الله صدیق، چاپ اول، ایلام: ایلام: انتشارات رامان.
- رضانی قوام آبادی، م. ۱۳۸۸. «حمایت کیفری از گونه‌های حیوانی در ایران»، **علوم محیطی**، ۷(۲): ص ۹۴-۷۷.
- صادقی، ح؛ شقایقی شهری، و. و اصغرپور، ح. ۱۳۸۴. «تحلیل عوامل اقتصادی اثرگذار بر جرم در ایران»، **مجله تحقیقات اقتصادی**، ۶۸(۶۸): ص ۹۰-۶۳.

صفاری، ع. ۱۳۸۳. «درآمدی بر جرم‌شناسی انتقادی و انواع آن»، **علوم جنایی (مجموعه مقالات در تجلیل از استاد دکتر محمد آشوری)**، چاپ اول، مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی «سمت»، ص ۵۲۵-۴۹۸.

صفایی، م؛ کهرم، ا؛ صدوق، م و محمدی، م. «مطالعه تأثیرات جاده آسیایی بر مرگ و میر حیات وحش پارک ملی گلستان»، سایت سازمان حفاظت محیط زیست، www.doe.ir/portal/File/ShowFile.aspx?ID...8a25

عابدی سروسستانی، ا؛ شاه ولی، م. و محقق داماد، م. ۱۳۸۶. «ماهیت و دیدگاه‌های اخلاق زیست محیطی با تأکید بر دیدگاه اسلامی»، **فصلنامه اخلاق در علوم و فناوری**، ۲ (۱۰۲) صص ۷۲-۵۹.

عباچی، م. ۱۳۹۱. «جرم‌شناسی سبز»، **دایره‌المعارف علوم جنایی (مجموعه مقاله‌های تازه-های علوم جنایی)**، چاپ اول، تهران: انتشارات میزان.

عبداللهی، م؛ مشهدی، ع. و فریادی، م. ۱۳۹۱. **حقوق حفاظت از هوا**، چاپ اول، انتشارات میزان. عبداللهی، م. و فریادی، م. ۱۳۸۹. «چالش‌های حقوقی سازمان حفاظت از محیط زیست»، **فصلنامه علوم محیطی**، ۴ (۷): صص ۱۸۰-۱۴۳.

قاسمی، ن. ۱۳۸۰. **حقوق کیفری محیط زیست: مطالعه تطبیقی در حقوق ملی و بین‌المللی**، چاپ اول، انتشارات سازمان حفاظت محیط زیست.

گرچی‌فرد، ح. ۱۳۹۲. «جرم‌شناسی سبز و جرایم زیست‌محیطی»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد حقوق محیط زیست، دانشگاه شهید بهشتی.

مشهدی، ع. ۱۳۹۰. «اعلامیه جهانی حقوق حیوانات»، **ماهنامه دادگستر**، ۴۶ (۷): صص ۳۷-۳۵. نجفی ابرندآبادی، ع. ۱۳۹۰. «از جرم‌شناسی تا آسیب اجتماعی‌شناسی»، یادنامه شادروان دکتر رضا نوربها، **ضمیمه مجله تحقیقات حقوقی**، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، (۵۶): صص ۱۰۳۲-۱۰۱۵.

نجفی ابرندآبادی، ع. و هاشم‌بیگی، ح. ۱۳۹۳. «جرم‌شناسی در آغاز هزاره سوم»، **دانشنامه جرم‌شناسی**، چاپ سوم، تهران: انتشارات گنج دانش، پیشگفتار.

وایت، ر. ۱۳۹۴. **جرایم زیست‌محیطی فراملی: به سوی جرم‌شناسی جهان بوم**، ترجمه حمیدرضا دانش ناری، چاپ اول، تهران: چاپ و نشر روناس.

Beirne, Piers (1999), **For a nonspeciesist criminology: Animal abuse as an object of study**, *Criminology* Vol. 37, No.1, pp.117-148.

- Beirne, Piers (2002), **Criminology and Animal Studies: A Sociological View**, Criminology Publications, Paper 4, p.p. 384-385; Available at: <http://digitalcommons.usm.maine.edu/criminology/4>
- Cochrane, Alasdair (2007), **Animal Rights and Animal Experiments: an Interest-Based Approach**, Springer, Res Publication, No.13, pp.293-318.
- Coston, Charisse T.M., Blevins, Kristie R., Bing, Robert L. & Vivian B. Lord (2012), **Illegal Trafficking in Non-Human Animals**, The Southwest Journal of Criminal Justice, Vol. 8, No.2.
- Crime prevention and criminal justice responses to illicit trafficking in protected species of wild fauna and flora**, Resolution adopted by the Economic and Social Council on 25 July 2013.
- Flynn, Clifton P. (2001), Acknowledging the **"Zoological Connection": A Sociological Analysis of Animal Cruelty**, Society & Animals, Vol.9, No.1.
- Gibson, Miah (2011), **The Universal Declaration on Animal Welfare**, Deakin Law Review, Vol.16, No.2.
- Hofmeister, Erik, Rogall, Gail Moede, Wesenberg, Kathy, Abbott, Rachel, Work, Thierry, Schuler, Krysten, Sleeman, Jonathan and James Winton (Fact Sheet 2010-2017, Revised 2012), **Climate Change and Wildlife Health: Direct and Indirect Effects**, U.S. Department of the Interior & U.S. Geological Survey.
- Hughes, Gordon, Lawson, Claire (2011), **RSCPA and the criminology of social control**, Author manuscript, published in "Crime, Law and Social Change Vol.55, No.5, pp.375-389.
- Krstić, Novak, 2012, **Animal Protection From Killing And Abuse in the European and Serbian Criminal Law**, Law and Politics Vol.10, No1, pp. 43-61.
- Longcore, Travis, Rich (2004), Catherine, **Ecological light pollution**, Front Ecol Environ, Vol.2, No.4, pp.191-198.
- Gail, Mack (2012), **Animal rights**, Marshall Cavendish Corporation.
- Nurse, Angus (2011), **Policing Wildlife: Perspectives on Criminality in Wildlife Crime**, Papers from the British Criminology Conference, Vol.11, pp.38-53.
- Sun Wyler, Liana, Sheikh, Pervaze A. (2013), **International Illegal Trade in Wildlife: Threats and U.S. Policy**, Congressional Research Service.
- Verbora, Antonio (2012), **"The Politics of Animal Anti-Cruelty Legislation in Canada: An Analysis of Parliamentary Debates on Amending the Criminal Code"**, Electronic Theses and Dissertations, Paper 241.
- White, Rob (2008), **Crimes against Nature Environmental criminology and ecological justice**, Published by Willan Publishing.



تقابل وظیفه‌گرایی و غایت‌گرایی فایده‌محور در توجیه کیفر

دکتر هادی رستمی^۱ ✉

تاریخ پذیرش: ۹۵/۱۰/۱

تاریخ دریافت: ۹۳/۱۰/۲۱

چکیده

توجیه کیفر در فلسفه اخلاق معاصر تحت سیطره و نفوذ دو جریان دیرپا در ساحت اخلاق هنجاری، یعنی غایت‌گرایی و وظیفه‌گرایی است. وظیفه‌گرایی به نفس عمل می‌نگرد و درستی و نادرستی اعمال را فارغ از پیامدهای احتمالی‌شان، داوری کرده و در صدور احکام هنجاری نظر به غایت ندارد. توجیه کیفر در این سنت بر پایه تقدم حق بر خیر، ایده استحقاق و با نگاه به گذشته و عنصر مکافات صورت می‌گیرد. در مقابل، غایت‌گرایی بر نتیجه استوار است و گزاره‌های تکلیفی را با عنایت به پیامد رفتار آدمی تجویز می‌کند. غایت‌گرایی در خوانش فایده‌گرایی با تقلیل حسن و قبح اعمال به فایده مرتب بر آنها در توجیه مجازات نظر به آینده دارد. مقاله حاضر بر آن است که با اتخاذ رویکردی تجویزی در توجیه کیفر و اولویت بخشیدن به اخلاق وظیفه‌گرا، فایده‌گرایی را به مثابه یک هدف فرعی برای نظام عدالت کیفری در نظر گیرد. این دیدگاه عدالت را هدف اصلی و محوری حقوق کیفری می‌داند و مواردی چون پیشگیری، اصلاح و درمان را هدف ثانوی می‌پندارد.

واژگان کلیدی: وظیفه‌گرایی، غایت‌گرایی، فایده‌گرایی، اخلاق هنجاری، مکافات‌گرایی.

مقدمه

کیفر در جهان کنونی در پرتو مبانی نظری معین و با رجوع به معیارها و اهداف مشخصی توجیه و اجرا می‌شود. دغدغه و نگرانی فیلسوفان جهان مدرن، تمهید یک پشتوانه فلسفی برای اعمال کیفر بر انسان جدید است. این تلاش‌ها بیشتر از آن رو ضرورت دارد که انسان، محور و گرانگه تمام نظریه‌های اخلاقی معاصر است. انسان امروزی به دلیل تحول ژرفی که در مبانی معرفت‌شناختی و پیش‌فرض‌های هستی‌شناختی‌اش پدید آمده، نگرش دگرگونی نسبت به کیفر و حقوق کیفری دارد. او به‌سان پیشینیان فروتنانه و خاضعانه در برابر کیفر و ماهیت رنج‌افزای آن، سر تعظیم فرود نیاورده و کیفر را به مثابه امری ممدوح و مقبول نمی‌نگرد و در هر شرایطی وجود آن را بر نمی‌تابد. توجیه کیفر در چنین فضایی است که اهمیت می‌یابد و لاجرم بخش قابل توجهی از نوشته‌های فلسفی را پوشش می‌دهد. کیفر در نظام فلسفی معاصر تحت سیطره و نفوذ دو جریان عمده در ساحت اخلاق هنجاری، یعنی غایت‌گرایی^۱ و وظیفه‌گرایی^۲، توجیه و تحلیل می‌شود. کانون توجه این نظریه‌ها تمرکز بر کنش‌های آدمیان و داوری درباره درستی و نادرستی آن‌ها است اگرچه دانشمندان علوم انسانی هریک از روزه و نگاه خاصی تحلیل‌های متفاوتی از کیفر ارائه کرده‌اند، اما تأویل و تفسیر فیلسوفان اخلاق و دقت‌نظر و استحکام براهین و شواهد آن‌ها شنیدنی‌تر و خواندنی‌تر است.

نخست باید یادآور شد که فلسفه اخلاق متولی و متکفل سه بحث عمده فرا اخلاق^۳، اخلاق هنجاری^۴ و اخلاق کاربردی^۵ است. (دباغ، ۱۳۹۲: ۱۲۷) فرا اخلاق به‌عنوان انتزاعی‌ترین و پیچیده‌ترین بخش فلسفه اخلاق خود مشتمل بر سه ساحت وجودشناسی اخلاقی^۶، معرفت‌شناسی اخلاقی^۷ و دلالت‌شناسی اخلاقی^۸ می‌باشد. در وجودشناسی اخلاقی سخن این است که آیا پدیده‌های اخلاقی وجود حقیقی دارند یا آن‌که پرده از احساسات و عواطف کُنشگران اخلاقی برمی‌دارند. برای نمونه، وقتی گفته می‌شود درغکویی امر مذمومی است و راستگویی امر ممدوح، آیا اتصاف این اوصاف ناظر به عالم واقع است یا خیر؟ وصف بدی و خوبی گزاره‌های واقع‌نما هستند یا آن‌که اعتباری بوده و نسبتی با عالم واقع ندارند؟ کانون توجه معرفت‌شناسی، شناخت مفاهیم اخلاقی است؛ این‌که چگونه می‌توان نسبت به احکام اخلاقی آگاهی پیدا کرد؟ آیا داوری و شناخت قضایای

-
1. Teleologism
 2. Deontologism
 3. Meta Ethics
 4. Normative Ethics
 5. Applied Ethics
 6. Moral Ontology
 7. Moral Epistemology
 8. Moral Semantics

اخلاقی امکان‌پذیر است؟ برخی چون شکاکان اخلاقی^۱، برخلاف شهودگرایان^۲، امکان این نوع شناخت را نسبت به مفاهیم اخلاقی منتفی می‌دانند. در دلالت‌شناسی نیز سخن بر سر حد و مرز گزاره‌های اخلاقی و حدود و ثغور آن‌ها است. (دباغ، ۱۳۸۷: ۱۲۴) اما اخلاق هنجاری یا تجویزی شامل نظریه‌هایی می‌شود که برای تمییز گزاره‌های درست از نادرست به کار می‌روند. مهم‌ترین پرسش در این حوزه آن است که با استناد به کدام معیار کلی اعمال اخلاقی موجه از اعمال ناموجه قابل تشخیص است؟ در پاسخ به این پرسش بود که وظیفه‌گرایی و فایده‌گرایی در حوزه اخلاق هنجاری به بار نشستند. (هولمز، ۱۳۹۱: ۶۰) یک فیلسوف اخلاق هنجاری می‌کوشد تا منظومه‌ای از گزاره‌های اخلاقی را برای نشان دادن توجیه عقلانی آن‌ها و تأیید و اثبات‌شان عرضه نماید، حال آن که یک فیلسوف فرا اخلاق بیشتر در تحلیل اخلاق هنجاری و توضیح و تبیین این نکته که اخلاق چیست و درباره چیست، بدون تلاش در جهت توجیه شیوه خاصی از زیستن، به کلی‌ترین بیان سخن می‌گوید. سرانجام سومین حوزه فلسفه اخلاق، اخلاق کاربردی است که متکفل بحث درباره نحوه به کارگیری نظریه‌های اخلاق هنجاری در عرصه عمل می‌باشد. اخلاق کاربردی بر آن است که کاربری منظم و منطقی نظریه اخلاقی را در حوزه مسائل اخلاقی خاص نشان دهد. مباحثی مانند اخلاق محیط زیست، اخلاق سیاست، اخلاق جنسی، اخلاق معیشت و مهم‌تر از همه تصمیم‌گیری درباره جرم‌انگاری برخی اعمال نظیر اسقاط جنین را می‌توان از مباحث مربوط به اخلاق کاربردی به‌شمار آورد. بسته به نوع نگرش و اتخاذ موضع در ساحت اخلاق هنجاری، در مورد جرم‌دانستن یک رفتار تصمیم‌گیری می‌شود. (همان: ۴۲)

توجیه مجازات بیشتر متأثر از ساحت اخلاق هنجاری است، هرچند که با حوزه‌های دیگر نیز بیگانه نیست. در واقع، بیشتر در اخلاق وظیفه‌گرا و اخلاق غایت‌گراست که مبادی و مبانی توجیه کیفر عرضه می‌شود. در این حوزه است که معیارهای مشروعیت کیفر، شناسایی و ضابطه روشنی برای تعیین مجازات ارائه می‌گردد. وظیفه‌گرایی به نفس عمل می‌نگرد و از همین رو، راستی و ناراستی کنش‌های آدمیان را فارغ از پیامدهای احتمالی‌شان، داوری می‌کند. در مقابل، غایت‌گرایی به نتیجه عمل می‌اندیشد و گزاره‌های هنجاری یا تکلیفی را با عنایت به پیامد رفتار آدمی تجویز می‌کند. (Richards, 1981: 247-251) به همین ترتیب، مکافات‌گرایی^۳ با تمسک به اخلاق وظیفه‌گرا و بدون تقلیل و تحویل گزاره‌های اخلاقی به فایده و تقدم حق بر خیر، توجیهی برای کیفر افراد خاطی ارائه می‌دهد که کاملاً گذشته‌گرا است؛ در حالی که فایده‌گرایی^۴ با کاربری این

1. Moral skeptics
2. Intuitionists
3. Retributivism
4. Utilitarianism

گزاره‌ها به اصل فایده، سامانه‌ای برای کیفر طراحی می‌کند که از هر لحاظ آینده‌نگر و غایت‌گراست. آنچه در این پژوهش، بیش از هر چیزی مورد توجه قرار گرفته، طرح مبانی نظری و جلوه‌های رویارویی وظیفه‌گرایی و فایده‌گرایی در توجیه مجازات و سرانجام بررسی راهکارها و راحل‌های مربوط به نزدیک‌سازی و همسویی میان این دو جریان فکری است.

۱. وظیفه‌گرایی

عبارت وظیفه‌گرایی را ظاهراً نخستین بار «جرمی بنتام»، فیلسوف فایده‌گرا، در سده نوزدهم مطرح کرد. این واژه ترکیبی از دو کلمه یونانی deon (وظیفه) و logos (شناخت) است. (ریچاردسون، ۱۳۹۲: ۲۹۱) تعابیر و تعریف‌های گوناگونی برای وظیفه‌گرایی ذکر شده که هریک تنها برخی از انواع وظیفه‌گرایی را شامل می‌شود، اما بیشتر وظیفه‌گرایی را با نظریه مقابل آن یعنی غایت‌گرایی مقایسه کرده‌اند. (اترک، ۱۳۹۲: ۲۹) در وظیفه‌گرایی ملاک سنجش افعال اخلاقی وظیفه است و حقانیت افعال از یک الزام ناشی می‌شود. الزامی که در خود عمل نهفته است و در نتیجه درستی و نادرستی افعال از ذات خود فعل بر می‌خیزد. یعنی فعل خوب قطع‌نظر از پیامدهایش ذاتاً سزاوار تحسین است و فعل بد ذاتاً سزاوار تقبیح. (رستمی، ۱۳۹۱: ۴۱) در وظیفه‌گرایی، رفتار درست بر اساس وظیفه معین می‌شود و رفتاری که خیر را به حدّ اعلی می‌رساند، لزوماً درست نیست. (موحدی، ۱۳۸۹: ۱۶۶-۱۶۵) بر همین مبنا، اعمالی چون دروغ‌گویی، خیانت و ارتکاب جرایم و جنایات در هر حال مذموم‌اند و کنش‌هایی مانند راست‌گویی، وفای به عهد، احترام به دیگران، نیکوکاری و رعایت قوانین در هر شرایطی ممدوح می‌باشند.

برخی بر این باورند که پیشینه و ریشه نظریه‌های وظیفه‌گرایانه، به سقراط، فیلسوف یونانی، باز می‌گردد. سقراط در «دفاعیات» و «رساله کرایتون»، به گونه‌ای ظاهر می‌شود که می‌توان او را نخستین وظیفه‌گرا دانست. به باور سقراط، همان‌گونه که یک شهروند از منافع حکومت بهره‌مند می‌شود، باید از قوانین آن نیز پیروی کند. اگرچه مردم حق تغییر قوانین را دارند، اما این کار باید در چارچوب قانون انجام گیرد و به هر حال، قانون نباید نقص شود؛ در این راه باید عواطف و احساسات را کنار گذاشت. (پالمر، ۱۳۸۵: ۴۷)

وظیفه‌گرایی به دو نظریه وظیفه‌گرایی عمل‌محور^۱ و وظیفه‌گرایی قاعده‌محور^۲ تقسیم می‌شود. وظیفه‌گرایان عمل‌محور بر این باورند که در هر موقعیت اخلاقی فقط یک عمل منحصر به فرد متناسب با آن موقعیت وجود دارد که قابل تعمیم به موقعیت‌های دیگر نیست. بنابراین درستی و

1. Act- deontology

2. Rule- deontology

نادرستی اعمال حاصل انتخاب‌های فردی بوده و یا با کنکاش در وجدان و یا شهود افراد در وضعیت‌های معین مشخص می‌گردد. اما وظیفه‌گرایان قاعده‌محور، که در اکثریت‌اند، قائل به اصول جهان‌شمولی هستند که معیار مناسبی را برای تشخیص رفتار درست از نادرست و عمل به وظیفه تمهید می‌کند. (دباغ، ۱۳۹۲: ۱۳۰-۱۲۹) «کانت»، فیلسوف عقل‌گرا، و «دیوید راس»، فیلسوف شهودگرا، از بزرگ‌ترین شارحان وظیفه‌گرایی قاعده‌محور می‌باشند. از نظر کانت، رفتار درست رفتاری است که بر اساس وظیفه و از سرِ وظیفه صورت می‌گیرد. ملاک وظیفه نیز اصول و قواعدی است که قابل تعمیم هستند. (کورنر، ۱۳۸۹: ۲۷۹) کانت با این‌که در آثار خود به صراحت عبارت وظیفه‌گرایی را به کار نبرده، اما در صورت‌بندی‌های سه‌گانه از امر مطلق^۱ به خوبی نگرش خود را در این رابطه بیان کرده است. مطابق تنسیق نخستِ امر مطلق: «بر اساس قاعده ای عمل کن که به موجب آن بتوانی اراده کنی که آن قاعده برای همه کس و همه وقت و همه جا قاعده کلی باشد» بر اساس تنسیق دوم: «چنان عمل کن که انسان را، خواه خودت و خواه دیگران، همواره غایت بدانی و نه هرگز وسیله» (سالیوان، ۱۳۸۹: ۶۲) و مطابق صورت‌بندی سوم که کمتر مشهور است: «همه آیین‌های رفتار باید به وسیله قوانینی که خود وضع می‌کنند، با قلمرو ممکن غایات و قلمرو طبیعت هماهنگ شوند.» (کانت، ۱۳۶۹: ۸۷) کانت در تنسیق سوم، که بیشتر صبغه حقوقی و اجتماعی دارد (دباغ، ۱۳۹۲: ۱۴۲)، قانون‌گذاری اجتماع و تنظیم مناسبات اخلاقی را برعهده انسان‌های آزاد و مختار و متعقل می‌گذارد. بر اساس تقریری که او از وظیفه ارائه می‌کند، رعایت قوانین و قواعدی که بر اساس سازوکارهای دموکراتیک و مطابق با معیارهای تعمیم‌پذیری تصویب شده‌اند، وظیفه شهروندان است. اصل قابل تعمیم^۲ (یا اصل تعمیم) در اندیشه کانت، که همانا در احترام و تمکین به قاعده اخلاقی فراگیر خلاصه می‌شود، نخستین حکمی است که به شکل یک گزاره عام تکلیفی تقریر می‌گردد. تأکید بر آزمون عمومیت بیشتر به آن دلیل است که امر اخلاقی را به مثابه یک قاعده کلی و غیرقابل تناقض درآورد. برای نمونه، مفاهیمی چون راستگویی، وفای به عهد و احترام به قوانین ارزش‌های قابل تعمیم هستند، اما رفتارهای مبتنی بر منافع شخصی چنین خصوصیتی ندارند. وقتی مواردی مانند دروغگویی، خیانت و سرقت و بی‌کیفر ماندن مجرمان تعمیم پیدا کنند، یکدیگر را نقض کرده و نتیجه‌ای معکوس به بار می‌آورند. (Binder, 2002: 350-351)

وظیفه‌گرایی کانتی بعدها تحولات زیادی پیدا کرد و دیوید راس دستگاه وظیفه‌گرایی قاعده-محور را از نو صورت‌بندی و احیا کرد. راس با تفکیک وظایف در بادی نظر^۳ از وظایف در مقام عمل^۴

1. Categorical Imperative
2. Universalizable Principle
3. Prima facie duties
4. Actual duty

از دو نقطه ضعف فلسفه کانت اجتناب کرد: یکی این که کانت، چون پاره‌ای از انواع فعل، مانند قتل، دروغ‌گویی و خلف وعده را مطلقاً و در هر اوضاع و احوالی نادرست می‌دانست، ممنوعیت‌هایی را در ضمن قواعد نامشروط گنجانده که شهود اخلاقی و فهم عرفی ما برای آنها استثنای قطعی قائل است و دیگر این که وی دربارهٔ اوضاع و احوالی که در آن‌ها وظایف آدمی با یکدیگر تعارض می‌یابند، سخنی نداشت. (ملکیان: ۱۳۸۱: ۱۱) راس می‌کوشد تا برای رهایی از وضعیتی که وظیفه‌ها رویاروی همدیگر قرار می‌گیرند، راهکاری ارائه کند. مثلاً در فرضی که وظیفه حضور در محل کار در رأس ساعت مشخص با وظیفه کمک به یک مصدوم کنار خیابان، که از درد شدید لابه می‌کند، تداخل پیدا نماید، باید با ملاحظهٔ جمیع جوانب و با ابتناء بر شهود تصیم درست را برگزید. هر چند نقطه عزیمت راس وظیفه‌گرایی است، اما در نهایت به دامن پیامدگرایی^۱ فرو می‌گلتد. با این حال، باید یادآور شد که تمام نظریه‌های مجازات که با نگاه مکافات‌گرایانه عرضه شده‌اند، بیش یا کم متأثر از کانت و با ابتناء بر سنت فلسفی او تقریر شده‌اند. اندیشهٔ کانت آغازگر رویکردهای وظیفه-گرا به کیفر می‌باشد.

۱.۱. ماهیت و هدف کیفر در نظریه وظیفه‌گرایی

وظیفه‌گرایی، آن‌سان که گفته شد، به نفس عمل می‌نگرد و درستی و نادرستی اعمال را بدون در نظر گرفتن پیامد احتمالی‌شان، داوری می‌کند. بنابراین، توجیهی که این نظریه برای کیفر ارائه می‌دهد کاملاً مکافات‌گراست. این توجیه بسیار ساده است؛ به همان میزان که رعایت قوانین کیفری وظیفه شهروندان است، وظیفه دولت نیز تعقیب، محاکمه و کیفر دادن مجرمان می‌باشد. دولت مکلف است مجرمان را بر اساس قوانینی که در یک فرایند دموکراتیک به تصویب رسیده‌اند، مجازات کند. مجازات بهایی است که در قبال تخلف از قوانین پرداخت می‌شود. تقریری که وظیفه-گرایان از مجازات عرضه می‌کنند، مبتنی بر سه گزارهٔ ساده است: نخست، وظیفه وفاداری؛ ما وظیفه داریم به قوانین کیفری احترام بگذاریم، چون این قوانین ارزش‌های انسانی را نمایندگی می‌کنند. دوم، وظیفه جبران؛ در فرض تخطی از قوانین، وظیفه داریم خطای خود را از طریق تحمّل کیفر جبران کنیم. سوم، وظیفهٔ کیفردهی؛ دولت، به عنوان نمایندهٔ جامعه، وظیفه دارد خطاکاران را متناسب با جرم‌شان مجازات کند. (Duff, 2001: 19) تأکید بر عنصر وظیفه بیشتر به خاطر بدیهی دانستن مجازات در فرض وقوع جرم و دوری گزیدن از ملاحظات پیامدگرایانه می‌باشد. از این‌رو، عدالت باید اجرا شود، حتی اگر فایده‌ای نداشته باشد. شرحی که برخی وظیفه‌گرایان، نظیر کانت، دربارهٔ توجیه کیفر می‌دهند، بسیار آرمانی و دست‌نیافتنی و بیشتر شبیه روز رستاخیر و

1. Consequentialism

عذاب گناهکاران خاطی است. در این گفتمان، عدالت باید اجرا شود، حتی اگر افلاک به زمین افتد. (اترک، ۱۳۸۹: ۳۲) اگر عدالت رخت بریندد، هیچ ارزشی در جهان باقی نمی‌ماند و زندگی به زحمتش نمی‌ارزد. (کانت، ۱۳۹۳: ۱۹۲) اما تقریری که اغلب طرفداران سنت وظیفه‌گرایی ارائه می‌کنند، واقع‌گرایانه‌تر است. آنها بر این باورند که دولت وظیفه دارد مجرمان را شناسایی و محکوم و مجازات کند و این وظیفه باید با سایر وظایف و ملزومات دیگر رقابت کند. در واقع، خطا کار بودن شرط لازم مجازات است و نه شرط کافی. این وظیفه دولت است تا کاری کند که مجرمان به میزان استحقاق‌شان، رنج بکشند، اما منظور این نیست که کیفر دادن وظیفه مطلق است. چنین ادعایی کاملاً غیرمنطقی است، چون تحقق آن، در گرو به کارگیری همه منابع و امکانات کشور برای شناسایی مجرمان و مجازات آنهاست و در نظر گرفتن چنین هدفی برای نظام حقوقی واقع‌گرایانه و عقلانی نیست. (Duff, ibid)

ارتباط مهمی بین وظیفه‌گرایی و فردگرایی^۱ وجود دارد. در بینش وظیفه‌گرایان، انسان‌ها، موجوداتی ذی‌شعور، مسؤول و مستقل هستند و باید در قبال رفتارهای خود پاسخگو باشند. از این حیث، وظیفه‌گرایی فرض‌هایی محکم در مورد مختار و مسؤول بودن انسان‌ها ارائه می‌کند که بر اساس آن، انتخاب آزادانه و آگاهانه یک فرد برای ارتکاب یک جرم، بدین معناست که او سزاوار کیفر می‌باشد. حتی ادعا شده است که «مجرم کیفر خود را خواسته و آن را انتخاب کرده و یا به تحمیل آن راضی شده است، پس حق مجازات شدن را به عنوان یک موجود خردمند دارد.» (Lacey, 1988: 154) در نتیجه، مجازات تحت این شرایط، خودمختاری مجرم را به عنوان یک فرد انسانی نقض نمی‌کند و به معنای دقیق کلمه به او احترام می‌گذارد.

در اخلاق وظیفه‌گرا، به‌ویژه خوانش کانتی آن، مجازات همچون پاداش نباید زمینه تحریک اعمال تلقی گردد، چون در این صورت موجب بروز صفت ناپسند می‌شود. این صفت ناپسند در وجود کسی که به امید پاداش اقدام به عمل خیر می‌کند، نوک‌صفتی است و در وجود کسی که از ترس کیفر بدی را ترک می‌نماید، بردگی است. محرک رفتار درست باید اراده خیر و انگیزه اخلاقی باشد. ذهن باید خصلت اخلاقی بودن را عادت کند و پیش از آن که توسط پاداش و مجازات تحریک شده باشد باید صفات شریف و عالی اخلاقی را تقویت کرد. کسی که مجازات می‌شود باید بیاموزد که عمل او ناشایست و لاجرم مستحق کیفر است. بیم‌ها و پاداش‌ها فقط می‌توانند به‌طور غیرمستقیم در تربیت اخلاقی به کار روند. کسی که رفتار نادرست را از ترس مجازات ترک می‌کند، عادت می‌کند و متوجه می‌شود که بهتر است آن را برای همیشه کنار بگذارد. (کانت، ۱۳۹۳: ۹۱-۹۰)

مؤلفه‌هایی که وظیفه‌گرایان، به رغم تنوع و گوناگونی‌شان، برای توجیه و تعیین کیفر در نظر می‌گیرند، در چارچوب گزاره‌های زیر صورت‌بندی می‌شود:

۱. تعیین کیفر باید نگاه به گذشته و جرم ارتكابی صورت بگیرد. اعمال کیفر به خاطر جرمی است که در گذشته واقع شده است.

۲. کیفر باید متناسب با جرم تعیین شود. شدت مجازات باید تابعی از شدت جرم و استحقاق مجرم باشد.

۳. هدف کیفر باید اجرای عدالت باشد. هرچند ذاتاً کیفر بازدارنده است، اما این نباید هدف باشد. ادراکات شهودی ما از عدالت می‌گوید که مجرم باید مجازات شده و بدون کیفر نماند.

۴. پیش‌شرط کیفر عادلانه توجه به شأن و توانایی انتخاب آزادانه مرتکبان است. انسان‌ها موجوداتی مسؤول و خودمختار هستند و همین احترام به خودمختاری و آزادی آنهاست که به کیفر مشروعیت می‌بخشد.^۱

ناگفته پیداست که نظریه‌های وظیفه‌گرا فاعل‌محورند؛ هر شخص (فاعل) مسؤول رفتار خویش است و در صورتی که به اندازه کافی کف‌تفس و خویش‌داری نکند، باید پاسخ‌گو باشد. پیش‌فرض این دیدگاه با ابتناء بر باور حق‌شناسی و سپاس‌گزاری و احترام به قانون شکل گرفته است. فرد باید به نسبت مزایا و مواهبی که از قانون دریافت می‌کند، وفادار به آن باشد؛ بنابراین در صورت خیانت، که ارتکاب جرم مصداق آن است، مسؤولیت و پاسخ‌گویی اهمیت پیدا می‌کند. مجرم فردی است که از همکاری متقابل اجتماعی (یا خویش‌داری متقابل) سوءاستفاده می‌کند؛ می‌خواهد تحت حاکمیت قانون از زندگی لذت ببرد، اما فداکاری‌های لازم را انجام ندهد. پس او کیفر را به عنوان یک بدهی^۲ به سایر شهروندان مطیع قانون بدهکار است. دولت وظیفه دارد با توسل به کیفر مانع از آن شود که شهروندی بتواند با ارتکاب جرم از سایر شهروندان سوءاستفاده کرده و به نوعی اعتماد عمومی را خدشه‌دار نماید. (نجفی ابراندآبادی، رستمی، ۱۳۹۲: ۴۷۷)

۲.۱. وظیفه‌گرایی و اخلاق‌گرایی^۳

نظریه‌های مجازات که به پشتوانه سنت وظیفه‌گرایی طرح و توجیه می‌شوند، همواره با این اتهام مواجه‌اند که با گره زدن کیفر به مقوله اخلاق، باعث تحدید آزادی و در نتیجه فربه شدن حقوق

۱. برای آشنایی بیشتر با مفاهیم و مؤلفه‌های مجازات در پرتو وظیفه‌گرایی، بنگرید به: ۱. نجفی ابراندآبادی، رستمی،

۱۳۹۲: ۴۶۱-۵۰۰. جوان جعفری، ساداتی، ۱۳۹۰: ۱۴۸-۱۱۹. ۳. تیبِت، ۱۳۸۶: ۲۵۴.

2. Debt

3. Moralism

کیفری می‌شود. از نظر منتقدان، وظیفه حقوق کیفری حمایت از اخلاق اجتماعی نیست و نباید به بهانه حفظ اخلاق اجتماعی گستره حقوق کیفری را توسعه داد. حمایت کیفری از اخلاق می‌تواند زمینه را برای رشد نوعی عوام‌فریبی^۱ هموار می‌کند، که بر اساس آن اکثریت مجاز می‌شود تا یک نوع سبک زندگی خاصی را به جامعه دیکته نماید. (هارت، ۱۳۸۸: ۱۱۳) چنین فضای اخلاقاً یکدست و یکسانی در نهایت حقوق فردی را تهدید می‌کند و فضای ناامنی را برای آزادی‌های شهروندان فراهم می‌سازد.

نظریه اخلاق‌گرایی قانونی^۲، که حاصل مجادلات نظری برخی فایده‌گرایان اخلاق‌گرا در قرن بیستم است، بر استفاده از اهرم کیفر به منظور پیشگیری از ارتکاب اعمال «ذاتاً غیراخلاقی»^۳ پافشاری می‌کند. (Murphy, 1995: 75) طرفداران این نظریه بر این باورند که جرم‌انگاری آن دسته از اعمال ضد اخلاقی که اخلاق متعارف^۴ جامعه آنها را برنمی‌تابد، ضروری است. در چنین نگاهی، جامعه به مثابه نهادی فرضی می‌شود که اعضای آن بر اساس باورهای اخلاقی مشترک (نه یک حقیقت اخلاقی محض) به هم پیوند می‌خورند، هرچند که آن باورها، غیرعقلانی، نامتعارف و از روی جهل و ناآگاهی شکل گرفته باشند. از همین‌رو، اخلاق‌گرایی قانونی حتی در تفسیر افراطی آن، وجود یک حقوق کیفری فربه را که متضمن الزامی کردن هر آن‌چه اخلاق به ماهو اخلاق باشد، بر نمی‌تابد و در عوض، نقض آن دسته از قواعد اخلاقی را مستوجب کیفر می‌داند که توسط عموم حمایت شده باشند. اخلاقی که قانون می‌خواهد آن را الزام و اجرا کند باید «عمومی» باشد؛ به این معنا که عموم مردم عمیقاً بدان معتقد باشند. وجود یک اکثریت قریب به اتفاق اخلاقی برای مجازات کردن لازم است. (رستمی، ۱۳۹۳: ۶۶)

دیدگاه‌های وظیفه‌گرا از مجازات، هرچند خاستگاه اخلاقی دارند، اما در نهایت ربط چندانی با اخلاق‌گرایی پیدا نمی‌کنند. زیرا اولاً اخلاق‌گرایی قانونی یکی از اصول جرم‌انگاری رفتار است، حال آن‌که وظیفه‌گرایی نظریه توجیه مجازات می‌باشد؛ جرم‌انگاری فرایندی متفاوت از تعیین و توجیه کیفر دارد. ثانیاً وظیفه‌گرایان در حوزه جرم‌انگاری رفتار بیشتر بر اصل ضرر به غیر^۵ به مثابه معیاری برای محدودیت آزادی تأکید می‌کنند. پافشاری بر عنصر وظیفه در اجرای مجازات ربطی به اخلاق-گرایی و کاربست اخلاق در جرم‌انگاری ندارد؛ اخلاق وظیفه‌گرا اصولاً فضیلت‌گرا نیست. (اترک، ۱۳۹۲: ۲۷) اصل ضرر به غیر به عنوان ضابطه اصلی جرم شناختن رفتارها در نوشته‌های کانت

-
1. Populism
 2. Legal Moralism
 3. Inherently Immoral
 4. Positive Morality
 5. Harm to others

تلویحاً و در آثار سایر وظیفه‌گرایان تصریحاً، با توجیهی اخلاقی، بیان شده است. (Feinberg, 1987: 260) ثالثاً به باور وظیفه‌گرایان، قانون مجازات باید جاذبه اخلاقی داشته باشد. مجازات باید حاوی و حامل یک پیام اخلاقی باشد. جاذبه اخلاقی داشتن قانون لزوماً به مفهوم محتوای اخلاقی داشتن آن و تداخل با اخلاقیات نیست. (Duff, ibid: 64) بنابراین، نمی‌توان با ایرادهای برخی منتقدان مبنی بر بیشینه‌گرا و افراطی بودن نظریه وظیفه‌گرا همدلی کرد و مکافات‌گرایی را چیزی برابر با حاکمیت‌گرایی و تلاش برای انتقام‌جویی در جریان اجرای کیفر پنداشت. (جوان جعفری، ساداتی، ۱۳۹۱: ۷۴)

۲. غایت‌گرایی

غایت‌گرایی شاخه دیگری از اخلاق هنجاری یا تجویزی است که درست نقطه مقابل اخلاق وظیفه‌گراست. نظریه‌های غایت‌گرا اعمال نیک را کاملاً بر اساس غایت و پیامد مترتب بر آنها مشخص می‌کنند. (هورکا، ۱۳۹۲: ۲۴۳) در اخلاق غایت‌گرا، یک عمل درست است، اگر و تنها اگر بهترین نتایج را به دنبال داشته باشد. عامل تعیین‌کننده درستی یا نادرستی اعمال در پیامد آنها نهفته است. یک عمل در صورتی از لحاظ اخلاقی درست است که پیامد آن بیشتر مطلوب باشد. غایت‌گرایان ابتدا نتایج عمل را محاسبه می‌کنند، سپس تعیین می‌کنند که آیا مجموع نتایج خیر^۱ بر نتایج شر^۲ غلبه دارد یا نه. اگر نتایج شر پیشی گرفت، عمل موردنظر از لحاظ اخلاقی نادرست و اگر خیر بیشتر بود، این عمل به لحاظ اخلاقی درست است. (هولمز، پیشین: ۲۶۸)

بیشتر نظریه‌پردازان غایت‌گرا، فایده‌گرا هستند و خیر و شر را به فایده تقلیل می‌دهند. فایده‌گرایی زائیده اخلاق غایت‌گرا و در واقع یکی از قدرتمندترین نحله‌های آن است. (هورکا، همان) از منظر فایده‌گرایی درستی و نادرستی اعمال در پرتو فایده مشخص می‌شوند. هیچ چیز غیر از لذت و آلم وجود حقیقی ندارند. تنها لذت است که ذاتاً خوب است و تنها آلم است ذاتاً بد. خوب آن است که نسبت به هر بدیل دیگر میزان لذت را نسبت به درد ارتقاء دهد و بد آن چیزی است که در مقایسه با هر جای‌گزین دیگری میزان آلم را نسبت به فایده افزون کند. (فرحبخش، ۱۳۸۹: ۳۳-۳۲)

فایده‌گرایی همچون وظیفه‌گرایی به فایده‌گرایی عمل‌محور^۳ و فایده‌گرایی قاعده‌محور^۴ تقسیم می‌شود. فایده‌گرایی عمل‌محور رفتار درست را عملی می‌داند که با توجه به موقعیت و شرایط

1. Good

2. Evil

3. Act- Utilitarianism

4. Rule- Utilitarianism

انجام عمل، بیشترین خیر را نسبت به اعمال بدیل ایجاد کند و کمترین شر را در پی داشته باشد. اما خوبی و بدی عمل در فایده گرایی قاعده محور، با ارجاع به قواعد مشخص می شوند. رفتار آدمی درست است اگر بر وفق قاعده ای باشد که در مقایسه با قاعده بدیل موجب فزونی خیر بر شر گردد. راست گویی خوب است چون در مقایسه با دروغ گویی خیر بیشتری به بار می آورد. در این نوع فایده گرایی، برخلاف نوع اول، نتایج هر فعل جزئی دیده نشده و نتایج قبول یک قاعده کلی چون «وفای به عهد» مدنظر قرار می گیرد. (اسمارت، ۱۳۹۲: ۲۶۱) فایده گرایی ناظر به قاعده، خوبی و بدی عمل را تنها در پرتو قواعد واقعی یا آرمانی می سنجد و در نهایت باب این امکان را باز می گذارد که در صورت فقدان قاعده یا عدم شناسایی آن به کردار فایده گرایی عمل محور متوسل گردد. (هولمز، پیشین: ۲۸۳) بیشتر فایده گرایان به علت صف و تناقض درونی فایده گرایی قاعده محور، به این دلیل که از یک سو فایده را غایت قرار می دهد و در سوی دیگر نظر به قاعده دارد، طرفدار فایده گرایی عمل محورند. نمی شود به یک اصل فراگیر نظیر فایده معتقد بود و سپس از چیزی که با آن اصل تعارض دارد، حمایت کرد. (هوکر، ۱۳۹۲: ۲۸۴) بنتام، پدر فایده گرایی عمل محور، اصل فایده را حاکم علی الاطلاق ساحت اخلاق و سیاست می داند که نه رفیق می پذیرد و نه رقیب! یگانه اصلی است که هم درستی رفتار آدمیان را داوری می کند و هم سمت و سوی قوانین حکومتی را معین می سازد. طبیعت انسان تحت سلطه دو فرمانروای مقتدر، لذت و آلم، است؛ اینان مشخص می کنند که چه کارهایی باید انجام گیرد و یا از چه کارهای حذر گردد. (فرحبخش، پیشین، ۶۹) غایت گرایی فایده نگر، به ویژه در تأویل عمل محور آن، سه ویژگی اصلی دارد. نخست، خیر را مستقل از حق شناسایی کرده و لذت را حتی در یک فعل نادرست به رسمیت می شناسد. دوم، به حقوق پیشینی و انتزاعی باور نداشته و آن را سرتاسر موهوم می پندارد. سوم، اعمال خیر و شر را بر اساس بیشینه سازی و کمینه سازی لذت می سنجد. نظام مجازات ها در پرتو این ویژگی ها توجیه می گردند.

۱.۲. ماهیت تجربی کیفر در غایت گرایی

فایده گرایان از منظری غایت شناسانه و پیامدگرایانه و با اجتناب از نگرشی انتزاعی نسبت به مبنا و غایت کیفر و نیز پرهیز از کار بست واژگان مبهمی چون انصاف و عدالت، واقع گرایانه به توجیه کیفر پرداخته اند. از نظر آنان، هرچند کیفر فی نفسه شر است، ولی در صورتی که وجود آن خیر بیشتری به بار آورد و در مجموع، خیر ناشی از آن بر شرش پیروز شود، نهادی منطقی محسوب می شود. با این حال، توجیه کیفر با ملاحظات پیامدگرایانه آن، سبب نمی شود که نفس کیفر تغییر ماهیت داده و از امر شر به خیر تبدیل گردد. کیفر، هرچند منجر به نتایج خیر شود و در جهت تکثیر خیر

عمومی و تقلیل شرّ عمومی بکار گرفته شود، همچنان شرّ تلقی شده و در ارزیابی نهایی آثار و نتایج گوناگون آن، در زمرهٔ امور مذموم قرار می‌گیرد. (Lyons, 1972: 340)

قانون کیفری، به علت ماهیت دردناک و رنج‌افزایش، به مثابهٔ یک اصل بدیهی در سامانهٔ غایت-گرایی جایگاهی نداشته و منطق فایده اساساً وجود کیفر را به عنوان یک اصل کلی و بدیهی برنمی-تابد. اما وظیفه‌گرایان با آن که رویکردی گذشته‌نگر به کیفر دارند، همچون غایت‌گرایان، که به نتیجه کیفر می‌نگرند، بر درد را بودن کیفر صحنه می‌گذارند. وجه تفاوت دیدگاه‌ها در آن است که مکافات‌گرایان با ابتناء بر عنصر وظیفه رنج ناشی از مجازات را نه تنها مذموم بل چه بسا ممدوح می‌دانند. (تیبِت، ۱۳۸۶: ۲۵۴) از نگاه وظیفه‌گرایان، کیفر، تا آن جا که ضمانت‌اجرای ارتکاب جرم است، به عنوان اهرمی برای تقبیح و محکومیت عمومی رفتارهای قابل سرزنش به کار می‌رود. چنین ابزاری که خادمِ مخدومی چون عدالت است و نافی رفتارهای ناشایست بشری همچون جرم می‌باشد، هرچند همراه با دردی جانکاه باشد، در ردیف امور مذموم جای نگرفته و شرّ تلقی نمی-شود. (فرحبخش، پیشین: ۲۲۴)

اما سخن این است که به چه‌سان می‌توان بین ابزار «شر» و غایت «خیر» سازش و همدلی ایجاد کرد؟ چگونه ممکن است از رهگذر ایجاد درد و رنج به خوشبختی افراد مددی رساند؟ فایده-گرایان در پاسخ به این پرسش، رویکردی سلبی در توجیه شرّ بودن کیفر در پیش گرفته‌اند. از نظر آنان، «خیر عمومی» دارای دو جنبهٔ سلبی و ایجابی است. مفهوم معمول و غالب از خیر عمومی همان جنبهٔ ایجابی آن یعنی ارتقاء و تقویت خوشبختی آدمیان است، اما خیر عمومی وجه سلبی نیز دارد که به معنای کاستنِ مرارت و آلام شهروندان است. این بُعد از خیر عمومی مستلزم ارتقاء خوشبختی نیست، بل متضمن تقلیل بدبختی است و بالطبع آدمیانی که از درد و رنج‌شان کاسته می‌شود، نسبت به گذشته بار گران بدبختی بر دوش‌شان کمتر سنگینی می‌کند و احساس خوشبختی خواهند کرد. (همان: ۲۵۲-۲۵۱) در صورتی که صرفاً بر جنبه ایجابی مفهوم «خیر عمومی» تأکید شود، در آن صورت کیفر نمی‌تواند به عنوان یک آلتِ شرّ با غرض و غایت اصلی فایده‌گرایی همسو گردد، زیرا منطقاً و عملاً ناممکن است که از امری ذاتاً شرّ به مقصد و مقصودی همچون خیر نائل شد. بنابراین، کیفر فی‌نفسه شرّ تلقی می‌شود که در راستای کاهش سرجمع رنج افراد قابل توجیه است و باید به‌گونه‌ای سامان داده شود که موجب کاستن از شرّ عمومی گردد، به نحوی که در غیاب آن، شرّ موجود افزایش یافته و یا از شدت و حدّت آن کاسته نمی‌شود. (Von Hirsch, 1992: 63) بر همین اساس، توسل به کیفر باید در نهایت حزم و احتیاط صورت گیرد؛ آن چنان که افزون بر شرّی که ذاتاً دارد، شرّ دیگری تولید نکند.

۲.۲. هدف کیفر در غایت‌گرایی

هدف و غایت کیفر در هر نظریه‌ای همواره تابع توجیه آن است. توجیه مجازات در چارچوب فایده‌گرایی، آن‌سان که گفته شد، بر پایه خوشی‌ها و بدی‌های حاصل از آن صورت می‌گیرد. آشکارترین فایده در این سامانه، پیشگیری از جرم است؛ اگر قانون فقط کنش‌هایی را جرم‌انگاری کند که زیان‌آورند، در آن صورت کاهش احتمالی چنین رفتاری کاملاً مفید است، چون هم احتمال وقوع آن و هم ترس از چنین زبانی را تقلیل می‌دهد. پیشگیری از ارتکاب جرم، گرچه هدف نهایی نیست، اما دست‌کم فایده‌ای همگانی و بینابین است. ممکن است فایده‌های دیگری نیز مانند کسب رضایت کسانی که تحت تأثیر جرم موردنظر بوده‌اند یا از بین بردن امیال انتقام‌جویانه و خطرناک و خارج از محدوده قانون وجود داشته باشند، ولی پیشگیری از جرم فایده واضحی است. (Duff, ibid: 4)

غایت‌گرایان باید هزینه‌های مجازات را هم ارزیابی کنند. بارزترین هزینه تمهید منابع لازم برای اجرای نظام عدالت کیفری است. با این‌که مخارج این هزینه‌ها تا حدودی به واسطه اشتغال‌زایی برای بسیاری از کارمندان تعدیل و توجیه می‌شوند، اما سایر تأثیرات زیانبار مجازات و فرایند جزایی بر کسانی که در معرض آن قرار می‌گیرند و سایر شهروندان نیز باید در نظر گرفته شود. بنابراین توجیه کامل و همه‌جانبه نظام کیفری غایت‌گرا، مستلزم انجام پیش‌بینی‌ها و محاسبات گسترده و پیچیده تجربی است. (Ibid)

اما صرف نظر از مقوله پیشگیری، که بیشتر فایده‌گرایان نخستین بر آن تأکید می‌کردند، سه طریق دیگر نیز برای وصول به غایت کیفر و تقلیل شرّ عمومی وجود دارد؛ اربعاب خاص،^۱ بازپروری^۲ و ناتوان‌سازی.^۳ فایده‌گرایان می‌توانند از همه این روش‌ها در راستای نیل به هدف کلی یعنی پیشگیری از جرم حمایت کنند، اما برای توجیه نظام کیفری خود باید ثابت نمایند که آن نظام می‌تواند نقش کارآمد و متمایزی در رسیدن به هدف کلی ایفاء کند. بنتام در توجیه کیفرشناسی فایده‌گرا، قاعده میانه‌روی یا امساک یا اصل حداقل هزینه کیفر^۴ را مطرح می‌کند که طبق آن، کیفرها نباید شدیدتر از حدّ مورد نیاز برای ایجاد بازدارندگی فایده‌گرا باشند. از نظر وی، شدت بیش از حدّ کیفر باعث تحمیل رنج غیرضرور بر مرتکب می‌شود و لاجرم تمامی رنج‌ها بد است، مگر آن‌که از یک رنج بزرگتر پیشگیری کند یا خوشبختی بیشتری به بار آورد. (کاوادینو، دیگنان، ۱۳۸۴: ۲۹۸) اما در این‌که نظام کیفری فایده‌گرا تا چه حد کارآمد است، احتجاجات بسیاری وجود دارد، چون کارآمدی به عوامل متعددی به‌ویژه احتمال شناسایی مجرمین، تسریع در

1. Special Deterrence

2. Rehabilitation

3. Incapacitation

4. The Principle of Parsimony in Punishment

رسیدگی و صدور حکم، تماشایی کردن اجرای مجازات، محکوم شدن و شدت کیفر و... بستگی دارد. (صفاری، ۱۳۸۴: ۱۱۵-۱۰۷) نتایج چندان روشن نبوده و کاملاً احتمالی‌اند. با این حال نمی‌توان منکر این فرض کلی شد که ارباب یا بازدارندگی کیفر دست کم می‌تواند مانع ارتکاب یا تکرار برخی از جرایم توسط مرتکبین بالقوه و بالفعل شود.

۳. جلوه‌های تقابل وظیفه‌گرایی و غایت‌گرایی

توجیه کیفر در دو سنت وظیفه‌گرایی و غایت‌گرایی فایده‌محور، چنان‌که گفته شده، مبانی و مبادی معرفت‌شناختی متفاوتی دارد. آنجا که وظیفه حکم می‌کند، کیفر با ابتناء بر قبح اخلاقی جرم بعد مکافات‌گرایانه پیدا می‌کند؛ و در جایی که غایت قصوای زندگی افزایش لذت و کاهش رنج و آلم به انحاء گوناگون باشد، کیفر در پرتو فایده تأویل و تفسیر می‌گردد. در این حالت کیفر شری بیش نبوده و زمانی تجویز می‌شود که شر دیگری را از میان بردارد یا دست کم آن را بکاهد. وظیفه‌گرایی به زشتی عملی که با ارتکاب جرم ارتکاب یافته می‌نگرد و بیش از هر چیز بر اجرای کیفر تأکید می‌کند و به پیامدهای تعیین مجازات نمی‌اندیشد؛ در مقابل، فایده‌گرایی با اتخاذ یک رویکرد غایت-شناسانه و در راستای تحقق شعار مشهور «بیشترین خوشبختی برای بیشترین افراد»^۱ در تعیین کیفر نظر به آینده داشته و پیشگیری و اصلاح و درمان را ترجیح می‌دهد. در نگاه نخست، تعیین کیفر وظیفه است، اما در دومی کیفر فی‌نفسه مهم نبوده و فقط آلتی است در جهت وصول به غایت.

۱.۳. تفاوت در مبانی معرفت‌شناختی

وظیفه‌گرایی با تمرکز بر نفس عمل، درستی و نادرستی رفتار را فارغ از پیامد آن، داوری می‌کند. در مقابل، غایت‌گرایی فایده‌گرا با محوریت بخشیدن به عنصر نتیجه، گزاره‌های هنجاری یا تکلیفی را با عنایت به پیامد رفتار آدمی تجویز می‌کند. با ابتناء بر این باورها، کیفر در سامانه فایده‌گرایی فقط و فقط در صورتی موجه است که فایده کلی را بیشینه کند، اگر کیفر شخص مجرم و خطاکار، هیچ فایده‌ای به بار نیاورد، مثلاً آن شخص دیگر هرگز نخواهد جرمی مرتکب شود، و یا این‌که به دلیل مرور زمان کارکرد بازدارندگی مجازات تقلیل و یا رو به افول گذاشته باشد، به نظر می‌رسد اصل فایده بر منع کیفردهی صحه می‌گذارد، چون کیفر دادن مجرم در چنین شرایطی نه تنها خیر جمعی را با کاستن از شر ارتقاء نمی‌دهد، بلکه موجب فزونی شر و تحمیل هزینه بی‌فایده بر دستگاه عدالت کیفری خواهد شد. (همپتن، ۱۳۸۹: ۲۳۰-۲۲۹) چنین نتیجه و راهکاری بی‌گمان مقبول

1. The greatest happiness for the greatest number

وظیفه‌گرایان نیست. به باور آنها، «این نقض ادراکاتِ شهودی ما از عدالت خواهد بود که بپذیریم مجرمی به جزای اعمالش نرسد.» (همان) نجوای عدالت‌خواهانه کانت در این باره در متنی که بارها از او نقل شده، شنیدنی‌ست: «حتی اگر قرار باشد جامعه مدنی با رضایت همه اعضایش از هم بپاشد (به عنوان مثال، اگر افراد ساکن یک جزیره تصمیم بگیرند از هم جدا شوند و در سرتاسر جهان پراکنده گردند)، ابتدا باید آخرین فرد قاتل که در زندان است، اعدام گردد تا هر یک از اعضا در قبال او آن چه را که به سبب اعمالش مستحق آن است، انجام دهند و اتهام عدم کیفر قاتل به مردم نسبت داده نشود؛ در غیر این صورت می‌توان آن‌ها را شریک در نقض همگانی عدالت محسوب کرد.» (Kant, 1998: 142) حقیقت و غایت مفهوم مجازات عدالت است. هرچند ممکن است عطف با مجازات همراه شود، لکن فرد مجرم نباید هیچ دلیلی برای امید بستن به آن داشته باشد. (کانت، ۱۳۹۲: ۶۶)

در تفکر وظیفه‌گرا کیفر فی‌نفسه امر مذمومی نیست؛ دست‌کم تا زمانی که ارزش‌های اجتماعی را نمایندگی می‌کند و پشتوانه حمایت از آنهاست، ولی در فایده‌گرایی کیفر در هر حال در زمره امور شر است؛ اگرچه منجر به نتایج خیر شود و راستای تقلیل شر عمومی به کار گرفته شود. با این‌که کیفر در هر دو تفکر وسیله است، لکن وظیفه‌گرایی آرمانی به نام عدالت را هدف قرار می‌دهد، و فایده‌گرایی بیشتر به مفاهیم تجربی همچون پیشگیری و اصلاح از رهگذر تعیین مجازات می‌نگرد. وانگهی، در وظیفه‌گرایی حقوق طبیعی و حقوق بشر انکار نمی‌شود، حال آن‌که در فایده‌گرایی، به‌ویژه در خوانش عمل‌محور آن، حقوق پیشینی و مستقل از قانون جایگاهی ندارد. با توجه به ملاحظات مزبور می‌توان جلوه‌های رویارویی میان نظریه وظیفه‌گرا و غایت‌گرایی فایده‌گرا را در سه حوزه نشان دارد:

۱. وظیفه‌گرایی در توجیه کیفر نگاه به قهقرا دارد، حال آن‌که غایت‌گرایی به آینده می‌نگرد.
 ۲. هدف کیفر در وظیفه‌گرایی اجرای عدالت با کاربست اصل تناسب بین جرم و مجازات است، اما غایت‌گرایی اهدافی چون پیشگیری و اصلاح و درمان را مبنا قرار می‌دهد.
 ۳. کیفر در وظیفه‌گرایی، اصولاً امر مذمومی نبوده و مقتضای عدالت است، ولی غایت‌گرایی به کیفر مثابه یک شر می‌نگرد؛ شری که باید شر دیگری را از میان بردارد یا دست‌کم آن را بکاهد.
- بی‌تردید، تقابل این دو تفکر به موارد مذکور محدود نشده و مباحث‌های زیادی وجود دارد که این دو را در مقابل و رویاروی هم قرار می‌دهد. می‌توان ریشه این تنازع را در پسی نگاه آنها به انسان و حقوقی که دارد، کندوکاو کرد. با این‌که انسان، کانون توجه نظریه‌پردازان هر دو جریان است، اما نگاه و رویکردشان به انسان برابر و یکسان نیست. غایت‌گرایی با تأکید بر مفاهیم عینی و تجربی،

خوشبختی انسان را مبنا قرار می‌دهد، اما وظیفه‌گرایی به عدالت می‌اندیشد و زیستن بدون عدالت را بر نمی‌تابد.

۲.۳. اختلاف نسبت به حقوق بنیادین

فایده‌گرایان همواره از سوی رقیبان فکری خود، به ویژه وظیفه‌گرایان، متهم به این می‌شوند که در نظریه آن‌ها حقوق بنیادین^۱ آدمی و موقعیت اخلاقی او جایگاهی ندارد. نادیده گرفتن حقوق ذاتی و پیشینی برای افراد از یک سو، و تأکید مطلق بر بیشینه‌سازی خوشی^۲ از سوی دیگر، موجب طرح این اعتراض شده که در سامانه فایده‌گرایی حقوق بنیادین و مستقل از قانون، که امروزه حقوق بشر^۳ نامیده می‌شود، جدی گرفته نمی‌شود و افراد به جای آن که خود هدف باشند، به مثابه وسیله‌ای برای نیل به هدف مورد توجه قرار می‌گیرند. (Duff, Garland, 1994: 11) آنها متهم به قربانی کردن افراد بی‌گناه برای دستیابی به هدف پیشگیری از جرم هستند؛ هدف وسیله را توجیه می‌کند و گاه برای رسیدن به هدف چاره‌ای جز نقض حقوق بی‌گناهان باقی نمی‌ماند. ویژگی پیامدگرایانه کیفر بیش از هر چیز به این اتهام دامن می‌زند، زیرا کاربست مجازات نه به خاطر ارتکاب جرم در گذشته، بل به دلیل جلوگیری از وقوع جرایم احتمالی در آینده است. نگاه به آینده به خاطر پیشگیری، محتمل شتم قوی سزاگرایی و نادیده گرفتن حقوق افراد و توسل به شکنجه را در وضعیت‌های اضطراری تقویت می‌کند. «ای.اف. کاریت» برای اثبات این ادعا که فایده‌گرایی جایگاه معنوی افراد را به رسمیت نمی‌شناسد، از مثال معروفی در مورد افراد بی‌گناه شروع می‌کند. او می‌نویسد: «اگر جرم خطرناک و بی‌رحمانه‌ای رایج شود و نتوان هیچ یک از مرتکبان را دستگیر کرد، شاید مصلحت‌آمیز باشد که فردی بی‌گناه اعدام شود؛ البته مشروط بر این که بتوان برای اتهام انتسابی، طوری پرونده‌سازی کرد که همه او را مقصر بدانند.» (Carrit, 1947: 65) هدف جلوگیری مؤثر از ارتکاب جرم می‌تواند منجر به مجازات کسانی شود که در اصل هیچ تخلفی مرتکب نشده‌اند و یا آن که مجازات‌های شدید و ظالمانه‌ای را تجویز نماید. در چنین شرایطی است که فایده‌گرایی در قامت عوام‌فریبی ظاهر شده و با تکیه بر احساسات اکثریت با بازنمایی رسانه‌ای جرم و فریب افکار عمومی بستر لازم را برای تشدید خشونت و سرکوب مخالفان فراهم می‌کند. (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۹۰: ۲۸۹۵)

فایده‌گرایان سنتی، هرچند با حقوق قانونی همدل بودند، اما با حقوق اخلاقی بر سر مهر نبوده و از همان ابتدا و با تعبیراتی کوبنده و اصطلاحاتی گزنده، آن را طرد می‌کردند. بنام از آغازگران و

1. Fundamental rights
2. Maximization of Happiness
3. Human Rights

سرسلسله‌جنبان این نزاع در آ‌آهنگ است. هرچند فایده‌گرایان لاحق به اهمیت حقوق اخلاقی پی برده و سعی وافری در سازش فایده‌گرایی و حقوق بنیادین نمودند، اما تلاش آنها نیز گره‌ایی از معضل نگشاد. راز این ناکامی لاجرم در وحدت‌گرا بودن فایده‌گرایی است. با این‌که فایده‌گرایی قاعده‌محور، حقوق طبیعی و اخلاقی را هم‌آرز با فایده پاس می‌دارد و از آن دفاع می‌کند، لیکن در نهایت با تقلیل و تحویل این حقوق به فایده از آن سلب خصوصیت می‌نماید. تا زمانی‌که هیچ حق پیشینی وجود نداشته باشد تا با استناد به آن، مشروعیت مجازات دولتی محک زده شود؛ در شرایطی که به انسان‌ها نه به مثابه موجودات اخلاقی دارای ارزش‌های مستقل و غیرقابل‌نقض، بل به عنوان موجودات طالب لذت و خوشی نگریسته شود^۱ و مادامی‌که حقوق طبیعی اشخاص در قالب بی‌معناهایی بر پای چوبین انکار گردد، (هریسون، ۱۳۸۷: ۸۹) چنین پیامدهایی ولو در اشکال استثنایی محتمل است. در دنیای فعلی که انسان به مثابه غایت تلقی شده و هرگونه استفاده ابزاری از او یا نقض حقوقش مذموم شمرده می‌شود، اهمیت حقوق طبیعی و حقوق بشر بیش از پیش آشکار می‌گردد. وجود این حقوق به عنوان سپری در جهت حمایت از کرامت ذاتی افراد در مقابل تعدیات دولت‌ها و قانونگذاران‌شان خواهد بود.

گفتمان حاکم بر ساحت فلسفه اخلاق و به تبع آن فلسفه کیفر، به ویژه در دو قرن اخیر، عرصه تقابل و نزاع طولانی طرفداران وظیفه‌گرایی و غایت‌گرایی بوده است. جدال این دو جریان بیشتر به تحکیم مشروعیت آنها مدد رسانده است. هر دو نظریه جاذبه‌ها و جلوه‌های چشم‌گیری دارند که برتری یکی بر دیگری را سخت‌تر می‌کند. بررسی تاریخی سیاست کیفری حاکم بر جوامع غربی نشان می‌دهد که هرازگاهی یکی از این دو بر دیگری پیشی گرفته و به گفتمان مسلط تبدیل شده است. پس از شکست نهضت اصلاح و درمان در دهه‌های شصت و هفتاد در قرن بیستم در آمریکای شمالی و طرح شعار بدبینانه «هیچ چیز کارایی ندارد»^۲، فایده‌گرایی پارادایم مسلط بوده است. (Duff, Garland, 1994: 24). در دانش حقوقی انگلیس-آمریکا، از زمان نفوذ اثبات‌گرایی آستین و میل و فایده‌گرایی بنتام، پیامدگرایی موضع غالب بود و مکافات‌گرایی به‌طور تحقیرآمیزی

۱. یکی از قدیمی‌ترین نقدها بر فایده‌گرایی، به ویژه در خوانش بنتامی آن، نقد لذت‌گرایی مفرط آن است. کارلایل نظریه بنتام را فلسفه خوک‌ها می‌نامید و بر این باور بود که فایده‌گرایان جایگاه انسان را در مرتبه حیوان تنزل داده‌اند. جان استوات میل، فیلسوف فایده‌گر، برای رهایی فایده‌گرایی از آماج حملات تند منتقدان، برخلاف بنتام، لذت را منحصر در لذات مادی نکرده و لذت‌های عالی و دانی را از همدیگر متمایز کرد. او با تأکید بر برتری لذات عالی بر لذات دانی (به لحاظ کیفی) بر این باور بود که انسان ناراضی بهتر از خوکی ارضا شده و سقراطی ناخرسند برتر از نادانی خرسند است. (سورکی، ۱۳۸۴: ۳۰۶)

نوعی انتقام‌جویی در لباس مبدل تلقی می‌شد. اما در دهه ۱۹۶۰ مکافات‌گرایی احیا شد. از این تاریخ به بعد، مکافات‌گرا بودن، قطع‌نظر از این‌که مکافات‌گرایی دیدگاه صحیحی است یا نه، دیگر دلیلی بر سنگدل بودن محسوب نمی‌شد. تحویل و تقلیل مکافات به نوعی بی‌رحمی و انتقام‌جویی هنوز در بسیاری از رشته‌های دانشگاهی رایج است و می‌توان ادعا کرد که درک و دریافت برخی حقوق‌دانان از مکافات‌گرایی ناقص و فقیر است و هنوز در بعضی از متون و نوشته‌ها و حتی در آثار فلسفی دفاع از مکافات‌گرایی در توجیه مجازات حمایت از نوعی عملی وحشیانه تلقی می‌شود. (Zaibert, 2002: 675) برخی در تحلیل رویکردهای عوام‌گرایانه به کیفر، سزاگرایی (مکافات-گرایی) را به عوام‌گرایی پیوند زده و معتقدند، «در رویکرد عوام‌گرایی کیفری^۱، راهکارهای سزاگرایانه در مقایسه با سازوکارهای پیشگیرانه، رفاهی و ترمیمی شانس بیشتری برای تصویب و اجرا دارند.» (فرجیها، مقدسی، ۱۳۹۰: ۲۳) این نگاه به مکافات‌گرایی درست نیست و آن‌سان که گفته شد، پوپولیسم زاییده سیاست‌های فایده‌گرا به کیفر است. فایده‌گرایی و فایده‌گرا بودن البته به مفهوم عوام‌گرایی و عوام‌گرا بودن نیست، اما نظریه فایده‌گر در مقایسه با دیدگاه مکافات‌گرا، بیشتر در معرض عوام‌گرایی است. قاضی و قانون‌گذار فایده‌گرا به سادگی می‌تواند با توسل به احساسات جمعی، که در اثر بازنمایی رسانه‌ای جرم برانگیخته شده، به دستاویز ارباب و پیشگیری مجازات-های شدیدی را برای مرتکبان جرم در نظر بگیرد. بنابراین عوام‌گرایی را نمی‌توان به مکافات‌گرایی فروکاسته و آن را معادل انتقام‌جویی و سنگدلی دانست. هر سخت‌گیری در تعیین و اعمال کیفر ریشه در مکافات‌گرایی نداشته و این نظریه در ذات خود با کاربست اصل تناسب بین جرم و مجازات، مبتنی بر عدالت است. عدالت، محور و اساس مکافات‌گرایی است. شدت مجازات در این نظریه باید تابعی از شدت جرم و استحقاق مجرم باشد.

۴. راهکارهایی برای رفع تقابل

تلاش‌های ارزشمندی برای همسویی وظیفه‌گرایی و فایده‌گرایی و اصلاح ذات‌البین میان آنها برداشته شده است. در این راستا، نوشتار «جان رالز»، فیلسوف آمریکایی، در مقاله کوتاه «دو مفهوم از قواعد^۲» شایان توجه است. رالز می‌کوشد با طراحی سامانه‌ای برای کیفر، ضمن پایان بخشیدن به مجادلات فلسفی وظیفه‌گرایان و پیامدگرایان، حقانیت هر دو ایده را در سطوح گوناگون به اثبات برساند. او فایده‌گرایی را دیدگاهی مناسب قانون‌گذار و وظیفه‌گرایی را رویکردی مناسب قضات تشخیص می‌دهد. (Rawls, 1955: 3) او با تفکیک نهاد تقنین از نهاد قضا استدلال می‌کند که قانون‌گذار باید همواره به فایده بیانیدیشد و حین جرم‌انگاری کُنش‌ها و تصویب قوانین رفاهی فقط

1. Criminal Populism

2. Tow Concepts of Rules

دغدغه حمایت از حقوق برابر افراد و منافع آن‌ها را داشته باشند تا آن‌ها بتوانند به روش دلخواه خود زندگی‌شان را دنبال نمایند. اما قضات باید صرفاً وظیفه و مکافات عمل را مدنظر قرار داده و حین تعیین کیفر، اهداف قهقرایی مانند درجه استحقاق، اصلاح مزیت ناروا و یا سرزنش بی‌عدالتی را در پی بگیرند. با توجه به آن‌که این دو دُکترین در دو جایگاه متفاوت صدق می‌کنند، بنابراین، به لحاظ منطقی تضادی با هم ندارند. (Ibid: 4-5) چنان‌چه تفاوت این دو مقام یعنی قاضی و قانون‌گذار درک شده و جایگاه متمایز آن‌ها با توجه به دستگاه قواعد تشکیل‌دهنده قانون، تمییز داده شود و به ملاحظات گوناگونی که هر یک از این دو معمولاً دلیل اقدام‌های خود می‌دانند توجه گردد، در آن صورت می‌توان مکافات‌گرایی و فایده‌گرایی که در موقعیت‌های گوناگونی بکار می‌روند، با هم آشتی داد. (رستمی، تقی‌پور، ۱۳۹۴: ۹۱) رالز بر این باور است که رویکرد ترکیبی او مشکل مجازات بی‌گناه را، ایرادی که همواره بر نظریه فایده‌گرایی وارد است، حل می‌کند، زیرا کاربست فایده‌گرایی محدود به قلمرو تقنین می‌شود و در قلمرو قضا، اختیارات قضات صرفاً به به قواعدی فرو می‌کاهد که فقط با ملاحظات مکافات‌گرایانه ارتباط دارد. (رالز، ۱۳۸۸: ۸۴۷) نظیر چنین برداشتی را هربرت هارت دارد. بنا بر دیدگاه هارت، در پاسخ به این‌که چرا باید نهاد مجازات داشته باشیم به اهداف فایده‌گرای کیفر، مانند پیشگیری یا اصلاح، متوسل می‌شویم، اما در پاسخ به این‌که کیفر را به چه میزان و به چه کسی تحمیل کنیم به اهداف سزاگرا استناد می‌کنیم. (Hart, 2009: 8-12 & 231-232) بنابراین، هدف کلی و قانع‌کننده کیفر ناشی از پیامدهای سودمند آن است، ولی دستیابی به این هدف با محدودیت مواجه است؛ چون تنها باید کسانی را کیفر دهیم که عمداً قانون را نقض کرده‌اند و شدت کیفر نیز باید با شدت جرم متناسب باشد. (Duff, ibid: 11)

با این حال، دُکترین رالز و هارت گره مشکل را به صورت ریشه‌ای نگشوده و به جدال قدیمی پایان نمی‌دهد. زیرا، وظیفه‌گرایان معمولاً تصور می‌کنند که افزون بر قضات، قانونگذاران نیز باید حین جرم‌انگاری رفتارها دغدغه عدالت را داشته و به دنبال تعیین کیفرهای متناسب باشند. قانونگذاران نه تنها باید مشخص کنند که کدام اعمال باید جرم‌انگاری شوند، بلکه باید معین کنند که میزان مجازات هر جرم چه مقدار باشد. در مقابل، فایده‌گرایان نیز فایده‌نگری و پیشگیری از جرم را هم وظیفه مقنن و هم تکلیف قاضی می‌پندارند. (Metz, 2007: 697) نمی‌توان از قانونگذار و قاضی انتظار داشت که صرفاً در چارچوب یکی از ملاحظات فایده و سزا تصمیم‌های خود را اتخاذ نمایند.^۱ از سوی دیگر، به باور وظیفه‌گرایان، سامانه رالزی نمی‌تواند ایراد مجازات بی‌گناه را، به ویژه

۱. فرض کنید قاضی بین دو مجازات که معادل هم هستند، باید یکی را انتخاب کند — چند سال حبس یا مقداری جریمه — به‌طور قطع، نظریه رالز مانع از این می‌شود که قاضی رابطه بین دو مجازات را نادیده بگیرد و یکی از آن دو را که در پیشگیری از تجاوز به حقوق دیگران در آینده مؤثرتر است، گزینش کند، چون تعقیب اهداف پیامدگرایانه، صرفاً از شوون قانونگذاران است و نه قضات. (Metz, ibid)

در جایی که علایق فایده‌گرا در سطح غلیظی در عرصه تقنین ظاهر می‌شود، رفع نماید. به همان میزان که قاضی فایده‌گراممکن است برای حقوق و آزادی‌های فردی خطرناک باشد، قانونگذار فایده‌گرا نیز خطرناک است. یک مقنن فایده‌گرا که جهت‌گیری قوانین خود را بر پایه خوشبختی و لذت اکثریت سامان می‌بخشد، در صورت ضرورت با استناد به آن، آزادی و حقوق یک اقلیت نژادی، مذهبی، سیاسی و یا اجتماعی را محدود یا ممنوع خواهد کرد، و گاه برای اعمال محدودیت و ممنوعیت به اهرم کیفر دست می‌یازد. زمانی که لذت، یگانه معیار و مطلوب نهایی باشد، تعیین و اعمال مجازات‌های وحشتناک در راستای تقویت خوشبختی و تقلیل بدبختی دور از انتظار نخواهد بود. از همین روست که رالز بعدها در اثر مشهور خود «نظریه عدالت»، که در مقایسه با مقاله «دو مفهوم از قواعد» حاوی دیدگاه‌های جدیدتر اوست، از نگاه پیشین فاصله گرفته و نقدهای اثرگذاری بر نظریه فایده‌گرایی وارد می‌کند و به سنت وظیفه‌گرایی نزدیک می‌شود.^۱

برخی از نویسندگان با تجویز فایده‌گرایی به عنوان یک معیار کلی در جرم انگاری، برای تعدیل مطلق‌گرایی و یکه‌تازی آن قیودی بر این نظریه می‌افزایند که همانا حقوق بنیادین و مستقل آدمی هستند. (فرحبخش، پیشین: ۲۱۰) احاله فایده به حقوق، که تداعی‌کننده فایده‌گرایی قاعده‌محور است، مغایر با وحدت‌گرا بودن نگرش‌های فایده‌گرا و غلطیدن در ورطه وظیفه‌گرایی است؛ چیزی که سرانجام آن دست‌شستن از آموزهای بنیادین نظریه فایده‌گرایی می‌باشد.

اما شاید بتوان با استمداد از نظریه آنتونی داف، فایده‌گرایی را به عنوان یک هدف جنبی در کنار وظیفه‌گرایی به شمار آورد. داف بر این باور است که نظام کیفری کاملاً فایده‌گرا با ارزش‌های یک اجتماع آزاد مطابقت ندارد، هرچند ممکن است مجازات‌های شدید در چارچوب روشی نسبتاً بازدارنده قابل توجیه باشند. به باور او، در اجتماعات ایده‌آل و قانونمند جاذبه اخلاقی قانون، دلایل کافی برای اجتناب شهروندان از ارتکاب جرم ایجاد می‌کند، ولی در جوامع امروزی که اعضای آن مشتاقانه به ارزش‌های اصلی اجتماع متعهد نیستند، روش‌های ترغیب اخلاقی تا حد زیادی بی‌فایده هستند. بنابراین، استفاده از برخوردهای شدید کیفری به مثابه عاملی بازدارنده برای کسانی که با استفاده از روش‌های دیگری از قانون تبعیت نمی‌کنند، با ارزش‌های چنین اجتماعی مطابقت می‌کند. (Duff, ibid: 83) با این حال، یک جامعه اخلاقی نباید به طور مداوم با کاربست زبان تهدید، بازدارندگی را هدف قرار داده و به مجرمان به مثابه دشمن بنگرد.

اگرچه توجیه داف از مجازات ویژگی‌ها و مؤلفه‌های مربوط به خود را دارد، اما تنزیل فایده‌گرایی به عنوان یک محدودیت جنبی بر نظریه مکافات‌گرا شایان توجه و تحسین است؛ می‌توان همسو با

۱. مقاله «دو مفهوم از قواعد» در ۱۹۵۴ نوشته شده و «نظریه عدالت»، که حاوی دیدگاه‌های جدیدتر رالز است، در ۱۹۷۱ به رشته تحریر درآمده است.

او توجیه و تعیین کیفر را چه در سطح عام (عرصه تقنین) و چه در سطح خاص (عرصه قضا) با توسل به وظیفه‌گرایی و مکافات‌گرایی سامان داد، در عین حال فایده‌گرایی را نیز به عنوان هدف فرعی برای نظام عدالت کیفری به رسمیت شناخت. اتخاذ این رویکرد، ضمن برطرف کردن ایراد مجازات بی‌گناه، به نزاع قدیمی و خسته‌کننده پایان می‌بخشید.

نتیجه‌گیری

مجازات کردن شهروندان به خاطر گُنش‌ها و کارهایی که انجام می‌دهند، در بادی امر ناروا و ناپذیرفتنی است. نفس مجازات کردن به لحاظ اخلاقی چالش‌برانگیز و اولاً و بالذات برنتافتنی و ناموجه است. انسان عصر جدید به دلیل برخوردی از یک جهان‌بینی باز و تنفس در یک فضای به شدت حق‌محور، «حق مجازات نشدن» را حقوق بنیادین پنداشته و به کیفر اصولاً به مثابه یک هزینه یا شر می‌نگرد. کیفر شر است، چون رنج‌آور است؛ آزادی انسان را تحدید می‌کند، مالش را می‌ستاند و در بدترین حالت جاننش را می‌گیرد. کیفر افزون بر این که مجال کم‌نظیری برای سوء- استفاده از قدرت فراهم می‌کند، هزینه‌های دیگری هم دارد؛ هزینه نگهداری مجرمان، هزینه زندان، هزینه فعالیت دستگاه عدالت کیفری. سخن کلیدی بنتام در این باره شنیدنی است: «فراموشتان نشود که کیفر ذاتاً یک هزینه است، ذاتاً یک شر است.» اما همین انسان به اقتضای مشکلات و نیازهایی که دارد، با وجود آن که به‌سان پیشینیان خاضعانه در برابر کیفر گُرنش نمی‌کند، در عین- حال از ضرورت وجودی آن غافل نیست. او در نهایت کیفر پذیرفته می‌شود، اما نه به دلیل بداهت آن، بل به شرط وجاهت آن و این که پشتوانه اخلاقی زیستن در یک جامعه مدنی است.

با عنایت به اقتضائات مزبور است که توجیه کیفر به عنوان یک نگرانی بخش چشمگیری از مباحث مربوط به علوم انسانی را به خود اختصاص می‌دهد. غایت‌گرایی و وظیفه‌گرایی، که هر دو نظریه‌های ناظر به الزام‌اند، در چنین فضایی سرکشیده و روئیده‌اند. با این که غایت‌گرایی فایده‌گرا چارچوب‌ها و معیارهای ملموس‌تری برای توجیه کیفر عرضه می‌کند، اما وظیفه‌گرایی کامیاب‌تر است. کامیابی این نظریه صرفاً به جهت سازگاری‌اش با شهودها و قضاوت‌های درونی انسان نیست و توجیهات عقلانی دیگری از جمله آزمون عمومیت و تعمیم‌گرایی کانتی، که امر اخلاقی را به مثابه یک قاعده کلی و غیرقابل تناقض در نظر می‌گیرد، وظیفه وفاداری و حق‌شناسی نسبت به قانون به عنوان یک ارزش اخلاقی که بر عنصر جبران خطا از رهگذر تحمل کیفر تأکید می‌کند و سرانجام بدیهی دانستن مجازات به علت تاوان ارتکاب جرم در این رابطه راهگشا بوده‌اند. مکافات‌گرایی با آن که ریشه در سنت وظیفه‌گرایی دارد، ولی برخلاف تفکر رایج، قائل به حمایت کیفری از هر آن چه اخلاق منع می‌کند نبوده و در عوض بر جاذبه‌های اخلاقی قانون تأکید می‌ورزد. جذابیت این نظریه

در فرض‌هایی است که در مورد مختار و مسؤول بودن انسان‌ها ارائه می‌دهد که بر اساس آن، انتخاب آزادانه و آگاهانه یک فرد برای ارتکاب یک جرم، بدین معناست که او سزاوار کیفر می‌باشد و لاجرم دولت وظیفه دارد مجرمان را شناسایی و محکوم و مجازات کند و این وظیفه باید با سایر تکالیف و ملزوماتی که ممکن است گاه به آن ترجیح داده شوند رقابت کند.

امروزه با رواج دیدگاه‌ها و اندیشه‌های مبتنی بر حقوق طبیعی و حقوق بشر، که ریشه در آموزه‌های عصر روشنگری دارد، محوریت و سیطره نظام‌های کیفری مطلقاً فایده‌گرا کم‌فروغ شده و بعضاً رو به افول نهاده‌اند و در مقابل، تفکر وظیفه‌گرایی و به دنبال آن رویکردهای مکافات‌گرا به کیفر به طرز فاحشی رونق گرفته‌اند. محوریت بخشیدن به عنصر وظیفه و تأکید بر مجازات مجرمان برای اجرای عدالت، به ویژه در جرایم خشن، به مثابه یک خواست جهانی در برخی اسناد بین‌المللی، از جمله دیپاچه دیوان کیفری بین‌المللی، منعکس شده است. رجوع به مکافات‌گرایی و تأکید به آن در اسناد و معاهدات بین‌المللی بیش از هر چیز با ابتناء بر توسعه و تحکیم ارزش‌های انسانی و احترام به قانون شکل گرفته است.

با این حال، نمی‌توان از اخلاق فایده‌گرایانه غافل شده و به‌رغم نقدهای وارد بر آن امتیازهایش را نادیده گرفت. فایده‌گرایی به عنوان یک هدف فرعی برای نظام کیفری می‌تواند ضمن تعدیل وظیفه‌گرایی نقش برجسته‌ای در پیشگیری از جرم و اصلاح مجرمان ایفا کند. کاربست اخلاق وظیفه‌گرا در تعیین کیفر، به ویژه در جرایم خشن و یا جرایمی که دارای بزه‌دیده حقیقی است، موجه‌تر و با عدالت سازگارتر است. در عوض، فایده‌گرایی در توجیه مجازات مجرمان اقتصادی یا جرایمی که بزه‌دیده اعتباری دارند، کارآمدتر عمل می‌کند. اما اگر قرار بر ترجیح یکی بر دیگری باشد، لاجرم عدالت حکم به وظیفه خواهد کرد.

منابع:

- اترک، ح. ۱۳۸۹. «وظیفه‌گرایی اخلاقی»، فصلنامه اخلاق در علوم فناوری، سال پنجم، (۲۰۱): ص ۲۷-۳۵.
- اترک، ح. ۱۳۹۲. **وظیفه‌گرایی اخلاقی کانت**، چاپ اول، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- اسمارت، جی. جی. سی. ۱۳۹۲. **فایده‌گرایی**، ترجمه انشاءالله رحمتی. در: دانشنامه فلسفه اخلاق، چاپ اول، تهران: نشر صوفیا.
- تبیّت، م. ۱۳۸۶. **فلسفه حقوق**، ترجمه حسن رضایی خاوری. چاپ دوم، مشهد: انتشارات دانشگاه علوم اسلامی رضوی.

- پالمر، م. ۱۳۸۵. **مسائل اخلاقی**، ترجمه علی‌رضا آل‌بویه، چاپ اول، قم: انتشارات پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- جوان جعفری، ع و ساداتی، م. ۱۳۹۰. «از سزاگرایی کلاسیک تا سزاگرایی نوین (ارزیابی اندیشه سزاگرایی)»، **آموزه‌های حقوق کیفری دانشگاه علوم اسلامی رضوی**، (۲): ص ۱۴۸-۱۱۹.
- جوان جعفری، ع و ساداتی، م. ۱۳۹۱. «سزاگرایی در فلسفه کیفر»، **پژوهشنامه حقوق کیفری دانشگاه گیلان**، ۳(۱): ص ۵۹-۸۱.
- حسینی سورکی، م. ۱۳۸۴. «معنا و ماهیت سود در نظر سودگرایان»، **نقد و نظر**، ۱۰(۱ و ۲): ص ۳۲۰-۳۰۱.
- دباغ، س. ۱۳۹۲. **درس‌گفتارهایی در فلسفه اخلاق**، چاپ دوم، تهران: مؤسسه فرهنگی صراط.
- دباغ، س. ۱۳۸۷. **سکوت و معنا، جستارهایی در فلسفه ویتگنشتاین**، چاپ دوم، تهران: انتشارات صراط.
- رالز، ج. ۱۳۸۷. «دو مفهوم از قواعد، ترجمه محمدعلی اردبیلی»، **مجموعه مقالات تازه‌های علوم جنایی**، چاپ اول، تهران: بنیاد حقوقی میزان، ص ۸۵۳-۸۴۳.
- رستمی، ه. ۱۳۹۱. «کیفر در نظریه لیبرالیسم»، رساله دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی، ص ۹۱.
- رستمی، ه. ۱۳۹۳. «جرمانگاری و کیفرگذاری در پرتو اصول محدودکننده آزادی در نظریه لیبرال»، **پژوهشنامه حقوق کیفری دانشگاه گیلان**، ۱(۵): ص ۵۵-۸۱.
- رستمی، ه. و تقی‌پور، ع. ۱۳۹۴. «توجیه کیفر در سامانه عدالت به مثابه انصاف»، **آموزه‌های حقوق کیفری دانشگاه علوم اسلامی رضوی**، ۹(۵): ص ۹۹-۷۵.
- ریچاردسون، ه. ۱۳۹۲. «اخلاق وظیفه‌گرایانه»، ترجمه انشاءالله رحمتی، **دانشنامه فلسفه اخلاق**، چاپ اول، نشر صوفیا، ص ۲۹۸-۲۹۱.
- سالیوان، ر. ۱۳۸۹. **اخلاق در فلسفه کانت**، ترجمه عزت‌الله فولادوند، چاپ دوم، تهران: انتشارات طرح نو.
- صفاری، ع. ۱۳۸۴. «کیفرشناسی و توجیه کیفر»، **علوم جنایی**، جلد دوم، چاپ اول، انتشارات سلسبیل، ص ۱۵۱-۸۹.
- فرجیه، م و مقدسی، م. ۱۳۸۹. «رویکرد عوام‌گرایی کیفری به عدالت کیفری نوجوانان و جوانان، مطالعه تطبیقی»، **مجله آموزه‌های حقوقی دانشگاه علوم اسلامی رضوی**، ۱۴: ص ۲۷-۳.

- فرح بخش، م. ۱۳۸۹. «تأثیر فایده‌گرایی بر جرم‌انگاری»، رساله دکترای حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
- کانت، ا. ۱۳۶۹، **بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق**، ترجمه حمید عنایت و علی قیصری، چاپ اول، تهران: انتشارات خوارزمی.
- کانت، ا. ۱۳۹۲. **نقد عقل عملی**، ترجمه انشاءالله رحمتی، چاپ چهارم، تهران: انتشارات سوفیا.
- کانت، ا. ۱۳۹۳ الف. **فلسفه حقوق**، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی، چاپ چهارم، تهران: انتشارات نقش و نگار.
- کانت، ا. ۱۳۹۳ ب. **درس‌های فلسفه اخلاق**، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی، چاپ پنجم، تهران: انتشارات نقش و نگار.
- کاوا دینو، م و دیگنان، ج. ۱۳۸۴. «توجیه یا دلیل‌آوری مجازات»، ترجمه علی صفاری، **مجله تحقیقات حقوقی**، ۴۲: ص ۲۷۸-۳۲۴.
- کورنر، ا. ۱۳۸۹. **فلسفه کانت**، ترجمه عزت‌الله فولادوند، چاپ سوم، تهران: انتشارات خوارزمی.
- ملکیان، م. ۱۳۸۱. **تقریر حقیقت و تقلیل مرارت، در: راهی به رهایی (جستارهایی در باب عقلانیت و معنویت)**، چاپ دوم، تهران: نشر نگاه معاصر، صص ۳۳-۹.
- نجفی‌ابرنآبادی، ع. ۱۳۹۰. «سیاست جنایی عملگرا- عوام‌گرا»، تقریرات درس سیاست جنایی، دوره دکتری دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی (نیمسال نخست ۸۹-۹۰)، در: مباحثی در علوم جنایی، ویراست ششم، به کوشش شهرام ابراهیمی. ص ۲۸۹۵. (تقریرات)
- نجفی‌ابرنآبادی، ع و رستمی، ه. ۱۳۹۲. «رویکرد سزاگرا به کیفر در نظریه لیبرالیسم»، **مجله تحقیقات حقوقی دانشگاه شهید بهشتی**، ویژه‌نامه ۱۰: ص ۴۶۱-۵۰۰.
- موحدی، م. ۱۳۸۹. «بررسی رابطه وظیفه‌گرایی با نتیجه‌گرایی»، **مجله پژوهش‌های فلسفی**، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، ۲۱۶ (۵۳): ص ۱۷۹-۱۵۵.
- هارت، ه. ۱۳۸۸. **آزادی، اخلاق، قانون**، (درآمدی بر فلسفه حقوق کیفری و عمومی)، ترجمه محمد راسخ، چاپ اول، تهران: انتشارات طرح نو.
- هریسون، ر. ۱۳۸۷. **حکومت و اخلاق**، ترجمه محمد راسخ، در: حق و مصلحت، چاپ اول، تهران: انتشارات طرح نو.
- همپتن، ج. ۱۳۸۹. **فلسفه سیاسی**، ترجمه خشایار دیهیمی، چاپ سوم، تهران: انتشارات طرح نو.
- هوکر، ب. ۱۳۹۲. **فایده‌گرایی**، ترجمه انشاءالله رحمتی، در: دانشنامه فلسفه اخلاق، چاپ اول، تهران: نشر سوفیا

هورکا، ت. ۱۳۹۲. **اخلاق غایت‌گرایانه**، ترجمه انشاءالله رحمتی، در: دانشنامه فلسفه اخلاق، چاپ اول، تهران: نشر صوفیا.

هولمز، رابرت. ال. ۱۳۹۱. **مبانی فلسفه اخلاق**، ترجمه مسعود علیا، چاپ سوم، تهران: انتشارات ققنوس.

- Binder, G. 2002. "Punishment Theory: Moral or Political", **Buffalo Criminal Law Review**, Vol. 5, pp: 321- 372.
- Carrit, E. F. 1947. **Ethical and Political Thinking**, Oxford: Clarendon Press.
- Duff, R.A. 2001. **Punishment, Communication, and Community**, New York: Oxford University Press.
- Duff, R.A and Garland, D. 1994. **Introduction: Thinking about Punishment, In: A Reader on Punishment**, New York: Oxford University Press.
- Feinberg, J. 1987. "Some Unswept Debris from the Hart- Devlin Debate", **Synthese** 72, 1987: 249-275.
- Hart, H. L. A. 2009. **Punishment and Responsibility, Essays in Philosophy of Law, Second Edition**, New York: Oxford University Press.
- Kant, I. 1998. **The Metaphysics of Morals (1797)**, Translated and Edited by **Mary Gregor**, Cambridge University Press.
- Lacey, N. 1988. **State Punishment, Political Principles and Community Values**, London: Routledge.
- Lyons, D. 1972. "Logic and Coercion in Bentham's Theory of Law", **Cornell Law Review**, No. 57, pp: 335-362.
- Metz, T. 2007. "How to Reconcile Liberal Politics with Retributive Punishment", **Oxford Journal of Legal Studies**, Vol. 27, No. 4, pp: 683-705.
- Murphy, J. G. 1995. "Legal Moralism and Liberalism", **Arizona law Review**, Vol. 37, pp:73-93.
- Rawls J. 1955. "Tow Concepts of Rules", *The Philosophical Review* 64, pp: 3-32.
- Richards, D. A. J. 1981. "Rights, Utility and Crime, In" **Crime and Justice**, Vol. 3, Michael Tonry & Norval Morris (Eds), pp: 247- 294.
- Von Hirsch, A. 1992. "Proportionality in the Philosophy of Punishment", **In: Crime and Justice**, Vol. 16, pp: 55-98.
- Zaibert, L. 2002. "Punishment, Liberalism, and Communitarianism, Book Review", **Buffalo Criminal Law Review**, Vol. 6, pp: 673-690.



تأثیر بحران هویت بر پیشگیری اجتماعی از جرم

دکتر شهید شاطری پور اصفهانی[✉]

دکتر علی نجفی توانا^۲

تاریخ پذیرش: ۹۵/۹/۱۵

تاریخ دریافت: ۹۳/۷/۵

چکیده

پیشگیری اجتماعی از جرم، مبتنی بر جامعه‌پذیری و پیوند فرد با جامعه و ادغام در شبکه روابط اجتماعی است. این جامعه‌پذیری در بستر نظام فرهنگی و ارزشی و در نتیجه یگانگی فرد با عناصر فرهنگی صورت می‌گیرد و هویت فرد که در نتیجه شناسایی فرد از خویشتن و واقعیت‌های پیرامون آن شکل می‌گیرد، به عنوان عامل پیوند فرد و جامعه، مولفه مهم جامعه‌پذیری است. احساس هویت در هر جامعه‌ای نیز وابسته به فرایند سازگاری با محیط اجتماعی و هم بستگی و پیوند با ارزش‌های جامعه است که با آسیب دیدن آن بحران هویت پدیدار می‌گردد. هویت بحران‌زده که در نتیجه نگرش فرد به عناصر اثرگذار و سازنده شخصیت وی پدید می‌آید فرد را ناتوان از جامعه‌پذیری و وفاق اجتماعی می‌سازد. این مقاله با بررسی پیامدهای بحران هویت بر فرایندها و منابع هویت سازی موثر بر جامعه‌پذیری، تأثیرپذیری پیشگیری اجتماعی از بحران هویت فرهنگی را مورد بررسی قرار می‌دهد.

واژگان کلیدی: پیشگیری اجتماعی، جامعه‌پذیری، بحران هویت، فرهنگ‌پذیری، وفاق اجتماعی.

✉ shahedfr@yahoo.fr

۱. عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد نراق

۲. عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران

مقدمه

هر انسانی به عنوان عضو گروه، طبقه اجتماعی و یا جامعه شهروندی، هستی فردی و اجتماعی دارد و هویت او محصول و برآیند میان کنش عوامل و متغیرهای فرهنگی و اجتماعی می‌باشد که تا اندازه زیادی متأثر از محیط و شرایط فرهنگی جامعه است.

زندگی اجتماعی مستلزم نوعی ارتباط است. ارتباطات انسانی به میزان زیادی نمادین هستند و کنش اجتماعی بر اساس شبکه‌های موجود کنش متقابل و نقش‌های مبتنی بر انتظارات در درون چهارچوب‌های نظام فرهنگی شکل می‌گیرد. انتظارات نیز در نسبت با الگوها و ارزش‌های فرهنگی و نمادهای دربردارنده آن‌ها معنا می‌یابد. نظام فرهنگی به سبب زمینه سازی برای بیان و انتقال ارزش‌ها نقش بسزایی در فرایند جامعه‌پذیری افراد دارد و می‌توان آن را نقطه اتصال فرد و جامعه در بستر فرهنگ‌پذیری دانست.

فرهنگ‌پذیری به معنای تحول و تغییر در فرهنگ یک گروه یا یک فرد در نتیجه برخورد با فرهنگ دیگر، تجدید ساختار فرهنگ و ایجاد ترکیب‌های فرهنگی جدید است. فرایندی که به سبب آن فرهنگ یک جامعه خاص در افراد از دوران کودکی به بعد وارد می‌گردد. (روشه، ۱۳۷۶: ۱۵۱).

هویت اجتماعی که از تعلق فرد به جامعه ناشی می‌شود و به عنوان عامل پیوند فرد و جامعه شناخته می‌شود؛ مجموعه معانی است که ریشه در منابع مشترکی دارد که تمامی افراد آن هویت مشترک را به هم متصل می‌کند و در بستر فرهنگ‌پذیری و انتقال فرهنگ از یک نسل به نسل دیگر شکل می‌گیرد. هویت اجتماعی معرف رابطه فرد و ساختار اجتماعی است که در پرتو آن فرد میان عوامل ذهنی خود و واقعیات زندگی ارتباط برقرار می‌کند و همین نسبت است که میان فرد و جامعه علقه و پیوستگی ایجاد می‌کند.

در نتیجه می‌توان گفت که یگانگی و وفاق شخصیت با عناصر فرهنگ و نظام اجتماعی در نتیجه احساس هویت اجتماعی، مهم‌ترین نتیجه فرهنگ‌پذیری است. هویت اجتماعی سیالیت دارد و در مواجهه با عوامل متفاوت فرهنگی و اجتماعی تغییر پیدا می‌کند. این تغییرات می‌تواند بر فرهنگ‌پذیری فرد و در نتیجه ادغام آن با ساختارهای فرهنگی و اجتماعی جامعه تاثیر بسزایی داشته باشد.

ورود به محیط مجازی و جامعه شبکه‌ای نیز ساختار و شاکله جامعه را در معرض تغییراتی پرشتاب قرار می‌دهد و هویت‌های پیشین را از آن می‌گیرد. این موقعیت تازه نه تنها هویتی جدید و ثابت را جای‌گزین نمی‌کند، بلکه با ایجاد بحران هویت جامعه را به سمت وضعیت ناپایداری پیش

می‌برد که از آن به "هویت متکثر"، "هویت دیجیتال"^۱، "هویت ناپایدار" و یا "فراهویت"^۲ تعبیر می‌شود.

بحران هویت که پیامدهای فرهنگی گسترده‌ای دارد و مانع بر سر راه توسعه و هر نوع کنش و واکنش معنی‌دار اجتماعی و فردی است، می‌تواند تغییراتی را در ساخت روابط اجتماعی به وجود آورد و در نتیجه موجب تضعیف روابط اجتماعی و کارایی ساختارها و نهادهایی گردد که در جامعه پذیری و همنوایی فرد با نظام ارزش‌ها و هنجارها در جامعه تأثیر گذارند.

پیشگیری اجتماعی که مجموعه تدابیری است که بر انواع محیط‌های پیرامون فرد تأثیر می‌گذارد و علت وقوع جرم را در ساختارها و محیط‌های فرهنگی و اجتماعی جستجو می‌کند متکی بر این دیدگاه است که نظام اجتماعی و ارزش‌های هر جامعه‌ای فضایی را می‌سازد و محیطی را فراهم می‌آورد که تدابیر پیشگیرانه به میزان زیادی از کلیت فضای بوجود آمده متأثر می‌گردد. در چنین فضائی تحقق هر نتیجه‌ای متوقف بر ارتقای محیط و روندهای ساختاری است.

در راهبردهای پیشگیری اجتماعی با آگاهی از تأثیر جایگاه نهادها و روابط اجتماعی بر پیشگیری از وقوع جرم بر ضرورت ایجاد تغییرات و اصلاحات فردی و محیطی تأکید می‌گردد. تمامی این محیط‌ها در فرایند جامعه‌پذیری فرد نقش دارند و دارای کارکردهای اجتماعی هستند. در نتیجه پیشگیری اجتماعی مؤثر که ریشه در پویایی‌های اجتماعی و فرهنگی دارد و تابعی از فرهنگ‌پذیری و جامعه‌پذیری است در پرتو اثربخشی همین روابط و نهادهای اجتماعی تحقق می‌یابد. در نتیجه فقدان یا ضعف ساختارها و روابط اجتماعی در نتیجه بحران هویت و دگرگونی در نظام معنایی به عنوان یک مانع فرهنگی جدی موجب ناکارایی این نوع از پیشگیری می‌شود.

در این نوشتار ابتدا تأثیر بحران هویت بر فرایند جامعه‌پذیری به عنوان شرط لازم در پیشگیری اجتماعی از وقوع جرم مورد بررسی قرار می‌گیرد. بحران هویت از طریق تأثیرگذاری بر دو طیف از عوامل یعنی فرایندها و منابع هویت‌سازی فرایند جامعه‌پذیری را تحدید و تضعیف می‌کند و پیشگیری اجتماعی از جرم را با مانع مواجه می‌سازد. در ادامه نیز به نسبی شدن هویت‌ها و شکل‌گیری تعارض‌های فرهنگی در نتیجه بحران هویت می‌پردازیم که با ایجاد گسست در وفاق اجتماعی، تضعیف تعهد و وفاداری به نظام هنجاری جامعه موجب ناکارآمدی تدابیر پیشگیرانه می‌گردد.

-
1. Digital Identity
 2. Post Identity

۱. تأثیر بحران هویت بر فرایندها و منابع هویت‌سازی موثر بر جامعه‌پذیری

احساس هویت وابسته به سازگاری انسان با محیط اجتماعی پیرامون و هم بستگی و پیوند با ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی و نیز تفسیر روشن و متوازن از خود، جامعه و ارزش‌های جامعه است. تأخیر یا انحراف در شکل‌گیری هویت که در نتیجه تغییرات هویتی به وجود می‌آید می‌تواند در حالت پیشرفته به بحران هویت منتهی گردد.

بحران هویت فرهنگی به معنای گسسته شدن انسان از اصل و بیگانگی با ریشه‌های فرهنگی می‌باشد که در فضای آن زیسته و با آن احساس پیوستگی دارد و در نتیجه تحولات و تغییرات فرهنگی و قرار گرفتن در معرض منابع جدیدی از آگاهی، نیاز به پیوستن به اصل و ریشه‌های فرهنگی دیگر دارد که این جای‌گزینی با گسستن از هویت گذشته و در قالب فراموشی و یا کم‌ارزش دانستن فرهنگ و آداب و رسوم فردی و بی‌توجهی به آن بروز می‌یابد.

بحران هویت واژه‌ای است که توسط اریکسون برای توصیف ناتوانی افراد در قبول نقشی که جامعه از آنان انتظار دارد، به کار رفته است. (شرفی، ۱۳۷۰: ۱۸۱) هویت بحران‌زده هنگامی نمایان می‌شود که تعارض و چالش جدی در نگرش فرد به عناصر اثرگذار و سازنده شخصیت وی پدید آید و فرد از ارائه تفسیر اقناعی و جامع از چیستی خود ناتوان باشد.

در حقیقت بحران هویت ناشی از چرخش در آگاهی‌های فرد و شکاف بین هویت متصور یا انتظاری و هویت واقعی و رسمی است. امروزه منابع متکثر و گاه متعارضی، آگاهی و شناخت فرد را از خود و پیرامونش می‌سازند. در نتیجه آگاهی‌ها سیالیت پیدا کرده و در معرض چرخش و تغییرند و افراد در گذار از یک آگاهی تا رسیدن به آگاهی و شناخت جدید نوعی خلأ هویتی را تجربه می‌کنند. بحران هویت در هر جامعه‌ای متعاقب تغییرات و خلأ هویتی به وجود می‌آید که تغییرات و تحولات در محیط‌های اجتماعی^۱ بر آن موثرند. هنگامی که بحران هویت پدیدار می‌گردد، فرایند جامعه‌پذیری و ادغام در شبکه معنایی جامعه با آسیب مواجه شود.

فرایند جامعه‌پذیری که به عنوان یکی از مؤلفه‌های اساسی پیشگیری اجتماعی از جرم محسوب می‌شود، نوعی فرایند کنش متقابل اجتماعی است که در خلال آن فرد هنجارها، ارزش‌ها و دیگر عناصر اجتماعی و فرهنگی موجود در گروه یا محیط اجتماعی پیرامون خود را فراگرفته، درونی کرده و آن را با شخصیت خود یگانه می‌سازد.

در فرایند جامعه‌پذیری است که مولفه‌های هویتی تقویت می‌گردد و بسترهای معرفتی و شناختی یادگیری الگوهای رفتار جمعی و هنجارها و ایجاد تعهد نسبت به جامعه تحقق می‌یابد،

۱. برای مطالعه بیشتر ر.ک نجفی ابرندآبادی، علی حسین (۱۳۹۱) جرم‌شناسی حقوقی (درآمدی بر جرم‌شناسی حقوق کیفری عمومی) مقاله در تازه‌های علوم جنایی (مجموعه مقالات)، جلد دوم، نشر میزان، چاپ اول.

فرد با شیوه‌های پذیرفته شده زندگی اجتماعی آشنایی پیدا می‌کند و زمینه انتقال فرهنگی و نهادینه شدن ارزش‌های اساسی جامعه مهیا می‌گردد (رابرتسون، ۱۳۷۴: ۱۱۲).

هنگامی که محیط‌های اجتماعی عمومی، شخصی و همچنین محیط اجتماعی مجازی (نجنفی ابرندآبادی، ۱۳۹۱: ۷) که بستر جامعه پذیری فرد را مهیا می‌سازند در ایفای کارکردهای خود موفق عمل نکنند؛ شبکه معنایی نظارتی که در جامعه پذیری خوب تأثیر بسزایی دارد، اثر بخشی و کارایی خود را از دست می‌دهد و هویت فرهنگی که متأثر از بهم پیوستگی و انسجام این نظام معنایی است با بحران رو به رو می‌گردد.

بر اساس نظریه هویت، فرآیند هویت یک نظام نظارتی است که شبکه‌ای از معانی شامل ارزش-ها، باورها و هنجارها را در فرد و جامعه به وجود می‌آورد. در نتیجه پیشگیری اجتماعی از جرم در جامعه‌ای که به سبب بحران هویت؛ نظام‌های معنایی توانایی بازتولید معانی و مفاهیم جدید و ادغام فرد در ساختارهای اجتماعی از طریق فرایندهای جامعه پذیری را ندارد با مشکل مواجه می‌گردد. هدف در پیشگیری اجتماعی مداخله در ساختار اجتماعی و ارتباطات شخصی است که زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی شکل‌گیری پدیده مجرمانه را فراهم می‌آورد تا فرد بتواند با محیط پیرامون خود تعامل و پیوند برقرار کند. (دانشنامه بزه دیده شناسی و پیش‌گیری از جرم، ۱۳۹۳: ۲۸۱) بحران هویت فرهنگی که در نتیجه نقص در فرهنگ پذیری به وجود می‌آید، سبب از بین رفتن کنترل انسان بر خود و محیط اطراف شده و توانایی تعامل انسان با دیگران را از او سلب می‌کند. هم چنین از طریق تأثیر گذاری بر فرایندهای هویت‌سازی و منابع هویت‌سازی؛ جامعه پذیری را به عنوان یکی از مولفه‌های اساسی پیشگیری اجتماعی از جرم با آسیب مواجه می‌سازد.

۱.۱. تضعیف فرایندهای هویت‌سازی در نتیجه جایگزینی در نظام معنایی

تغییرات شتابان و گسترده که تمام ساحات حیات فرهنگی و اجتماعی را درنوردیده موجب شده تا هویت که در گذشته دارای خصیصه ثابت و پایدار بوده و حوزه ای است که به شدت در برابر تغییر و همگونی فرهنگی مقاومت می‌کند (کچوئیان، ۱۳۸۵: ۸۷) در فضای امروز دائماً در حال تبدیل و تحول باشد. این تحولات جوامع انسانی را با بحران در هویت فرهنگی مواجه ساخته است (محسنی و دوران، ۱۳۸۲: ۸۲). مهم‌ترین پیامدهای بحران هویت که در نتیجه تغییر و تحول در جوامع و ساخت روابط اجتماعی به وجود می‌آید، تضعیف فرایندهای هویت‌سازی در نتیجه جایگزینی در نظام معنایی جامعه به وجود می‌آید.

در هر جامعه‌ای شبکه‌ای از معانی مبتنی بر نظام ارزش‌ها و هنجارها وجود دارد که مجموعه ساختارها و روابط اجتماعی جامعه در پیوند و اتصال با آن شکل می‌گیرد و معنا پیدا می‌کند. طبیعتاً شبکه معنایی هر جامعه به همان جامعه اختصاص دارد و معرف هویت آن جامعه است. بنابراین بارزترین ویژگی شبکه معنایی هویت ساز نسبی بودن آن است که هر انسانی در یک محیط فرهنگی مجموعه‌ای از مفاهیم کانونی و مجموعه‌ای از مفاهیم حاشیه‌ای تولید می‌کند و این مفاهیم کانونی تولید کننده هویت هستند (علیخانی، ۱۳۸۶: ۵).

همزمان با مفاهیم رسمی و مورد حمایت هر جامعه که در شبکه معنایی هویت‌ساز آن تعریف می‌گردد، مفاهیم وارداتی جدیدی به درون شبکه و نظام معنایی فرد و جامعه نفوذ می‌کند و فرد به طور همزمان در معرض معانی متفاوت و متعارضی قرار می‌گیرد که نمی‌توانند در عرض هم فهمیده و پذیرفته شوند، در نتیجه نیاز به ترجیح یکی بر دیگری احساس می‌شود. این ترجیحات آگاهانه یا ناخودآگاه، هویت‌ها و فرهنگ‌ها را در تعارض با یکدیگر قرار می‌دهد.

اگر بحران یا تضاد و یا تعارضی در رفتارها یا هویت یک فرد یا جامعه مشاهده می‌کنیم این تضاد و تعارض ابتدا از طریق شبکه معنایی مفاهیم به اندیشه و نگرش آنها راه یافته است. داشتن تلقی نامناسب از فرهنگ خود و حدود ارتباط و تعامل با فرهنگ‌های دیگر، یکی از عوامل بحران هویت به ویژه بحران در هویت اجتماعی است. همزمان با پیدایش تعارض‌های هویتی، بحران هویت نیز شروع می‌شود. در واقع هنگامی که میان اجزاء و ابعادی از شخصیت انسان و معیارهای معناداری و ارزش مندی جامعه تعارض به وجود آید و فرد یا جامعه از حل جامع و ایجاد وفاق میان آن‌ها یا ترجیح و اولویت گذاری ناتوان باشد، می‌توان از تکوین و پیدایش بحران هویت صحبت کرد.

نفوذ تدریجی معانی وارداتی در نظام معنایی و جای گرفتن در ساختار آن موجب فروپاشی تدریجی نظام معنایی و از جاکندگی هویتی می‌گردد. تغییرات سریع و شتابان در جامعه، فرد، هویت و روابط اجتماعی موجب آنومی می‌شود. آنومی یا همان بی‌هنجاری دورکیم در چنین حالتی ظهور پیدا می‌کند که معیارها و هنجارهای سنتی اجتماعی در نتیجه تنوع منابع نفوذ؛ ضعیف، مفقود یا متعارضند بدون آن‌که هنجارهای جدیدی جای‌گزین آن‌ها گردد.

این آنومی می‌تواند با تحلیل هنجارهای فرهنگی ناشی از تغییرات شدید جهانی شدن اتفاق بیافتد. پیامدهای آنومی در شکل نابسامانی اجتماعی و در قالب تعارض فرد با اجتماع ظاهر می‌گردد و گسست در نظام معنایی افراد جامعه، گسست در نظام اجتماعی و شکست در کارکردهای آن را به همراه می‌آورد. در جوامع در حال گذار به سبب همین خلاءهای هنجاری دوران گذار، وجدان اجتماعی و در نتیجه نظم اجتماعی تحلیل می‌رود.

بر مبنای تحلیل‌های مبتنی بر نظریه‌های روان‌شناختی اجتماعی؛ ناکارآمدی جامعه‌پذیری در نتیجه بحران هویت مانع مؤثری بر سر راه پیشگیری اجتماعی از جرم که متکی به ظرفیت‌های فرهنگی و اجتماعی است می‌باشد. از دیدگاه "پارسونز" که یک روان‌شناسی اجتماعی است عواملی وجود دارند که مانع می‌شوند فرد ارزش‌های جامعه را درونی کند. در چنین شرایطی فرد ناتوان از جامعه‌پذیری و تطبیق با نظام اجتماعی است (روشه، ۱۳۷۶: ۱۱۲).

در نتیجه تغییر یافتن اوضاع و احوال محیطی یک جامعه و شکل‌گیری وضعیتی جدید اقتضای آن را دارد که جامعه با شرایط جدید و ساختار روابط جدید ناشی از آن انطباق پیدا کند تا تعادلی دوباره در جامعه برقرار گردد و انسجام و همبستگی ساختاری در نظام اجتماعی بر اساس معادلات جدید طراحی شود و استقرار پیدا کند. این امر مستلزم شکل‌گیری الگوهای جدید و پایداری آنها با توسل به کارکردهای جامعه‌پذیری است. در فضایی که نظام فرهنگی ناتوان از الگوسازی جدید و نهادینه کردن ارزش‌های متناسب با مقتضیات جامعه و رویدادهای فرهنگی تاثیر گذار بر ساحات زندگی اجتماعی باشد عرصه برای ظهور انواع تعارض‌ها و مقاومت‌های فرهنگی ناشی از ناکارآمدی نظام فرهنگی هموار می‌گردد.

جایگزینی در نظام معنایی در جامعه ما نیز پیامدهایی را داشته است. نهاد خانواده در جامعه اسلامی- ایرانی بر مبنای یک نظام معنایی دینی فهمیده می‌شود و تمامی روابط در آن بر اساس هویت دینی شکل می‌گیرد. با ورود منابع متعدد شناخت و آگاهی در نتیجه نفوذپذیری مرزهای فرهنگی؛ نظام معنایی دینی به تدریج با نظام معنایی عرفی جایگزین می‌گردد. این تغییر در نظام معنایی با ایجاد شکاف و گسست در روابط میان نسلی و قداست زدایی از نهاد خانواده، کارکردهای تبیینی و نظارتی خانواده که بر جامعه‌پذیری موثرند را با آسیب مواجه ساخته است. رواج نگاه‌های فمینیستی در رابطه با جایگاه و حضور اجتماعی زنان و هم چنین دیدگاه‌های لیبرالی در رابطه با آزادی‌های جنسی و محدود نبودن روابط به چهارچوب خانواده و تحولات هویتی در اخلاق جنسی؛ افراد جامعه ایرانی بویژه جوانان را در معرض منابع جدید آگاهی و معرفت قرار داده و نظام معنایی آنان را متحول ساخته است.

گسست معرفتی و شکاف در نظام معنایی مانع از فرهنگ‌پذیری بر اساس نظام فرهنگی مسلط در جامعه می‌گردد، در نتیجه پیشگیری اجتماعی از جرایمی که ماهیت فرهنگی دارند با توجه به نظام معنایی جدید افراد که بر اساس معرفت و شناخت فرهنگی جدید شکل گرفته بسیار سخت خواهد بود زیرا فرهنگ معارض با نظام هنجاری مسلط توانسته در افراد جامعه مطلوبیت فرهنگی ایجاد کند در نتیجه افراد رفتار خود را بر اساس فهم جدید از واقعیات که به سبب گسترش روابط

اجتماعی بوجود آمده است سرزنش آمیز تلقی نمی کنند در نتیجه تلاش ها برای پیشگیری اجتماعی که متکی بر افراد و ارتقای شناخت آن هاست بی نتیجه می ماند.

جامعه ما جامعه ای در حال گذار به شمار می آید. این گذار از سنت به مدرنیته و سیل انبوه آگاهی های متفاوت و گاه متعارض می تواند در افراد خلأ و در نهایت بحران هویتی ایجاد کند. در این فضای خلأ که لنگرگاهی برای معرفت وجود ندارد زمینه برای شکل گیری جریان های فکری انحرافی به وجود می آید. شکل گیری فرقه ها و جریان های عرفان کاذب نوظهور و گسترش آنها در میان طیف های مختلف جامعه بویژه جوانان در نتیجه همین نیاز به معرفت است. در چنین فضایی آگاهی دادن در رابطه با فساد عقیدتی و معرفتی این جریان ها به سبب مطلوبیت شناختی که برای افراد زیادی در جامعه ایجاد می کند نمی تواند موجب پیشگیری اجتماعی گردد.

هنگامی که مفاهیم حاشیه ای در نظام معنایی مسلط و حاکم جامعه نفوذ می کند به تدریج نظام معنایی با هویتی جدید و متعارض را می سازد که در مواجهه با نظام گذشته زمینه ساز بحران هویت می گردد. این فرایند تا جایگزینی کامل نظام جدید با نظام پیشین ادامه می یابد. هنگامی از بحران هویت صحبت پیش می آید که انسان به عنوان یک فرد، مفاهیم مسلط و ثابت ذهنی اش را از دست می دهد و تا زمان یافتن لنگرگاهی برای سکون با بحران مواجه می گردد. چنین فردی از لحاظ اجتماعی عنصری ناآرام، ناراضی و ناتوان از انطباق با نظام ارزشی و هنجاری جامعه است.

۲.۱. تضعیف منابع هویت سازی مؤثر بر جامعه پذیری

زمان و مکان از مهم ترین منابع هویت ساز هستند. هر گونه هویت فردی و اجتماعی نیازمند تداوم فردی و اجتماعی است و چنین تداومی احساس نمی شود مگر در صورتی که گذشته ای معنادار وجود داشته باشد. فرهنگ مهم ترین و موثرترین منبع هویت ساز است و بحران فرهنگی موقعی سر بر می آورد و آشکار می گردد که منابع فرهنگی هویت ساز با تغیر روبرو می شوند (شاطری پور، ۱۳۹۱: ۵۶).

هویت داشتن در وهله اول به معنای خاص و متمایز بودن، ثابت و پایدار ماندن و احساس تعلق داشتن به جمع است و مکان و فضا مهم ترین عواملی هستند که نیازهای هویتی انسان به تمایز، پایداری و احساس تعلق را تأمین می کنند. در دنیای معاصر زمان و مکان به عنوان منابع هویت ساز به صورت پرشتاب در حال تغیر هستند. به عنوان نمونه ای از این تغیرات گسترده و شتابان می توان به تغیر در ماهیت مکان و فضا اشاره کرد که در نتیجه شکل گیری جهان مجازی و فضای دیجیتالی کاملاً دگرگون شده است.

جامعه‌شناسان و به‌ویژه انسان‌شناسان همواره بر ظرفیت و استعداد بالای مکان، محل و سرزمین برای هویت‌سازی تأکید کرده و معتقدند مکان و سرزمین به واسطه این که عناصر و اجزای اصلی هویت را تأمین می‌کنند، برای افراد و جوامع اهمیت دارند و هر فرد هنگامی خود را دارای هویت می‌داند که نیاز به ثبات و پایداری برای او تأمین گردد. مکان و زمان مهم‌ترین منابع هویت‌سازی هستند که با ایجاد انسجام اجتماعی و بسترسازی برای روابط اجتماعی نقش موثر در جامعه‌پذیری افراد جامعه دارند. تضعیف نقش مکان و زمان در هویت‌سازی و استمرار هویت اجتماعی مهم‌ترین موانع فرهنگی پیشگیری اجتماعی از جرم محسوب می‌شوند که در ادامه به آن می‌پردازیم.

۱.۲.۱. تضعیف هویت‌سازی مکان و انسجام اجتماعی

تسهیل هویت‌سازی یکی از ویژگی‌های مکان است. مکان و سرزمین نه تنها با ممکن کردن مرزبندی‌های عینی به واسطه ویژگی‌های جغرافیایی نیاز به تمایز اجتماعی را برآورده می‌کند، بلکه با تقویت مرزهای طبیعی، اجتماعی و فرهنگی، هویت‌سازی را آسان‌تر می‌کند. مکان علاوه بر مرز پذیر و قابل‌تحدید بودن از ویژگی ثبات نیز برخوردار است که به سبب تأمین نیاز به تداوم داشتن و پایدار بودن، منبعی مهم در تأمین هویت محسوب می‌شود.

در فضای جهانی شدن فرهنگ، پیوستگی و ارتباط معنادار جغرافیا و فرهنگ سست گردیده و فروپاشیده و شیوه زندگی خصیصه‌ای فرامرزی پیدا می‌کند. بدین ترتیب پدیده‌های جهانی ساز بسیار پیچیده و چند بعدی هستند و چهارچوب‌های مفهومی که جهان سنتی با آن درک شده است را پس می‌زنند (دهشیری، ۱۳۸۱: ۸۱). از آنجایی که مکان در مقایسه با فضا، توانایی و قابلیت بسیار بیشتری برای تأمین نیاز به ثبات، تمایز و همبستگی اجتماعی دارد، فرایند جهانی شدن با سرزمین زدایی و فضا مند کردن زندگی اجتماعی نوعی بحران هویت و معنا پدید می‌آورد. فرایند جهانی شدن با گسستن پیوندها، نفوذپذیر کردن و فروریختن مرزهای فرهنگی، تحدید منابع سنتی هویت و ایجاد الگوهای جدید و منابع متعدد معنا و هویت، فرایند هویت‌سازی را تضعیف می‌کند و با تشدید آگاهی از هویت‌های متکثر، زمینه ساز بحران هویت و معنا در صورتی جدید می‌گردد (قریشی، ۱۳۸۲: ۳۸). این صورت جدید هویت که با عناصر هویت ساز سنتی همبستگی و پیوند ندارد به سبب گسست در شبکه روابط و ساختارهای اجتماعی و تضعیف اتصال و تعلق فرد به جامعه پیشگیری اجتماعی که در نتیجه جامعه‌پذیری خوب تحقق می‌یابد را تضعیف می‌کند.

دیگر ویژگی هویت ساز مکان، تامین انسجام و تشدید همبستگی اجتماعی است که احساس تعلق داشتن به جمع را ممکن می‌کند. با فرا گیرتر شدن فرایند جهانی شدن فرهنگ و فروپاشی مرزها، مکان ویژگی‌ها و کارکردهای هویت بخش و انسجام آفرین خود را از دست می‌دهد و بحران هویت پدیدار می‌شود.

هم‌چنین در پرتو مجازی سازی و ظهور و استقرار جهان مجازی^۱ که دستاورد تحولی عظیم و شگرف در فناوری اطلاعات و ارتباطات است، مفهوم زمان و مکان، دوری و نزدیکی و این جا و آن جا آن از بین رفته و امکان ارتباطی هم زمان، برای همگان و در هر زمان مهیا گردیده است. این انقلاب گسترده و فراگیر الکترونیکی در دو دهه گذشته با تشدید فرایند جهانی شدن و با باز نمودن جهانی که در آن واحد، یعنی در زمان واقعی به هم متصل است و بی‌واسطه می‌توان با هر نقطه آن ارتباط آنی برقرار ساخت، مجازی سازی را در سطح جهان تعمیم داده است.

در جهان مجازی هویت فرد و اجتماع در "جهان متصل"^۲ شکل می‌گیرد و منابع متعدد و متکثر آگاهی باعث ضعیف شدن لایه‌های هویتی می‌گردد (Ameli, 2002:115). با شکل گیری جهان مجازی، سیمای فرهنگی و هویتی آینده بر محور جغرافیای جهان واقعی ترسیم نخواهد شد. در نتیجه دوران انتقال فرد از زندگی در جهان واقعی به زندگی در فضای دو جهانی، دوران چالش‌ها، ناهنجاری‌های گسترده و بحران هویت‌هاست و هویت‌های جدید با ظرفیت تعارض‌های گسترده بین هویت واقعی و مجازی شکل خواهد گرفت. با وجود توسعه و تکثر منابع قابل دسترس فرهنگی، لایه‌ای شدن، نسبی شدن و چند بعدی شدن هویت‌ها در جهان آینده گریز ناپذیر است.

یکی از ویژگی‌های جهانی شدن که فرهنگ‌ها را ناتوان از هویت سازی کرده فشرده‌گی زمان و مکان است.^۳ فشرده‌گی زمان و مکان و فضا مند شدن زندگی اجتماعی، برهم خوردن فضای انحصار و نفوذ ناپذیری فرهنگی و از بین رفتن مصونیت و تعرض ناپذیری فرهنگ‌ها در نتیجه جهانی شدن، قابلیت و توانایی فرهنگ‌ها برای هویت سازی را بسیار کاهش می‌دهد (Harvey, 1990:7). با

۱. مجازی سازی پدیده‌ای لحظه‌ای، بلاواسطه و همه جا حاضر می‌باشد که شبکه ارتباط متقابل را در مقیاس جهانی گسترش داده است. امروز در کنار جهان محسوس، جهانی مجازی پدید آمده که محصول انقلاب الکترونیک و انتقال آنی امواج است. فشرده‌گی زمان و مکان در کنار ترکیب حواس و شیوه‌های چند حسی ادراک از مهم ترین ویژگی‌های جهان مجازی است.

2. On Line Space

۳. دیوید هاروی در کتاب تاثیرگذار خود با عنوان "شرط پست مدرنیته" که در سال ۱۹۹۰ انتشار یافت، بر یکی از ابعاد حیاتی جهانی شدن یعنی تبدیل و دگرگونی فضا و زمان به واسطه فرایند فشرده‌گی زمان- فضا تاکید می‌کند. هاروی معتقد است که جهانی شدن، تشدید و افزایش سرعت ارتباطات و تحرک سرمایه، موجب "انقباض فضا و زمان" شده است.

جهانی شدن فرهنگ و گسترش و توسعه روایت‌ها و فراروایت‌های فرهنگی، مرزهای حریم فرهنگ در برابر نفوذ جریان‌های مستمر و بی هویت فرهنگی فرومی‌پاشد و حریم خصوصی فرهنگ پذیری و اجتماعی شدن به عنوان بنیان‌های پیشگیری اجتماعی از جرم نفوذ پذیر می‌شود.

۲.۲.۱. تضعیف هویت‌سازی زمان و بی‌بستر شدن روابط اجتماعی

زمان در معنای تداوم و استمرار داشتن شرط ضروری و از عوامل هویت‌سازی است که ایجاد و استمرار هویت بدون آن ناممکن است. انسان در زمان‌های مختلف و در معرض منابع متکثر شناخت و ادراک، هویت‌های متفاوتی تحصیل می‌کند. در جوامع سنتی، زمان به سبب پیوستگی با مکان، کارکرد ویژه هویتی خود را ایفا می‌کرد و انسان‌ها گذشت زمان را به صورتی کاملاً آگاهانه و مشترک تجربه می‌کردند. ولی گسترش تجدد و فرایند جهانی شدن، همان گونه که "فضا" به مثابه بستر را نابود کرد، "زمان" به مثابه استمرار و تداوم را نیز از بین برد. بدین ترتیب فرایند جهانی شدن توانایی هویت‌سازی زمان را نیز بسیار کاهش داد و صورت متفاوتی از رابطه زمان و فضا را رقم زد که از آن به فشردگی زمان - فضا تعبیر می‌گردد (گل محمدی، ۱۳۸۱: ۶۹).

تجدد در نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی، به عنوان یک جنبش فرهنگی، فرایند فشردگی زمان - فضا را شتاب می‌بخشد. بدین ترتیب می‌توان آغاز فرایند فشردگی زمان - فضا را آغاز فرایند جهانی شدن دانست. در چنین شرایطی فعالیت‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی چنان گستره‌ای جهانی می‌یابند که رویدادها، تصمیم‌ها و فعالیت‌ها در بخشی از جهان، افراد و اجتماعات بخش‌های کاملاً دور افتاده را هم متأثر می‌سازد. فرایند فشردگی زمان - فضا نظام اجتماعی را، که در آن حضور شرط لازم برای هر نوع فعالیت اجتماعی است درهم می‌شکند.

فروپاشی نظم و نسبت زمان و مکان، نتیجه جهانی شدن و گسترش تجدد در عرصه جهانی است که در نتیجه آن نظام اجتماعی مدرن با ویژگی‌های متفاوت از نظام اجتماعی سنتی در بستر تجدد شکل می‌گیرد. جامعه اطلاعاتی که در نتیجه فشردگی فضا - زمان بوجود می‌آید، اجتماعات و هویت‌های جدیدی خلق می‌کند که فاقد ویژگی و شرط حضور هستند. در جامعه اطلاعاتی یعنی جامعه‌ای که ارتباطات دیجیتالی و مجازی برتری و سیطره دارد، ذهنیت‌ها و هویت‌های ناپایدار، متکثر و پراکنده ظهور می‌کند که مبین هویت ناپایدار، سیال و متکثر انسان جدید است.

در فضای جهانی شدن و به دنبال تحول در فضا و زمان، رویدادها و روابط اجتماعی دور از بسترهای محلی واقع می‌گردد. بدون بستر شدن روابط اجتماعی و بازسازی این روابط در گستره فراگیر فضا و زمان به گونه‌ای است که هیچ حوزه محلی نمی‌تواند خود را از تأثیرات تحولات محیط

جهانی مصون دارد. هر اندازه که بی بستر شدن روابط اجتماعی تشدید می شود و کنش های اجتماعی در گستره جدید فراگیر واقعیت می یابند، فرایند جهانی شدن نیز تشدید می شود. در نتیجه جهانی شدن نه تنها موجب تحول و تغییر در ساختارها، نهادها و شبکه روابط اجتماعی می گردد، بلکه ادراک هستی شناسانه از جایگاه انسان در زندگی اجتماعی را نیز دگرگون می سازد تا آن جا که می توان گفت نظام های ارتباطی جهانی جدید در حال تغییر شکل دادن روابط میان موقعیت های محلی و شرایط اجتماعی هستند و جغرافیای زندگی سیاسی و اجتماعی را تغییر می دهند، این امور ممکن است در خدمت گسستن یا برکندن هویت ها از زمان ها، مکان ها و سنت های خاص در آیند (هلد، دیوید و مک گرو، ۱۳۸۲: ۵۸).

۲. تأثیر بحران هویت بر نسبی شدن هویت ها و شکل گیری تعارض های فرهنگی

موجودیت هر انسانی به تلقی او از خودش بستگی دارد و میزان پیوند و دلبستگی فرد به بیرون از خود و جامعه نوع تلقی او را از خود رقم می زند. این تلقی از خود که پاسخی به کیستی فرد نیز به شمار می رود همان هویت او است. هویت هر فرد از مهم ترین مولفه های شخصیتی اوست که دارای ابعاد متعددی است یعنی می توان گفت هر هویت مولفه هایی دارد که در عین حال که افراد متعددی را در درون خود و در کنار هم پیوسته نگاه می دارد، آن را از هویت های دیگر متمایز می سازد.

با جهانی شدن فرهنگ، فروپاشی مرزهای فرهنگی و نفوذپذیر شدن فرهنگ ها و هویت ها، مفهومی جدید از هویت با ویژگی فراگیری و جامعیت شکل می گیرد. نسبی شدن هویت ها در نتیجه وجود منابع متعدد و متفاوت فرهنگی هویت ساز الگوی پیچیده ای از اثر و کنش متقابل میان فرهنگ ها و هویت های فرهنگی متفاوت را ایجاد می کند. گسست در وفاق اجتماعی، تضعیف تعهد و وفاداری به نظام هنجاری جامعه و شکل گیری خرده فرهنگ ها در نتیجه تشدید آگاهی های فرهنگی؛ پیامدهای نسبی شدن هویت و شکل گیری تعارض های فرهنگی در جامعه هستند.

۱.۲. گسست در وفاق اجتماعی و شکل گیری هویت های پیوندی

در فرایند جهانی شدن در ورای شناسایی ناشی از جهانی شدن، شکل گیری هویت های پیوندی (هیبریدی) و وابستگی های جهان محلی، معنای انسان، جامعه، شهروندی و ملت جابجا و دگرگون می شود. انسان در چنین جوامعی دیگر تنها به جامعه ای که در آن متولد شده و رشد و بالندگی پیدا کرده و به هنجارها، باورها، ارزش ها، الزامات و محدودیت های آن؛ وابستگی ندارد، بلکه به فضای جهانی شده که تأثیرات و نفوذ فرهنگی عمیق و موثرتری بر وی داشته وابستگی پیدا می کند.

با فراگیری پدیده جهانی شدن فرهنگ، تداوم و تمامیت فرهنگی از بین می‌رود، دست یابی به استقلال فرهنگی با توسل به مقاومت و پایداری فرهنگی و بستن مرزها، دشوار می‌گردد و مرزهای هویتی استعداد مقاومت در برابر ورود عناصر فرهنگی بیگانه را به تدریج از دست می‌دهد (رجایی، ۱۳۸۳: ۳۸). بدین ترتیب در جهان آینده هر فرد تنها دارای یک هویت فردی و اجتماعی نیست، بلکه فرد واحد همزمان مکان استقرار دو یا چند هویت است. این حیرت و سرگشتگی ناشی از تکثر فرهنگی انواع متفاوتی از رویارویی برای حفظ و استمرار حیات فرهنگی را پدید می‌آورد.

در نتیجه جهانی شدن؛ فرهنگی عام، مشترک، بی‌هویت و فراگیر شکل می‌گیرد که تعلق و وابستگی به هیچ جغرافیا و مرز تفکیک کننده و تمایز آفرینی ندارد. پیدایش این همگرایی فرهنگی، سنگ بنای شکل‌گیری نظام جدید جهانی است که در آن فرایند نظام سازی و وحدت یابی نظامهای اجتماعی در بستر همگرایی فرهنگی صورت می‌گیرد.

در چنین فضایی که جریان های متکثر و گاه غیر همگرای فرهنگی در حال تغییر دادن سیاست هویت ملی هستند، تحولات فرهنگی گسترده و فراگیر معنایی جدید از تعلق و حساسیت جهانی ایجاد می‌کند که از وفاداری به مرزهای جغرافیایی و هویتی محدود فراتر می‌رود (هلد و مک گرو، ۱۳۸۲: ۳۸).

جهانی شدن فرهنگ، کلیت فرهنگی را به یک تجزیه فرهنگی تبدیل کرده و موجب ظهور ساختارهای جدیدی می‌شود که روندهای همزمان و در عین حال متعارض بسیاری را در جهان معاصر بوجود می‌آورد. در چنین فضایی هر چند تماس جوامع انسانی با هم و تشدید آگاهی ها راجع به ارزش های فرهنگی یکدیگر بر شناخت و فرهنگ پذیری آن ها تاثیرگذار است ولی نتیجه نهایی این اصطکاک فرهنگی، نسبی شدن فرهنگی و تعارض های ناشی از آن است و وفاق و اجماع بر سر معانی و ارزش های مشترک به سبب وجود شکاف های عمیق فرهنگی در میان جوامع سهل و آسان نیست.

در نتیجه جهانی شدن فرهنگ به سبب روابط و درگیری های اجتماعی تازه، متنوع و گسترده ای که برای افراد و جوامع به وجود می‌آورد موجب نسبی شدن فرهنگ ها، هویت ها و ارزش ها و در نتیجه تعارض های فرهنگی در درون و بیرون فرهنگ های ملی می‌گردد. بنابر این جهانی شدن نه تنها توانایی و استعداد ایجاد فرهنگ جهانی با ارزش ها، هنجارها و قواعد عام را ندارد، بلکه موجب شکاف در فرهنگ ها و نظامات اجتماعی و در نهایت گسست در هویت فردی و اجتماعی می‌گردد. نسبی شدن فرهنگ ها و تعارض میان خرده فرهنگ های موجود در جامعه موجب گسست در نظام ارزشی و تشدید شکاف و تعارض میان فرهنگ ها می‌شود. در جامعه متعارض فرهنگی که بر سر عناصر پایدار فرهنگ وفاق وجود ندارد پاره فرهنگ های مجزا و مستقلى وجود دارد که

هنجارهای هر یک برخاسته از ارزش‌های خاص و مورد وفاق آن‌ها است. وجود تعارض فرهنگی و گسست ارزشی در نظام‌ها و فرایندهای مؤثر بر جامعه پذیری، مانع فرهنگی جدی پیشگیری اجتماعی از جرم است.

ناهمنوابی با نظام فرهنگی و اجتماعی جامعه و نقض ارزش‌ها و هنجارهای جامعه بدین معنی است که فرایندهای جامعه پذیری و ادغام فرد در جامعه با آسیب مواجه است و فرهنگ جامعه‌ی در تعارض با فرهنگ رسمی و عمومی قرار دارد. این تعارض بستر مناسبی برای تشدید مقاومت‌های فرهنگی در برابر فرهنگ رسمی را فراهم می‌آورد.

شکل‌گیری نظام‌های ارزشی متفاوت و گاه متعارض در جامعه پیشگیری اجتماعی را با چالش روبرو می‌سازد (گسن، ۱۳۷۱: ۳۱۷) زیرا ایجاد الزام واحد و مشابه برای افرادی که در نظام‌های متکثر فرهنگ پذیر می‌گردند نمی‌تواند اقناع لازم و کافی در فرد برای پیوستن به الگوهای مطلوب جامعه را فرام کند و در نهایت یک جامعه پذیری خوب را موجب گردد و اگر پذیرش الزامات نهادهای کیفری هم باشد تنها ظاهری و برای فرار از ضمانت اجرای آن است.

به عنوان مثال شکاف یا گسست نسلی که یکی از مهم‌ترین پیامدهای بحران هویت می‌باشد پدیده‌ای است که در نتیجه آن نسل جدید اعتماد خود را به هنجارها و ارزش‌های نسل گذشته از دست می‌دهد و انگیزه لازم برای مشارکت در جامعه و پیوند با ارزش‌های آن را ندارد و در برابر فرهنگ و نظام ارزشی جامعه مقاومت می‌کند.

عوامل فرهنگی متعددی بر گسست نسلی تاثیرگذار است. از جمله این عوامل می‌توان به نفوذ رسانه‌ها در فضای واقعی و مجازی و نقش آنان در ایجاد تلقی جدید از خود و دیگران اشاره کرد. فاصله گرفتن تدریجی از ارزش‌های گذشته و نداشتن احساس تعلق و پیوستگی با آن‌ها، پیشگیری اجتماعی از جرم در جامعه ما را که مبتنی بر وفاق و همبستگی اجتماعی و وحدت هویتی است با آسیب مواجه کرده است.

۲.۲. تضعیف تعهد و وفاداری به نظام هنجاری جامعه

هویت هر فرد مجموعه‌ای انفکاک ناپذیر از روابط مادی و معنوی است و هویت ملی هر فرد به صورت بخشی از کل هویتش در رابطه با جامعه‌ای که به آن تعلق دارد یا احساس می‌کند که تعلق دارد، شکل می‌گیرد. تقویت هویت ملی بایستی از طریق ساختارهای عینی و ذهنی صورت گیرد. تقویت ساختارهای عینی وابسته به ایجاد و تقویت نظام‌های سیاسی و اجتماعی است که جایگاه هویت ملی و مذهبی را در حوزه اقتدار سیاسی و اجتماعی پر رنگ کند. تقویت ساختارهای ذهنی هویت از طریق تغییر در نگرش‌های مربوط به هویت و نیز تقویت پایه‌های فرهنگی هویت

تأمین می شود. چگونگی احساس تعلق و تعهد فرد در برابر جامعه، بازتاب ساختار معنوی و مادی هویت ملی است و با تغییر این ساختارها و احساس تعلق و تعهد در برابر جامعه نیز دچار تغییرات می شود.

فضای عمومی و جهان شمول ارتباطات روزانه با توسل به یک جریان و شبکه گسترده اطلاعات جهانی فرهنگ‌ها را در کنار یکدیگر قرار می دهد. فضاهاى جدید ارتباطات و اطلاعات به طور فزاینده‌ای در حال شکل گیری است. هر فضا افراد را در معرض فرهنگ با درونمایه ارزشی و هنجاری متفاوت و متعارض قرار می دهد (Castells, 2009: 167). کم ترین پیامد یکی شدن و یکسان شدن فرهنگ‌ها احساس تنهایی و رها شدگی در جهانی یکسان است. در جهانی که خرده فرهنگ‌ها و فرهنگ‌های اصیل اجتماعی رنگ باخته و همه چیز یکسان و یکنواخت گردیده باشد، دیگر تعهد و وفاداری به ساختارهای اجتماعی که موجب وفاق و انسجام اجتماعی می گردد و مولفه پیشگیری اجتماعی از وقوع جرم در جامعه است، معنای چندانی ندارد.

انسجام و همبستگی و تعهد و وفاداری به نظام هنجاری و شبکه معناسازی مهم ترین مولفه هایی هستند که در فرایند جامعه پذیری افراد تاثیر گذارند. توجه و تاکید بر مولفه های انسجام، همبستگی و فرهنگ اجتماعی به عنوان عوامل پویایی فرهنگی و اجتماعی که تاثیر بسزایی بر پیشگیری از جرم دارند موجب می شود تا نسل دوم پیشگیری از جرم از راه طراحی محیطی با انتقاد به نادیده گرفتن ابعاد اجتماعی پیشگیری از جرم شکل بگیرد. (دانشنامه بزه دیده شناسی و پیشگیری از جرم، ۱۳۹۳: ۳۱۹)

بر اساس این رویکرد؛ پیشگیری اجتماعی از جرم با آگاهی از این حقیقت صورت می گیرد که جرم معلول گسستگی اجتماعی یا ضعف تعلق فرد به جامعه است. شکست و ضعف پیوندهایی که فرد را به جامعه مرتبط می کند و هویت اجتماعی او را می سازند موجب می شود تا میزان تعهد و وفاداری فرد به جامعه کاهش پیدا کند و جامعه پذیری او را به عنوان فردی از اعضای جامعه با آسیب مواجه سازد.

پیشگیری اجتماعی از جرم با هویت دادن به افراد و درگیر و متعهد کردن آنان در جامعه، بر سر راه فعلیت یافتن استعدادها و ظرفیت های مجرمانه مانع ایجاد می کند. هنگامی که افراد احساس پیوستگی با نظامات جامعه پیدا می کنند، انگیزش لازم برای مشارکت در حفظ انسجام اجتماعی پیدا می کنند. در نتیجه پیشگیری اجتماعی که از طریق ایجاد تغییرات و اصلاحات در فرد و جامعه و آشناسازی افراد جامعه با نظام اجتماعی و فرهنگی به دنبال جامعه پذیر کردن و همنوا کردن افراد با نظام هنجاری و ارزشی جامعه است می تواند در اجرا با موانع فرهنگی مواجه گردد. بحران

هویت فرهنگی با ایجاد گسست در جامعه پذیری می‌تواند مانع موثری بر سر راه پیشگیری اجتماعی از جرم باشد.

۳.۲. تشدید آگاهی‌های فرهنگی و شکل‌گیری خرده فرهنگ‌ها

فرهنگ را باید مهم‌ترین و غنی‌ترین منبع هویت دانست. افراد و گروه‌ها در ارتباط با اجزا و عناصر فرهنگی گوناگون هویت می‌یابند. زیرا اجزاء و عناصر فرهنگ توانایی زیادی در تامین نیاز انسان به متمایز بودن و ادغام شدن در جمع دارند. اگرچه فرهنگ در ذات و حقیقت خود، تفاوت مدار است و شیوه زندگی خاصی را می‌سازد ولی این تفاوت و خاصیت در عین فراهم کردن امکان هویت یابی، به زندگی انسان‌ها معنا نیز می‌دهد.

با وجود ویژگی‌های پویایی، تفاوت و تمایز برای فرهنگ برخی اندیشمندان قرن نوزدهم میلادی بویژه فلاسفه و جامعه‌شناسان معتقد بودند که با گذشت زمان و پیدایش تحول در جوامع انسانی، نقش و تاثیر فرهنگ‌ها در زندگی اجتماعی در نتیجه تشدید آگاهی‌ها کم‌رنگ‌تر شده و جامعه‌ای بدون تمایزها و شکاف‌های اجتماعی و فرهنگی شکل خواهد گرفت.

پراکندگی و گستردگی هویت‌های چندگانه که مشخصه آن‌ها در کنار هم قرار گرفتن و تشدید آگاهی‌های گوناگون است، سبب می‌شود تا دیگر فرهنگ‌ها نتوانند به تنهایی یارای پاسخ‌گویی به گستره آگاهی و وسعت یافته بشر را داشته باشند هم‌چنین ارتباطات پیچیده ناشی از جهانی شدن فرهنگ، موجب گردیده تا ساخت اجتماعی واقعیت دگرگون و بنیان‌های اصالت و هویت تضعیف شوند. با فرسوده‌تر و نفوذ پذیرتر شدن مرزهای ملی، حد و مرزهای هویتی در هم می‌ریزند و از سلطه بلامنازع فرهنگ ملی کاسته می‌شود. و در نتیجه با گسترش جریان‌های جهانی و شکل‌گیری جامعه فراملی دولت با مشکل در عرصه هویت‌سازی مواجه می‌شود.

در جوامع سنتی، فرهنگ مولد مرزهای شفاف، پایدار و نظام‌های معنایی هویت‌آفرین است و توانایی و قابلیت تفاوت‌آفرینی و معنا بخشی بسیار بالایی دارد که در نتیجه می‌تواند وظیفه و کارکرد ویژه هویت‌سازی را در سطح عالی انجام دهد. فرهنگ در جوامع سنتی ارتباط و وابستگی تنگاتنگی با مکان دارد و این ویژگی، فرهنگ را در برابر ورود عوامل و مؤلفه‌های بیگانه، نفوذ ناپذیر و روابط میان فرد و جامعه را منسجم و پایدار می‌سازد.

در مقابل فرهنگ مدرن با ترویج فردیت و توسعه مفهوم شهروندی به نزاع میان ملت‌ها با دولت‌ها، مردم با مردم و ملت‌ها با ملت‌ها دامن زده و ادبیات اجتماعی مدرنیته با طرح و بسط مفاهیمی متعارض هم‌چون "انسان جدید" و "انسان سنتی" مرزهایی برای جدا سازی انسان‌ها و جوامع انسانی از یکدیگر ترسیم کرده است (رشاد، ۱۳۸۲: ۳۸). فرد گرایی را می‌توان محور ثقل دنیای

مدرن دانست که راس هرم هویت مدرن را می‌سازد. تاکید بر فردگرایی سبب تعارض های فرهنگی ناشی از تنوع و کثرت شیوه های فردی می‌شود (Morrison, 1995: 137). به تعبیر آلبرت کوهن تعارض میان فرهنگ‌ها زمانی شکل می‌گیرد که افراد نمی‌توانند با هنجارهایی که شتابان تغییر می‌کنند انطباق پیدا کنند.

فرایند جهانی شدن با تشدید آگاهی های فرهنگی هویت جوامع را تغییر می‌دهد. برخورد و تعامل فرهنگ ها و عناصر هویت بخش در گستره جهانی به نسبی شدن هویت‌ها می‌انجامد و تلاش و اقدام هایی پر شمار و گوناگون برای بازسازی هویت و مرزبندی های جدید هویتی آغاز می‌شود. هویت محصول نظام اجتماعی و فرهنگی است و فرد از گذر فرایند جامعه پذیری فرا می‌گیرد، ابزارها و روش‌هایی را که بر اساس ویژگی‌های فرهنگی تعریف شده اند استفاده کند تا به اهدافی که از لحاظ فرهنگی ترسیم شده اند دسترسی پیدا کند. (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۹۳: ۲۶۵) این موضوع یعنی پذیرش روش ها و اهداف فرهنگی می‌تواند جامعه پذیری خوب را تضمین کند ولی در نتیجه بحران هویت افراد جامعه در برابر فراوانی و تعارض اهداف فرهنگی قرار می‌گیرند که به وسیله منابع متکثر آگاهی به صورت مستمر تولید می‌شوند و فرایند جامعه پذیری و سازگاری فرد با هنجارها را پیچیده و مبهم می‌سازند. در چنین شرایطی است که دسترسی به وفاق بر سر ارزش ها آسان نخواهد بود.

در هر جامعه ای هنجارهای مسلط بازتاب وفاق اجتماعی هستند ولی وقوع تحولات و پیشرفت های گسترده در زمینه اطلاعات و تشدید آگاهی ها از دنیای پیرامون در فضای جهانی شدن فرهنگ موجب می‌شود تا افراد نتوانند در مورد ارزش های هویتی خود به وفاق و اقتناع برسند و در نتیجه همواره می‌کوشند تا هویت خود را در پرتو تعاریفی که جهانی شدن از معنای زندگی می‌دهد باز تعریف کنند. این امر به مرور موجب دگرگونی هویت های ملی می‌شود. وفاق اجتماعی به عنوان مولفه جامعه پذیری موجب پیوند افراد با جامعه و تشکیل شبکه منسجم از روابط اجتماعی می‌گردد و در نتیجه از بروز آسیب های اجتماعی و فروپاشی جامعه جلوگیری می‌کند.

نتیجه‌گیری

موضوع بحران هویت عامل مهم و تأثیر گذاری است که فرایند فرهنگ پذیری و در نتیجه به تبع آن جامعه پذیری را با آسیب مواجه می‌کند. بحران هویت و خلا فرهنگی ناشی از آن که در نتیجه تنوع منابع نفوذ و تضعیف یا فقدان هنجارهای سنتی ایجاد می‌شود به عنوان مانع فرهنگی جامعه پذیری، نظام معناسازی و ارزش گذاری فرد را که موجب وفاق اجتماعی و پیوند با جامعه می‌گردد با آسیب مواجه می‌سازد. گسست در نظام معنایی جامعه، گسست در روابط اجتماعی را موجب

می شود و در چنین شرایطی فرد ناتوان از جامعه پذیری و تطبیق با نظام اجتماعی جدیدی است که بر مبنای تغییرات فرهنگی استقرار یافته است.

امروز آشنایی و درک فزاینده ای نسبت به نیاز پیشگیری اجتماعی به جای استفاده از راهبردهای ترمیمی در جوامع در حال شکل گیری است که به موجب آن بایستی عوامل فرهنگی و اجتماعی جرم را ریشه کن شوند. در این راهبرد پیشگیرانه بایستی مقتضیات و حساسیت های فرهنگ و نظام فرهنگی به عنوان فضا و زیرساخت توسعه انسانی مورد توجه قرار گیرد و هیات اجتماع (جامعه مدنی، سازمان های مردم نهاد و دیگر کنشگران) توانایی های لازم برای مدیریت پیشگیری پایدار بر مبنای واقعیات نظام فرهنگی و اجتماعی را فراگیرند، از مشارکت و خلاقیت جامعه برای پیشگیری اجتماعی استفاده شود و جامعه قابلیت و توان لازم برای مقابله با آسیب های اجتماعی را بیاموزد.

در نتیجه؛ راهبرد پیشگیری اجتماعی از جرم در فضای جهانی شدن فرهنگ و درحالی که عوامل متعددی بیرون از اراده دولت ها بر فرهنگ پذیری تأثیر می گذارند و موجب بی بستر شدن و تضعیف روابط اجتماعی می گردند، مستلزم پیوستی است که در آن الزامات فرهنگی پیشگیری اجتماعی از جرم مورد توجه قرار گیرد.

منابع

- بیات، ب. و دیگران. ۱۳۸۷. **پیشگیری از جرم با تکیه بر رویکرد اجتماع محور**، چاپ اول، تهران: انتشارات معاونت اجتماعی نیروی انتظامی ایران.
- دهشیری، م. ۱۳۸۱. «جهانی شدن و هویت ملی»، **فصلنامه مطالعات ملی**، ۵: ص ۷۱-۱۰۰.
- رابرتسون، ر. ۱۳۸۵. **جهانی شدن: تئوری های اجتماعی و فرهنگ جهانی**، ترجمه کمال پولادی، چاپ اول، تهران: نشر ثالث.
- رجایی، ف. ۱۳۸۳. **مشکله هویت ایرانیان امروز: ایفای نقش در عصر یک تمدن و چند فرهنگ**، چاپ اول، تهران: نشر نی.
- رشاد، ع. ۱۳۸۲. **دموکراسی قدسی: مباحثی در باب زیرساخت ها و زمینه های سکولاریسم**، چاپ اول، تهران: انتشارات موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.
- روح الامینی، م. ۱۳۷۹. **زمینه فرهنگ شناسی**، چاپ اول، تهران: انتشارات عطار.
- روشه، گ. ۱۳۷۶. **جامعه شناسی تالکوت پارسونز، مجموعه بزرگان علوم انسانی (۲)**، ترجمه عبدالحسین نیک گهر، چاپ اول، تهران: انتشارات تبیان.

- زارع شاه آبادی، ا. و ابراهیم آبادی، م. ۱۳۹۰. «بررسی عوامل اجتماعی مرتبط با بحران هویت فرهنگی»، فصلنامه تحقیقات فرهنگی، ۴(۴): ص ۲۰۷-۲۲۸.
- شاطری پور، ش. ۱۳۹۱. «جهانی شدن فرهنگ و تاثیر آن بر پیشگیری اجتماعی از جرم در ایران»، رساله دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران، ص ۱۹۷.
- شرفی، م. ۱۳۸۰. جوان و بحران هویت، چاپ دوم، انتشارات سروش.
- علیخانی، ع. ۱۳۸۶. مبانی نظری هویت و بحران هویت، چاپ اول، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی، فرهنگ و مطالعات اجتماعی جهاد دانشگاهی.
- قریشی، ف. ۱۳۸۲. «جهانی شدن و تحول در تصور ما از خویشتن». فصلنامه مطالعات ملی، ۱۱: ص ۳۸-۵۸.
- کچوئیان، ح. ۱۳۸۵. تطورات گفتمان‌های هویتی ایران، چاپ اول، تهران: نشر نی.
- گسن، ر. ۱۳۷۱. «بحران سیاست جنایی کشورهای غربی»، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی. مجله تحقیقات حقوقی دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، ۱۰: ص ۳۳۶-۲۷۵.
- گل محمدی، ا. ۱۳۸۱. «جهانی شدن و بحران هویت». فصلنامه مطالعات ملی، ۱۰: ص ۴۸-۱۱.
- گیدنز، آ. ۱۳۷۸. تجدد و تشخص، ترجمه ناصر موفقیان، چاپ اول، تهران: نشر نی.
- مجتهدزاده، پ. ۱۳۷۷. «هویت ایرانی در آستانه سده بیست و یکم». ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ۱۲۹ و ۱۳۰: ص ۱۳۷-۱۲۴.
- محسنی، م. و دوران، ب. ۱۳۸۲. «هویت اجتماعی؛ رویکردها و نظریه‌ها»، مجله علوم تربیتی و روانشناسی دانشگاه فردوسی مشهد، (ویژه‌نامه هویت): ص ۹۰-۳۹.
- مهدی‌زاده، م. ۱۳۸۳. «انقلاب ارتباطات، جامعه شبکه‌ای و ذهنیت و هویت ناپایدار»، پایگاه اطلاع رسانی ایران و جامعه اطلاعاتی.
- نجفی ابرندآبادی، ع. ۱۳۹۱. «تقریرات درس جامعه‌شناسی جنایی (جامعه‌شناسی جرم)»، دانشگاه شهید بهشتی تهران. ص ۳۴۲-۲۶۴.
- نجفی ابرندآبادی، ع. ۱۳۹۳. جرم‌شناسی در آغاز هزاره سوم. دیباچه در نجفی ابرندآبادی، علی حسین و حمید هاشم بیکی، دانشنامه جرم‌شناسی، تهران: انتشارات گنج دانش.
- نجفی ابرندآبادی، ع. ۱۳۹۳. دانشنامه بزه‌دیده‌شناسی و پیشگیری از جرم. جلد اول، چاپ اول، تهران: نشر میزان.

نوجه فلاح، ر. ۱۳۸۶. هویت؛ واقعیتی ثابت یا سیال مقاله در مبانی نظری هویت و بحران هویت، چاپ اول، تهران: انتشارات مرکز مطالعات جوانان و مناسبات نسلی.

ورسلی، پ. ۱۳۷۸. **نظم اجتماعی در نظریه‌های جامعه‌شناسی**، ترجمه سعید معید فر، مجموعه علوم اجتماعی، چاپ اول، تهران: انتشارات تبیان.

هلد، د. و مک گرو، آ. ۱۳۸۲. **جهانی شدن و مخالفان آن**، ترجمه عرفان ثابتی، چاپ اول، نشر ققنوس.

- Ameli, SaiidReza, 2002. "Globalization, Americanization And British Muslim Identity", **London: Icas Press.**
- Castells, Manuel, 2009. **Communication Power**, **Oxford: Oxford University Publications.**
- Harvey, David, 1990. **The Condition of post modernity**, London: Oxford, Blackwell.
- Hughes, Gordon, 2003. **Community Crime Prevention, Quoted in The Sage Dictionary Of Criminology.**
- Livy.A, Visano, 1998. **Crime and culture: refining the traditions; Toronto; Canadian Scholars' Press Inc.**
- Morrison, Wayne, 1995. **Theoretical Criminology: From modernity to post modernism**, London: Cavendish Publishing.



جرائم ناقص: واکاوی سازگاری آموزه‌های فقهی و حقوقی

دکتر مرتضی طبیبی^۱ ✉

مهرداد اطهری^۲

تاریخ پذیرش: ۹۵/۹/۱۵

تاریخ دریافت: ۹۳/۴/۱۵

چکیده

قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ برخلاف قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۰ که اصولاً جرائم ناقص را بدون مجازات اعلام کرده بود از رویکرد قبلی عدول نموده و به موجب نظر برخی حقوقدانان شروع به جرم، جرم محال و جرم عقیم-که از مصادیق جرم ناقص محسوب می شوند- را در اکثر جرائم قابل مجازات دانسته است. دلیل عدم جرم‌انگاری جرم ناقص در قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۰ به دلیل تبعیت از فقهایی بوده که عقیده بر عدم حرمت مقدمه حرام و همچنین عدم حرمت تجری داشته اند در حالی که قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ با تبعیت از فقهایی که عقیده بر حرمت مقدمه حرام و حرمت تجری دارند جرم ناقص را به رسمیت شناخته است و شروع به بسیاری از جرائم، جرم محال و به موجب برخی نظرات، جرم عقیم را قابل مجازات اعلام کرده است ولی واقعیت این است که قانونگذار با تبعیت از معیارهایی منطقی می تواند هر رفتاری را جرم‌انگاری کند هر چند اقدامات مزبور دارای حرمت شرعی نباشند و جرم ناقص نیز از این قاعده مستثنی نمی‌باشد.

واژگان کلیدی: جرم ناقص، شروع به جرم، جرم عقیم، جرم محال، قاعده سد ذرایع، مقدمه حرام، تجری.

✉ tabibi890@gmail.com

۱. استادیار گروه حقوق دانشگاه اصفهان

۲. کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم شناسی دانشگاه اصفهان

مقدمه

در حقوق مدون مصادیق جرم ناقص را شروع به جرم، جرم عقیم و جرم محال تشکیل می دهند. در شروع به جرم مرتکب به منظور عملی نمودن قصد مجرمانه خود دست به عملی می زند که در صورت وقوع، به موجب قانون، جرم به حساب می آید ولی در نتیجه مداخله عامل غیر ارادی، آن عمل در نیمه راه متوقف می گردد و نتیجه ی مورد نظر مرتکب حاصل نمی شود. (فرهودی نیا، ۱۳۸۱: ۲۰) در جرائم عقیم و محال مرتکب بر خلاف شروع به جرم که در نیمه راه متوقف می شود تا پایان مسیر مجرمانه پیش می رود اما نتیجه ای از اعمال ارتکاب یافته، عاید او نمی شود به عبارت دیگر باوجود پایان کلیه عملیات، به موفقیت نهایی نمی رسد. (نوربها، ۱۳۸۴: ۲۳۶) در کلیه مصادیق مذکور فاعل عزم خود را جزم نموده تا جرمی که در مخیله خویش پروراند را مرتکب گردد ولی به دلایلی که عمدتاً خارج از اراده اوست نتوانسته قصد مجرمانه اش را به منصه ظهور برساند. همین قصد مجرمانه دال بر حالت خطرناک اوست و در نتیجه نظام های حقوقی را بر آن می دارد تا با چنین مجرم خطرناکی به مقابله برخیزند. قانون گذار ایران نیز، پیش از انقلاب به تبعیت از سایر نظام های حقوقی جرم ناقص را به رسمیت شناخته بود ولی پس از انقلاب رویکرد خود را تغییر داد تا جایی که با تصویب ماده ۴۱ قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۰ عملاً موجب خروج جرائم ناقص از زمره عناوین مجرمانه گردید در حالی که در قانون جدید مجازات اسلامی، مقنن به موجب ماده ۱۲۲ تقریباً شروع به جرم و جرم عقیم را در همه جرائم، جرم و قابل مجازات دانسته است و به موجب تبصره ماده مذکور، جرم محال را هم در حکم شروع به جرم قلمداد کرده است. دلیل تفریط و افراط قانون گذار را باید در این دانست که قانون گذار ایران در جهت اسلامی کردن جرائم ناقص به عنوان یک نهاد حقوق جزایی مدرن دچار سردرگمی و تشتت عقیده شده است (غمامی، ۱۳۸۶: ۳۸)، به گونه ای که در قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۰ در برخورد با این جرائم بسیار مسامحه نموده و به حالت خطرناک بزهکاران توجهی نداشته است و در قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ عقیده ای افراطی در پیش گرفته و نسبت به اصل سرزنش پذیری به عنوان یک اصل بنیادین در مجازات ها تا حدی خود را بیگانه نشان داده است. آنچه گفته شد این ضرورت را اقتضا می کند تا مصادیق جرم ناقص در حقوق عرفی مورد تحلیل فقهی قرار بگیرند تا مشخص شود آیا موضع قانون گذار ۱۳۷۰ در حذف چنین جرائمی از پشتوانه فقهی برخوردار بوده یا موضع قانون گذار ۱۳۹۲ در احیای این جرائم؟ لذا برای رسیدن به این هدف این نوشتار را به دو قسمت تقسیم نموده که در قسمت اول جرائم ناقص از منظر مبانی فقهی تجزیه و تحلیل می شوند و با نهاد های مشابه

فقهی یعنی قاعده سد ذرایع، مقدمه حرام و تجری تطبیق و مقایسه می‌گردند و در قسمت دوم موضع قوانین جزایی ۱۳۷۰ و ۱۳۹۲ در برخورد با این جرائم نقد می‌شود.

۱. تحلیل فقهی جرائم ناقص

۱.۱. شروع به جرم

در شروع به جرم مرتکب با عبور از قصد مجرمانه و عملیات مقدماتی وارد در مرحله اجرایی جرم مقصود خود شده و در حالی که تا اتمام کامل جرم تنها یک گام باقی مانده، به دلیل مداخله یک عامل خارجی از رسیدن به نتیجه مورد نظر ناکام می‌ماند ولی از آنجا که جرم به صورت ناقص محقق گردیده، ذیل عنوان شروع به جرم مستحق مجازات خواهد بود. بر اساس این تعریف برای تحقق شروع به جرم دو شرط لازم است:

شرط اول: مرتکب، شروع به اجرای جرم نماید: در واقع شروع به اجرای جرم را باید برزخ میان اعمال مقدماتی و شروع به جرم دانست زیرا در حالی که اعمال مقدماتی جزء در موارد استثنایی غیر قابل مجازاتند، شروع به اکثر جرائم، با اعمال مجازات همراه است بنابراین باید اعمال مقدماتی از شروع به اجرا تمیز داده شود زیرا اگر اعمال مقدماتی در عنوان شروع به اجرا داخل گردد، جرم محسوب می‌شود و ذیل عنوان شروع به جرم قابل مجازات خواهد بود. برای تفکیک اعمال مقدماتی از شروع به اجرا سه راهکار وجود دارد که ابتدا این سه راهکار به اختصار تبیین و سپس مورد واکاوی فقهی قرار می‌گیرند.

الف) راهکار عینی

مطابق این راهکار زمانی فاعل در مرحله شروع به جرم قرار دارد که یکی از افعالی را که در تعریف قانونی جرم آمده است چه به عنوان رکن تشکیل دهنده و چه به عنوان کیفیت مشدده جرم مرتکب شود. (اردبیلی، ۱۳۸۴: ۲۲۰) به عنوان مثال کسی که مسلحانه از دیواری بالا رفته و یا حرزی را شکسته و وارد منزلی شده است ذیل عنوان شروع به سرقت مجازات می‌شود نه شروع به قتل عمد زیرا بالا رفتن از دیوار و شکستن حرز، در قانون از کیفیات مشدده سرقت پیش بینی شده است نه قتل. (استفانی، ۱۳۸۳: ۳۲۵)

ب) راهکار ذهنی

مطابق این راهکار اگر عمل انجام شده به طور قطع نشانه وجود قصد ارتکاب جرم باشد، حتی اگر جنبه مقدماتی هم داشته باشد، شروع به جرم تحقق یافته است. بر این اساس کلیه اعمالی که با قصد ارتکاب جرم رابطه پیدا می‌کند شروع به اجرا است. (حبیب‌زاده، ۱۳۷۸: ۲۰) به عبارت دیگر

آن لحظه‌ای که مرتکب از نظر ذهنی کاملاً خود را مصمم نموده است که جرم را تا انتها به پایان برساند، شروع به اجرای جرم خواهد بود. از عقاید پیروان این دیدگاه چنین استفاده می‌شود که برای مجازات نباید تنها اعمال خارجی مرتکب را در نظر گرفت بلکه باید بیشتر به روحیه و قصد مشارالیه که بیانگر حالت خطرناک اوست توجه نمود. (دکترزاده، ۱۳۱۸: ۴۹۶).

ج) راهکار تلفیقی

مطابق این راهکار شروع به اجرا، اعمالی است که همگی حاکی از قصد مجرمانه مرتکب باشند طوری که نتوان آن اعمال را به گونه‌ای دیگر تفسیر نمود بنابراین چنانچه اعمالی که مرتکب انجام داده، قابل حمل بر اغراض و مقاصد متعدد باشد شروع به جرم نبوده (محسنی، ۱۳۷۵: ۱۷۵) و از اعمال مقدماتی محسوب می‌شود. به عنوان مثال برای تحقق شروع به قتل لازم نیست که فاعل اولین ضربه خود را به مجنی علیه وارد سازد بلکه چنانچه چاقو به دست در حال یورش به سوی قربانی دستگیر شود، مرتکب شروع به قتل شده است. (جندی عبدالملک، ۴۱۵)

چنانچه بخواهیم راهکارهای ارائه شده برای تفکیک اعمال مقدماتی از شروع به اجرا را از منظر مبانی فقهی مورد تحلیل قرار دهیم باید یادآور شویم که راهکار ذهنی نمی‌تواند راهکار مورد پذیرش باشد زیرا در راهکار ذهنی این شبهه وجود دارد که از چه زمانی واقعاً مرتکب تصمیم گرفته که مسیر مجرمانه خود را تا انتها طی کند یا آن گونه که ویدال (vidal) و مگنول (magnol) گفته اند خطرات عمل را تقبل کرده و درهای پشت سر را کاملاً ببندد. (نوربها، ۱۳۸۴: ۲۲۲) به عنوان مثال در مورد قتل، آیا از لحظه‌ای که سم را از مغازه می‌خرد؟ یا زمانی که در حال حرکت به جایی است که قربانی در آن حضور دارد؟ یا زمانی که سم را در غذای او می‌ریزد؟ یافتن لحظه‌ای که مرتکب واقعاً در صدد خطر حادثه را بپذیرد یا به بیان دیگر راه بازگشت خود را مسدود کند بسیار دشوار به نظر می‌رسد و گاه ممکن است این لحظه در همان مرحله تصمیم‌گیری واقع شده باشد. (اردبیلی، ۱۳۸۴: ۲۲۲) این در حالی است که بر اساس قاعده «درأ» - که یک قاعده متقن عقلی و نقلی است و مستند آن، حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌باشد که فرمود: «ادعوا الحدود بالشبهات» (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۴۷) - فقها گفته‌اند در اکثر مسائل جزایی هرگاه شبهه‌ای پیش آید جرم ثابت نمی‌شود، خواه جرم مذکور حدی باشد، خواه تعزیری. (بجنوردی، ۱۴۰۱: ۱۷۶) همچنین تفاوتی نمی‌کند که این شبهه برای قاضی ایجاد شود یا برای متهم. (محقق داماد، ۱۳۸۳: ۷۳) بنابراین بر اساس آنچه گفته شد می‌توان دریافت که اعمال راهکار ذهنی، با اعمال «قاعده درأ» در تعارض است چون با تبعیت از راهکار ذهنی در رکن قانونی شروع به جرم شبهه ایجاد می‌شود زیرا معلوم نیست که فاعل برای ارتکاب جرم مقصود خود، باید چه مقدار از مسیر مجرمانه را طی کند تا

قانون او را به ارتکاب شروع به جرم، قابل مجازات بدانند. این مسأله از این جهت دارای اهمیت است که در جرائم ناقص، مؤاخذه مرتکب به خاطر اقداماتی که انجام داده نیست، بلکه مؤاخذه او به دلیل جرمی است که قصد داشته تا با کمک آن اقدامات، مرتکب شود و دیدگاه ذهنی سبب می‌گردد تا بسیاری از این اقدامات که تا اجرای کامل جرم فاصله بسیاری دارند: صرفاً به دلیل آن که با قصد مجرمانه ارتکاب یافته‌اند، وصف جزایی پیدا نمایند که سبب گسترش جرائم ناقص از جمله شروع به جرم می‌شود و این گستردگی بی حد و مرز، با مخالفت اصل تفسیر مضیق قوانین جزایی و تفسیر به نفع متهم که رابطه تنگاتنگی با قاعده «درأ» دارند، روبرو خواهد شد. البته در ادامه توضیح داده می‌شود که چنانچه اقدامات مرتکب به گونه‌ای باشد که به وضوح، بر قصد مجرمانه او دلالت کند، در اینکه اقدامات مزبور ذیل عنوان شروع به جرم، قابل مجازات باشند، شبهه‌ای وجود نخواهد داشت.

بنابراین از آنجا که حکم کردن بر اساس «ظاهر امور» از مسلمات عرفی، عقلی و شرعی است می‌توان اعمالی را شروع به اجرای جرم دانست که ظهور در این دارند که قصد فاعل از ارتکاب آنها، انجام عمل مجرمانه بوده است. در واقع هنگامی که اعمال ارتکاب یافته، ظهور در این داشته باشند که به وقوع جرم منتهی می‌شوند، جایی برای اعمال قاعده «درأ» باقی نمی‌ماند زیرا قاعده «درأ» به هنگام عروض شبهه به کار می‌رود، در حالی که در اینجا شبهه‌ای وجود ندارد. به عبارت دیگر از لحاظ اصولی، در این موارد، میان اصل عدم و ظاهر تعارض حاصل می‌شود و قاعده این است که در صورت چنین تعارضی باید ظاهر را بر اصل عدم مقدم نمود زیرا اصل عدم به معنای آن است که تا دلیلی برای وجود حکم یا موضوعی نباشد، اصل بر آن است که وجود نداشته باشد، در حالی که ظاهر، حکم به وجود آن می‌کند بنابراین با تحقق ظاهر، موضوع اصل عدم منتفی می‌شود و جایی برای اعمال آن باقی نمی‌ماند. (زراعت، ۱۳۸۵: ۱۰۹) نتیجه اینکه هر چند به موجب قاعده «درأ» در صورت ایجاد شبهه، اصل، عدم تحقق جرم است ولی هرگاه ظاهر اقدامات انجام گرفته به گونه ای باشد که از آن اقدامات نتوان، جز منتهی شدن آنها به وقوع جرم، نتیجه دیگری گرفت، دیگر شبهه ای در کار نخواهد بود و در نتیجه ظاهر بر اصل عدم، مقدم می‌شود.

آنچه گفته شد دقیقاً همان راهکاری است که معیار تلفیقی ارائه می‌دهد بنابراین می‌توان اذعان نمود که راهکار تلفیقی از بیشترین پشتوانه فقهی برخوردار است زیرا همان گونه که معیار تلفیقی، شروع به اجرا را عملی می‌داند که بدون هیچ گونه ابهامی بر قصد ارتکاب جرمی خاص دلالت دارد، به موجب «عمل به ظاهر» نیز شروع به اجرای جرم را می‌توان اعمالی دانست که بدون هیچ گونه شبهه‌ای، ظهور در این دارند که قصد فاعل آنها، ارتکاب یک فعل مجرمانه بوده است طوری که نتوان اقدامات فاعل را به گونه‌ای دیگر تفسیر نمود. البته ناگفته نماند که راهکار عینی نیز در

جرائمی که طی نمودن مقداری از رکن مادی آنها، ظهور در قصد مجرمانه فاعل دارد، می‌تواند در تفکیک عملیات مقدماتی از شروع به اجرا، مورد تبعیت قرار بگیرد.

شرط دوم: ناتمام ماندن جرم، معلول مداخله یک عامل خارجی باشد: دومین شرط تحقق شروع به جرم، عدم اتمام آن در اثر انصراف غیر ارادی است. برای این که شروع به جرم محقق گردد صرف این که مرتکب، شروع به اجرای آن بنماید کافی نیست بلکه لازم است که میان فعل مرتکب و نتیجه مجرمانه عاملی که خارج از اراده اوست مداخله کند و مانع از این گردد که مرتکب به نتیجه دلخواهش برسد بنابراین اگر عدم اتمام جرم به سبب انصراف ارادی باشد، فاعل آن به ارتکاب شروع به جرم مجازات نخواهد شد. البته اگر مقدار عملی که مرتکب گردیده دارای عنوان مجرمانه مستقل باشد، به مجازات آن محکوم می‌گردد به عنوان مثال کسی که به قصد قتل دیگری با اسلحه به طرف او نشانه‌روی می‌کند ولی بلافاصله به میل و اراده خود از مقتول ساختن مجنی علیه منصرف می‌شود، ذیل عنوان شروع به قتل تحت تعقیب کیفری قرار نمی‌گیرد ولی چنانچه مجوز قانونی برای حمل سلاح نداشته باشد، کیفر حمل سلاح غیر مجاز برای او قابل اعمال خواهد بود. (گلدوزیان، ۱۳۸۷: ۱۷۲) در مورد اینکه آیا از منظر آموزه های فقهی نیز برای تحقق شروع به جرم انصراف غیر ارادی شرط است یا خیر، روایت صحیح حلبی از امام صادق علیه السلام قابل نقل است که هر چند فحواي این روایت ظاهراً شبیه به موضوع بحث می‌باشد ولی تفاوت عمده ای با آن دارد که در ادامه بدان پرداخته می‌شود. در روایت صحیح حلبی آمده که از امام صادق علیه السلام در خصوص مردی سؤال کردم که خانه‌ای را سوراخ کرد و قبل از اینکه دسترسی به چیزی پیدا کند، دستگیر شد. فرمود: «مجازات می‌شود.» (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۲۶۲) در این روایت هر چند هر دو شرط تحقق شروع به جرم فراهم بوده است (۱- شروع به اجرای جرم به واسطه سوراخ کردن خانه ۲- مداخله عامل خارجی به واسطه دستگیری شدن) ولی آنچه این موضوع را با شروع به جرم متمایز می‌کند این است که امام علیه السلام در این روایت مرتکب را به دلیل آنکه شروع به سرقت کرده بوده مستحق تعزیر ندانسته بلکه او را به دلیل سوراخ کردن خانه که از گناهان محسوب می‌شود تعزیر نموده است. در واقع در این روایت عملی که فاعل برای سرقت مرتکب شده، فی نفسه دارای حرمت شرعی بوده و به همین دلیل امام او را تعزیر نموده است در حالی که در شروع به جرم، فاعل به خاطر آنچه قصد ارتکاب آن را داشته، مورد مؤاخذه و سؤال قرار می‌گیرد و نه به خاطر عملی که انجام داده است. (مرعشی، ۱۳۷۱: ۱۳) بنابراین آنچه در اینجا نیاز به توضیح دارد، پاسخ به این سؤال است که اگر عملی که فی نفسه مباح است، در راستای ارتکاب یک عمل حرام صورت بگیرد، آیا واجد وصف حرمت می‌شود و امکان تعزیر آن وجود دارد؟ در این مورد، قاعده ای میان فقهای عامه وجود دارد که از آن تحت عنوان «سدّ ذرایع» نام برده می‌شود. به موجب این قاعده

کارهای مباح و حلالی که وسیله انجام عمل حرامی قرار گیرد حرام و ممنوع است. (محمدی، ۱۳۸۵: ۲۵۷) به عنوان مثال برخی فقهای حنبلی با استناد به این قاعده، ورود زنان به قبرستان را تحریم کرده‌اند چون رفتن آنها به این اماکن جهت انجام سوگواری عادتاً موجب برهنه شدن سر و روی آنان جلوی دیدگان اجنبی می‌گردد و مفسده دارد، پس باید از ابتدا راه آن بسته شود. (مکارم شیرازی، ۱۴۲۷: ۳۴۵) همان‌گونه که مثال به خوبی نشان می‌دهد، این قاعده بر خلاف اصل اباحه می‌باشد و سبب می‌گردد تا بسیاری از کارهای مباح، حرام گردند (حبیب‌زاده، ۱۳۷۸: ۲۳) به همین دلیل نیز فقهای امامیه این قاعده را نپذیرفته‌اند. (محمدی، ۱۳۸۵: ۲۵۷) از لحاظ حقوق عرفی نیز این قاعده تفاوتی اساسی با شروع به جرم دارد زیرا قاعده سده ذرایع در صدد ممنوعیت اعمال مباحی است که شخص از ارتکاب آن‌ها قصد رسیدن به یک فعل حرام را ندارد اما ماهیت این اعمال به گونه‌ای است که غالباً مفسده‌ای بر آنها مترتب می‌گردد مانند زینت نمودن زن در عده وفات شوهر که ممکن است منجر به مفسده‌ای شود. (جناتی، ۱۳۷۰: ۳۷۳) یا رفتن زنان به گورستان که توضیح آن گذشت. در حالی که در شروع به جرم، شخص از ارتکاب اعمال مباح، قصد رسیدن به یک فعل مجرمانه را دارد.

نهاد فقهی دیگری که شباهت بیشتری به شروع به جرم نسبت به قاعده سده ذرایع دارد، «مقدمه حرام» می‌باشد. در مقدمه حرام بحث بر سر این است که آیا حرمت و ممنوعیت ذاتی یک عمل به مقدمات آن نیز سرایت می‌کند و مقدمات نیز به تبع ذی المقدمه ممنوع و حرام می‌شوند؟ (قیاسی، ۱۳۹۱: ۱۴۲) به عبارت دیگر هرگاه شخص، اعمال مباح را دستاویزی برای ارتکاب فعل حرام قرار دهد، آیا این اعمال به جهت آن که در راستای ارتکاب حرام انجام گرفته‌اند حرام می‌شوند؟ در پاسخ به این سؤال عده‌ای از فقهای امامیه گفته‌اند که حرمت ذی المقدمه به مقدمه سرایت می‌کند یا به عبارت دیگر مقدمه حرام، حرام است ولی عده دیگری به عدم حرمت مقدمه حرام حکم کرده‌اند و گفته‌اند که مقدمه حرام، حرام نیست.

الف) فقهای که معتقدند، مقدمه حرام، حرام است: از جمله ی این فقها مرحوم احمد نراقی است. ایشان در کتاب «عوائد الایام» برای مقدمه حرام سه فرض تبیین کرده است.

فرض اول: زمانی که مقدمه حرام، سبب ارتکاب حرام باشد که در این صورت سبب، حرام و معصیت است مانند قرار دادن آتش بر بدن کسی. در این مثال آتش، سبب ارتکاب حرام است و حرام، همان جرحی است که به مجنی علیه وارد می‌شود.

فرض دوم: زمانی که مقدمه حرام، شرط ارتکاب حرام باشد اما شخص با فراهم ساختن آن، قصد انجام حرام را ندارد مانند کسی که به شهری سفر می‌کند که در آن نوشیدن مشروبات الکلی یا

ارتکاب اعمال منافعی عفت ممنوع نیست ولی او از این سفر قصد ارتکاب اعمال مذکور را ندارد که چنین سفری برای او مستوجب گناه و عقوبت نیست.

فرض سوم: زمانی که مقدمه حرام، شرط ارتکاب حرام باشد و شخص با فراهم ساختن آن قصد انجام حرام را داشته باشد که در این صورت مقدمه حرام، حرام خواهد بود مثلاً در فرض قبل شخص به قصد نوشیدن مشروبات الکلی یا ارتکاب اعمال منافعی عفت به آن شهر سفر می‌کند ولی پس از سفر، عاملی مانع از ارتکاب حرام می‌شود که باز او به خاطر اصل سفر گناهکار و مستحق تعزیر است.

از میان فروض فوق، فرض سوم با مقوله شروع به جرم انطباق پیدا می‌کند. مرحوم احمد نراقی برای اثبات ادعای خود به دو دلیل تمسک می‌جوید: اول اینکه، فاعل هنگام انجام مقدمه حرام به دلالت عرف، عصیانگر شناخته می‌شود و هر عصیانی بر اساس اجماع فقها و نصوص وارده حرام است و مرتکب آن گناهکار. دوم این که، تردیدی نیست که انجام مقدمه حرام به قصد رسیدن به حرام، اطاعت از شیطان و پیروی از هوای نفس است و هر دوی آن‌ها حرامند، حرام بودن اطاعت از شیطان کاملاً واضح است و حرام بودن پیروی از نفس نیز به استناد اجماع، کتاب و سنت متواتره است. (نراقی، ۱۴۱۷: ۷۱)

ب) فقهای که معتقدند مقدمه حرام، حرام نیست: از جمله این فقها آخوند خراسانی (ره) است. ایشان در کتاب «کفایه الاصول» اظهار می‌دارد: «مقدمه حرام، حرام نیست زیرا ممکن است فردی تمام مقدمات فعل حرامی را مهیا کند اما بعد از تدارک جمیع مقدمات، اراده ارتکاب حرام ننماید بلکه می‌تواند مرتکب حرام شود یا این که آن را ترک نماید مثلاً فردی تمام مقدمات شرب خمر را مهیا می‌کند اما بعد از آن، لازم نیست که شرب خمر تحقق پیدا کند زیرا اراده و اختیار فاعل، آخرین جزء علت هست یعنی اگر او بعد از تهیه تمامی مقدمات، اراده نماید شرب خمر تحقق پیدا می‌کند بنابراین دلیلی ندارد که آن مقدمات، متّصف به حرمت شود زیرا وجود و عدمشان تأثیری در حصول حرام ندارد.» (حسینی قمی، ۱۳۷۸: ۴۱۷) به عقیده ایشان اگر مقدمه حرام، علت تامه تحقق حرام باشد به نحوی که بعد از انجام مقدمه، لامحاله ذی المقدمه هم تحقق پیدا کند، در این صورت مقدمه حرام هم حرام می‌شود لکن نوع و اکثر مقدمات حرام از چنین ماهیتی برخوردار نیستند زیرا همان طور که گفته شد اراده انسان به گونه‌ای است که می‌تواند از ارتکاب حرام اجتناب کند و لو آن که کلیه مقدمات آن را هم تدارک دیده باشد به عبارت دیگر هر چند ترک حرام مطلوب است اما ترک حرام متوقف بر ترک آن مقدمات نیست بلکه ممکن است فردی تمام مقدمات حرام را اتیان نماید اما در عین حال حرام را ترک کند. (حسینی قمی، ۱۳۷۸: ۴۱۸)

دیدگاه‌های مذکور و ارتباط آنها با شروع به جرم، از دو جهت قابل بررسی می‌باشد.

جهت اول: جرم انگاری شروع به جرم با تبعیت از فقهایی که اعتقاد به حرمت مقدمه حرام دارند امکان‌پذیر است (دیدگاه اول). ممکن است انتقاد شود که پیروی از این دیدگاه سبب می‌گردد تا اعمال مقدماتی (مرحله دوم ارتکاب جرم) نیز به همراه اعمال اجرایی (مرحله سوم ارتکاب جرم) ذیل عنوان شروع به جرم مجازات شود در حالی که اعمال مقدماتی جز در مواردی که عنوان مجرمانه مستقل دارند، قابل مجازات نیستند. در پاسخ به این انتقاد باید گفته شود، اعتقاد به حرمت مقدمه حرام و قابل تعزیر بودن آن بیشتر ناظر بر مرحله ثبوت حرام است تا مرحله اثبات حرام در حالی که در حقوق جزا فقط اعمالی مستحق مجازاتند که به اثبات برسند بنابراین چنانچه اقداماتی که مرتکب با قصد رسیدن به فعل مجرمانه انجام می‌دهد تا اجرای کامل جرم آن چنان فاصله داشته باشند که عملاً امکان اثبات آن در محاکم نباشد از زمره اعمال مقدماتی محسوب می‌شوند هر چند مرتکب آن در پیشگاه خداوند گناهکار باشد و مستحق عقاب. به عبارت دیگر گناهکار بودن شخص دلالت بر مجرم بودن او نمی‌کند زیرا تا زمانی که نتوان جرم او را اثبات نمود امکان مجازات کردن او وجود ندارد به عنوان مثال کسی که به قصد ارتکاب شرب خمر به شهری سفر می‌کند و در آن شهر نمی‌تواند قصدش را عملی سازد، هر چند سفر او حرام است اما آیا می‌توان در محاکم ثابت نمود که او از سفر، قصد ارتکاب حرام داشته و در نتیجه او را تعزیر کرد؟ اما اگر همین شخص در آن شهر در حالی که لیوان حاوی خمر را بر لبانش گذاشته دستگیر شود می‌توان، مجرم بودن او را اثبات کرد زیرا بر اساس آنچه در تفکیک اعمال مقدماتی از شروع به اجرا گفته شد عمل او ظهور در این دارد که اگر عامل خارجی پیش نمی‌آمد شرب خمر قطعی بود.

جهت دوم: مقدمه حرام، خواه حرام باشد (دیدگاه اول) خواه نباشد (دیدگاه دوم)، هیچ ربطی به مقوله شروع به جرم ندارد زیرا فقها در ارتباط با حرمت یا عدم حرمت مقدمات اظهار نظر کرده‌اند در حالی که حرمت یک عمل لزوماً به معنای جرم بودن آن نیست چه اینکه بسیاری از محرمات وجود دارد که قانونگذار آنها را جرم ندانسته مانند غیبت و دروغ و بر عکس، بسیاری از جرائم وجود دارد که حرمت شرعی ندارند مانند شکار یا صید حیوانات، بدون مجوز قانونی. چنانچه از این جهت به موضوع نگریسته شود، شروع به جرم در زمره جرائم دسته دوم قرار می‌گیرد که علی‌رغم اینکه از حرمت شرعی برخوردار نیست ولی به دلیل اینکه در تعارض با نظم و امنیت اجتماعی قرار دارد و جلوگیری از آن لازم و ضروری است، حکومت اسلامی آن را ممنوع و قابل تعزیر اعلام کرده است (قیاسی، ۱۳۹۱: ۱۴۴) زیرا اعمالی که مرتکب انجام داده به وضوح حالت خطرناک او را نشان می‌دهد و به مصلحت نیست که از مجازات چنین شخصی که با سوء نیت مقداری از عمل مجرمانه را مرتکب شده، فقط به این دلیل که نتوانسته مسیر مجرمانه را تا انتها طی کند چشم‌پوشی نمود.

بر اساس هر دو جهت، تحقق شروع به جرم منوط به انصراف غیر ارادی مرتکب خواهد بود. در جهت اول شرط اینکه مقدمه، حرمت را از ذی‌المقدمه کسب کند یا به بیان دیگر حرمت مقدمه به ذی‌المقدمه سرایت کند این است که مرتکب به واسطه یک عامل خارجی نتواند به ذی‌المقدمه نائل شود و الا اگر کسی اعمال مباحی را برای ارتکاب عمل ممنوعی انجام دهد و سپس با اراده از ارتکاب عمل ممنوع بپرهیزد دلیلی برگناهکار بودن او وجود ندارد زیرا در این صورت شخص را به دلیل انجام اعمال مباح عقوبت نموده ایم. در جهت دوم نیز شرط ثبوت حالت خطرناک مرتکب، عدم انصراف ارادی او از ادامه ارتکاب جرم است زیرا در اینجا نیز چنانچه شخصی به میل خود از ادامه عمل مجرمانه خودداری ورزد و اقدامات انجام گرفته فی نفسه مباح باشد، دلیلی مبنی بر اینکه او هنجارهای جامعه را نقض نموده وجود ندارد، تا بتوان بر اساس آن به حالت خطرناک مرتکب حکم نموده و او را مستحق تحمل مجازات دانست.

۲.۱. جرم عقیم

در جرم عقیم مرتکب تا پایان مسیر مجرمانه پیش می‌رود اما پس از طی مسیر بنا به عللی غیر قابل پیش‌بینی به نتیجه مورد نظر خویش نمی‌رسد بنابراین مرتکب در جرم عقیم نسبت به شروع به جرم، گام‌های بیشتری برداشته و به انتهای عملیات اجرایی رسیده است ولی با این وجود نتیجه مورد نظر را به دست نیاورده است مثلاً شخصی به قصد کشتن دیگری در مسیر او بمب ساعت شماری می‌گذارد تا در ساعت معین که از آنجا می‌گذرد منفجر شود و او را به هلاکت برساند ولی تصادفاً در آن ساعت، به علت پیشامد استثنایی آن شخص از آنجا عبور نمی‌کند و با وجود انفجار بمب، آسیبی به او نمی‌رسد. (بهری، ۱۳۸۰: ۲۲۵)

از لحاظ مبانی جرم‌انگاری تردیدی در مجازات نمودن مرتکب جرم عقیم وجود ندارد زیرا خطری که او برای جامعه ایجاد می‌کند از مرتکب شروع به جرم نیز بیشتر است چون در شروع به جرم مرتکب در میانه راه متوقف می‌شود به گونه‌ای که می‌توان این تردید را به خود راه داد که چنانچه عوامل خارجی در مسیر او ظاهر نمی‌گشت چه بسا به میل خود از پیمودن ادامه عمل منصرف می‌شد در حالی که در جرم عقیم، مرتکب مسیر مجرمانه را تا انتها می‌پیماید به گونه‌ای که هیچ تردیدی باقی نمی‌ماند که او تا پایان مسیر مصمم بوده است که قصد خود را عملی سازد ولی از قضا نتیجه مورد نظرش را به دست نیاورده است.

از دیدگاه فقهی، چنانچه اقدامات انجام گرفته مستقلاً دارای حرمت شرعی باشد، جرم عقیم بدون هیچگونه اشکالی قابل تعزیر خواهد بود ولی اگر اقدامات انجام گرفته فی نفسه مباح باشد، از دو جهت امکان مجازات آن وجود دارد.

جهت اول: گفته شد که حتی فقهای که اعتقاد به حرمت مقدمه حرام ندارند (فقه‌های دسته دوم)، در یک حالت حکم به حرمت مقدمه حرام کرده‌اند و آن در صورتی است که مقدمه حرام، مقدمه موصوله و علت تام ذی المقدمه باشد به نحوی که با تحقق مقدمه، بلا درنگ ذی المقدمه نیز محقق شود. جرم عقیم چنین ماهیتی دارد زیرا کسی که به قصد قتل دیگری به طرف او تیری پرتاب می‌کند، پرتاب شدن تیر، مقدمه موصوله برای ارتکاب قتل به شمار می‌آید و در نتیجه حرمت را از قتل به عاریه می‌گیرد و اینکه فاعل به دلایلی همچون عدم مهارت یا جا خالی دادن طرف مقابل نتوانسته به مقصود خویش برسد چیزی از حرمت عمل او نمی‌کاهد چون که هر چند در این مثال قتلی واقع نشده است ولی حاکم شرع می‌تواند او را تعزیر نماید تا تکرار نکند و اقدام عملی برای ارتکاب چنین گناहانی تعزیر دارد. (مکارم شیرازی، ۱۳۹۲: ۴۶)

جهت دوم: اگر جرم بودن یک عمل بی ارتباط با حرمت یا عدم حرمت آن باشد، حکومت اسلامی به دلیل حفظ مصلحت عموم و جلوگیری از رفتارهای مخاطره آمیز باید جرم عقیم را قابل مجازات اعلام کند زیرا در جرم عقیم حالت خطرناک مرتکب به مراتب بیشتر از شروع به جرم است و دفع حالت خطرناک او که استعداد مجرمانه خود را به ظهور و اثبات نیز رسانده، لازم و ضروری است. (قیاسی، ۱۳۹۱: ۱۴۷)

۳.۱. جرم محال

در جرم محال مرتکب تا پایان مسیر مجرمانه پیش می‌رود اما به دلیل آن که موضوع جرم وجود ندارد - مثلاً متهم به قصد قتل شخصی که قبلاً مرده است به او تیر اندازی می‌کند - یا وسایل مورد استفاده او برای ارتکاب جرم بی اثرند - مثلاً متهم به قصد قتل شخصی به اشتباه شکر را به جای سم در غذای او می‌ریزد - به نتیجه مورد نظر خود نمی‌رسد. در حقوق جزای عرفی همواره در امکان مجازات مرتکب جرم محال در میان حقوق دانان تردید جدی وجود داشته است. فوئر باخ (Feuerbach) حقوق دان و فیلسوف آلمانی که نخستین کسی بود که اصطلاح جرم محال را به کار برد معتقد بود که جرم محال قابل مجازات نیست زیرا ارتکاب جرم محال هیچ لطمه‌ای به امنیت جامعه وارد نکرده و یا لااقل اگر وارد کرده لطمه ناچیزی بوده که قابل مقایسه با صدمات و لطمات ناشی از جرم شروع شده نمی‌باشد همچنین اجرای این جرم نمی‌تواند شروع شود چرا که اجرای آن از همان ابتدا محال بوده است. (میرفردی، ۱۳۸۰: ۱۳۶) در مقابل برخی از حقوق دانان جرم محال را مستحق مجازات می‌دانستند زیرا معتقد بودند از لحاظ جرم شناختی بین شخصی که شروع به جرم می‌کند با کسی که جرم محال را انجام می‌دهد تفاوتی نیست زیرا اصل، در هر دو مورد، ضد اجتماع بودن مجرم و حالت خطرناک اوست. (نورپها، ۱۳۸۴: ۲۴۱) عده‌ای نیز عقیده‌ای بینابین اظهار

نمودند با این توضیح که محال قانونی را بدون مجازات اعلام کردند و محال مادی را قابل مجازات. در محال قانونی، رکن تشکیل دهنده جرم وجود ندارد مانند تیراندازی به یک جسد اما در محال مادی هر چند از نظر قانونی موضوع جرم قابل تعریف است ولی به دلیل عدم تکاپوی وسیله یا عدم تکاپوی موضوع، نتیجه‌ای که باید حاصل می‌شده تحقق نیافته است مانند دستبردن در جیب خالی دیگری.

در حقوق کیفری اسلام، اصطلاح جرم محال از دیر باز و پیش از اینکه حقوقدانان غربی بدان بپردازند، ذیل عنوان «تجری» مطرح شده است. تجری در لغت به معنای جرأت کردن در تمرد و عصیان مولی (قانونگذار)، و جسارت ورزیدن و بی‌پروایی در برابر قوانین اسلامی است. (فیض، ۱۳۸۹: ۲۰۹) و در اصطلاح عبارت است از مخالفت عملی با حکم الزامی مولا به اعتقاد انجام‌دهنده در حالی که پندار وی برخلاف واقع بوده و در حقیقت مخالفتی صورت نگرفته است (جمععی از پژوهشگران، ۱۴۲۶: ۳۵۸) مثل اینکه به قصد قتل به شبی تیر اندازی کند و بعد معلوم گردد آن شبخ انسان، نبوده است (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۸: ۱۳۹) یا آن‌گونه که ابن حزم مثال زده است کسی با زنی که او را اجنبیه می‌دانسته زنا کند و سپس معلوم شود این زن همسر او بوده است (ابن حزم، ۱۴۰۵: ۱۱۷). مثال دیگری که برای تجری زده می‌شود وقتی است که شخصی با یقین به این که مایعی خمر است، آن را می‌نوشد ولی پس از نوشیدن معلوم می‌گردد مایع مزبور آب بوده است نه خمر. با دقت در مثال‌های مزبور ملاحظه می‌شود که تجری در کلام فقها معادل محال قانونی در حقوق عرفی است. ملاحظه گردید معتقدین به نظریه بینابین، محال قانونی را غیر قابل مجازات می‌دانستند با این استدلال که در محال قانونی، شخص به دلیل جهل به قوانین، عملی که در واقع مشروع و قانونی است را با اعتقاد به این که جرم است انجام می‌دهد که در این صورت او مستحق مجازات نمی‌باشد زیرا یکی از ارکان تشکیل دهنده جرم، رکن قانونی است و در مورد عمل او چنین رکنی وجود ندارد (معمد، ۱۳۵۱: ۲۶۹) ولی فقهای امامیه در اینکه تجری موجب مجازات است یا خیر اختلاف نظر دارند.

الف) فقهای که معتقدند، تجری موجب مجازات است: از جمله این فقها آخوند خراسانی (ره) است. ایشان در «کفایه الاصول» اظهار می‌دارد: «همان عقلی که در باب عصیان به طور مستقل حکم به استحقاق عقوبت می‌کند همان عقل در مورد تجری حکم می‌کند که متجری مستحق ذم و عقوبت است زیرا متجری در صدد طغیان نسبت به مولا برآمده است و تصمیم بر عصیان در برابر او گرفته است و عمل خارجی را هر چند بحسب واقع معصیت نبوده است، به عنوان عصیان مرتکب شده است.» (حسینی قمی، ۱۳۸۰: ۵۴) به عقیده ایشان دلیل عقوبت تجری، ریشه در عزم و جزم و تصمیم نفسانی متجری برای ارتکاب عمل حرام دارد. بنابراین ایشان استحقاق عقوبت را مربوط به

همان تصمیم و عزم نفسانی می‌دانند. این عزم و جزم ریشه‌ای ذاتی دارد که عبارت است از سوء سریره و سرشت ناپاک یعنی فردی که دارای سوء سریره و سرشت ناپاک است به حسب نوع و اقتضاء تمایل به معصیت و تجری دارد. اگر چه این سوء سریره تا وقتی که به حال خود پنهان باشد فقط یک صفت اخلاقی رذیله است و مستحق عقوبت نیست اما وقتی اثری بر آن مترتب شد و تبعاتی پیدا کرد که از تبعات آن همین تصمیم به مخالفت با مولا است، در این صورت اگر به دنبال آن تصمیم، عمل خارجی محقق شد، آن وقت جای استحقاق ذم و عقوبت است. (حسینی قمی، ۱۳۸۰: ۵۶)

فقهایی که اعتقاد به عقوبت تجری دارند، برای اثبات ادعای خویش سه دلیل ارائه داده‌اند: دلیل اول؛ اجماع: در بعضی از مسائل فقهی ادعا شده است که تجری در آنها حرام است مثلاً اگر کسی یقین داشته باشد وقت نماز تنگ است و عمداً نماز را تا پایان وقت به تأخیر بیندازد ولی بعداً معلوم شود اشتباه می‌کرده و وقت هنوز باقی است، ادعای اجماع شده است که چنین شخصی معصیت کرده است یا اینکه اگر کسی یقین داشته باشد عبور از یک مسیر برای او مخاطره آمیز است و در عین حال از آن مسیر عبور کند، سفر او حرام است و باید نماز خود را تمام بخواند حتی اگر بعداً معلوم شود هیچ خطری وجود نداشته است. (قیاسی، ۱۳۹۱: ۱۵۰)

دلیل دوم؛ بنای عقلا: ایشان کسی که به اعتقاد خویش با دستورات شارع مخالفت می‌کند را گناهکار و مستحق عقاب می‌دانند هر چند در واقعیت امر مخالفتی نکرده باشد زیرا اقدام چنین شخصی کاشف از بی‌مبالاتی و بی‌توجهی او به اوامر شارع است و به همین دلیل استحقاق مجازات را دارد.

دلیل سوم؛ دلیل عقلی: هرگاه در مقابل دو نفر، دو لیوان وجود داشته باشد و هر دو با این یقین که مایع موجود در لیوان‌ها خمر است، آن را بنوشند ولی بعداً معلوم شود که صرفاً مایع موجود در یکی از لیوان‌ها خمر بوده و مایع دیگر آب بوده است چهار فرض پیش می‌آید: اول اینکه هر دو مستحق عقاب باشند، دوم اینکه هیچکدام مستحق عقاب نباشند، سوم اینکه کسی مستحق عقاب باشد که قصدش با واقع منطبق شده است، چهارم اینکه کسی مستحق عقاب باشد که قصدش با واقع منطبق نشده است. فرض دوم و چهارم صحیح نیست. فرض سوم هم صحیح نخواهد بود زیرا طبق آن استحقاق عقاب به امری که از اختیار فاعل خارج است منوط می‌شود که این امر با عدالت منافات دارد. بنابراین از نظر عقلی فقط فرض اول که در آن هر دو نفر مستحق عقاب هستند، صحیح خواهد بود زیرا این دو نفر در اصل کاری که انجام داده‌اند یعنی همان نوشیدن با اعتقاد به خمر بودن مایع، هیچ فرقی با هم ندارند (فیض، ۱۳۸۹: ۲۱۱).

ب) فقهایایی که معتقدند، تجری موجب مجازات نیست: از جمله این فقها شیخ انصاری (ره) است. ایشان در کتاب «فرائد الاصول» دلایل فقهای دسته اول را رد می‌کند:

رد دلیل اول: در اینکه متجری مستحق عقوبت است نمی‌توان به اجماع استناد کرد زیرا اجماع یا محصل است یا منقول که اجماع محصل حاصل نبوده و در دسترس نیست، مضافاً اینکه مسأله تجری یک مسأله عقلی است و در مسائل عقلی، اجماع قابلیت تمسک ندارد. همچنین بسیاری از علما با حرمت تجری مخالفت نموده‌اند از جمله علامه حلی (ره) در نهاییه و شهید اول (ره) در قواعد بنابراین اجماع منقول نیز در این مقام حجت نمی‌باشد. (ذهنی تهرانی، ۱۳۷۰: ۶۸).

رد دلیل دوم: عقلاً متجری را از این جهت مورد سرزنش و ملامت قرار می‌دهند که فعل او کاشف از این است که صفتی شقی و خبیث دارد نه اینکه عمل ارتكابی فی نفسه حرام و ممنوع باشد بنابراین دلیل مذمت او این است که بر عصیان نمودن جرأت نشان داده و قصد و عزم آن را نموده و خود را در زمره سرکشان و متمردین قرار داده است بنابراین قبح تجری، قبح فاعلی است نه اینکه نفس فعل ارتكابی مورد نهی مولا باشد (قبح فعلی). خلاصه اینکه قبح فاعلی و شقی بودن متجری مورد قبول عقلای عالم است ولی این امر باعث نمی‌شود که فعل صادره از او را حرام بدانیم و قبح فاعلی در افاده این معنا کافی نمی‌باشد زیرا استحقاق مذمت وی برای امری است، که فعل صادره از او، کاشف از آن است یعنی مذمت او به خاطر شقاوت درونی و سوء سریره ای است که دارد ولی قطعاً این باعث نمی‌شود که فعلش نیز استحقاق عقاب و عتاب پیدا کند و بدیهی است که حکم عقل به استحقاق مذمت، زمانی با استحقاق عقاب تلازم و تقارن دارد که به فعل تعلق گیرد نه به فاعل. (ذهنی تهرانی، ۱۳۷۰: ۷۲)

رد دلیل سوم: شیخ انصاری در رد دلیل عقلی که فقهای دسته اول آن را با ذکر مثالی توضیح دادند، می‌گوید: «از چهار فرضی که فقهای معتقد به حرمت تجری ترسیم نموده‌اند، فرض سوم قابل پذیرش است یعنی فقط شخصی که قصدش با واقع مطابق و مصادف در آمده است مستحق عقاب است زیرا از روی اختیار عصیان نموده است در حالی که از شخصی که قصدش با واقع منطبق نبوده است، هیچ عصبانی سر نزده و به حسب فرض، آب خورده است بنابراین مستحق عقاب نیست.» ممکن است اشکال شود که تفاوت گذاشتن میان این دو صحیح نیست زیرا مطابق این سخن لازمه استحقاق عقاب یا عدم استحقاق عقاب منوط به امری می‌شود که خارج از اختیار مکلف است (ذهنی تهرانی، ۱۳۷۰: ۷۴) زیرا هر دو نفر در اینکه قصد نوشیدن خمر داشته‌اند، با هم برابرند و اینکه از قضا فقط یکی از لیوانها حاوی خمر بوده است از اراده و اختیار آنها خارج بوده بنابراین هر دو باید مستحق عقاب باشند. شیخ انصاری می‌گوید: «این اشکال وارد نیست زیرا کیفر دادن شخص برای ارتکاب عملی که از اختیارش خارج بوده است نادرست است اما کیفر ندادن او برای

ارتکاب عملی که از اختیار او خارج بوده است قبحی ندارد.» (فیض، ۱۳۸۹: ۲۱۲) به عبارت دیگر مسأله دارای سه صورت است:

صورت اول: اول تا آخر مطلب از اختیار شخص، خارج و امری غیر اختیاری است مانند اینکه شخصی را بخوابانند و شراب در دهان او بریزند که هیچ اراده و اختیاری در آن نیست.

صورت دوم: اول مطلب اختیاری و آخر آن غیر اختیاری است ولی آن امر غیر اختیاری نشأت گرفته از یک امر اختیاری بوده است مثل اینکه شخصی با اراده خودش، خود را از جای بلندی به پایین پرت کند که این امر ناشی از اختیار او بوده ولی اینکه او به واسطه پرتاب شدن از جای مرتفع زنده بماند یا کشته شود خارج از اختیار اوست.

صورت سوم: اول مطلب اختیاری و آخر آن غیر اختیاری است ولی این امر غیر اختیاری اتفاقی بوده نه اینکه نشأت گرفته از اختیار فاعل باشد مثل شخصی که به قصد شرب خمر لیوان را سر می کشد ولی تصادفاً مایع درون لیوان آب بوده نه شراب که در اینجا اول امر اختیاری است یعنی با اراده خودش مایع را سر کشید و آخر امر غیر اختیاری است ولی این امر غیر اختیاری هم مسبب و معلول آن امر غیر اختیاری نیست زیرا در کارهای اختیاری یک جزء قضیه قصد است و این شخص به قصد شرب خمر، مایع درون لیوان را سر کشید نه به قصد شرب آب، ولی اتفاقاً آب بوده، پس آنچه که قصد کرده واقع نشده و آنچه که واقع شده قصد نشده است. (ما قصد لم یقع و ما وقع لم یقصد)

نتیجه اینکه در صورت اول که همه آنچه انجام شده ناشی از اجبار بوده و از اختیار فاعل خارج بوده، عقاب قبیح است ولی در صورت دوم عقاب قبیح نیست و در قسم سوم نیز عقاب قبیح است پس چنانچه عقاب منوط به امر غیر اختیاری باشد قبیح است ولی اگر عدم عقاب منوط به امر غیر اختیاری باشد قبحی ندارد (محمدی خراسانی، ۱۳۷۰: ۳۶) و فرض سومی که فقهای دسته اول آن را نپذیرفته اند از همین مقوله است بنابراین فقط کسی که یقینش با واقع منطبق شده مستحق کیفر است و آن کس که یقینش با واقع منطبق نشده مستحق کیفر نیست.

با ملاحظه دو دیدگاه مذکور می توان دریافت که فقهای دسته اول به نیت و قصد مرتکب بهای بسیاری می دهند و در واقع می توان دیدگاه آنها را همان دیدگاه طرفداران راهکار ذهنی در حقوق عرفی دانست که اعتقاد به مجازات جرم محال دارند در حالی که فقهای دسته دوم نگاه مادی به جرم داشته و به همین جهت همچون طرفداران راهکار عینی تمایلی به مجازات جرم محال ندارند. این دیدگاه میان فقها مشهور است و فقهای همچون شهید اول (ره)، آیت الله بجنوردی (ره) و امام خمینی (ره) از پیروان این دیدگاه محسوب می شوند. (حبیبزاده، ۱۳۷۸: ۲۰)

۲. تحلیل حقوقی جرائم ناقص

در این بخش، جایگاه جرائم ناقص در قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۰ و ۱۳۹۲ مورد بررسی قرار می‌گیرد تا معلوم گردد کدام یک از این دو قانون در برخورد با این جرائم از پشتوانه فقهی بیشتری برخوردار است.

۱.۲. شروع به جرم در قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۰

ماده ۴۱ قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۰ مقرر می‌داشت: «هرکس قصد ارتکاب جرمی کند و شروع به اجرای آن نماید، لکن جرم منظور واقع نشود، چنانچه اقدامات انجام گرفته جرم باشد محکوم به مجازات همان جرم می‌شود.»

وجود عبارت «چنانچه اقدامات انجام گرفته جرم باشد محکوم به مجازات همان جرم می‌شود» در ماده مزبور نشان می‌دهد که قانون‌گذار ۱۳۷۰ عملاً شروع به جرم را بدون مجازات اعلام کرده بود زیرا در شروع به جرم، فاعل به دلیل اعمالی که مرتکب شده مجازات نمی‌گردد بلکه به دلیل جرمی که قصد ارتکاب آن را داشته مورد مؤاخذه قرار می‌گیرد و مجازات مرتکب به دلیل اقداماتی که انجام داده ربطی به مقوله شروع به جرم ندارد. شاید دلیل قانون‌گذار ۱۳۷۰ در حذف شروع به جرم از زمره اعمال مجرمانه، تبعیت از فقهایی بوده که اعتقاد به عدم حرمت مقدمه حرام دارند. این اعتقاد در زمان اعتبار قانون تعزیرات ۱۳۶۲ توسط شورای نگهبان در عدم تایید ماده ۸۹ و اظهار نظر در مورد ماده ۱۰۹ قانون مذکور ابراز شده است. ماده ۸۹ مقرر می‌داشت: «هرکس به قصد اخفاء یا امحاء آثار یا مدارک جرم از ذی حق اقدامی کند به مجازات شلاق تا ۷۴ ضربه محکوم خواهد شد.» در این باره شورای نگهبان اظهار نموده بود: «ماده ۸۹ نیز نظر به این که مقدمات جرم مثل مقدمات اخفاء و امحاء اگر خود جرم به آن‌ها حاصل نشود تعزیر ندارد، تأیید نگردد.» همچنین شورای مذکور در مورد ماده ۱۰۹ نیز که مقرر می‌داشت: «مجازات شروع به سرقت تعزیر تا ۷۴ ضربه شلاق است.» بیان نموده بود: «ماده ۱۰۹ مجمل است. اگر جمله شروع به سرقت، مقدماتی را که فی حد نفسها مباح است شامل شود مغایر با موازین شرعی است و اگر مقصود مقدماتی است که فی حد نفسها حرام است مثل بالا رفتن از دیوار خانه غیر، یا داخل شدن در خانه غیر، عبارت را به نحوی که ظاهر در معنی دوم باشد اصلاح فرمایید.» (مهرپور، ۱۳۷۱: ۴۲۶)

با وجود این به دلیل عدم جرم‌انگاری شروع به جرم در قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۰ بحث از ارکان تشکیل دهنده شروع به جرم یعنی شروع به اجرای جرم و انصراف غیر ارادی در این قانون سالبه به انتفاء موضوع می‌باشد.

۲.۲. شروع به جرم در قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲

در قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ بر خلاف قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۰ که شروع به جرم فاقد مجازات اعلام شده بود، شروع به اکثر جرائم قابل مجازات شناخته شده است. ماده ۱۲۲ قانون مزبور مقرر می‌دارد: «هرکس قصد ارتکاب جرمی کرده و شروع به اجراء آن نماید لکن به واسطه عامل خارج از اراده او قصدش معلق بماند به شرح زیر مجازات می‌شود:

الف- در جرایمی که مجازات قانونی آن‌ها سلب حیات، حبس دائم یا حبس تعزیری درجه یک تا سه است به حبس تعزیری درجه چهار.

ب- در جرایمی که مجازات قانونی آن‌ها قطع عضو یا حبس تعزیری درجه چهار است به حبس تعزیری درجه پنج.

پ- در جرایمی که مجازات قانونی آن‌ها شلاق حدی یا حبس تعزیری درجه پنج است به حبس تعزیری یا شلاق یا جزای نقدی درجه شش.»

از دقت در مفاد این ماده مطالب زیر پیرامون موضع قانون گذار ۱۳۹۲ در ارتباط با شروع به جرم بدست می‌آید:

اول این که ماده مزبور در تفکیک اعمال مقدماتی از شروع به اجرا راهکاری ارائه نمی‌دهد هر چند به عقیده برخی حقوق دانان از ماده ۱۲۳ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ که مقرر می‌دارد: «مجرد قصد ارتکاب جرم و یا عملیات و اقداماتی که فقط مقدمه جرم است و ارتباط مستقیم با وقوع جرم ندارد، شروع به جرم نیست و از این حیث قابل مجازات نمی‌باشد.» چنین استنباط می‌شود که قانون گذار به راهکار ذهنی یا حداقل راهکار تلفیقی نظر داشته است زیرا در این ماده فقط آن دسته از اعمال و اقداماتی را غیر قابل مجازات اعلام کرده است که ارتباط مستقیم با وقوع جرم نداشته باشند و الا اگر این اقدامات ارتباط مستقیم با وقوع جرم داشته باشند قابل تعقیب و مجازات می‌باشند (محسنی، ۱۳۷۵: ۱۸۱) ولو اینکه بخشی از رکن مادی جرم مورد نظر مرتکب- آنگونه که راهکار عینی شرط می‌داند- را تشکیل ندهند ولی واقعیت این است که آغاز عملیات اجرایی از امور موضوعی و موردی است که تشخیص آن را باید با توجه به تعریف هر جرم و شرایط خاص مربوط به وقوع آن از جمله سوابق متهم و کیفیات قضیه به عهده قاضی رسیدگی کننده قرار داد زیرا مسلم است که هر جرم ماهیتی متفاوت از جرم دیگری دارد لذا قانونگذار نمی‌تواند با ارائه‌ی یک راهکار، قضات را ملزم نماید که در تشخیص شروع به اجرای کلیه جرائم فقط از همان راهکار تبعیت نمایند چرا که اساساً هیچ دادرس منصفی نیز به خود حق نخواهد داد که صرفاً با اتکاء به یک معیار (راهکار) در صدد تعیین شروع به جرم برای کلیه جرائم باشد به عنوان مثال قضات برای تشخیص شروع به اجرا در جرائم مطلق، بیشتر می‌توانند از راهکار ذهنی تبعیت کنند تا راهکار

عینی زیرا تجزیه فرآیند آغاز و انجام جرائم مطلق - به دلیل این که وقوع آنها منوط به تحقق نتیجه خاصی نیست - با تبعیت از راهکار عینی کاری بسی دشوار است مانند جرم جعل (موضوع ماده ۵۲۳ قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۵) حتی ماهیت برخی از جرائم به گونه ای است که اصلاً امکان تحقق شروع به جرم در آنها وجود ندارد مانند جرم تهدید (موضوع ماده ۶۶۹ قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۵) یا تحریک (موضوع ماده ۵۱۲ قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۵) چون رکن مادی این جرائم به دلیل اینکه تجزیه ناپذیرند، یا به طور کامل محقق می‌شوند یا اصلاً محقق نمی‌شوند زیرا مسیری که مجرم می‌پیماید آنچنان سریع و کوتاه است که نمی‌توان مراحل ارتکاب جرم را به درستی تشخیص داد از این رو برای این قبیل جرائم نمی‌توان شروعی تصور کرد و دقیقاً تعیین نمود که مرتکب از چه زمانی داخل در عملیات اجرایی جرم مورد نظر خویش گردیده است. این در حالی است که در جرائم مقید امکان تعیین شروع به اجرا با تبعیت از راهکار عینی یا تلفیقی نیز وجود دارد زیرا تشخیص مراحل ارتکاب جرائم مقید - به دلیل اینکه وقوع آنها منوط به تحقق نتیجه خاصی است - در بیشتر موارد به راحتی میسر می‌باشد.

دوم اینکه قانون‌گذار ۱۳۹۲ همچون سایر اعضای نظام حقوقی مدون انصراف غیر ارادی را در تحقق شروع به جرم شرط می‌داند که این اقدام قانون‌گذار هم با مبانی جرم انگاری شروع به جرم و هم با مبانی فقهی آن که قبلاً راجع بدان مفصلاً توضیح داده شد منطبق است.

سوم این که به موجب این ماده شروع به کلیه جرائم (اعم از جرائم مستوجب حد، جرائم مستوجب قصاص و جرائم تعزیری) قابل مجازات است مگر جرائمی که دارای مجازات تعزیری درجه ۶، ۷ و ۸ یا دارای مجازات غیر از حبس (شلاق، جزای نقدی و...) باشد که این رویکرد قانونگذار در مورد شروع به برخی از جرائم با انتقاد روبروست. از جمله این جرائم می‌توان به مواردی اشاره کرد که علی‌رغم اینکه در زمره جرائم تعزیری درجه ۶ تا ۸ قرار ندارند اما ماهیتاً تهیه مقدمات‌اند و سراغ آنها را عمدتاً بایستی در میان جرائم علیه امنیت داخلی و خارجی کشور گرفت. در این جرائم مقنن دخالت زود هنگام نموده و مراحل بسیار مقدماتی را جرم انگاری می‌کند. نمونه بارز آن، جرم داخل شدن به اماکن سیاسی یا نظامی یا امنیتی به قصد کسب اطلاع از اسرار سیاسی یا نظامی یا امنیتی (موضوع صدر ماده ۵۰۳ قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۵) است. بنابراین شروع به چنین جرائمی که خود در مرحله شروع به جرم و یا عملیات مقدماتی هستند چگونه ممکن است؟ علی‌ای حال به نظر می‌رسد تعیین مجازات در مورد شروع به چنین جرائمی ممکن است منجر به محدود شدن آزادی‌های فردی و احیاناً دخالت بی‌مورد و نابجای ضابطین در زندگی خصوصی افراد به بهانه تعقیب شروع به جرم احتمالی گردد.

چهارم اینکه قانونگذار ایران به موجب ماده مزبور مجازات فردی که شروع به جرمی بنماید را یک درجه خفیف‌تر از مجازات جرم تام آن دانسته است به عنوان مثال: هرگاه فردی قصد ارتکاب جرم خیانت در امانت داشته باشد و شروع به اجرای آن نماید لکن به واسطه عامل خارج از اراده او قصدش معلق بماند، با توجه به اینکه مجازات این جرم طبق ماده ۶۷۴ قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۵ در زمره مجازات‌های تعزیری درجه ۵ قرار می‌گیرد (شش ماه تا سه سال حبس)، مرتکب شروع به این جرم را باید طبق بند «پ» ماده ۱۲۲ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ به حبس تعزیری یا شلاق یا جزای نقدی درجه شش محکوم نمود. در واقع این اقدام قانونگذار ۱۳۹۲ بیانگر تبعیت او از قاعده تخفیف مجازات جرم ناقص نسبت به جرم کامل است.

پنجم اینکه مطابق ماده ۱۲۲ هرگاه اعمال مرتکب علاوه بر اینکه مصداقی از شروع به جرم است، در عین حال عنوان مجرمانه مستقل نیز داشته باشد بحث تعدد جرم از نوع اعتباری یا معنوی مطرح می‌شود. در این صورت باید میان دو حالت قائل به تفکیک شد:

- اقدامات انجام گرفته مستوجب تعزیر باشد: در این صورت به موجب ماده ۱۳۱ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ که مقرر می‌دارد: «در جرائم موجب تعزیر هرگاه رفتار واحد، دارای عناوین مجرمانه متعدد باشد، مرتکب به مجازات اشد محکوم می‌شود.» باید میان مجازات شروع به جرم و مجازات اقداماتی که عنوان مجرمانه مستقل داشته، مجازات اشد بر مرتکب اعمال گردد.

- اقدامات انجام گرفته مستوجب حد، قصاص یا دیه باشد: از آنجا که اعمال مجازات اشد به تصریح ماده ۱۳۱ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ محدود به جرائم قابل تعزیر می‌باشد، بنابراین در صورتی که فعل واحد و احد دو عنوان مجرمانه یکی تعزیری و دیگری مستوجب حد یا قصاص یا دیه باشد باید قائل به جمع مجازات‌ها شد. به کار بردن این شیوه در مورد مجازات شروع به برخی از جرائم در تعارض آشکار با موازین عدل و انصاف قرار دارد و منجر به نتایج زیان‌باری خواهد شد به عنوان مثال هرگاه کسی که قصد لواط ایقابی با دیگری را دارد پیش از عمل دخول دستگیر گردد عمل او هم مصداق شروع به لواط خواهد بود و هم مصداق تفخیز که در حال حاضر به موجب ماده ۱۲۲ با این که فقط یک فعل انجام داده است ولی باید دو مجازات را تحمل کند: صد ضربه شلاق حدی به دلیل تفخیز (ماده ۲۳۶ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲) و حبس تعزیری درجه چهار- که مدت آن بیش از پنج تا ده سال می‌باشد- به دلیل شروع به لواط (بند الف ماده ۱۲۲). در حالی که اگر به مقصود خویش می‌رسید و عمل دخول را انجام می‌داد چه بسا به استناد ماده ۲۳۴ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ فقط محکوم به تحمل یکصد ضربه شلاق می‌گشت^۱ اما در مثال مزبور که

۱. ماده ۲۳۴ مقرر می‌دارد: «حد لواط برای فاعل، در صورت علف، اکراه یا دارا بودن شرایط احصان، اعدام و در غیر این صورت صد ضربه شلاق است. حد لواط برای مفعول در هر صورت (وجود یا عدم وجود احصان) اعدام است.»

اساساً موفق به ارتکاب جرم مقصود خویش نشده است، به دو مجازات محکوم می‌شود و این فاقد منطق حقوقی است.

۳.۲. جرم عقیم در قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۰

در قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۰ همان طور که قبلاً گفته شد، ماده ۴۱ به گونه ای نگارش شده بود که عملاً منجر به حذف شروع به جرم از عناوین مجرمانه گردید و از آنجا که جرم عقیم نیز در حکم شروع به جرم است، پس به طریق اولی امکان مجازات جرم عقیم نیز منتفی شد. عدم تعیین مجازات برای جرم عقیم از پشتوانه فقهی برخوردار نیست زیرا جرم عقیم منطبق با چیزی است که فقها از آن تحت عنوان مقدمه موصوله و علت تامه ذی المقدمه تعبیر می‌کنند و در جای خود بیان شد که هر چند فقها در باب حرمت مقدمه حرام با هم اختلاف دارند ولی در مورد مقدمه موصوله تقریباً همگی بر این عقیده هستند که حرام است و موجب تعزیر ولی با این حال قانون گذار ۱۳۷۰ از جرم انگاری چنین جرمی امتناع ورزیده است، همچنین اگر جرم انگاری جرم عقیم بی ارتباط با حرمت یا عدم حرمت آن باشد، باز هم اتخاذ تدابیری برای مقابله با مرتکب جرم عقیم که به صراحت حالت خطرناک خود را نشان داده، ضروری است. (اردبیلی، ۱۳۸۴: ۲۲۸)

۴.۲. جرم عقیم در قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲

هر چند قانون گذار ۱۳۹۲ جرم عقیم را به صراحت مورد پذیرش قرار نداده است ولی به نظر می‌رسد که عبارت «به واسطه عامل خارج از اراده او قصدش معلق بماند» در ماده ۱۲۲ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ علاوه بر شروع به جرم شامل جرم عقیم نیز می‌شود زیرا عوامل خارج از اراده اعم است از موانع خارجی و عوامل منتسب به شخص (ره‌دارپور، ۱۳۹۰: ۷۰) و در تعریف شروع به جرم و جرم عقیم دانسته شد که عوامل خارج از اراده که مربوط به موانع خارجی است منجر به تحقق شروع به جرم می‌گردد و آن قسمت از عوامل خارج از اراده که منتسب به شخص مرتکب است منجر به تحقق جرم عقیم می‌گردد. (صانعی، ۱۳۸۲: ۳۵۷).

تعیین مجازات برای جرم عقیم در قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ با مبانی جرم انگاری و مبانی فقهی منطبق است زیرا همان طور که در ذیل عنوان «جرم عقیم در قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۰» گفته شد از لحاظ مبانی جرم انگاری، مرتکب جرم عقیم نسبت به مرتکب شروع به جرم از خود حالت خطرناک بیشتری نشان داده است و این امر مجازات او را توجیه می‌نماید. از لحاظ مبانی فقهی نیز جرم عقیم منطبق است با مقدمه موصوله و اکثر فقها بر این عقیده اند که مقدمه موصوله، حرام است و قابل تعزیر.

۵.۲. جرم محال در قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۰

در قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۰ حکمی در ارتباط با جرم محال وجود نداشت. البته اگر اقدامات انجام گرفته فی نفسه عنوان مجرمانه داشت مرتکب به مجازات همان جرم محکوم می‌شد مثلاً چنانچه کسی به گمان اینکه در صندوق، جواهراتی قرار دارد آن را می‌شکست ولی پس از شکستن در می‌یافت که صندوق خالی از هرگونه شیء با ارزشی است، به جرم تخریب صندوق تحت پیگرد قرار می‌گرفت. عدم تعیین مجازات برای جرم محال در قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۰ شاید به دلیل تبعیت از فقهایی بوده که اعتقاد به عدم عقوبت تجری دارند (نظر غالب فقها) ولی نکته‌ای که وجود دارد این است که در واقع تجری در کلام فقها معادل محال قانونی در حقوق عرفی است و شامل محال مادی نمی‌شود بنابراین می‌توان گفت نظر غالب فقها در اینکه محال قانونی را غیر قابل مجازات می‌دانند شبیه به نظریه بینابین است ولی تفاوتی که وجود دارد این است که پیروان نظریه بینابین در مورد محال مادی نیز اظهار نظر نموده اند و مرتکب آن را شایسته مجازات می‌دانند در حالی که فقها در این مورد سکوت اختیار کرده‌اند.

۶.۲. جرم محال در قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲

تبصره ماده ۱۲۲ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ مقرر می‌دارد: «هرگاه رفتار ارتكابی، ارتباط مستقیم با ارتكاب جرم داشته، لکن به جهات مادی که مرتکب از آنها بی اطلاع بوده وقوع جرم غیرممکن باشد، اقدام انجام شده در حکم شروع به جرم است.» این تبصره فقط ناظر بر محال مادی است و شامل محال قانونی نمی‌شود زیرا در تبصره آمده است که: «هرگاه رفتار ارتكابی، ارتباط مستقیم با ارتكاب جرم داشته...» که استعمال کلمه «جرم» حاکی از آن است که اعمال انجام شده بایستی واجد عنوان مجرمانه باشد (محسنی، ۱۳۷۵: ۱۹۹) و این همان چیزی است که نظریه بینابین در مقام تعریف محال مادی، بیان می‌نماید. این تفسیر از ماده مزبور علاوه بر اینکه با عقیده غالب فقها که اعتقاد به عدم مجازات تجری یا همان محال قانونی دارند، هماهنگ است، با تفسیر مضیق قوانین جزایی و تفسیر به نفع متهم نیز منطبق است. حق نیز این است که محال قانونی غیر قابل مجازات باشد زیرا در محال قانونی هیچ مفسده‌ای پدید نمی‌آید، آشوب اجتماعی ایجاد نمی‌شود، به حقوق جامعه و افراد آن تجاوزی صورت نمی‌گیرد و نهایتاً اینکه عقل به قبیح بودن چنین عملی نیز حکم نمی‌دهد. (فرهودی نیا، ۱۳۸۱: ۱۹۱)

نتیجه‌گیری و پیشنهادها

چنانچه ملاک برای جرم‌انگاری جرائم ناقص، حرمت شرعی آن‌ها باشد با کنکاش در مبانی فقهی و اصولی می‌توان دریافت که قاعده سد ذرایع که از ابداعات فقهای عامه محسوب می‌شود، کاملاً بی‌ارتباط با مقوله جرم ناقص است زیرا به موجب آن کلیه اعمال مباح ولو به قصد مباح انجام گرفته باشند فقط به صرف اینکه ممکن است از آن مفسده‌ای حاصل شود باید ممنوع اعلام شوند اما نهاد مقدمه حرام قابلیت انطباق با مقوله شروع به جرم را دارد، به شرط اینکه محدوده آن مضیق و مقید به اعمال اجرایی جرم شود زیرا در اعمال اجرایی، اقدامات مرتکب همگی ظهور در قصد مجرمانه او دارند و در نتیجه قابل اثبات در محکمه می‌باشند. آنچه گفته شد بیانگر این حقیقت نیز می‌باشد که در تفکیک اعمال مقدماتی از اعمال اجرایی شروع به جرم باید اقداماتی را شروع به جرم قلمداد نمود که ظهور در این دارند که قصد فاعل از ارتکاب آنها، انجام عمل مجرمانه بوده است و این همان چیزی است که با تبعیت از دیدگاه تلفیقی و در مواردی دیدگاه عینی نیز می‌توان بدان دست یافت. مقدمه موصوله نیز از لحاظ ماهوی همان جرم عقیم در حقوق عرفی است. نوع خاصی از جرم محال هم که از آن در حقوق عرفی به محال قانونی تعبیر می‌شود در کلام فقها ذیل عنوان تجری به تفصیل و به صورت گسترده و محققانه بیان شده است که بیانگر پشتوانه فقهی این اصطلاح در حقوق کیفری اسلام است ولی اگر جرم‌انگاری جرائم ناقص را بی‌ارتباط با حرمت یا عدم حرمت آنها بدانیم، قانونگذار اسلامی بر اساس قاعده «التعزیر بما یراه الحاكم» می‌تواند برای جرائم ناقص هر چند دارای حرمت شرعی نباشند، ولی به جهت آنکه در تعارض با نظم و مصلحت عمومی قرار گرفته‌اند، از باب حکم حکومتی تعزیر تعیین نماید.

بر اساس آنچه گفته شد این نتیجه حاصل می‌شود که رویکرد قانونگذار ۱۳۷۰ در حذف جرائم ناقص، معلول نگاه فقهی به این مقوله نبوده است هر چند قانونگذار ۱۳۹۲ نیز با قابل مجازات دانستن شروع به اکثر جرائم و در حکم شروع به جرم دانستن جرم محال و جرم عقیم، افراط نموده است که نتیجه آن اشاعه بدگمانی و سوءظن در محاکم و نهایتاً محدود شدن حقوق و آزادی‌های فردی است و این در حالی است که همه این موارد مورد نهی شارع مقدس قرار گرفته است.

با توجه به مراتب پیشنهاد می‌شود قانون‌گذار به هنگام بازبینی و اصلاح قانون:

۱- هماهنگ با برخی نظام‌های حقوقی دیگر، تقسیم‌بندی مجازات‌ها به جنایت، جنحه و خلاف را در مورد مجازات‌های تعزیری بپذیرد و شروع به جرم را در جنایات مطلقاً و در جنحه‌ها با تصریح قانون، قابل مجازات اعلام کند و در ارتباط با جرائم مستوجب حد، قصاص و دیه راه دیگری رفته و مثلاً فقط شروع به جرم در جرائم دارای مجازات سلب حیات، حبس ابد و قطع عضو را جرم بداند.

۲- ماده جداگانه‌ای را به جرم عقیم اختصاص دهد تا بدین وسیله شبهه‌ی عدم امکان مجازات جرم عقیم در قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ مرتفع گردد.

منابع

قرآن کریم

- اردبیلی، م. ۱۳۸۴. **حقوق جزای عمومی**، جلد ۱، چاپ ۷، تهران: انتشارات میزان.
- ابن حزم، ع. ۱۴۰۵ه.ق. **الاحکام فی اصول الاحکام**، جلد ۴، بیروت.
- استفانی، گ. لواسور، ژ. بولوک، ب. ۱۳۸۳. **حقوق جزای عمومی**، جلد ۱، ترجمه حسن دادبان، چاپ دوم، تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی.
- باهری، م. داور، م. ۱۳۸۰. **(مقارنه و تطبیق: رضا شکری)**، نگرشی بر حقوق جزای عمومی، چاپ اول، تهران: انتشارات مجد.
- بجنوردی، س. ۱۴۰۱ه.ق. **قواعد فقهیه**، جلد ۱، چاپ ۳، تهران: انتشارات موسسه عروج.
- جعفری لنگرودی، م. ۱۳۸۸. **ترمیمولوژی حقوق**، چاپ ۲۲، تهران: انتشارات گنج دانش.
- جمعی از پژوهشگران. ۱۴۲۶ه.ق. **فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام**، جلد ۲، چاپ اول، قم: انتشارات موسسه دایره المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیه السلام.
- جناتی، م. ۱۳۷۰. **منابع اجتهاد از دیدگاه مذاهب اسلامی**، چاپ اول، تهران: انتشارات کیهان.
- جندی، ع. بی تا. **الموسوعة الجنائیه**، جلد ۴، چاپ اول، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
- حبیب‌زاده، م. ۱۳۷۸. «تحلیل ماده ۴۱ قانون مجازات اسلامی»، **ماهنامه دادرسی**، ۱۸(۳): ص ۲۴-۱۸.
- حر عاملی، م. ۱۴۰۹ه.ق. **وسائل الشیعه**، جلد ۲۸، چاپ اول، قم: مؤسسه آل بیت علیهم السلام.
- حسینی قمی، س. ۱۳۷۸. **ایضاح الکفایه (درسهای متن کفایه الاصول آیت الله فاضل لنکرانی)**، جلد ۲، چاپ ۳، قم: انتشارات نوح.
- حسینی قمی، س. ۱۳۸۰. **ایضاح الکفایه (درسهای متن کفایه الاصول آیت الله فاضل لنکرانی)**، جلد ۴، چاپ ۴، قم: موسسه مطبوعاتی دارالکتاب (جزایری).
- دکترزاده، ا. ۱۳۱۸. «چرا و چگونه شروع به بزه را باید مجازات نمود (طرح مسئله در حقوق مقایسه)»، **مجله مجموعه حقوقی**، ۱۱۰: ص ۴۹۸-۴۹۵.
- ذهنی تهرانی، م. ۱۳۷۰. **تشریح المقاصد فی شرح الفرائد (شرح فارسی بر رسائل شیخ انصاری)**، چاپ اول، قم: انتشارات حاذق.
- رهدار پور، ح و چنگایی، ف. ۱۳۹۰. «بررسی شروع به جرم، جرم عقیم و جرم محال در لایحه مجازات اسلامی با نگاهی به سیر قانونگذاری»، **پژوهشنامه حقوقی**، ۱(۲): ص ۷۴-۵۹.
- زراعت، ع. ۱۳۸۵. «تعارض اصل و ظاهر»، **مجله دانشکده علوم انسانی دانشگاه سمنان**، ۱۴(۵): ص ۹۶-۱۱۴.
- صانعی، پ. ۱۳۸۲. **حقوق جزای عمومی**، چاپ اول، تهران: انتشارات طرح نو.

- غمامی، س. ۱۳۸۶. «قانون گذار در دو راهی حقوق جزای جدید و فقه (نقد ماده ۴۱ قانون مجازات اسلامی تبعات آن در نظام زندانبانی)»، *مجله اصلاح و تربیت*، ۶۸: ص ۳۷-۴۰.
- فرهودی‌نیا، ح. ۱۳۸۱. *جرائم ناقص (بررسی تطبیقی)*، چاپ اول، تبریز: انتشارات فروزش. (کتاب)
- فیض، ع. ۱۳۸۹. *مقارنه و تطبیق در حقوق جزای عمومی اسلام*، چاپ ۸، تهران: سازمان چاپ و انتشارات.
- قیاسی، ج. ساریخانی، ع. خسروشاهی، ق. ۱۳۹۱. *مطالعه تطبیقی حقوق جزای عمومی (اسلام و حقوق موضوعه)*، چاپ ۳، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- گلدوزیان، ا. ۱۳۸۷. *بایسته‌های حقوق جزای عمومی*، چاپ ۱۶، تهران: انتشارات میزان.
- محسنی، م. ۱۳۷۵. *دوره حقوق جزای عمومی (پدیده جنایی)*، چاپ ۱، تهران: انتشارات گنج دانش.
- محقق داماد، س. ۱۳۸۳. *قواعد فقه*، جلد ۴، چاپ ۱۲، تهران: مرکز نشر علوم اسلامی.
- محمدی خراسانی، ع. ۱۳۷۰. *شرح رسائل*، جلد ۱، چاپ اول، قم: انتشارات دارالفکر.
- محمدی، ا. ۱۳۸۵. *مبانی استنباط حقوق اسلامی*، چاپ ۲۵، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- مرعشی، س. ۱۳۷۱. «مصلحت و پایه‌های فقهی آن»، *مجله قضایی و حقوقی دادگستری جمهوری اسلامی*، ۶: ص ۳۸-۹.
- معتمد، م. ۱۳۵۱. *حقوق جزای عمومی*، جلد ۱، چاپ اول، تهران: انتشارات دانشگاه ملی.
- مکارم شیرازی، ن. ۱۴۲۷. *دائرة المعارف فقه مقارن*، چاپ اول، قم: انتشارات مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام.
- مکارم شیرازی، ن. ۱۳۹۲. استفتاء، شماره ۴۶_۰۵_۰۹_۹۲ (www.makarem.ir)
- مهرپور، ح. ۱۳۷۱. *مجموعه نظریات شورای نگهبان*، جلد ۱، چاپ اول، تهران: سازمان انتشارات کیهان.
- میر فردی، ق. ایروانیان، ا. ۱۳۸۰. «بررسی تطبیقی، تحلیلی جرم محال در حقوق ایران، انگلستان و فرانسه، ماهنامه کانون» ۲۷ (۴۵): ص ۲۱-۴۶.
- نراقی، ا. ۱۴۱۷ ه.ق. *عوائد الأیام فی بیان قواعد الأحکام و مهمات مسائل الحلال و الحرام*، چاپ اول، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه.
- نوربها، ر. ۱۳۸۴. *زمینه حقوق جزای عمومی*، چاپ ۱۴، تهران: انتشارات دادآفرین.



رویکرد کثرت‌گرایی فرهنگی به عدالت کیفری؛ مطالعه موردی سیاست‌ها و رویه‌های پلیسی

دکتر زهرا عابدی‌نژاد مهرآبادی^۱ ✉

دکتر محمد فرجیها^۲

تاریخ پذیرش: ۹۵/۹/۱۵

تاریخ دریافت: ۹۳/۴/۲

چکیده

اجتماع محوری پلیس با انعطاف‌پذیری نسبت به همه گروه‌های مختلف اجتماع ملازمه دارد. بنابراین برای اینکه پلیس بتواند اصول اجتماع محوری را رعایت نماید، لازم است تکثر فرهنگی جامعه را به رسمیت بشناسد. عدم توجه به ملاحظات و دغدغه‌های اقلیت‌ها از سوی پلیس، باعث منزوی شدن آنها از جامعه و عدم مشارکت آنها در فعالیتهای اجتماعی می‌شود، چنان‌که پلیس اجتماع محور که با هدف تسهیل در کنترل جرم و برقراری نظم در صدد بهبود روابط خود با اعضاء جامعه است، نمی‌تواند اعتماد اقلیت‌ها را جلب کند. به این منظور لازم است، نه تنها بسترهای قانونی برای به رسمیت شناختن حق متفاوت بودن افراد و احترام به تکثر فرهنگی جامعه فراهم شود، بلکه لازم است پلیس در رویکردهای سخت گیرانه خود نسبت به ساکنان مناطق اقلیت نشین تجدید نظر نماید تا از حمایت اجتماعی گروه‌های مختلف در حل مشکلات بزهکاری بهره ببرد. هم‌چنین محدود کردن شرایط جذب افسران پلیس به افراد اکثریت باعث می‌شود تا افسران پلیس توانایی درک نیازها و دغدغه‌های گروه اقلیت را نداشته باشند. تربیت افسران پلیس باید تبعیض‌ها نسبت به گروه‌های اقلیت را از بین ببرد.

واژگان کلیدی: پلیس اجتماع محور، تکثر فرهنگی، اقلیت، نظام عدالت کیفری، پلیس ایران

✉ z.a.mehra@gmail.com

۱. دانشجوی دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس

۲. دانشیار گروه حقوق، دانشگاه تربیت مدرس

مقدمه

این امر مورد انکار نیست که اقلیت‌ها در نقش متهم، بزه‌کار و بزه دیده و سایر نقش‌های مهم دیگری که در نظام عدالت کیفری می‌توانند داشته باشند مورد تبعیض بیشتری از سوی نظام عدالت کیفری واقع می‌شوند. امروزه، حاکم شدن رویکرد تکثرگرایی فرهنگی به نظام عدالت کیفری کمک کرده است تا جنبه‌های مختلف بی‌عدالتی و تبعیض نسبت به اقلیت‌ها را از بین ببرد. در جامعه‌ی کثرت‌گرا، همه اجزاء نظام عدالت کیفری مانند نظام قانون‌گذاری، تفسیرهای قضایی، رویه‌های دادرسی و سیاست‌های پلیسی تکثرگرایی فرهنگی را به رسمیت می‌شناسند و به فرهنگ همه گروه‌های جامعه احترام می‌گذارند. بنابراین بخش‌های مختلف عدالت کیفری در مسیری هماهنگ با یکدیگر، فرهنگ فهم نیازهای اقلیت، مدارا با سبک زندگی آن‌ها به شیوه‌ای یکسان با اکثریت و احترام به آن‌ها را می‌پذیرد.

چندفرهنگی بودن ناظر به جوامعی است که فرهنگ‌های چندگانه دارند. این رویکرد، به ایدئولوژی یا راهبردهایی اشاره می‌کند که این چندگانگی را تشویق می‌نمایند. در جامعه چند فرهنگی، همه اقوام و فرهنگ‌های مختلف، هویت خود را در زندگی اجتماعی به شیوه‌ای که متناسب با آن است، می‌یابند. (Bloor, 2010: 272) فرهنگ تنها شامل گروه‌های مختلف بر اساس ملیت و نژاد نیست، بلکه شامل نمادهای دیگر مانند مذهب، جنسیت، سن، تمایلات جنسی و ناتوانایی نیز می‌شود.

رشد چند فرهنگی به علل گوناگون، مانند افزایش مهاجرت در جوامع فراگیر شده است. به‌ویژه، کشورهایی که از لحاظ تاریخی، کمتر پذیرای خارجی‌ها با آغوش باز هستند، بیشتر دچار ناسازگاری‌های پایدار چند فرهنگی و چند قومیتی می‌شوند. نتیجه چنین حرکت‌هایی تغییرات فرهنگی و قومی در جامعه است. هر چند در جامعه‌ای مانند ایران، زندگی اقوام و فرهنگ‌های مختلف در کنار یکدیگر از دیرباز رایج بوده است. ورود گوناگونی و تفاوت اقوام و فرهنگ‌ها، چالش‌هایی را برای کنش‌گران و سیاست‌گذاران عدالت کیفری ایجاد می‌کند. برای مثال، در برخی فرهنگ‌ها تنها زنان، توسط افسران پلیس زن مورد بازجویی قرار می‌گیرند. همچنین، برقراری ارتباط با اقلیت‌ها، گاهی یک مشکل تلقی می‌شود. نه تنها، این گروه به زبان مشترک ملی صحبت نمی‌کنند، بلکه مهارت‌های ضعیف زبانی و عدم حساسیت فرهنگی، ممکن است منجر به ایجاد خشونت‌های ناخواسته شود. عدم توجه به چالش‌ها و مشکلات پلیس در جوامع چند فرهنگی، منجر به ایجاد سوء تفاهم، خشونت، بی‌نظمی‌های اجتماعی و دیگر مشکلات خواهد شد.

مسائل پلیس در جوامع چند فرهنگی ممکن است نظم موجود را تحت الشعاع قرار دهد. نادیده گرفته شدن اقلیت‌ها و عدم توجه به جایگاه آنها در سیاست‌ها و برنامه‌های پلیسی و برخورد و رفتار

غیر متناسب و گاه حتی خشونت آمیز پلیس با گروه‌های متنوع فرهنگی و اقلیت‌ها در جامعه از مهمترین جلوه‌های این مسائل و مشکلات هستند. فاصله‌ای که بین پلیس و گروه‌های اقلیت وجود دارد بر اساس نگرش منفی و عدم اعتماد پلیس به اقلیت‌ها است که در طول زمان ریشه دار شده است. حتی افسران پلیسی که بطور اساسی در صدد برقراری ارتباط موثر با اقلیت‌های اجتماع هستند، اغلب اظهار می‌کنند که گاهی دچار سر درگمی شده‌اند. در واقع، پلیس در یک موقعیت متناقض قرار دارد. از یک طرف حافظ ارزش‌های اکثریت است و از طرف دیگر از آن‌ها خواسته می‌شود تا از اقلیت‌ها حمایت کنند و قوانینی را اجرا کنند که در صدد تضمین حقوق اقلیت‌ها است. در حالی که اغلب پلیس بعنوان نهادی در نظر گرفته می‌شود که کمتر پذیرای مشارکت اقلیت در جامعه است.

به این منظور بهتر است ابزارهایی وجود داشته باشند تا این ارتباط را بهبود بخشند. برای مثال یکی از این ابزارها ایجاد وابستگی و ارتباط است. سازمان پلیس باید به‌طور مداوم و مستقیم با جامعه اقلیت‌ها تماس داشته باشد و از این طریق با آن‌ها ارتباط دو جانبه و گفت و شنود داشته باشد تا بتواند طرحی واقعی مبنی بر مشارکت و فهم مشترک برای سنجش نیازهای آنها ارائه کند. از این رو است که استخدام افسران پلیس از میان گروه‌های مختلف و اقلیت‌ها ضروری به نظر می‌رسد. فشارهای ناشی از کثرت‌گرایی فرهنگی خود می‌تواند به‌عنوان یک چالش تلقی شود. زیرا مطالبات و نیازها گوناگون و گاهی متناقض است. انعطاف‌پذیری پلیس در برابر نیازهای اقلیت خود مشکلاتی را به همراه دارد. البته پلیس چند فرهنگی نسبت به این تعارض‌ها آگاهی دارد و آموزش دیده است که چگونه بین آنها تعادل و توازن ایجاد کند. علاوه بر این، بخش عمده‌ای از رویکردهای تک فرهنگی به دلیل افزایش تعدد اختیارات پلیس و به ویژه نیروهای رده پائین پلیس است که امکان نظارت و کنترل کافی بر رفتارها و واکنش‌های آنان وجود ندارد. به دلیل وجود این چالش‌ها لازم است پلیس که وظیفه برقراری نظم اجتماعی را به عهده دارد، مشکلات بین پلیس و اقلیت‌ها را با ساز و کارهای اجتماع محوری حل کند. از این رو، پس از طرح مبانی و مفهوم شناسی کثرت‌گرایی فرهنگی و پلیس اجتماع محور، جلوه‌هایی از هماهنگی‌ها و ناسازگاری‌های کثرت‌گرایی فرهنگی در برنامه و سیاست‌های پلیسی نشان داده خواهد شد.

۱. مفهوم شناسی کثرت‌گرایی فرهنگی و بسترهای قانونی آن

چند فرهنگی، که در متون جامعه‌شناختی به تکثرگرایی فرهنگی^۱ شناخته می‌شود، را چنین تعریف می‌کنند: «مدارا و پذیرش تنوع فرهنگی جوامع، که در نتیجه آن گروه‌های نژادی و قومی مختلف در

کنار هم زندگی می‌کنند و در حالی که هر قوم یا نژاد رسوم خود را حفظ می‌کند، شیوه زندگی اقوام دیگر را نیز می‌پذیرد.» (کوئن، ۱۳۸۸: ۴۰۹) بر این اساس، کثرت و تعدد مذاهب و افکار در زندگی جمعی و اجتماعی رسمیت داشته و معتبر شناخته می‌شود. یعنی در حیطه زندگی اجتماعی بر نقاط مشترک تکیه می‌گردد و از انگشت گذاشتن بر روی نقاط اختلافی و تشنج‌زا دوری می‌شود و صاحبان آراء و اندیشه‌های متفاوت یکدیگر را تحمل می‌کنند و به حفظ حقوق دیگری همت می‌گمارند. (حیدری، ۱۳۸۱: ۳۸) به منظور پذیرش چند فرهنگی در جوامع، به‌ویژه در نظام عدالت کیفری، قبل از هر چیز لازم است بسترهای قانونی مناسب فراهم شوند. تدوین قوانین ناظر به چند فرهنگی به معنای ارائه دستورالعملی الزامی برای رعایت حقوق اقلیت‌ها به کنشگران نظام عدالت کیفری است. به همین دلیل در نظام‌هایی که خلأ قانونی در این زمینه وجود دارد، پلیس به صورت گسترده‌ای آزادی عمل در تبعیض نسبت به اقلیت‌ها دارد. هم چنین در مواردی تعارض قانونی با تکثر فرهنگی خود مانعی برای نظام پلیسی در جهت رفتار عادلانه نسبت به اقلیت‌ها است.

۱.۱. کثرت گرایی فرهنگی و ارتباط آن با اجتماع محوری

تفاوت‌های فرهنگی موضوع مشترک دولت‌های معاصر است که در ظاهر با همگونی اجتماعی در تضاد است. نگرش‌های متفاوت دولت، پلیس و حتی قانون در ارتباط با گروه‌های متنوع اقلیت، چالش‌های اساسی را برای نهادهای دولتی و به‌ویژه پلیس در بردارد. تعارض بین اقلیت‌ها و دولت بدلائل مختلف سیاسی، اقتصادی و فرهنگی می‌تواند تشدید شود. پلیس خود را در خط مقدم این تعارض‌ها می‌یابد. در برخی موارد، افزایش خشونت کنشگران عدالت کیفری در مورد اقلیت‌ها نشان می‌دهد که دولت‌ها تا به رسمیت شناختن کامل چند فرهنگی در جامعه فاصله زیادی دارند.^۱

از این رو در الگوی جدید پلیس اجتماع محور، که با استفاده از جلب مشارکت شهروندان و همکاری با آنها سعی بر تسهیل روش‌های کنترل جرم دارد، تمرکز بر احترام به کثرت گرایی فرهنگی جامعه، اهمیت ویژه‌ای دارد. زیرا پلیس در الگوی جدید به تنهایی کار نمی‌کند، بلکه بر حمایت و مشارکت همه اعضای اجتماع تکیه می‌کند. در صورتی که پلیس بتواند با همه اقشار و

۱. برای مثال حمله به رودنی کینگ (Rodney King)، فردی آفریقایی-آمریکایی، توسط پلیس لس آنجلس نمادی از خشونت و بی‌رحمی پلیس علیه اقلیت‌ها است (Porat, G.B 2007, 5). هر چند، برای مثال، گزارش اخیر عالی‌ترین مقام پلیسی انگلستان ذکر می‌کند که این امر باید به رسمیت شناخته شود که تبعیض علیه اقلیت‌ها، چه مستقیم و چه غیر مستقیم، امری همه گیر در جامعه است و نهاد پلیس از این امر مستثنا نمی‌باشد.

گروه‌های مختلف جامعه ارتباط برقرار کند و دغدغه‌های گروه اقلیت را درک کند، از نیروی بالقوه این افراد برای همکاری در کنترل جرم و برقراری نظم می‌تواند استفاده نماید.

کثرت‌گرایی فرهنگی چیزی فراتر از درک تفاوت‌های فرهنگی است. در واقع، این رویکرد نگرش و شیوه تفکری جدید در انجام مأموریت‌های پلیسی است و نیازمند درک این اصل است که با افراد جامعه، صرف نظر از تعلقات قومی، نژادی و فرهنگی، به‌طور احترام‌آمیز و به مثابه یک انسان رفتار شود. بعلاوه، برنامه‌های پلیس اجتماع محور یک رویکرد هماهنگ و یکپارچه نیستند، بلکه به نسبت فرهنگ‌های جامعه باید اجرا شوند. این برنامه‌ها تلاش می‌کند تا مشکلاتی را که در ارتباط با گروه اقلیت‌های جامعه دارد، از طریق سیاست‌های جدید حل کند. به عبارت دیگر این الگو در جهت به رسمیت شناختن کثرت فرهنگی اجتماع است و نه در جهت نادیده گرفتن و حتی گاه برخورد با اقلیت‌های جامعه. زیرا این اتحاد و پیوستگی گروه‌های مختلف جامعه است که می‌تواند پلیس را در حل مشکلات جرم یاری برساند. هر چند همچنان که بر سر راه سایر شاخص‌های اجرایی پلیس اجتماع محور، موانعی چون اقتدار گرایی پلیس وجود دارد، در این زمینه نیز، بیشتر افسران پلیس، بدلیل وجود همین مشکلات و حفظ اقتدار سنتی خود، به راحتی حاضر به برقراری ارتباط با اقلیت‌های فرهنگی و به رسمیت شناختن حقوق آن‌ها نیستند.

یک دست‌تلقی کردن جامعه و تأکید بر پیش‌فرض همگونی و تجانس در منافع عمومی، موجب نادیده انگاشتن نیازها و نگرانی گروه‌های مختلف اجتماعی می‌شود. ایدئولوژی اتحاد و یگانگی در جامعه، به جای تنظیم روابط و تعدیل اولویت‌ها و انتظارات متفاوت، جهت‌گیری حل تضادهای موجود را به سوی تضمین منافع و دغدغه‌های طبقات خاص سوق می‌دهد. به رسمیت نشناختن این تنوع و کثرت در اجتماع، مانعی جدی برای مشارکت واقعی فرهنگ‌ها و اقلیت‌های قومی، نژادی، مذهبی و زبانی در فرایند تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری است. از این رو، دستیابی به اهداف پیشگیری پایدار از جرم، نیازمند تعریفی کثرت‌گرا و انعطاف‌پذیر از جامعه و سهمیم کردن نیازهای محلی در تدوین و اجرای برنامه‌های پیشگیری است. توجه به این نکته ضروری است که برخی نظام‌های پیشگیری، در حالی بر الگوهای اجتماع محور تأکید می‌کنند که تصویر شفاف و روشنی از اجتماع و قلمرو آن در میان نهادهای پیشگیری وجود ندارد. ساختارهای متفاوت اجتماعی-شهری، تنوع در کیفیت روابط ساکنان محله‌ها و نیز عدم برخورداری نمایندگان محلی از اختیارات قانونی برای تصمیم‌گیری در زمینه چگونگی تخصیص منابع و امکانات، سرنوشت رویکردهای اجتماع محور به پیشگیری از جرم را در این کشورها، با ابهام رو به رو می‌سازد. (فرجیها، ۱۳۸۸: ۱۵) پیامدهای ناخواسته برخی اقدامات پلیس که مبتنی بر اصول اجتماع محوری و رعایت ملاحظات خاص فرهنگ اقلیت نیست، آن است که ارتباط مردم و پلیس از یکدیگر بیشتر

فاصله بگیرد. در نتیجه این بی اعتمادی کنترل نظم بویژه در مناطق اقلیت نشین سخت تر می شود و نیز نرخ جرم رو به افزایش می رود.

مشارکت اجتماعی بدون شناخت تنوع فرهنگی موجود در جامعه امکان پذیر نیست. برای این امر لازم است تمام گروه های اقلیت در کشور شناسایی شوند و از روش های معتبر برای سنجش نیازها و دغدغه های آن ها استفاده گردد. برای مثال یکی از جنبه هایی که بعنوان نیاز اقلیت ها توصیف می شود، زبان آنها است. در این زمینه اطلاع رسانی از طرح ها و برنامه های پلیسی لازم است به زبان اقلیت ها صورت گیرد. هم چنین، برای برقراری ارتباطات کلامی پلیس با گروه های قومی مختلف، لازم است با روش هایی چون بکارگیری افسران پلیس هم زبان و آشنا با زبان مردم این گروه، یا آموزش زبان مورد استفاده متهمان و بزه دیدگان به افسران مربوط، به این دغدغه توجه شود. هم چنین مسئولیت پذیری در برابر نیازهای محلی شهروندان از دیگر پیش شرط های به رسمیت شناختن تکثر فرهنگی توسط پلیس اجتماع محور است. واکنش های دیر هنگام و فاقد کیفیت پلیس به نیاز های اقلیت ها و عدم احساس مسئولیت در برابر تضادها و خشونت های فرقه ای، مگر در مواردی که با امنیت نظام سیاسی حاکم در ارتباط باشد، نشان می دهد پلیس، تنوع فرهنگی موجود را به خوبی نشناخته و احترام به آن را در اولویت های خود قرار نمی دهد.

۲.۱. بسترهای قانونی کثرت گرایی فرهنگی

کثرت گرایی فرهنگی در برنامه های پلیس در چارچوب کل نظام عدالت کیفری تحلیل می شود. به عبارت دیگر، نمی توان نظام قانون گذاری و قضایی تک فرهنگی داشت، اما به پلیس چند فرهنگی امیدوار بود. نظام های تقنینی که گروه های اقلیت را به رسمیت نمی شناسند، نمی توانند از پلیس انتظار داشته باشند، تنوع فرهنگی را به رسمیت بشناسد. حق متفاوت بودن، حق برخورداری از فرهنگ و سنت های خاص خود، بطوری که هر شهروند حق داشته باشد بر اساس ارزش های فرهنگی خود تا جایی که موجب صدمه به نظم عمومی نشود، رفتار کند از حقوقی هستند که در قوانین یک جامعه چند فرهنگی به رسمیت شناخته می شود. قانونی کردن این حقوق، همه شهروندان را نیز ملزم به احترام به این حقوق خواهد کرد.

جلوه هایی از این رویکرد کثرت گرا را می توان در اصول قانون اساسی مشاهده کرد. اصولی مانند اصل ۱۳، ۱۹ و ۲۶ قانون اساسی^۱، را می توان از اساسی ترین اصولی نام برد که چارچوب کلی چند

۱. اصل ۱۳ قانون اساسی ایرانیان زرتشتی، کلمی و مسیحی تنها اقلیتهای دینی شناخته می شوند که در حدود قانون در انجام مراسم دینی خود آزادند و در احوال شخصیه و تعلیمات دینی بر طبق آیین خود عمل می کنند.

فرهنگی را پذیرفته‌اند. هرچند به رسمیت شناختن حق متفاوت بودن لزوماً به مفهوم برخورداری اقلیت‌ها از این حقوق نیست. بطوری که به نظر می‌رسد حقوق ذکر شده اقلیت‌ها و محدود کردن آن‌ها به موارد مذکور در قانون اساسی کافی نیست. علاوه بر این، از نمادهای احترام به اقلیت‌های زبانی می‌توان به اصل ۱۵ قانون اساسی اشاره کرد. این اصل اشاره می‌کند که زبان و خط رسمی و مشترک مردم ایران فارسی است. اسناد و مکاتبات و متون رسمی و کتب درسی باید با این زبان و خط باشد، ولی استفاده از زبان‌های محلی و قومی در مطبوعات و رسانه‌های گروهی و تدریس ادبیات آن‌ها در مدارس، در کنار زبان فارسی آزاد است.

بنابراین در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران حقوق اساسی از قبیل تساوی در برابر قانون، محفوظ بودن جان و مال و شغل مسکن، آزادی عقیده، انتخاب شغل، برخورداری از تأمین اجتماعی، دادخواهی، آموزش و پرورش، برخورداری از روند عادلانه دادرسی، داشتن تابعیت، مشارکت در اداره امور کشور و امثال این‌ها را برای همه افراد و اتباع کشور و شهروندان ایرانی صرف نظر از هر نوع وابستگی قومی، زبانی، و مذهبی به رسمیت شناخته شده است.

در اندیشه امام خمینی (ره) اقلیت‌ها در نظام جمهوری اسلامی همانند سایر افراد از حقوق برابر و احترام کامل برخوردارند: «آنها با سایر افراد در همه چیز مشترک و حقوقشان به حسب قوانین داده می‌شود و در حکومت اسلامی آن‌ها در رفاه و آسایش هستند.» (صحیفه امام، ج ۱: ۲۹۰) سطوح و لایه‌های آزادی اقلیت‌ها در نظریه سیاسی امام خمینی (ره)، گوناگون است و عرصه‌های مختلفی را از جمله: آزادی انجام مراسم و شعائر عبادی، آزادی عقیده و اندیشه، آزادی بیان و حق اظهار نظر، آزادی سیاسی (حق رأی دادن و حق انتخاب شدن به مقامات عمومی و سیاسی) آزادی‌های شخصی و خصوصی و... در بر می‌گیرد. آنچه از سخنان امام خمینی (ره) می‌توان استنباط کرد، این است که در نظام سیاسی مورد نظر ایشان هیچ گونه اجحافی به اقلیت‌ها روا داشته نخواهد شد. همه با هم برادرند و از حقوق مساوی برخوردارند: «کردها و سایر دستجاتی که هستند و زبان‌های مختلف دارند، این‌ها همه برادران ما هستند و ما با آن‌ها هستیم و آن‌ها با ما هستند و همه اهل یک ملت و اهل یک مذهب هستیم.» (صحیفه امام، ج ۶: ۲۶۲)

اصل ۱۹ قانون اساسی بیان می‌کند: مردم ایران از هر قوم و قبیله که باشند از حقوق مساوی برخوردارند و رنگ، نژاد، زبان و مانند اینها سبب امتیاز نخواهد بود.

اصل ۲۶ قانون اساسی: احزاب، جمعیت‌ها، انجمن‌های سیاسی و صنفی و انجمنهای اسلامی یا اقلیتهای دینی شناخته‌شده آزادند، مشروط به این که اصول استقلال، آزادی، وحدت ملی، موازین اسلامی و اساس جمهوری اسلامی را نقض نکنند. هیچ‌کس را نمی‌توان از شرکت در آنها منع کرد یا به شرکت در یکی از آنها مجبور ساخت.

همچنین، به «جلب مشارکت مردم در برقراری امنیت عمومی» در بسیاری از مقررات، مانند ماده ۳ قانون برنامه چهارم توسعه (مصوب ۱۳۸۳/۶/۱۱)، بطور مطلق اشاره شده است، اما به نظر می رسد عدم اشاره خاص به گروه‌های متنوع فرهنگی جامعه این امر را مشکل می سازد تا تأکید کرد که اسناد داخلی همه اقلیت‌های مختلف جامعه را به رسمیت شناخته‌اند.

ارائه منشور حقوق شهروندی برای حل مشکلات قانونی اقلیت‌های دینی در دولت جدید (دولت یازدهم)، تا حدودی اقدام مثبت شمرده می‌شود.^۱ برخی از این مواد شامل اصول کلی هستند، ولی از این بابت که تصریح می‌کند کلیه اتباع صرف نظر از جنسیت، قومیت، ثروت، طبقه اجتماعی، نژاد و یا امثال آن از حقوق شهروندی و تصمیمات پیش بینی شده در قوانین و مقررات، برخوردار می‌باشند. (ماده ۱-۱- پیش نویس غیر رسمی منشور حقوق شهروندی) و هم‌چنین از این لحاظ که احترام به تنوع فرهنگی، مذهبی، زبان و قومی شهروندان، را تکلیف دولت می‌داند. (ماده ۳-۱۶)^۲ نوآوری است. چنان‌که در ماده ۳-۱۲۹- بیان می‌کند: این حق شهروندان است که دولت با احترام به ملاحظات بومی، قومی، مذهبی و فرهنگی، بهره‌مندی یکسان تمامی افراد اعم از زن و مرد را از مواهب توسعه، در یک نظام حقوقی عادلانه تضمین نماید.

در برخی مواد دیگر این منشور، دولت به نمادهای تکثر فرهنگی مانند به‌کارگیری زبان‌ها و گویش‌های محلی و یا تشکیل انجمن‌های محلی به‌خوبی اشاره می‌کند و تمهیداتی در این زمینه پیش‌بینی کرده است. برای نمونه ماده ۳-۲۲- بیان می‌کند که دولت موظف است با همکاری سازمان صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران، کاربرد آزادانه زبان‌ها و گویش‌های محلی و قومی، در کنار زبان فارسی را با حفظ وحدت ملی و تمامیت هویت ایرانی فراهم آورد. همچنین ماده ۳-۲۳- بیان می‌دارد: همه شهروندان ایرانی حق دارند، از ابزار لازم برای مشارکت کامل در همه ابعاد زندگی فرهنگی گروهی خاص خود که شامل تأسیس نهادها، تشکلهای، انجمن‌ها، برگزاری گردهم‌آیی‌ها، برپایی آیین‌های دینی و قومی و آداب و رسوم فرهنگی، در چارچوب قوانین و مقررات برخوردار باشند. هر چند با بررسی موادی مانند ماده ۳-۱۱۷- به نظر می‌رسد که منشور در صدد صحه‌گذاشتن بر اصول قانون اساسی است و نمی‌توانسته بر به رسمیت شناختن سایر اقلیت‌های

۱. هر چند این متن هنوز تأیید نهایی نشده است اما اشاره به برخی مواد آن در این زمینه مفید به نظر می‌رسد. بویژه آن‌که، معاونت حقوقی ریاست جمهوری حاضر ایران، با صدور اطلاعیه‌ای ویرایش نخست منشور حقوق شهروندی که با همکاری دانشگاهیان، حوزه‌های علمیه، اندیشمندان و نخبگان جامعه تهیه شده است، برای اظهار نظر عمومی منتشر کرده تا پس از دریافت نظرات مردمی بمدت یک ماه، بعنوان پیش نویس رسمی تقدیم رئیس‌جمهور نماید. نظر سنجی از عموم و درخواست ارسال نظرات درباره متن مذکور خود نشان مهمی از توجه به اجتماع محوری است.

۲. احترام به تنوع فرهنگی، مذهبی، زبان و قومی شهروندان تکلیف دولت است.

مذهبی، به‌طور مستقیم، اشاره کند. ولی، این ماده اشاره می‌کند که برگزاری و حضور در مراسم مذهبی ادیانی که در قانون اساسی به رسمیت شناخته شده‌اند، آزاد است. پیش‌بینی این موارد در منشور، در چپه‌امیدی به سوی تدوین و اجرای رسمی قواعد مربوط به احترام به حقوق اقلیت‌ها و تنوع‌های فرهنگی در جامعه است. به‌ویژه اینکه خود منشور بر بیان این-که، این حقوق مبتنی بر آن است که یا در قوانین مختلف به رسمیت شناخته شده است یا در دولت با توجه به مفاد منشور از طریق پیگیری خط مشی و برنامه اصلاح و توسعه نظام حقوقی و تدوین و پیگیری تصویب لوایح قانونی در جهت عملی ساختن آن‌ها گام بر می‌دارد، تأکید می‌کند. هر چند، در منشور فوق، به رسمیت شناختن همه اقلیت‌های جامعه به‌طور کلی ذکر شده و از آن-ها، در برخی موارد، نام برده نشده است. به نظر می‌رسد جهت برداشتن موانع موجود و احترام به تکثر فرهنگی، بهتر باشد تمام اقلیت‌های مذهبی، فرهنگی، زبانی و قومی مورد اشاره مستقیم قرار گیرند.

نگاهی به مقررات نشان می‌دهد احترام به اقلیت‌های جامعه در قوانین ایران تا حدودی و به‌طور کلی به رسمیت شناخته شده است. هرچند به رسمیت شناختن حق متفاوت بودن به مفهوم برخورداری اقلیت‌ها از این حقوق نیست، به طوری که به نظر می‌رسد حقوق اقلیت‌ها و محدود کردن آن‌ها به موارد مذکور در قانون اساسی کافی نیست. خلأهای قانونی خود عاملی است که پلیس را در به رسمیت شناختن کامل تکثر فرهنگی موجود دچار مشکل می‌کند. به همین دلیل است که پلیس برنامه‌های خود را بسیار سراسری و حتی گاه با نگاه «امنیتی و سخت‌گیرانه» نسبت به اقلیت‌ها طرح ریزی می‌کند. بنابراین با توجه به بسترهای قانونی بحث کثرت‌گرایی فرهنگی، هنوز خلأهایی در این زمینه وجود دارد و تا قوانین موجود اصلاح نشود، زمینه اجرای اجتماع محوری در سازمان پلیس، که لازمه آن به رسمیت شناختن تمام نمادهای کثرت‌گرایی فرهنگی است، فراهم نخواهد شد.

۲. سیاست‌های پلیسی کنترل جرم از دیدگاه کثرت‌گرایی فرهنگی

برخلاف برخی از گفتمان‌های رسمی که بر احترام به گروه‌های متنوع اجتماعی تأکید می‌کنند، جلوه‌هایی از بی‌توجهی و نادیده گرفتن تکثر فرهنگی در برنامه‌ها و طرح‌های پلیس دیده می‌شود که در ذیل به برخی از مهم‌ترین آن‌ها، اشاره می‌شود. در واقع، لازمه پذیرش موفق پلیس اجتماع محور در نظام عدالت کیفری ایران، حذف موانعی مانند تنظیم طرح‌های سراسری و رویکردهای سخت‌گیرانه و امنیتی نسبت به اقلیت‌ها است.

۱.۲. نادیده انگاشتن کثرت‌گرایی فرهنگی در طرح‌های سراسری

اجتماع محوری با انعطاف‌پذیری ملازمه دارد. بنابراین، سراسری بودن طرح‌های پلیسی و پیچیدن یک نسخه کلی برای امنیت کشور با اجتماع محوری متضاد است. به‌طوری که بخشی از سیاست‌های پلیس اجتماع محور به این امر بر می‌گردد که تعیین اولویت‌های برنامه ریزی و سیاست‌گذاری به ساکنان مناطق واگذار شود. زیرا، خصوصیات هر منطقه ویژه آن مکان است و افراد محلی بیشتر به دغدغه‌ها و مشکلات منطقه آشنایی دارند. طرح ریزی برنامه‌های عمومی برای اجرا در سراسر مناطق کشور، علاوه بر اینکه مشکلات و ناهنجاری‌های اجتماعی منطقه را حل نمی‌کند، صرف هزینه‌های بیهوده را منجر می‌شود.

باید در نظر داشت، ملاحظات و نیازهای خاص هر منطقه ممکن است به مرور زمان تغییر کند. بنابراین نمی‌توان یک برنامه کلی و دائمی تنظیم و در تمام نقاط کشور به‌طور دائمی اجرا کرد. در میان برنامه‌های پلیسی، طرح «ارتقای امنیت اجتماعی و اخلاقی» یکی از مهم‌ترین طرح‌های انتظامی در سال‌های اخیر است. در بیشتر قسمت‌های آن به کنترل جوانان و نمادهای بی‌حجابی و تضادهای اجتماعی آنان، دستگیری اراذل و اوباش، جمع‌آوری ماهواره و ... پرداخته شده است، بدون اینکه گروه‌های مختلف اجتماعی و فرهنگی و نیازهای خاص آن‌ها مد نظر قرار گیرد. در واقع این طرح بزرگ پلیسی، بیشتر یک طرح کلی و سراسری است، که بر تمام بخش‌های مختلف کشور و همه گروه‌های متنوع اجتماع بطور یکسان اجرا شده است. در حالی که این نادیده گرفتن گروه‌های اقلیت و خرده فرهنگ‌های جامعه، و دغدغه‌های ویژه آن‌ها بخوبی نشان می‌دهد، چندگانگی فرهنگی در جامعه، توسط پلیسی که ادعای اجتماع محوری دارد، به رسمیت شناخته نمی‌شود. فقدان توجه به تنوع فرهنگی موجود در استان‌ها و شهرهای مختلف ممکن است اولویت‌های پلیسی را تغییر دهد. برای مثال، از آنجائی که آمار متکدیان در شهرهای غربی کشور بسیار کم است، اجرای طرح جمع‌آوری متکدیان در این مناطق ضروری نیست.

یکی از نمادهای توجه به تنوع فرهنگی جامعه، برگزاری همایش‌ها و گردهمایی‌هایی است که به منظور تعامل بیشتر پلیس و ساکنان مناطق برگزار می‌شود. سالانه نیروی انتظامی برگزارکننده همایش‌ها و جشنواره‌های متعدد با موضوعات مختلف است. نگاهی به عناوین این همایش‌ها بخوبی نشان می‌دهد، تعداد همایش‌هایی که با این هدف و به مقصود شناخت بیشتر نیازهای منطقه‌ای صورت می‌گیرند، بسیار کم است. همایش ملی پلیس و پیشگیری اجتماعی از جرم که در سال‌های گذشته نیز با عناوین مشابه دیگر در حوزه پیشگیری برگزار شده است، یکی از مهمترین همایش‌های پلیس است، اما ملی بودن همایش مانع مطرح کردن تنوع فرهنگی و اجتماع

محوری ناظر به آن در این نوع همایش‌ها است. هم چنین، جشنواره‌هایی مانند جشنواره ملی رسانه، نظم و امنیت عمومی نیز دارای عنوان بسیار کلی و سراسری است.^۱ اما برگزاری برخی همایش‌ها و کنفرانس‌ها و گاه حتی طرح‌های تحقیقاتی که در جهت بهبود روابط پلیس و اقلیت‌ها برگزار می‌شود، می‌تواند نقطه مثبتی در جهت به رسمیت شناختن تنوع فرهنگی موجود در جامعه به حساب آید. همایش‌هایی مانند همایش فرماندهان نیروی انتظامی آذربایجان غربی و اقلیت‌های دینی در کلیسای حضرت مریم در شهرستان ارومیه^۲ و نیز برگزاری همایشی به مناسبت هفته نیروی انتظامی با حضور روحانیون و مسئولان جوامع اقلیت‌های دینی و فرماندهان نیروی انتظامی در تالار اجتماعات آرامنه تهران نمونه‌های این گرد همایی‌ها هستند.^۳ هر چند به نظر می‌رسد به رغم مثبت بودن نفس برگزاری این همایش‌ها، لازم است تا محتوای آن‌ها نیز با معانی واقعی اجتماع محوری تطبیق داده شود و نتایج آن در عمل ظاهر شود.^۴ بنابراین باید تأکید شود که کثرت‌گرایی، احترام ظاهری نیست و باید حق متفاوت بودن را در قانون و در رویه به رسمیت شناخت.

۲.۲. رویکردهای سخت‌گیرانه و امنیتی نسبت به اقلیت‌ها

شاید مهمترین چیزی که بین پلیس و اقلیت‌ها تنش ایجاد می‌کند، این اعتراض همگانی باشد که پلیس بطور ناعادلانه و سخت‌گیرانه، اقلیت‌ها را هدف قرار می‌دهد. تقریباً اقلیت‌ها در همه

۱. برای اطلاعات بیشتر ناظر به عناوین همایش‌ها مراجعه شود

<http://police.ir/?siteid=1&siteid=1&pageid=3626>

۲. خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران، "همایش پلیس و اقلیت‌های دینی در ارومیه برگزار شد"، لینک خبر <http://www.irna.ir/fa/News/80354893>

۳. در همایش اخیر، رئیس انجمن کلیمیان تهران بیان می‌کند که در «یوم کیپور» در ۲۳ کنیسای تهران که مالا مال از جمعیت بودند، هیچ مشکل امنیتی وجود نداشت و کلیمیان با نهایت آرامش و آسودگی به اجرای مراسم دینی خود پرداختند، این امنیت خاطر اولاً برخاسته از روحیه احترام و مدارای مردم ایران است و ثانیاً ناشی از اقتدار پلیس می‌باشد. یشایایی با ذکر حضور رئیس کلانتری یوسف‌آباد (سرهنک رشیدی) و معاون عقیدتی سیاسی وی در مراسم کیپور در کنیسای یوسف‌آباد تهران، آن را نمونه‌ای از ارتباط صمیمانه پلیس و مردم دانست و در پایان سخنان خود، اقتدار پلیس و حمایت از آن را به اجرای قانون و رعایت موازین اجتماعی از سوی مردم موکول کرد. هر چند تأکید بر اقتدار گرایی پلیس، با شاخص‌های پلیس اجتماع محور در تعارض است.

۴. همان طور که برگزاری کنفرانس ملی توسط پلیس استرالیا، با مضمون ارائه خدمات پلیس به استرالیایی‌ها چند فرهنگی، در سال ۱۹۹۰ منجر به ایجاد شورای مشورتی قومی پلیس ملی (National Police Ethnic Advisory Bureau) در ۱۹۹۳ شد. از اقدامات این شورا، ارائه طرح اصول پلیسی حاکم بر تنوع فرهنگی در استرالیا است.

کشورها، مورد رفتارهای خشونت آمیز و بازداشت از طریق بازرسی‌های سر زده^۱، ایست و توقف توسط پلیس، ورود بدون اجازه به منازل واقع می‌شوند.

در بسیاری از نظامهای عدالت کیفری که سیاه پوستان بخشی از ترکیب جمعیتی جامعه مربوط را تشکیل می‌دهد، همواره نحوه برخورد تبعیض آمیز پلیس با این افراد مورد بحث بوده است. برای مثال نتایج یک تحقیق نشان داده است پاسخ دهندگان سیاه با ناامیدی راجع به وضعیت خود اظهار کرده‌اند، پلیس آن‌ها را چیزی جز نمادهای پرخاشگری نمی‌بیند، حتی زمانی که آنها به فعالیت‌های قانونی مشغول هستند. گاهی افراد سفید پوست نیز به خطر بازداشت توسط پلیس، بویژه زمانی که در حال معاشرت با مردان سیاه هستند و یا در حال مسافرت یا دیدار مناطق مختلط سیاه و سفید یا اکثریت سیاه هستند، اشاره کرده‌اند. (Brunson and Weitzer 2009: 868).

این امر نگرش اجتماع اقلیت را نسبت به پلیس تغییر داده و اعتماد اجتماعی آن‌ها کاهش پیدا می‌کند، چنانکه یافته‌های این پژوهش بیان می‌کند: سیاه پوست‌ها، پلیس را گردن کلفت‌هایی در لباس فرم^۲ می‌دیدند. سیاه پوست‌ها معتقدند پلیس در این توقف‌ها و برخورد با آن‌ها از زبان خصومت آمیز^۳ استفاده می‌کند. این نوع برخوردهای زبانی عواقبی در پی دارد؛ مانند اینکه قدرت پلیس از نگاه این جوانان ضعیف شده و تمایل مردان جوان سیاه را به همراهی با رهنمودهای پلیس کاهش می‌دهد. پاسخ دهندگان عمل افسران را به هل دادن، مشت زدن، لگد زدن و استفاده از چماق علیه جوانان توصیف کرده‌اند. آن‌ها به فساد پلیس نیز، اشاره کرده‌اند. (Ibid: 869).

در بسیاری از نظام‌های توسعه یافته نیز، این تصور ذهنی وجود داشته که وجود اقلیت‌ها که در صدد حفظ میراث‌های فرهنگی خود هستند، تهدیدی برای یگانگی فرهنگی اکثریت به حساب می‌آید. این مسئله، اغلب باعث می‌شود سیاست‌های دولتی نسبت به اقلیت‌ها سخت‌گیرانه باشد. در حالی که، نظام‌هایی که به پذیرش چند فرهنگی متعهد شده‌اند، در صدد بهنجار ساختن واقعیت حضور اقلیت‌ها در جامعه و ارائه خدمات به آنها هستند. از این رو، سیاست‌های رسمی تنوع فرهنگی را پذیرفته‌اند. برای مثال جامعه کانادا تعهد خود را این گونه ابراز می‌کنند:

دولت کانادا، تنوع فرهنگی را بعنوان ویژگی اصلی جامعه کانادا به رسمیت می‌شناسد. پلیس کانادا متعهد به فراهم کردن خدمات پلیسی موثر که متناسب، حساس و بطور برابر پاسخ دهنده به همه بخش‌های متنوع جامعه کانادا است. پلیس کانادا متعهد به سیاست‌ها و برنامه‌هایی است که قوانین و مقررات تنوع فرهنگی را تأیید کرده‌اند، از جمله قوانینی که هر گونه تبعیض در هر

1. under spot check

2. bullies in uniform

4. verbally abuse

زمینه‌ای، فارغ از نژاد، ملیت، ریشه قومی، رنگ، مذهب و یا جنسیت ممنوع کرده اند. پلیس کانادا متعهد است تا خود را بعنوان نماینده همه اعضاء جامعه نشان دهد و حمایت کننده تساوی در استخدام افراد باشد (Casy 2000:6)

ارائه آموزش‌های علمی، اذهان افسران پلیس را از این کلیشه‌های ذهنی پاک کرد. تمرکز برنامه‌های کنترل پلیس در مناطق فقیر نشین و از نظر اقتصادی محروم که معمولاً اقلیت نشین هستند، همچنین بزرگنمایی تخلفات و جرایم برخی از گروه‌های اقلیت، موجب حس بدبینی اقلیت‌ها به پلیس می‌شود. همان‌طور که یکی از فرماندهان انتظامی در مهر ماه ۱۳۹۲ بیان می‌کند: رویکرد اصلی نیروی انتظامی برقراری امنیت برای تمام آحاد جامعه بویژه اقلیت‌های مذهبی است.^۱ وی اعلام می‌دارد که ما به دنبال پلیس فرهنگی و جامعه محور هستیم. قانون ما تنها عمل به دستور الهی است و در این مورد فرقی نمی‌کند که قانون را در مورد چه گروه و نژادی بکار می‌بریم. امنیت متعلق به همه آحاد جامعه است. اقلیت‌های مذهبی مشکلات خود را با پلیس در میان بگذارند.^۲ در حالی که، در عمل و در برخی موارد حل بی‌نظمی‌های اجتماعی توسط پلیس، بخاطر نپذیرفتن اقلیت‌های دینی در کشور پیچیده‌تر خواهد شد.

همچنین رویکرد امنیتی-اطلاعاتی به مسایل استان‌های مرزی و بویژه اقلیت‌ها، مانع ارتباط و اعتماد سازی بین پلیس و این نوع گروه‌های قومی می‌شود. گاهی گسترش و توسعه شبکه منابع خبری و مخبران در مناطق اقلیت نشین و نظارت و کنترل امنیتی به تجمع‌های قانونی به مناسبت‌های مختلف مذهبی این وضعیت را تشدید می‌نماید. زیرا این امر بی‌اعتمادی پلیس به اقلیت‌ها و ارتکاب جرایم امنیتی توسط اقلیت‌ها را اثبات شده فرض می‌کند. نگاه امنیتی به شکل‌گیری انجمن‌ها و نهادها در استان‌های اقلیت نشین و گاه مانع تراشی برای ایجاد آن‌ها، مانع به رسمیت شناختن تنوع فرهنگی موجود در این مناطق است. در حالی که، یکی از مدیران ارشد سیاسی کشور، نگاه امنیتی به هر بخشی از ایرانی‌ها را نگاهی خطرناک می‌داند^۳ و برخی فرماندهان ارشد پلیسی نیز امنیتی شدن مسائل اجتماعی را یک تهدید برای جامعه می‌دانند.^۴

۱. خبرگزاری فارس، "رویکرد نیروی انتظامی برقراری امنیت برای اقلیت‌های مذهبی است"، لینک خبر

<http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=13920717001577>

۲. خبرگزاری بین‌المللی پیام کوتاه (نسیم)، "فرمانده انتظامی فارس در دیدار با اقلیت‌های مذهبی: قانونمندترین افراد کسانی هستند که به کتاب الهی عمل می‌کنند"، لینک خبر:

<http://www.nasimonline.ir/NSite/FullStory/News/?Id=635679>

۳. خبرگزاری دانشجویان ایران ایسنا، "نگاه امنیتی به هر بخش خطرناک است"، لینک خبر:

<http://isna.ir/fa/news/92091812549/>

۴. سایت خبری تحلیلی عصر ایران، "امنیتی شدن مسائل اجتماعی یک تهدید است"، لینک خبر

<http://www.asriran.com/fa/news/92391>

به نظر می‌رسد با فهم بهتری از اجتماع محوری در میان سیاست‌گذاران انتظامی کشور، سیاست‌گذاری‌های کلی اخیر در جهت رعایت و همبستگی بیشتر اقلیت‌ها پیش می‌رود. بنابراین برداشتی که از گفتمان مدیران پلیس بدست می‌آید، وظیفه حفظ نظم و تأمین امنیت از وظایف نیروی انتظامی و البته باید برای همه اقشار جامعه باشد. اقدامات این سازمان نیز بهتر است به حاشیه رانده شدن اقلیت‌ها را تشدید ننماید، در عین حال با برقراری اصول اجتماع محوری از ظرفیت بالقوه گروه‌های مختلف جامعه برای انجام وظایف پلیسی و تخصصی خود بهره بگیرد.

۳. کثرت‌گرایی فرهنگی در نظام استخدام و آموزش پلیس

تغییر در فرهنگ سازمانی پلیس، یکی از پیش شرط‌های ایجاد پلیس اجتماع محور است. برخی از این تغییرات شامل تغییرات اساسی در نحوه استخدام و آموزش افسران پلیس است. از آنجاکه لازمه پلیس اجتماع محور، پذیرش چندگانگی فرهنگی است، استخدام و به‌کارگیری افسران پلیس باید از میان افرادی باشد که نماینده تمام گروه‌های جامعه باشند. مهم‌تر از آن گماردن افسران پلیس اقلیت و یا آشنا با حساسیت‌های فرهنگی اقلیت‌ها، بویژه در مناطق اقلیت نشین است. قشر و طبقه‌ای که پلیس متعلق به آن است، بی‌تردید بر نحوه فعالیت پلیس و ارتباطش با اقشار مختلف مردم تأثیر گذار خواهد بود. زیرا ماهیت تکنیک‌هایی که پلیس به کار می‌برد، بیشتر به نوع محیطی که در آن گشت می‌زند، ارتباط دارد. همچنین تفاوت‌هایی در نوع نگاه وی به اعضاء جامعه، بسته به طبقه‌ای که پلیس از آن می‌آید، وجود دارد. هر چند برخی از جنبه‌های فرهنگ مشترک است. (O'Neill, Marks and Singh, 2007:5)

۱.۳. نظام استخدام پلیس و کثرت‌گرایی فرهنگی

در دهه‌های اخیر، نظام‌های پلیسی توسعه یافته، به سمت جذب گروه‌های مختلف جامعه پیش می‌روند. در ادارات سازمان‌های پلیس موفق، افراد مونث و اعضای اقلیت‌ها بیشترند، سطح تحصیلات و استعداد افسران بالاتر است و تعداد کمی از آن‌ها سابقه‌ی لشکری دارند. ضمناً آن‌ها علاقه دارند که در کنار مبارزه با جرایم، به مردم هم کمک کنند. چنین تغییراتی در ترکیب نیروی پلیس، اجزای بنیادین فلسفه کار پلیسی مشارکت با جامعه است. هر چه ادارات پلیس، بیشتر نماینگر چهره جامعه خود می‌شوند، توانایی آن‌ها برای درک مشکلات پیش‌رویشان هم بیشتر می‌شود. برای مثال در این زمینه می‌توان به اجرای راهبردهای موفق پلیس اجتماع محور در نظام پلیسی مالزی اشاره کرد. پژوهش چپراکوبیکیت و همکارش در سال ۲۰۰۵ نشان داد که غالب بودن فرهنگ خدمت محور در سازمان پلیس مالزی همراه با توجه به شرایط تفاوت فرهنگی و تنوع

گروه‌های جمعیتی باعث شده است برنامه‌های پلیس اجتماع محور به سطح رضایت بخش و مورد قبولی در جامعه مالزی برسد. (Cheurprakobkit and Puthpong Siriporn 2005:290). همچنین پلیس هلند برای حل مشکل تعارض با اقلیت‌ها به استخدام بیشتر افسران پلیس از میان اقلیت‌های قومی رو آورده است که از سوی دولت نیز حمایت می‌شود. شرایط استخدام این است که هر متقاضی استخدام، باید فارغ از ریشه قومی شرایطی داشته باشد. برای اعضای اقلیت‌های قومی که متقاضی استخدام در پلیس هستند، برخی از این شرایط برداشته شده است و دوره‌های مخصوصی سازمان دهی می‌شود. این دوره‌ها بر یادگیری زبان هلندی و آموزش‌های سیاسی و اجتماعی متمرکز است. حداقل قد مورد لزوم نیز کاهش داده شده؛ زیرا میانگین قد اعضای اقلیت-های قومی از میانگین قد هلندی‌ها کمتر است. (یونگر، ۱۳۸۸:۱۳۹)

جذب و استخدام افسران پلیس در ایران معیارهای متفاوتی را شامل می‌شود. برای نمونه یکی از شرایط برای دواطلبان استخدام در دانشگاه پلیس، اعتقاد و التزام عملی به دین مبین اسلام است.^۱ در حالی که از ملزومات پلیس اجتماع محور، جذب افراد از میان گروه‌های مختلف جامعه است که شامل تمام اقلیت‌های مذهبی نیز می‌شود. حداقل این است که شرایط باز نگه داشته شود تا دواطلبان اقلیت‌ها نیز اجازه داشته باشند، آزادانه، علاقه‌مندی و تعهد خود را به مشارکت در فعالیت‌های اجتماعی چون خدمت از طریق نیروهای انتظامی نشان دهند. محدود کردن شرایط جذب به افراد اکثریت مسلمان باعث می‌شود تا اقلیت‌های مذهبی خود را با فرهنگ حاکم بر سازمان پلیس بیگانه ببینند و همین امر سبب دوری و انزوای این عده از افسران پلیس اکثریت می‌شود. بنابراین پلیس نمی‌تواند انتظار مشارکت و روابط دوستانه را از سایر اقلیت‌های مذهبی داشته باشد. این امر خود نوعی بیگانگی افسران پلیس با مردم اقلیت را ایجاد می‌کند؛ زیرا افسران پلیس اکثریت، توانایی درک نیازها و دغدغه‌های خاص این گروه را نخواهند داشت و حتی در حل مشکلات جرم با این گروه دچار مشکلاتی خواهند شد.

این امر آشکار است که پلیس در جوامع چند فرهنگی تلاش می‌کند تا افرادی را استخدام کند که منعکس کننده فرهنگ اقلیت‌ها باشند. اگر چه، مشکلات اجرایی وجود دارند که اغلب شامل سطح تحصیلات اقلیت‌ها و جنبه‌های نامحسوس نگرش به این افراد در سازمان می‌باشد. استخدام اقلیت‌ها باید نه تنها این حرفه را به حرفه‌ای جذاب و قابل احترام برای گروه‌های اقلیت تبدیل کند، بلکه بر تمام شک‌های موجود غلبه کند. در حالی که، مسئله مهم در پلیس اجتماع محور، ارائه خدمات زبانی به اقلیت‌ها است. برای برقراری ارتباط با همه گروه‌ها لازم است موانع زبانی را برطرف کرد. این امر می‌تواند از روش‌هایی چون جذب افسران پلیس از میان اقلیت،

1. <http://iranestekhdam.ir/>

آموزش زبان اقلیت‌ها به پلیس، به کار گماردن مأموران آشنا به زبان و حساسیت‌های فرهنگی مناطق اقلیت نشین در این حوزه‌های مأموریتی صورت گیرد. هم چنین افسران پلیس در ایران، از تنوع و گوناگونی شامل همه طبقات اجتماع باشند، گزینش نمی‌شوند و بیشتر معیارهای ایدئولوژیکی است که سبب جذب این افراد می‌شود.^۱

یکی دیگر از معیارهای استخدام و جذب افسران پلیس عدم عضویت و یا وابستگی به احزاب و گروه‌های سیاسی در زمان تقاضای استخدام است. از آنجا که این شرط در میان شرایط متقاضیان استخدام در سازمان پلیس، بطور کلی مطرح شده است، مغایر با یکی از اهداف اجتماع محوری در جامعه چند فرهنگی است که همانا اجازه فعالیت‌های اجتماعی از جمله تشکیل احزاب و انجمن‌های اجتماعی است که اهداف مشترک ناظر به فرهنگ اقلیت‌ها را دنبال می‌کند. البته مسلماً این امر به معنای اجازه فعالیت به گروه‌های سیاسی که در جهت براندازی نظام تلاش می‌کنند، یا فعالیت‌های مغایر با نظم عمومی انجام می‌دهند، نمی‌شود. اما از آن جایی که این شرط مجزا از شرط دیگری که این معنا را می‌دهد، یعنی عدم سابقه عضویت یا وابستگی به احزاب و گروه‌های سیاسی و معارض با نظام جمهوری اسلامی ایران تصریح شده است، به نظر می‌رسد منظور، عدم فعالیت در هر انجمن و حزبی باشد.

نبود شاخص‌های عینی برای احراز صلاحیت‌های اخلاقی و مذهبی و ارائه تفسیرهای سلیقه‌ای و شخصی از آن، باعث محرومیت سازمان پلیس از ظرفیت‌ها و منابع انسانی موجود خواهد شد. (فرجیها و مقدسی، ۱۳۸۸: ۱۳) اما همان طور که گفته شد ظاهراً در گزینش اجرایی مذکور، تنها میزان پایبندی به اعتقادات، قدرت بدنی و وضعیت فیزیکی متناسب سنجیده می‌شود. بسیاری از نظام‌های پلیسی با تأکید بر شاخص‌های نرم افزاری توجه ویژه‌ای به مدارک دانشگاهی ابراز نموده‌اند. با افزایش میانگین تحصیلات دانشگاهی افسران پلیس، امید بیشتری نسبت به کاهش موارد نقض معیارهای حقوق بشری بوجود آمده است.

۱. تبصره ۲ ماده ۱۷ قانون مقررات استخدامی نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران (مصوب ۱۳۷۴/۶/۱۹) در این زمینه قابل توجه است. این تبصره بیان می‌کند که اقلیت‌های دینی شناخته شده در قانون اساسی که تا تاریخ تصویب این قانون استخدام شده‌اند از نظر ادامه خدمت از بند الف این ماده (که بیان می‌کند یکی از شرایط استخدام اعتقاد و التزام عملی به مبانی و احکام اسلام و رعایت اخلاق اسلامی است) مستثنی می‌باشند. از یک طرف به نظر می‌رسد قانون‌گذار نمی‌خواهد نسبت به اقلیت‌های دینی که قبل از تصویب این قانون استخدام شده‌اند، اجحاف روا دارد. از طرف دیگر، عملاً با این استثنا نوعی بی‌عدالتی و تبعیض نسبت به اقلیت‌های دینی که بعد از تصویب این قانون تمایل به استخدام در نیروی انتظامی داشته باشند، اعمال شده است. به نظر می‌رسد قانون‌گذار باید یک اصل کلی را در استخدام اقلیت‌های دینی بپذیرد.

در نظام‌هایی که پلیس از طریق شهردار و به‌طور غیر مستقیم توسط مردم انتخاب می‌شود، افسران پلیس تنها از اکثریت حاکم بر جامعه و فرهنگ حاکم انتخاب می‌شوند و نمی‌توانند آن‌طور که باید و شاید با تمام اجتماع ارتباط دوستانه و مبتنی بر اعتمادی برقرار کنند. بنابراین ضرورت بازنگری اساسی در شرایط استخدام افسران پلیس احساس می‌شود.

۲.۳. نظام آموزش پلیس و کثرت‌گرایی فرهنگی

از آن جایی که پلیس قبل از اینکه نهادی انتظامی محسوب شود، بخشی از نهادهای اجتماعی جامعه را تشکیل می‌دهد، طراحی دروس زیر مجموعه علوم اجتماعی برای دانشکده‌های دانشگاه پلیس اندیشه‌ای قابل تحسین است، چنان که جوامع مردم سالار به وجود پلیس در جامعه اهمیت وافر می‌دهند، در حالی که عرصه‌ی عمل پلیس، جامعه است و موفقیت وی به ارتباط و تعامل مناسب با مردم بستگی دارد. هر چند عده‌ای معتقدند پلیس یک نیروی منزوی^۱ تلقی می‌شود، اما ماهیت پلیس بیشتر خدماتی- عمومی است (O'Neill, Marks and Singh op. cit.: 4). تحقیقات نشان داده است، افسران پلیس به تدریج که وارد این سازمان می‌شوند، ممکن است دید عمومی دشمن مدار نسبت به دیگران پیدا می‌کنند. بنابراین، لازم است این ارتباط به خوبی تقویت شده تا پلیس خود را قشر جدا شده از جامعه نبیند. زیرا اگر پلیس رویکرد بدبینانه‌ای نسبت به عموم داشته باشد، نمی‌تواند به وظیفه خود که برقراری امنیت برای جامعه است، به خوبی عمل کند.

پس از طی مراحل قانونی آزمون و گزینش، عملاً افرادی که با معیارهای اعتقادی و قدرت فیزیکی انتخاب شده‌اند، دانشجوی دانشگاه پلیس شناخته می‌شوند. بعد از موفقیت در این نوع آزمون‌ها، بلافاصله کلاس‌های نظری شروع نمی‌شود، بلکه اصولاً نیم سال اول، آموزش‌های عملی و انتظامی مانند نحوه استفاده از انواع وسایل نظامی، آموزش تفتیش بدنی و ... فراگرفته می‌شود. برای کارایی بیشتر و گزینش متناسب لازم است انواع مهارت‌های ارتباطی، کلامی، تحلیلی و هوشی برآورد شود. زیرا همه این مهارت‌ها به پلیس کارآمد کمک می‌کند تا هم وظایفش را به خوبی انجام دهد و هم خود را مناسب این حرفه ببیند. نظام آموزشی پلیس در این زمینه از نواقصی در مواد درسی برخوردار است که آموزش احترام به چندگانگی‌های فرهنگی و به رسمیت شناختن آنها را شامل نمی‌شود.

در جهت تقویت امنیت جامعه مدار، لازم است با تشکیل دوره‌هایی در سطح پلیس، ویژگی‌ها و حساسیت‌های قومی مختلف برای آن‌ها تبیین شود. (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۸۵: ۲۲). آموزش

1. An Isolated Force

افسران پلیس نیازمند آموزش مهارت‌هایی است که افسران توانایی درک تفاوت‌های فرهنگی را داشته باشند. به این منظور ریشه‌های تاریخی و تجربیات ارتباط فرهنگ‌های مختلف با پلیس، همچنین جنبه‌های روان‌شناسی و جامعه‌شناسی تبعیض و تفاوت در میان مواد آموزشی افسران گنجانیده می‌شود. به کارگیری مهارت‌های تفسیری و تحلیلی در مسیر چگونگی رفتار با اقلیت‌های فرهنگی، لازم است به افسران آموزش داده شود. افسران پلیس اجتماع محور یاد می‌گیرند تصمیم‌های خود را بر اساس ارزش‌های اجتماعی جامعه‌ای که در آن زندگی و کار می‌کنند، اخذ نمایند. در داخل نیروی پلیس، در راستای بهبود روابط با اقلیت‌های قومی، تأکید بیشتری می‌شود تا در خصوص کشورهای اصلی و فرهنگ اقلیت‌های قومی اطلاعات بیشتری به افسران پلیس داده شود. (یونگر، پیشین: ۱۳۹) در آموزش‌های اجتماع محور، واحدهای درسی اطلاعات اساسی مانند آموزش تفاوت‌های فرهنگی، ارتباطات میان فرهنگی، استفاده از مترجم، اجرای قوانین و رویه‌های ناظر به تنوع، را در بر می‌گیرد و فرصتی فراهم می‌شود تا نگرش‌های شخصی و اجتماعی نسبت به تبعیض و کلیشه‌های ذهنی تحلیل شوند. (Oakley and Superintendent 1998:34) الگوها و فرض‌های راجع به نژاد و قومیت از جمله عوامل افزایش خشونت در جامعه از چشم انداز عدالت کیفری است.

تربیت افسران پلیس در این نوع الگوی آموزشی، تبعیض‌ها و ناداوری‌ها نسبت به گروه‌های اقلیت را تغییر می‌دهد. در طی فرایند آموزش، افسران پلیس باید تصورات ذهنی و نگرش خود درباره اقلیت‌ها را بازنگری کنند. آنها باید این فرصت را داشته باشند تا بتوانند با گروه‌های مختلف اقلیت تماس داشته و کار کنند. مسلماً این نوع آموزش‌ها نمی‌تواند، تنها به شکل سنتی صورت گیرد؛ بلکه نیاز به مطالعات نمونه موردی، های تیمی، بحث و حتی دیدار با سازمان‌های اجتماعی دارد.

بر اساس نظر و دیدگاه ملدن (Molden) «ما با انجام کار و عمل، یاد می‌گیریم و اولین خطا و شکست در انجام عملی باید در صحنه آموزش و کلاس رخ دهد، نه در صحنه واقعی کار.» «درگیر نمودن فراگیران در دوره آموزشی بسیار مشکل است و به مهارت‌های تدریس، دانش و خلاقیت مدرسان نیازمند است.» در بیان پیشنهادها و توصیه‌های کاربردی ارائه شده توسط ملدن جهت آموزش، بر شیوه‌های مطالعه موردی^۱، ایفای نقش^۲، فعالیت در گروه‌های کوچک^۳ و مسافرت و فعالیت‌های یادگیرندگان تأکید شده است. (بنت و هس کارن، ۱۳۸۵: ۱۸۵)

-
1. Case Study
 2. Role Playing
 3. Small- group Activities

افزون بر این باید ساختار نظامی در دانشگاه پلیس تا حدودی متحول شود. زیرا حاکم بودن فلسفه اطاعت محض و روابط از بالا به پایین در این ساختار با آموزش مفاهیم چند فرهنگی به افسران پلیس جامعه محور تناقض دارد. برای اینکه پلیس بتواند خود را به عنوان بخشی از نهاد کلی اجتماع ببیند و نه عنصری جدا و فراتر از اجتماع؛ لازم است در نظام تربیت پلیس جامعه محور انعطاف‌پذیری در مقابل خواست و دغدغه همه افراد اجتماع و اقلیت‌ها در اولویت قرار گیرد.

نتیجه‌گیری

اعتماد سازی عمومی در جوامع چند فرهنگی ملاحظات خاص خود را می‌طلبد. احترام مأموران پلیس به اقلیت‌های قومی، نژادی، مذهبی و زبانی می‌تواند منجر به مشارکت اجتماعی گروه‌های مختلف شهروندان با پلیس برای کنترل جرم و ناهنجاری‌های اجتماعی شود. ایجاد کارگاه‌های آموزشی برای آموزش صحیح مفاهیم جامعه محوری به افسران پلیس، بومی سازی با توجه به شرایط فرهنگی ایران، شناخت نهادهای مدنی ای که می‌توانند نقش مؤثری در برقراری ارتباط‌های مردمی با پلیس داشته باشند، ترغیب خلاقیت‌گرایی در پاسخ به مسائل جامعه و نیز توجه به ریشه‌های مشکلات بجای رسیدگی صرف به رویدادها، می‌تواند در برقراری راهبرد واقعی پلیس جامعه محور در نظام پلیسی ایران موفق باشد.

شکی نیست که استقرار روابط سازگار بین پلیس و گروه‌های متنوع فرهنگی مهاجران بر اساس فهم مشترک و مدارا، احترام و اعتماد، موجب ایجاد شرایطی برای ارائه خدمات مؤثر پلیس به جامعه شده است. بنابراین برقراری روابط و مدارا با گروه‌های اقلیت یکی از مهمترین عواملی است که می‌تواند باعث شکل‌گیری پلیس اجتماع محور شود. در حالی که در نظام پلیسی ایران، طرح ریزی برنامه‌ها بدون توجه به نیازهای خاص ساکنان منطقه و بطور سراسری می‌تواند مانع بزرگی در جهت به رسمیت شناختن کثرت فرهنگی جامعه ایران باشد. بطور کلی، اقلیت‌ها ممکن است اعتماد کمتری به پلیس داشته باشند و در نتیجه برای مشارکت و همکاری با پلیس بی‌میل باشند. توصیه‌هایی که می‌تواند برای اصلاح ناظر به چند فرهنگی و گروه‌های اقلیت ارائه شود، را می‌توان در ۶ گروه طبقه‌بندی کرد: تنوع و گوناگونی در منابع انسانی، آموزش حساسیت‌های فرهنگی به افسران پلیس، اعمال سیاست‌های ضد تبعیض‌آمیز در سازمان پلیس، بازنگری و تجدید نظر در رویه‌های اجرایی که ممکن است منجر به تبعیض‌های نهادی شوند، ایجاد وابستگی و ارتباط متقابل بین پلیس و اقلیت‌های اجتماع، به کار گرفتن نمایندگانی از اقلیت‌ها بعنوان اعضاء و مقامات ارشد پلیس. (Stenning, 2003:10) به منظور بدست آوردن مشروعیت و اعتماد گروه‌های اقلیت، لازم

است پلیس هر نوع رفتار و سیاست تبعیض آمیز را ریشه کن کند. در غیر این صورت جدایی بین گروه‌های اجتماعی اقلیت و پلیس از بین نخواهد رفت.

بخشی از مشکلات پلیس در ایران برای برخورد های احترام آمیز با گروه های اقلیت و به رسمیت شناختن تنوع فرهنگی جامعه ناشی از خلأ و ضعف های قانونی و مشکلاتی است که دیگر نهادهای جامعه در این رابطه ایجاد می‌کنند. در واقع، نمی توان تمام این مسأله را تنها به دوش پلیس گذاشت. زمانی که دیگر نهادها عزم جدی برای همکاری با پلیس نداشته باشند و بسترهای قانونی در این زمینه برای احترام گذاردن به تکرر موجود فرهنگی در جامعه بخوبی فراهم نشده باشد، پلیس نمی‌تواند مطابق با معیارهای پلیس اجتماع محور عمل کند.

پیش فرض‌های موجود می‌تواند عامل دیگری باشد که باعث اعمال رفتارهای تبعیض آمیز و سخت گیرانه توسط پلیس نسبت به گروه‌های اقلیت شود. این امر، در بیشتر نظام های پلیسی امری رایج است، اما در نظام ایران، با سلطه رویکرد امنیتی به اقلیت ها، مسئله تشدید شده است، بطوری که پلیس نتوانسته برنامه‌های خود را بدون طرح ریزی های امنیتی خاص نسبت به گروه های اقلیت تنظیم و اجرا کند.

چالش دیگر به رسمیت شناختن تکرر فرهنگی از سوی پلیس در نظام جذب و آموزش مشاهده می‌شود. محدودیت در استخدام افسران پلیس باعث فاصله گیری افسران پلیس با اقلیت ها می‌شود؛ زیرا افسران پلیس اکثریت، توانایی درک نیازها و دغدغه های خاص این گروه را نخواهند داشت و حتی در حل مشکلات جرم با این گروه دچار مشکلاتی خواهند شد. جنبه‌های روان شناسی و جامعه شناسی تبعیض، نحوه به کارگیری مهارت ها در مورد چگونگی رفتار با اقلیت‌های فرهنگی و بازنگری در تصورات کلیشه‌ای ذهنی نسبت به اقلیت ها در نظام آموزشی پلیس کمتر مورد توجه قرار گرفته است.

منابع

- بنت، وین و هس کارن ام. ۱۳۸۵. «آموزش و تربیت کارکنان پلیس (قسمت دوم)»، ترجمه اکبر استرکی، مجید رضایی‌راد و اسماعیل صفری، **مجله دانش انتظامی**، ۱: ص ۱۸۷-۱۷۶.
- حیدری، ح و دیگران. ۱۳۸۱. «پلورالیزم فرهنگی در اندیشه اسلامی»، **فصلنامه تخصصی کلام اسلامی**، زمستان ۱۳۸۱، شماره ۴۴، ص ۵۷-۳۸.
- خمینی، ر. ۱۳۸۹. **صحیفه امام خمینی (ره)**، چاپ هفتم، جلد ۶ و ۱۱. موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).

فرجیه‌ها، م. ۱۳۸۸. رویکرد چند نهادی به پیشگیری از جرم: چالش‌ها و راهکارها، مجموعه مقالات نخستین همایش ملی رویکرد چند نهادی به پیشگیری از وقوع جرم، چاپ اول، نشر معاونت آموزش ناجا.

فرجیه‌ها، م و مقدسی، م. ۱۳۸۸. «رعایت موازین قانونی در فرایند تحقیقات پلیسی؛ ساز و کارهای درون سازمانی»، فصلنامه مطالعات پیشگیری از جرم، ۱۱(۴): ص ۲۵-۵. کوئن، ب. ۱۳۸۸. مبانی جامعه‌شناسی، ترجمه غلامعباس توسلی و رضا فاضل، چاپ ۲۲، تهران: سمت.

نجفی ابرندآبادی، ع. ۱۳۸۵. «مصاحبه اختصاصی با دکتر علی حسین نجفی ابرندآبادی»، تعالی حقوق، ۱: ص ۲۲-۱۶.

یونگر، م. ۱۳۸۸. «اقلیت‌های قومی، بزهکاری و سیاست عمومی»، ترجمه امیرحمزه زینالی و هرمز یزدانی. فصلنامه مطالعات پیشگیری از جرم، ۱۰(۴): ص ۱۲۵-۱۱۳.

Bloor, K. 2010. **The Definitive guide to political ideologies**, Author House.

Brunson, R. And Weitzer, R. 2009. "Police Relations with Black and White Youths in Different Urban Neighborhoods", **Urban Affairs Review**, 44: 588-885.

Casey, J. 2000. "International Experiences in Policing Multicultural Societies, " **International Journal of Police Science and Management**. 3(2): 165-177.

Cheurprakobkit, S. And Puthpong Siriporn, S. 2005. "Service culture for the implementation of community policing: a case study of the Malaysian police", **International journal of police science & management**, 7 (4): 289- 299.

Oakley, R. And Superintendent, R. 1998. "Managing Community and Race Relations: An Approach within Police Management Training", **Police Journal**, 32-38.

O'Neill, M. Marks, M. And Singh, A. 2007. **Police Occupational Culture: New Debates and Directions**, JAI Press, First Edition, London.

Porat, G.B. 2007. "Policing Multicultural States. Lessons from Canadian Model, Immigration, Minorities and Multiculturalism in Democracies Conference", Ethnicity and Democratic Governance MCRI project, 25 -27, 2007, Montreal, QC, Canada.

Stenning, P.C. 2003. "Policing the Cultural Kaleidoscope: Recent Canadian Experience", **Police and Society**, 7 (3), 13-47.

* وبسایت‌های خبری

خبرگزاری دانشجویان ایران ایسنا، "نگاه امنیتی به هر بخش خطرناک است"، لینک خبر: <http://www.isna.ir/fa/news/92091812549/>

سایت خبری تحلیلی عصر ایران، "امنیتی شدن مسائل اجتماعی یک تهدید است"، لینک خبر: <http://www.asriran.com/fa/news/92391>

خبرگزاری فارس، "رویکرد نیروی انتظامی برقراری امنیت برای اقلیت های مذهبی است"، لینک خبر:
<http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=13920717001577>
خبرگزاری بین المللی پیام کوتاه (نسیم)، "فرمانده انتظامی فارس در دیدار با اقلیت های مذهبی:
قانونمندترین افراد کسانی هستند که به کتاب الهی عمل می کنند."، لینک خبر:
<http://www.nasimonline.ir/NSite/FullStory/News/?Id=635679>
خبرگزاری جمهوری اسلامی ایرنا، "همایش پلیس و اقلیت های دینی در ارومیه برگزار شد"، لینک خبر:
<http://www.irna.ir/fa/News/80354893>



رابطه باورهای غیر منطقی، منبع مهارگری با نگرش به بزهکاری در دانش آموزان دبیرستانی

دکتر فاطمه کریمی^۱

الیاس نیکوی کوپس^۲

لیلا نیک خواه فشکچه^۳

زهرآ آسوده نالکیاشری^۴

مریم بابائی خوبده^۵

تاریخ پذیرش: ۹۵/۹/۱۵

تاریخ دریافت: ۹۳/۴/۲۰

چکیده

هدف این پژوهش بررسی رابطه باورهای غیر منطقی، منبع مهارگری و نگرش به بزهکاری در دانش آموزان دبیرستانی است. روش تحقیق از نوع همبستگی است. ۳۷۹ دانش آموز به شیوه نمونه گیری تصادفی خوشه ای انتخاب شدند و به پرسشنامه ی باورهای غیر منطقی جونز، منبع مهارگری نوویکی-استریکلند و نگرش به رفتارهای بزهکارانه فضلی پاسخ دادند. برای تجزیه و تحلیل داده ها از روش همبستگی پیرسون، آزمون هم خطی و تحلیل رگرسیون گام به گام استفاده شده است. نتایج نشان داد بین باورهای غیر منطقی و منبع مهارگری بیرونی با گرایش مثبت به بزهکاری رابطه مثبت معنادار وجود دارد ($p < 0/01$) و بین منبع مهارگری درونی با گرایش مثبت به بزهکاری رابطه منفی معنادار وجود دارد ($p < 0/01$). نتایج تحلیل رگرسیون نشان داد که باورهای غیر منطقی و منابع مهارگری می توانند ۱۲ درصد از واریانس نگرش مثبت به بزهکاری را پیش بینی نمایند. نتایج تحقیق حاضر دلالت بر اهمیت متغیرهای روانشناختی باورهای غیر منطقی و منبع مهارگری در گرایش مثبت به بزهکاری دارد، که آموزش صحیح مولفه های سلامت روان و اجرایی آزمون های غربالگری و پایش سلامت روانی دانش آموزان، باید بیشتر مورد توجه مسئولین سلامت روان در مدارس قرار گیرد.

واژگان کلیدی: نگرش به بزهکاری، منبع مهارگری درونی، منبع مهارگری بیرونی، باورهای غیر منطقی، دانش آموزان.

۱. fatemeh.karimi223@gmail.com

۱. دانشیار گروه علوم تربیتی دانشگاه گیلان

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد مشاوره تحصیلی دانشگاه تربیت دبیر شهید

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد مشاوره توانبخشی دانشگاه علوم بهزیستی و

رجایی تهران

توانبخشی تهران

۳. دانشجوی کارشناسی ارشد رشته مشاوره خانواده دانشگاه گیلان

۳. کارشناس رشته مشاوره دانشگاه گیلان

مقدمه

در قرن بیستم و پس از پایان جنگ جهانی دوم با توجه به پیچیده‌تر شدن روابط اجتماعی و صنعتی شدن جوامع و به دنبال آن سست شدن روابط حاکم بر خانواده و همچنین مهاجرت بی رویه به شهرهای بزرگ و افزایش حاشیه نشینی، زمینه مناسبی برای گسترش انحرافات اجتماعی فراهم شد. در نتیجه، افراد زیادی به دلایل گوناگون مرتکب بزهکاری شدند (حسینی و یکه‌کار، ۱۳۹۰: ۹۸). مبحث بزهکاری (Delinquency) و رسیدگی به جرایم اطفال و نوجوانان و نیز نگهداری از آن‌ها و از سویی دیگر افزایش بزهکاری نوجوانان و تأثیر مخرب آن بر سازگاری نوجوانان و امنیت عمومی، توجه بسیاری از جرم‌شناسان، جامعه‌شناسان و روانشناسان را به خود جلب کرده است (آگنو، ۲۰۰۸: به نقل از باو و همکاران، ۲۰۱۵: ۳۷).

بزهکاری، معمولاً از مباحث مهم و قابل بررسی در جرم‌شناسی و سایر علوم مرتبط با انسان‌ها می‌باشد. نقطه مشترک این دیدگاه‌ها توجه ویژه به اطفال و نوجوانان می‌باشد و اصولاً با توجه به شرایط سنی آنان قوانین و مقررات خاصی وضع شده است. کودکان و نوجوانان سرمایه‌ی معنوی جامعه می‌باشند، و سلامت روح و جسم آن‌ها تضمین‌کننده‌ی سلامت جامعه در آینده می‌باشد. بنابراین مسایل آنان از جمله مسایلی است، که باید به آنها توجه ویژه‌ای مبذول داشت بررسی ریشه‌ای مسایل اطفال و از آن جمله بزهکاری اطفال، برای رسیدن به یک جامعه ایده‌آل شرط ضروری است (مختاری، ۱۳۹۱: ۱۶). بزهکاری نوجوانان از دو جنبه در زمره مسائل مهم اجتماعی جامعه ایران به شمار می‌رود: اولاً بزهکاری در نوجوانی احتمال رفتار مجرمانه را در دوران بزرگسالی افزایش می‌دهد و ثانیاً، بر اساس داده‌های خودگزارشی از نوجوانان، سطح واقعی بزهکاری نوجوانان حتی از آمارهای مربوط به دستگیری‌های رسمی نیز بیشتر است (چارچ و همکاران، ۲۰۱۲: ۱۲).

علاوه بر این، بزهکاری اطفال و نوجوانان در بیشتر موارد فاقد خشونت زیاد و از عوامل کینه توزی یا خصومت به دور است. بزهکاری آنان در واقع، نتیجه طبیعی و غیر طبیعی مسیر نیل آنان از مرحله خردسالی به نوجوانی و از نوجوانی به جوانی است. به لحاظ همین تفاوت‌ها، برخورد با بزهکاری نیازمند شناسایی عمیق شخصیت طفل و در نظر گرفتن شرایط فردی و اجتماعی وی، در نهایت اقدامات اجتماعی- تربیتی یا پاسخ‌های کیفری خاص است (کشفی و اصانلو، ۱۳۹۰: ۱۱۳). در این رابطه لوپس و همکاران (۲۰۱۲)، در تحقیقات خود به این نتیجه رسیدند، پیامدهای رفتار بزهکارانه و عواقب دخالت نظام‌های عدالتی گسترده، اغلب برای نوجوانان زیان‌بار می‌باشد، از جمله اینکه می‌تواند نوجوانان را در تأمین امنیت شغلی، دستیابی به اهداف تحصیلی و همچنین حفظ

روابط مبتنی بر اجتماع و شبکه های حمایت اجتماعی با مشکل مواجهه کند (لوپس و همکاران، ۲۰۱۲: ۴۵۷).

در گرایش افراد به سمت بزهکاری و سایر اعمال خلاف قانون عواملی مختلفی می‌توانند نقش داشته باشند، برای نمونه مراک و مس کای (۲۰۱۳)، در تحقیق خود به این نتیجه رسیدند افرادی که همسالان و والدینشان مصرف الکل و سایر اعمال خلاف قانون را تایید نمیکنند، سطوح پایین تری از مصرف الکل و رفتارهای بزهکارانه را در آینده از خود نشان دادند. (مراک و مس کای، ۲۰۱۳: ۶۰۵). همچنین در تحقیقی که در تهران (۱۳۹۱)، در ارتباط با رفتارهای پرخطر در بین دانش‌آموزان نوجوان شهر تهران انجام شد، یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد تجربه قلیان کشیدن، سیگار کشیدن، رابطه جنسی، کتک کاری در بیرون از خانه و تجربه مصرف الکل به ترتیب همه گیرترین رفتارهای پر خطر در میان نوجوانان بود (رشید، ۱۳۹۴: ۳۱).

در سیر تحولی برخورد با پدیده بزهکاری، در بینش نظام‌های حقوقی کهن بزهکار همواره در آینه افعال خویش شناخته می‌شد زیرا، پیشینیان جرم را پدیده‌ای زیان آور و ناشی از افعال مادی صرف به شمار می‌آوردند و مسئولیت را متوجه کسی می‌دانستند که از فعل او زیانی به دیگری می‌رسید، تفاوتی نمی‌کرد که این فعل از انسان یا حیوان یا نبات و حتی اشیاء بی جان صادر می‌شد، تنها تحقق جنبه موضوعی فعل و نتیجه خسارت بار آن مهم بود. از این رو، کودک و نوجوان به همان اندازه مسئول افعال خویش شمرده می‌شدند که افراد بزرگسال در قبال اعمال خود مسئول بودند. دستاوردهای جرم‌شناسی در یک سده اخیر هر چند بزهکاران را بهتر به عدالت کیفری شناساند ولی این معرفت در محدوده مقولات حقوق کیفری کلاسیک همچنان باقی ماند. از دیدگاه حقوقی بزهکار کسی است که مرتکب جرم شده و یا در تحقق آن مداخله داشته است این تعبیر با آنچه از شخصیت ناسازگار بزهکار در جرم‌شناسی تعریف می‌شود تفاوت معرفت شناختی دارد (اردبیلی، ۱۳۹۳: ۵۱-۵۲).

در واقع باید جرم‌شناسی را مجموعه دانش‌هایی تلقی کرد که در بررسی بزهکاری به علل پیدایی، تکوین، فرایند و آثار جرم توجه دارد بنابراین قلمرو جرم‌شناسی بسیار گسترده است؛ چون، پدیده بزهکاری تاکنون موضوع مطالعه رشته‌های مختلف علمی قرار گرفته و در هریک از این رشته‌ها رویدادهای جنایی با روش و مفاهیم خاصی سنجیده شده است، ولی کوشش مشترک تمام پژوهشگران صرف نظر از رشته علمی، شناختن عوامل و انگیزه‌هایی است که در رفتار بزهکاران اثر بخشیده و آنها را با قانون شکنی برانگیخته است (جرج پیکا، ترجمه نجفی ابرند آبادی، به نقل از اردبیلی، ۱۳۹۳: ۷۲). از نظر جرم‌شناسی، پیشگیری اجتماعی مبتنی بر علت‌شناسی جرم است بدین معنا که در تکوین جرم عوامل مختلفی نقش دارند و وظیفه پیشگیری اجتماعی

شناسایی و خنثی کردن این عوامل جرم زاست (نجفی ابرند آبادی، به نقل از منفرد و جلالی فراهانی، ۱۳۹۱: ۱۱۱). از سوی دیگر با توجه به اینکه درگیر شدن در چنین فعالیت های بزهکارانه ای، ممکن است هزینه های جدی فردی، اجتماعی و اقتصادی را به وجود آورد، بنابراین درک عوامل خطر مرتبط با دخالت و همچنین عواملی که ممکن است به صورت میانجی در بزهکاری نقش داشته باشند را ضروری می سازد (پرسی و همکاران، ۲۰۱۴: ۱۷).

بزهکار یا مجرم در نظام کیفری ما کسی است که رفتاری مغایر با اوامر و نواهی قانونگذار مرتکب شود و چون برای تحقق، افزون بر عنصر مادی محتاج به وجود عنصر دیگری یعنی عنصر روانی است، جرم از نظر قانونی هنگامی رخ می دهد که رفتار مادی تشکیل دهنده آن (عنصر مادی) از موجودی با قصد و اراده (عنصر روانی) صادر شده باشد (اردبیلی، ۱۳۹۳: ۵۳). پاره ای از علل افزایش بزهکاری در میان نوجوانان به خاطر مهاجرت آنان از روستاها به شهرها و یا حومه های شهرهای بزرگ است. از سوی دیگر میزان قدرت و استحکام شخصیتی فرد مانند عزت نفس بالا، سطح تحمل ناکامی بالا، نگرش مثبت به مراجع قدرت و میزان پرخاشگری فرد از عوامل بازدارنده بزهکاری است (انصاری نژاد، ۱۳۹۱: ۱۲). از جمله عوامل بزه زای داخلی (عوامل انسانی و روانی اعم از ساختمان بدن، طرز کار غدد داخلی و ناراحتی روانی) که شخصیت افراد را تحت تاثیر خود قرار داده و مورد توجه جرم شناسان نیز واقع شده است عوامل ارثی است همانطور که انسان از لحاظ مالی وارث بستگان خود می باشد ممکن است از نظر فردی نیز وارث استعدادها، خصلتهای خوب و بد اسلاف و نیاکان خود که از راه وراثت به او منتقل می شود باشد (ستوده، ۱۳۸۹: ۶۸).

عمده تحقیقات و دیدگاه ها راجع به علل جرم و چرایی جرم تا اواخر قرن نوزدهم عمدتاً صبغه پزشکی و زیست شناختی و روان شناختی داشته است. جرم شناسی در بستر انسان شناسی جنایی متولد شده و پدر انسان شناسی جنایی دکتر لمبروزو بود (نجفی ابرند آبادی، ۱۳۹۱: ۵). نظریه های جسمانی و زیست شناختی مدعی اند جرم و بزهکاری و سایر شکل های کج روی حاصل نوعی جبر ژنتیک است اما این نظریه تا حد زیادی از اعتبار افتاده اند (گیدنز، به نقل از حسینی و همکاران، ۱۳۹۲: ۶۹). در جهت تعدیل نگرش لمبروزو، انریکو فری در کتاب خود تحت عنوان جامعه شناسی جنایی، سعی کرد نشان دهد که بزهکاری نتیجه کمبودهای روانی و جسمانی صرف نیست، و لذا در مجموع می توان گفت که جامعه شناسی جنایی، شاخه ای تخصصی از جرم شناسی است که علل و عوامل ارتکاب جرم را در بستر محیط (اعم از محیط حقیقی و مجازی) مطالعه و بررسی می کند. در جامعه شناسی هم، بحث علت شناسی جرم مطرح می شود اما علت شناسی محیطی، یعنی بررسی علل و عوامل جامعه شناختی ارتکاب جرم (نجفی ابرند آبادی، ۱۳۹۱: ۶). استدلال جامعه شناسان این است که رفتارهای بزهکارانه و کج روی در متن و زمینه های اجتماعی مختلف، به شیوه های

متفاوتی تعریف می شود. نابرابری های ثروت و قدرت در جامعه، به شدت بر فرصت هایی که به روی افراد و گروه هایی مختلف گشوده می شود و نیز انواع و اقسام فعالیت های که جرم به شمار می آیند، تأثیر می گذارد. فعالیت های مجرمانه درست مثل فعالیت های مطیع قانون، آموخته می شوند و به طور کلی نیازهای مشابهی را دنبال می کند (گیدنز، ۱۳۸۶: ۳۴۹).

در دیدگاه روانشناسی، بزهکاری در حیطه اختلال سلوک و نافرمانی مقابله ای (oppositional defiant disorder) قرار می گیرد. در راهنمایی تشخیصی و آماری اختلال روانی (DSM-IV-IR) این طبقه برای توصیف کودکان و نوجوانانی که مسائل رفتاری آنان بسیار جدی تر از شیظنت ها و بد رفتاری های عادی دوره نوجوانی است به کار گرفته رفته است. به طور معمول اختلال لجبازی مخالفت ورزی در حدود ۸ سالگی و اختلال سلوک در ۹ سالگی ظاهر می شوند و خیلی زیاد در ارتباط با یکدیگرند. کودکان مبتلا به اختلال سلوکی و اختلال لجبازی مخالفت ورزی ممکن است با هنجارهای یک گروه خود را وقف دهند یا فعالیت پرخاشگرانه خود را به تنهایی ظاهر سازند. رفتارهایی که معمولی اختلال سلوکی و اختلال لجبازی مخالفت ورزی هستند عبارتند از: جیب بری، کیف زنی، سرقت مسلحانه، تجاوز به عنف، خرابکاری، تقلب در امتحان یا معامله، فرار از خانه و دعوای دائمی است. چون اختلالات سلوکی و لجبازی مخالفت ورزی دامنه گسترده ای از رفتارهای بسیار را در بر می گیرد، بنابراین کسانی مبتلا به این اختلالات مورد تشخیص واقع می شوند، ممکن است رفتارهای کاملاً متفاوتی از یکدیگر داشته باشند (آزاد، ۱۳۸۹: ۲۲۷-۲۲۸).

علم روانشناسی رویکردهای مختلفی دارد که یکی از آنها روانشناسی شناختی است. در این رویکرد اعتقاد بر این است که تفکر یا به مفهوم وسیع تر شناخت، نقش اساسی و مهم در چگونگی بروز رفتار فرد ایفا می کند. نظریه ی عقلانی - عاطفی - رفتاری آلبرت الیس (Ellis)، یکی از نظریه های شناختی است این نظریه انواع باورها غیرمنطقی را به عنوان عامل اصلی مشکلات انسان معرفی می کند (معتمدین و عبادی، ۱۳۸۶: ۲).

منظور از چنین باورهایی در واقع وجود افکار نادرست و نامنطبق با واقعیت درباره خود و جهان است. به اعتقاد الیس هیچ رویدادی ذاتاً نمی تواند در انسان ایجاد آشفستگی روانی کند؛ زیرا تمام محرک ها و رویدادها در ذهن معنا و تفسیر می شوند و بر این اساس، سازش نیافتگی ها و مشکلات هیجانی در واقع ناشی از نحوه تعبیر، تفسیر و پردازش اطلاعات حاصل از محرک ها و رویدادها هستند که افکار و باورهای ناکارآمد در زیربنای آنها قرار دارند. باورهای منطقی منجر به پیامدهای عاطفی و رفتار منطقی در فرد شده و به حفظ سلامت روان فرد کمک می کند (گوردن، فلت، هویت و بلانکسین ۲۰۰۸). برعکس وجود باورهای غیرمنطقی مانند اضطراب بیش از حد در مورد آینده و نگرانی در خصوص دسترسی به اهداف و نیز درماندگی نسبت به تغییرات ایجاد شده در زندگی،

باعث تجربه مکرر سطوح بالای برانگیختگی می‌شود. این احساس بر انگیزش به دنبال احساس شکست و ناکامی در رسیدن به اهداف نیز به صورت مکرر توسط فرد تجربه می‌شود (کراکر و پارک، ۲۰۰۴؛ سیپرانو، ۲۰۰۳).

الیس ریشه بسیاری از ناراحتی‌ها و اختلالات رفتاری و روانی انسان را در انواع عقاید و باورهای غیر منطقی که در مورد جهان پیرامون خود دارد می‌داند. به عنوان مثال الیس معتقد است وقتی حادثه فعال کننده A (Activating event)، برای فرد اتفاق می‌افتد او براساس تمایل ذاتی خود ممکن است دو برداشت متفاوت و متضاد از A داشته باشد؛ یکی افکار، عقاید و باورهای منطقی و عقلانی RB (Rational Beliefs)، و دیگری افکار، عقاید و باورهای غیر منطقی و غیرعقلانی IB (irrational Beliefs)، در حالی که فرد تابع عقاید و باورهای منطقی باشد (RB)، به عواقب منطقی RC (Rational Consequence)، و شخصیت سالمی خواهد داشت؛ در حالی فرد تابع عقاید و باورهای منطقی باشد (RB)، به عواقب منطقی RC (Rational Consequence)، و شخصیت سالمی خواهد داشت؛ در حالی که اگر تابع و دستخوش عقاید و افکار غیر منطقی و غیر عقلانی باشد (IB)، با عواقب غیر منطقی IC (irrational Consequence)، مواجه خواهد شد که در این حالت فردی است مضطرب و غیر عادی که شخصیت ناسالمی دارد (شفیع آبادی و ناصری، ۱۳۹۰: ۱۱۹).

دی گیو سیپ به نقل از اوزر و آک‌گان، (۲۰۱۵: ۱۲۸۸)، معتقد است باورهای غیر منطقی در دو موقعیت منفی اتفاق می‌افتند، در موقعیت اول حوادث خاصی در زندگی شخص اتفاق می‌افتند که منجر به اختلالات هیجانی- رفتاری می‌شود و به عنوان باور غیر منطقی در زندگی شخص قرار می‌گیرند. در موقعیت دوم، باورهای غیر منطقی جدید بر علیه حادثه منفی که ناشی از رفتار غیر منطقی اولیه است ظاهر می‌گردد. از این رو می‌توان دریافت که باورهای غیر منطقی جدید می‌توانند در محیط‌های منفی ظاهر شود که این محیط‌ها توسط تجربیات افراد (در حالی که با وقایع منفی همراه هستند) ایجاد می‌شوند. الیس و هارپر (۱۹۹۷) معتقدند که موارد زیر نمونه‌هایی از عقاید غیرمنطقی هستند که آنها را درونی می‌کنیم و به ناچار به خودشکنی منجر می‌شوند: ۱- من باید محبت و تأیید تمام افراد مهم را در زندگی کسب کنم ۲- من باید تکالیف مهم را باشایستگی تمام انجام دهم ۳- چون عمیقاً میل دارم که افراد با من با ملاحظه و منصفانه برخورد کنند، آنها حتماً باید این کار را انجام دهند ۴- اگر چیزی را که می‌خواهم به دست نیآورم، وحشتناک است و نمی‌توانم آن را تحمل کنم. یافته‌های هایش، کلارک، ماتیوز و ویلیام (۲۰۰۳)، نشان می‌دهد افرادی که باورهای غیرمنطقی دارند اضطراب و عملکرد اجتماعی ضعیفی دارند. از نظر الیس ما گرایش نیرومندی داریم به اینکه با درونی کردن عقاید خود شکن، خود را از لحاظ هیجانی ناراحت کنیم و به همین دلیل است که دستیابی به سلامت روان و حفظ کردن آن واقعاً دشوار

است (رشیدی و همکاران، ۱۳۸۹: ۵۰). نیک سرشت (به نقل از امین پور، احمدزاده، ۱۳۹۰: ۱۱۰)، به این نتیجه رسیده است که باورهای غیرمنطقی پسران بزهکار بیشتر از پسران عادی است و باورهای غیرمنطقی دختران بزهکار بیشتر از دختران عادی است. همچنین باورهای غیرمنطقی در بیماران وابسته به مواد ناشی از شرمساری، احساس گناه، انتظارات بیش از حد از خود، ناتوانی در ابزار همدلی، عدم احساس مسئولیت است (هیز، استروشال و ویلسون، ۲۰۱۲: ۹۹۳). الیس و همکاران معتقدند در مدارس و کلاس‌های خاص می‌توان شیوه تفکر و زندگی عقلانی را به افراد آموزش داد تا بدین وسیله پیشاپیش از ابتلای آن‌ها به اختلال عاطفی جلوگیری کرد (رضایی و همکاران، ۱۳۹۱: ۱۵-۱۴). زارعی دوست و همکاران (۱۳۸۶: ۲۷۷)، نیز در پژوهشی که با عنوان «مقایسه‌ی منابع کنترل، شیوه‌های مقابله و باورهای غیرمنطقی در زنان روسپی و عادی در شهر تهران» انجام دادند به این نتیجه رسیدند که باورهای غیرمنطقی در زنان روسپی که نوعی بزه به شمار می‌رود بیشتر از زنان عادی است. (هرینگن به نقل از سلیمی و همکاران، ۱۳۸۸: ۴۸). در مطالعه‌ی دیگر نشان داد که باورهای غیرمنطقی شدید موجب افکار خودکشی (suicide) می‌گردد در این پژوهش شدت افکار خودکشی در نمرات بالای باورهای غیرمنطقی منعکس بود. همچنین تأیید این امر که دوره نوجوانی دوره بسیار حساسی است و باورهای غیرمنطقی این افراد می‌تواند نقش تعیین‌کننده و حساسی را در چگونگی مواجه شدن این افراد با مشکلات زندگی آنها داشته باشد آکان و همکاران (۲۰۱۱)، در تحقیق خود تحت عنوان «(خودکشی غیرمنتظره و باورهای غیرمنطقی در نوجوانان)» به این نتیجه رسیدند، باتوجه به اینکه نوجوانان تغییرات فیزیولوژیکی و هیجانی قابل ملاحظه‌ای را در زندگی خود تجربه می‌کنند حتی نوجوانانی که از لحاظ روانشناختی با مشکل خاصی روبه رو نیستند، ممکن است باورهای غیرمنطقی را در ارتباط با عدم تحمل یاس و ناامیدی و همچنین تمایل به فاجعه نشان دادن آن موقعیت‌ها و حوادث را در زندگی خود داشته باشند. در این موقعیت‌ها نوجوانان ممکن است واقعیت را به نحوی اغراق آمیز و نادرست تفسیر کنند که این امر می‌تواند منجر به رنج بردن آن‌ها از زندگی و همچنین در برخی موارد منجر به خودکشی غیرمنتظره در آنان شود (آکان و همکاران، ۲۰۱۱: ۲۸۸). معتمدین و عبادی (۱۳۸۶: ۲۷۷)، نیز در پژوهشی با عنوان «نقش باورهای غیرمنطقی و پرخاشگری بر عملکرد تحصیلی دانش آموزان پسر دوره‌ی متوسطه‌ی شهر تبریز» به این نتیجه رسیدند که بین باورهای غیرمنطقی و پرخاشگری رابطه‌ی مثبت معناداری وجود دارد. قربانی و همکاران (۱۳۹۰: ۳۶) در تحقیقی که به مقایسه‌ی باورهای غیرمنطقی بیماران مبتلا به اختلال سوء مصرف شیشه و افراد عادی پرداختند، نتیجه‌گیری کردند که باورهای غیرمنطقی این بیماران بالاتر از گروه بهنجار است. در پژوهش دیگر امین پور و احمدزاده (۱۳۹۰: ۱۱۷) نشان دادند که بین باورهای غیرمنطقی و گرایش مثبت به اعتیاد رابطه معنا دار وجود دارد (اسمیت و زوراسکی، به نقل از ایران‌دخت و کیانی، ۱۳۸۷: ۱۰۵).

در تحقیق دیگر حجت و همکاران (۲۰۱۳)، در مقایسه بین افراد معتاد به مواد مخدر افیونی و مواد مخدر صنعتی از نظر باورهای غیر منطقی، به این نتیجه رسیدند تفاوت معناداری بین این دو گروه در شدت باورهای غیرمنطقی وجود ندارد که این تشابه نشان دهنده بروز باورهای غیر منطقی در افراد هردو گروه و نقش آن در گرایش افراد به اعتیاد است. در رابطه با منابع مهارگری (Controlling resources) که افراد به کار می‌گیرند می‌توان اینطور بیان کرد که یکی از جنبه‌های شخصیت انسان، نوع اسنادهایی است که در هنگام مواجه شدن با رویدادها به کار می‌گیرد. نظریه‌ی اسناد (attribution theory) که در روانشناسی اجتماعی مطرح است بر این فرض استوار است که انسان‌ها موفقیت‌ها و شکست‌های زندگی خویش را به عوامل قابل کنترل و یا به عوامل غیر قابل کنترل نسبت می‌دهند. منبع مهارگری، اولین بار از جانب راتر تحت عنوان منبع مهارگری درونی و بیرونی مطرح شد، این اصطلاح برای تمایز بین افراد دارای منبع مهارگری درونی و بیرونی معرفی شده است. افرادی که معتقدند سرنوشت خود را کنترل می‌کنند، دارای منبع مهارگری درونی، و آن‌هایی که اعتقاد دارند سرنوشت آن‌ها به وسیله عوامل بیرونی تعیین می‌شود دارای منبع مهارگری بیرونی هستند (مقدم، ۱۹۹۸، به نقل از یوسیلانی ۱۳۸۶: ۱۹). در واقع منبع مهارگری یکی از ویژگی‌های شخصیتی است که با سازگاری فردی و اجتماعی افراد در ارتباط است. منبع مهارگری دارای دو بعد فرضی درونی و بیرونی است. بر پایه اکثر پژوهش‌ها افرادی که دارای منبع مهارگری بیرونی هستند، احتمال بروز رفتار ناسازگارانه در آنان بیشتر است. ناسازگاری اصولاً از حوزه حقوق کیفری خارج است؛ زیرا دارای وصف مجرمانه نیست اما از آنجا که می‌تواند زمینه‌ای برای رفتارهای مجرمانه و به عبارتی جلوه‌های اولیه بزهکاری باشد و به صورت‌های چون ضرب و جرح، افسردگی، اعتیاد، خودکشی و... نمود پیدا کند در جرم‌شناسی مورد مطالعه قرار می‌گیرد. عده‌ای از جرم‌شناسان معتقدند بزهکاری تداوم دهنده ناسازگاری و انحراف اولیه است (نجفی ابرند آبادی، به نقل از بسامی و قره تپه، ۱۳۸۸: ۱۲۰). افرادی که دارای منبع مهارگری درونی هستند به احتمال کمتر دچار هیجان‌ها و بزهکاری‌ها شده و با استرس بهتر مقابله می‌کنند. پژوهش‌ها نشان داده است افرادی که از منبع مهارگری درونی برخوردارند کمتر دچار اضطراب و افسردگی شده و به احتمال کمتری دست به خودکشی می‌زنند (کلیتکانگاس و همکاران، ۱۹۹۰؛ لفکورت، ۱۹۸۲، پتروسکی و بیرک همیر، ۱۹۹۱). فاکس، دی کونینگ و لیچت (۲۰۰۲)، در تحقیقات خود نشان داده‌اند که اسنادهای بیرونی با تکانشی بودن و نمره بالا در روان‌پریشی و روان رنجوری همراه است، که روان‌پریشی و روان رنجوری و هم تکانشی بودن با اختلال شخصیت ضد اجتماعی و اختلال سلوک ارتباط مستقیم دارد (حاتمی و همکاران، ۱۳۸۹: ۲۳). شاین (۱۹۹۷) هم در پژوهش خود دریافت که اسناد بیرونی، با کینه‌توزی، جرم، بزهکاری و اعتیاد، همبستگی مستقیم دارد از سویی دیگر، اسنادهای سازگارتر و منبع مهارگری درونی، ممکن است حس کنترل افراد را بر

محیط، عزت نفس و احساس خود اندیشی افزایش داده و از اضطراب و احساس گناه بکاهد (خدمتگزار، ۱۳۸۹: ۲۱۱). همچنین یافته‌های تحقیقات (اسلسنیک و همکاران ۲۰۱۱؛ لایت فوت و همکاران ۲۰۱۱)، بیانگر این است که منبع مهارگری می‌تواند نقش موثری در سلامت روان و بروز رفتارهای بهنجار یا نابهنجار باشد. یافته‌ها نشان می‌دهند افرادی که به کنترل رفتارشان و نتیجه تجاربشان ایمان دارند، یعنی افرادی که از قدرت کنترل حسی داخلی زیادی برخوردارند، کمتر در معرض اضطراب و افسردگی قرار می‌گیرند. خود تنظیمی و مهارت سازگاری مثبت بیشتری از خود نشان می‌دهند و در مقایسه با افرادی که منبع مهارگری آنها خارجی است از سطح عزت نفس و صلاحیت عینی بیشتری برخوردارند. همچنین در تحقیق دیگر اعتمادی و ماستری فراهانی (۱۳۹۰)، در تحقیقی تحت عنوان مقایسه سلامت روانی و منبع مهارگری نوجوانان دختران معتاد و غیر معتاد به این نتیجه دست یافتند سلامت روان دختران نوجوان دارای منبع مهارگری درونی به طرز معنا داری بیشتر از دختران با منبع مهارگری بیرونی است لذا رشد و تقویت منبع مهارگری درونی یکی از روش های مناسب برای پیشگیری و جلوگیری از آسیب های اجتماعی و فردی است (اعتمادی و ماستری فراهانی، ۱۳۹۰: ۱۳۷). همچنین اصغری و همکاران (۱۳۹۲)، در تحقیق خود نشان دادند افرادی که دارای منبع مهارگری درونی هستند گرایش کمتری به سوء مصرف مواد دارند (اصغری و همکاران، ۱۳۹۲: ۱۰۳). که این یافته‌ها بیانگر آن است افرادی که دارای منبع مهارگری درونی هستند مهارت‌های سازش یافته‌تر در ارتباط با خود و اجتماع دارند و رفتارهای تخریب گرایانه کمتری را از خود نشان می‌دهند. علاوه بر این، احساس مهارگری با دیگر موارد سلامت که شامل نتایج سلامت در بزرگسالی و عملکرد تحصیلی بهتر در کودکان و نوجوانان می‌باشد ارتباط دارد. همچنین رحیم‌نیا و رسولیان (به نقل از حسینی و همکاران، ۱۳۹۲: ۷۴)، در تحقیق خود نشان دادند که سبک های سازگاری پسران بزهکار در همه‌ی زمینه‌ها گسترده‌تر از دختران است و توانایی بالاتری در به کار گیری منبع مهارگری بیرونی دارند و همچنین منبع مهارگری بیرونی در زنان بعد از طلاق افزایش می‌یابد و به دنبال آن برگشت به منبع مهارگری درونی وجود دارد (لازاروس، ۱۹۶۸: ۴۸۲). در پژوهش دیگر، زنانی که مورد سوء استفاده‌ی جنسی قرار گرفته بودند، منبع مهارگری بیرونی بیشتری از خود نشان دادند (فلدمن، ۱۹۹۸: ۴۸۲). پژوهش‌های انجام گرفته نشان می‌دهد افرادی که از منبع مهارگری درونی برخوردارند کمتر دچار اضطراب و افسردگی می‌شوند و به احتمال کمتری دست به خود کشی می‌زنند (بناسی، سووینی و دوفور، ۱۹۸۸: ۴۸۳، ۴۸۲). همچنین در تحقیق دیگر فدایی و همکاران (۲۰۱۱)، در مطالعه خود به این نتیجه رسیدند بین منبع مهارگری بیرونی با افسردگی و افکار خود کشی در دانشجویان رابطه مستقیم و معنادار وجود دارد (فدایی و همکاران، ۲۰۱۱: ۱۵۵). منبع مهارگری با رفتار مطلوب در دانش آموزان مدرسه نیز رابطه ی معنادار دارد. بدین معنا که هرچه منبع مهارگری دانش آموزان

درونی تر باشد رفتار انضباطی آن‌ها مطلوب‌تر خواهد بود. (یوسیلانی و همکاران، ۱۳۹۱: ۱۹). و همچنین بررسی‌های انجام شده در زمینه منبع مهارگری نشان می‌دهد که در افراد بزهکار منبع مهارگری بیرونی است و به باور آن‌ها نیرویی فراتر از کنترل شخصی هدایت آن‌ها را بر عهده دارد (یک و اولون دیک، ۱۹۷۶ به نقل از زارعی دوست و همکاران، ۱۳۸۶: ۲۷۳). باتوجه به مطالب مطرح شده در سطور بالا که بیانگر اهمیت بررسی ارتباط بین این متغیرهاست هدف پژوهش حاضر، بررسی ارتباط بین باورهای غیرمنطقی، منبع مهارگری با گرایش به بزهکاری در دانش آموزان دبیرستانی است.

روش پژوهش

پژوهش حاضر، توصیفی از نوع همبستگی است که به منظور رابطه سنجی بین سه متغیر (باورهای غیرمنطقی، منبع کنترل و بزهکاری در نوجوانان) تدوین شده است. جامعه آماری این پژوهش شامل تمام دانش آموزان مقطع متوسطه ناحیه دو رشت در سال تحصیلی ۹۳-۱۳۹۲ است. نمونه-گیری در این پژوهش به روش خوشه‌ای چند مرحله‌ای بوده است بدین معنی که ابتدا از دو ناحیه آموزشی و پرورش شهر رشت، ناحیه دو و آنگاه از کلیه مدارس متوسطه ناحیه دو شهر رشت، چهار مدرسه (دو مدرسه دخترانه و دو مدرسه پسرانه) انتخاب شدند و سپس از هر مدرسه دو کلاس پایه دوم و سوم و در نهایت ۳۷۹ نفر از دانش آموزان پایه دوم و سوم متوسطه (۱۷۹ نفر پسر، ۱۸۱ نفر دختر) جهت شرکت در پژوهش انتخاب شدند. ملاک انتخاب حجم نمونه جدول کرجسی و مورگان (krejci & morgan) می‌باشد.

ابزارهای تحقیق

پرسشنامه باورهای غیر منطقی (اهواز) 4IBT-A – factor irrational beliefs test (ahwaz)

این پرسشنامه با هدف سنجش باورهای غیر منطقی اصلاح شده و فرم کوتاه شده پرسشنامه باورهای غیرمنطقی جونز (jonz) ۱۰۰ ماده ای می‌باشد که پرسشنامه حاضر توسط غلامحسین عبادی و مختار معتمدیان در سال ۱۳۸۴ در شهر اهواز دوباره بررسی شد و ۶۰ ماده از ۱۰۰ سوال آزمون حذف شد و یک ساختار ۴ عاملی بدست آمد. این پرسشنامه دارای ۴۰ سوال است که آزمودنی براساس مقیاس ۵ درجه ای لیکرت به آن پاسخ می‌دهد که کمترین درجه نمره ۱ و بالاترین درجه برای هر سؤال نمره ۵ است. روایی این ۴ عامل از طریق روایی عاملی و همگرا و پایایی آن‌ها با استفاده از آلفای کرونباخ محاسبه گردید. ضریب پایایی کل آزمون از طریق آلفای

کرونباخ ۷۹۵/ و ضریب روایی همگرایی آزمون 4IBT-A و IBT برابر با ۸۷/ به دست آمد. (عبادی و معتمدیان، ۱۳۸۴). در پژوهش حاضر آلفای کرونباخ این پرسشنامه ۸۴/ بوده است.

پرسشنامه منبع مهارگری نوویکی - استریکلند

پرسشنامه منبع مهارگری استریکلند (۱۹۷۳) یک ابزار مداد کاغذی است که توسط برومند نسب، شکرکن و نجاریان (۱۳۷۳) در دانشکده علوم تربیتی و روانشناسی دانشگاه شهید چمران اهواز ترجمه شده است. سؤال‌های آن، موقعیت‌های تقویتی را با عوامل بین شخصی و انگیزشی از قبیل پیشرفت، وابستگی و پذیرش فرد در گروه توصیف می‌کند (نوویکی - استریکلند، ۱۹۷۳). این پرسشنامه دارای ۴۰ سؤال است که آزمودنی به صورت «بلی» یا «خیر» به هر سؤال پاسخ می‌دهد. این مقیاس به صورت ۰ و ۱ نمره‌گذاری می‌شود. در نمونه اصلی گرفتن نمره بالا به منزله جهت‌گیری برونی است. تهیه‌کنندگان این مقیاس روش‌های متعددی را برای تعیین پایایی و روایی آن به کار گرفته‌اند. پایایی بازآزمایی، با فاصله زمانی ۶ هفته روی گروه‌های مختلف سنی بین ۰/۶۳ تا ۰/۷۱ گزارش شده است. همچنین پایایی دو نیمه سازی را با به کارگیری فرمول اسپیرمن - براون روی گروه‌های سنی مختلف بین ۰/۶۳ تا ۰/۸۱ گزارش کرده‌اند (نوویکی و استریکلند، ۱۹۷۳). جهت اعتباریابی پرسشنامه نوویکی - استریکلند در پژوهش برومندنسب، شکرکن و نجاریان از روش اعتبار سازه‌ای استفاده شده است که ضریب همبستگی بین پرسشنامه منبع مهارگری راتر و مقیاس منبع مهارگری نوویکی - استریکلند $r = 0/46$ گزارش شده است. در پژوهش برومند نسب (۱۳۷۳) جهت اعتباریابی آزمون نوویکی - استریکلند ضریب همبستگی بین مقیاس منبع مهارگری راتر و مقیاس نوویکی - استریکلند $r = 0/47$ می‌باشد ($P = 0/001$). در پژوهش حاضر آلفای کرونباخ این پرسشنامه ۶۷/ بوده است.

پرسشنامه رفتارهای بزهکارانه (۱۳۸۹)

این پرسشنامه با هدف سنجش نگرش به رفتارهای بزهکارانه را وحید فضلی در سال ۱۳۸۹ برای نوجوانان ۱۵ الی ۱۸ سال تهیه کرده است، که ۲۸ ماده دارد و بر اساس لیکرت ۴ عامل نمره-گذاری می‌شود. جهت حصول اطمینان از پایایی و روایی پرسشنامه، عبارات و طیف مورد استفاده برای پاسخ، به افراد صاحب‌نظر در رابطه با موضوع مورد مطالعه (استادان رشته‌های روانشناسی، جرم‌شناسی، و جامعه‌شناسی) ارائه گردید و بر اعتبار آن صحنه گذاشته شد. این ابزار برای مشخص کردن نگرش مثبت و منفی به رفتارهای بزهکارانه در نظر گرفته شده است. در طی یک بررسی، سؤالات به صورت پایلوت بر روی ۲۰۰ نفر از نوجوانان ۱۵-۱۸ سال مدارس دولتی شهر تهران انجام گرفت و با استفاده از روش آلفای کرونباخ میزان پایایی برای نگرش مثبت به رفتارهای بزهکارانه

۰/۷۱ و برای نگرش منفی به رفتارهای بزهکارانه ۰/۷۷ بدست آمد (سعادت و خدایاری، ۱۳۹۱). در پژوهش حاضر آلفای کرونباخ برای نگرش مثبت به بزهکاری ۰/۶۲، و برای نگرش منفی به بزهکاری ۰/۷۸، بوده است.

نتایج:

جدول ۱- ماتریس ضرایب همبستگی بین متغیرهای تحقیق

متغیرها	باورهای غیرمنطقی	منبع مهارگری	نگرش مثبت به بزهکاری	نگرش منفی به بزهکاری
باورهای غیر منطقی	-	-	-	-
منبع مهارگری	-	۱	-	-
نگرش مثبت به بزهکاری	**۰/۲۳۶	**۰/۳۴۷	۱	-
نگرش منفی به بزهکاری	-۰/۰۳۲	**۰/۳۳۶	**۰/۴۷۸	۱

** ۰/۰۱ < P

ماتریس همبستگی پیرسون بین متغیرهای پژوهش در جدول شماره ۱ ارائه شده است. بر اساس یافته‌های جدول ۱ بین متغیرهای باورهای غیر منطقی با نگرش مثبت به بزهکاری با ضریب همبستگی ۰/۲۳۶، و با نگرش منفی به بزهکاری با ضریب همبستگی ۰/۰۳۲، ارتباط معنادار وجود دارد. و همچنین بین متغیرهای منبع مهارگری با نگرش مثبت به بزهکاری با ضریب همبستگی ۰/۳۴۷، و با نگرش منفی به بزهکاری ۰/۳۳۶، ارتباط معنا دار وجود دارد.

-آزمون هم خطی برای بررسی مفروضه های رگرسیون و مدل معادلات ساختاری

در آزمون‌های رگرسیونی و مدلسازی معادلات ساختاری باید آزمون هم خطی به عمل آید. براین اساس اگر متغیرهای مستقل دارایی واریانس مشترک باشند. ضریب رگرسیونی دچار تورم می شود و قابل اعتماد نخواهد بود.

جدول ۲: آزمون هم خطی برای بررسی عامل تورم واریانس و هم خطی متغیر مستقل در مدل

بتا	T	سطح اطمینان	Tolerance	VIF
۰/۳۴۷	۷/۱۷	۰/۰۰۰	.۷۶۸	۱.۳۰۲
۰/۲۳۶	۴/۷۳	۰/۰۰۰	.۷۶۸	۱.۳۰۲

بررسی آزمون هم خطی نشان می دهد با توجه به اینکه میزان تولرنس به یک نزدیک است (۰/۷۶۸) و عامل تورم واریانس با ۲ فاصله زیاد دارد (۱/۳۰۲) می توان نتیجه گرفت که بین دو متغیر هم خطی بسیار پایین است و در نتیجه مفروضه تحلیل رگرسیون برقرار است.

-رگرسیون گام به گام

در ادامه به منظور تعیین مفروضه های تحقیق در پیش بینی نگرش به بزهکاری و اینکه آیا منبع مهارگری و باورهای غیر منطقی می تواند گرایش به بزهکاری را در دانش آموزان پیش بینی کند، از رگرسیون گام به گام استفاده شد. بدین ترتیب در گام اول نگرش مثبت به بزهکاری به عنوان متغیر ملاک و متغیر منبع مهارگری به عنوان متغیر پیش بین در نظر گرفته شده است و در گام دوم متغیر باورهای غیرمنطقی به عنوان متغیر پیش بین و متغیر نگرش مثبت به بزهکاری به عنوان متغیر ملاک در نظر گرفته شده است. که در جدول ۲ نشان داده شده است.

جدول شماره ۳: متغیرهای پیش بین درون معادله به منظور پیش بینی نگرش مثبت به بزهکاری

گام	متغیرها	R	r ²	F	B	Beta	T	P
اول	منبع مهارگری	۰/۳۴۷	۰/۱۲	۵۱/۴۳	۰/۳۶۰	۰/۳۴۷	۷/۱۷	۰/۰۰۰
دوم	باورهای غیرمنطقی	۰/۳۴۷	۰/۱۲	۵۱/۴۳	۰/۰۶۷	۰/۲۳۶	۴/۷۳	۰/۰۰۰

برای تعیین سهم متغیرهای منبع مهارگری و تفکرات غیر منطقی در پیش بینی نگرش مثبت به بزهکاری از رگرسیون گام به گام استفاده شد. با توجه به یافته های جدول شماره ۳ نتایج نشان داد در یک گام منبع مهارگری همبستگی بالا و معناداری با نگرش مثبت به بزهکاری دارد و ضریب t برای آن حدود ۷/۱۷ می باشد که با مقدار $p=0/000$ معنادار است و در گام دوم باور غیر منطقی همبستگی بالا و معناداری با نگرش مثبت به بزهکاری دارد و ضریب t برای آن حدود ۴/۷۳ می باشد که با مقدار $p=0/000$ معنادار است و نهایتاً ۰/۱۲ از واریانس نگرش مثبت به بزهکاری را پیش بینی می کند.

نتیجه گیری

هدف از پژوهش حاضر، بررسی رابطه بین باورهای غیر منطقی، منبع مهارگری با نگرش به بزهکاری در دانش آموزان دبیرستانی است. بدین منظور فرضیه های پژوهش با استفاده از آزمون آماری مناسب بررسی شدند، که نتایج آنها در جدول ۳، ۲، ۱ به طور مبسوط بیان شده است. همچنان که از

جدول ۱ برمی آید فرضیه ی اول پژوهش: مبنی بر اینکه بین باورهای غیر منطقی و نگرش مثبت به بزهکاری رابطه مثبت وجود دارد تأیید شده است. این نتیجه با یافته های تحقیقات امین پور و احمد زاده (۱۳۹۰) نیک سرشت (۱۳۹۰) همخوانی دارد. در تبیین احتمالی این فرضیه شاید یکی از بهترین تبیین‌ها، نظریه عقلانی-عاطفی-رفتاری الیس (۱۹۶۹) باشد. چرا که وی معتقد است وقتی حادثه فعال کننده ای رخ می دهد (A)، رفتاری که از فرد سر می زند به طور مستقیم از این حادثه فعال کننده ناشی نمی گردد، بلکه بین حادثه فعال کننده و رفتار فرد، باورها (B) و تفکرات فرد و در حقیقت نظام باورهای وی ارتباط برقرار است، که بر نحوه و نوع رفتارهای وی تأثیر می گذارند. بنابراین رفتارهایی مانند پرخاشگری، ضرب و جرح، اعمال خلاف قانون و بزهکاری می تواند به عنوان پیامد (C) باورهای غیر منطقی باشد. در واقع افرادی که بر باورهای غیر منطقی تأکید می کنند در زندگی با مشکلات چندی روبه رو خواهند شد و برای آنها دشوار است که به خشنودی دست یابند (هالین، ۱۹۹۶: ۱۰۹). از سوی دیگر اگر فرد در برخورد با رویدادهای زندگی توانایی شناسایی شیوه‌های سالم را نداشته باشد، در واکنش فعال نسبت به چالش‌های زندگی با دشواری روبه رو خواهد شد و برای حل مشکلات زندگی به رفتارهای انحرافی و بزهکارانه رو خواهد آورد (کلینکه، ۱۹۹۸، به نقل از احمدزاده، ۱۳۹۰: ۱۰۷).

همچنین در تأیید فرضیه فوق، پژوهشی که ساگر (۱۹۹۳) درباره‌ی باورهای غیرمنطقی نوجوانان بزهکار و غیر بزهکار انجام داد به این نتیجه رسید که باورهای غیرمنطقی در نوجوانان بزهکار بیشتر از نوجوانان غیر بزهکار است. همچنین توپلوسکی (۲۰۰۱) نیز در تحقیات خود نشان داد که تفکرات و باورها در افراد عادی و بزهکار متفاوت است. بدین معنا که هر چه میزان باورهای غیرمنطقی فرد بالاتر باشد، نگرش مثبت او به بزهکاری بیشتر خواهد بود و چنین فردی اعمال بزهکارانه بیشتری از خود نشان می دهد.

همچنان که از جدول ۱ برمی آید دومین فرضیه پژوهش حاضر، مبنی بر آنکه بین باورهای غیر منطقی و نگرش منفی به بزهکاری ارتباط معنا دار وجود ندارد تأیید شده است. بدین معنا افرادی که دارای باورهای غیر منطقی هستند در مقایسه با افراد عادی یا فاقد باورهای غیر منطقی گرایش بیشتری نسبت به بزهکاری دارند و گرایش منفی به بزهکاری در آنها کمتر است. به اعتقاد الیس (۱۹۹۵) مشکلات روانی، رفتاری و بسیاری از ناراحتی‌های مردم و زندگی عاطفی نامنظم آنها ریشه در انواع عقاید غیر منطقی و غیر واقعی آنها در مورد خود و جهان پیرامون آنها دارد. از نظر او مشکلات روانی و رفتاری نتیجه‌ی شناخت نادرست افراد است چرا که عواطف محصول شناخت است و پیامدهای فراوانی که از تفکرات غیر منطقی ناشی می شود علل اساسی مهم ترین اختلال های هیجانی به شمار می روند و این نتیجه با نتایج تحقیقات زارعی دوست و

همکاران، ۱۳۸۶؛ فارلی و همکاران، ۱۹۹۸ همخوانی دارد. در واقع همگی این محققان دریافتند که باورهای غیرمنطقی می‌تواند نقش بسیار مهمی در ایجاد نگرش مثبت به بزهکاری ایفاء کند.

سومین فرضیه پژوهش حاضر مبنی بر این که بین منبع مهارگری و نگرش مثبت به بزهکاری رابطه مثبت وجود دارد، طبق نتایج بدست آمده در جدول ۱ تایید شده است. در واقع افرادی که منبع مهارگری بیرونی دارند، در برخورد با استرس شیوه‌های مقابله‌ای ضعیف را به کار می‌گیرند. چون امید اندکی به تواناییهای خود در رویارویی با استرس دارند در مقایسه با افراد دیگر دارای اعتماد بنفس کمتری هستند، این افراد تکانشگری، حالت‌های افسردگی، توانایی ضعیف در ابراز وجود، اضطراب زیاد و نیاز شدید به تایید اجتماعی، همراه با رفتارهای پرخطر را از خود نشان می‌دهند (فورمن ولینی، ۱۹۹۱: ۵۶). و این یافته با نتایج تحقیقات بک و همکاران، ۱۹۸۰؛ لفکورت ولادویک، ۱۹۹۶؛ منظرپور، ۱۳۷۷؛ بهبودی، ۱۳۷۸ همخوانی دارد. این پژوهشگران دریافتند که بین بزهکاری و نوع منبع مهارگری رابطه معناداری وجود دارد در بررسی آنان شمار افرادی که منبع مهارگری بیرونی داشتند به طور معنی داری در گروه بزهکار بیشتر از گروه غیر بزهکار بودند. در حالی که در تحقیقات پژوهشگران دیگر (دراس گودت و همکاران، ۱۹۷۴؛ گرو و گلدنبرگ، ۱۹۷۶) رابطه معنادار بین نوع منبع مهارگری و نگرش مثبت به بزهکاری یافت نشده است.

همچنین بین منبع مهارگری درونی و نگرش مثبت به بزهکاری رابطه معناداری یافت نشده است و این یافته با نتایج تحقیقات لفکورت، ۱۹۸۲؛ نیکخو، ۱۳۷۹ همخوانی دارد بدین معنا افرادی که دارای منبع مهارگری درونی هستند مهارتهای سازش یافته‌تری را با اجتماع دارند و رفتاری‌های خود ویرانگری همچون سیگار کشیدن، مصرف مشروبات الکلی و اعتیاد به مواد مخدر در آنها کمتر دیده می‌شود (الماسی ۱۳۷۷، به نقل از اصغری و همکاران، ۱۳۹۲: ۱۱۳). در واقع افراد با منبع مهارگری درونی معتقدند که رویدادهای مثبت زندگی در نتیجه‌ی نقشه‌ریزی دقیق خود آنها به دست می‌آید، لذا در اعمال و رفتار و پیامدهای ناشی از آن قبول مسئولیت می‌کنند و به همین دلیل برای رسیدن به موفقیت تلاش بیشتر و در صورت شکست احساس شرمندگی می‌نمایند و در پی جبران آن بر می‌آیند (دودانگه، ۱۳۷۶، به نقل از یاسمی‌نژاد و همکاران، ۱۳۹۰: ۱۲۹). همچنین افراد با منبع مهارگری درونی به احتمال کمتری دچار مشکلات هیجانی می‌شوند و کمتر به الکل و مواد مخدر روی می‌آورند و کمتر دست به خودکشی می‌زنند.

فرضیه چهارم مبنی بر اینکه بین منبع مهارگری بیرونی با نگرش منفی به بزهکاری رابطه معنادار وجود ندارد طبق نتایج به دست آمده از جدول ۱ این فرضیه تایید شده است. این یافته با نتایج تحقیقات زارعی دوست و همکاران (۱۳۸۶) مدانلو و همکاران (۱۳۸۰) همخوانی دارد. در واقع افرادی که دارای منبع مهارگری بیرونی هستند، معتقدند که نمی‌توانند از انجام دادن رفتارهای

ناسالم خودداری کنند و به کارهایی از قبیل سوء مصرف مواد الکلی، دزدی، خوردن نامعقول و ضرب و جرح مبادرت می‌ورزند فیست و فیست (۱۳۹۲: ۴۳۲). چراغی (۱۳۸۹)، به نقل از اصغری و همکاران، (۱۳۹۲: ۱۱۳) در یک مطالعه‌ی آزمایشی نشان داد که مشاوره گروهی و آموزش مهارت‌های زندگی موجب تغییر منبع مهارگری بیرونی به منبع مهارگری درونی و تقویت نگرش منفی نسبت به سوء مصرف مواد مخدر و سایر اعمال بزهکارانه می‌شود. همچنین افرادی که دارای منبع مهارگری بیرونی هستند از کارهای هر چند خلافی که بدان وسیله بتوانند تایید همسالان را به خود جلب کنند دریغ نمی‌کنند. و این امر نشان دهنده‌ی اعتماد بنفس پایین آنها در مواجهه با موقعیت‌ها و فشارهای اجتماعی است، که نیاز به تایید دیگران را می‌طلبد و موجب سلب حضور فعال و مناسب این افراد در اجتماع می‌گردد.

محدودیت‌های روش‌شناختی

- حساسیت مسئولین آموزش و پرورش در زمینه جمع‌آوری اطلاعات در مورد بزهکاری و عدم موافقت با گویه‌هایی که برخی از جنبه‌های رفتار بزهکارانه را می‌سنجد.
- ویژگی اجتماعی و فرهنگی جامعه و ملاحظات که باعث می‌شود افراد در بسیاری از موارد به ویژه در مورد بزهکاری محافظه کار باشند و بخواهند خودشان را خوب نشان دهند و این موضوع در تحقیق حاضر که در دبیرستانها انجام شده بیشتر به چشم می‌خورد و دانش‌آموزان از بیم آنکه اطلاعات به دست مدیر مدرسه برسد یا همکلاسی او از اطلاعات او باخبر شوند از دادن اطلاعات صحیح طفره می‌روند.
- نبودن فرهنگ پژوهش در بین دانش‌آموزان و عدم پاسخگویی صحیح به پرسشنامه.
- از آنجایی که پژوهش حاضر در بین دانش‌آموزان مقطع متوسطه ناحیه ۲ رشت انجام گرفته شده است؛ در تعمیم به سایر جوامع، گروه‌های سنی و تحصیلی باید احتیاط لازم راداشت. با این وجود پژوهش‌های بیشتر یافته‌های پژوهش حاضر را قوت خواهد بخشید.

نتیجه‌گیری

با توجه به این که مراکز آموزشی سهم عمده پرورش افراد جامعه را بر عهده دارند لازم است در سطوح مختلف آموزشی به این امر توجه بیشتری شود و در تعلیم و تربیت افراد تا حد امکان تقویت کننده‌های بیرونی که موجب انگیزش بیرونی می‌شود کمتر استفاده شود تا زمینه برای انجام تقویت کننده‌های درونی و انگیزش درونی آماده شود. چنانچه دانش‌آموزی برای انجام فعالیت‌هایش، توجیهات بیرونی نداشته باشد، سعی می‌کند که به انگیزه‌های درونی و ارزشمند دانستن

فعالیت‌ها بپردازد و این موجب تضعیف منبع مهارگری بیرونی و تقویت منبع مهارگری درونی می‌شود.

- پژوهش‌هایی با این مؤلفه در مدارس غیرانتفاعی و مناطق مختلف جغرافیایی و در دوره‌های سنی همچون جوانی و بزرگسالی انجام دهند.

- همچنین پیشنهاد می‌شود از روش مصاحبه نیز برای کشف نوع مهارگری افراد و میزان باورهای غیرمنطقی آن‌ها استفاده شود و داده‌های حاصل از مصاحبه با داده‌های حاصل از پرسشنامه مقایسه شود.

منابع

- آزاد، ح. ۱۳۸۹. آسیب‌شناسی روانی ۱، چاپ هفتم، تهران: نشر بعثت.
- آنتونی، گ. ۱۹۹۱. جامعه‌شناسی، ترجمه حسن چاوشیان، چاپ هشتم، تهران: نشر نی.
- اردبیلی، م. ۱۳۹۳. حقوق جزایی عمومی، جلد اول، چاپ اول، تهران: نشر میزان.
- اردبیلی، م. ۱۳۹۳. حقوق جزایی عمومی، جلد دوم، چاپ اول، تهران: نشر میزان.
- اصغری، ف؛ کرد میرزا، ع. و احمدی، ل. ۱۳۹۲. «رابطه نگرش مذهبی، منبع کنترل و گرایش به سوء مصرف مواد در دانشجویان»، فصلنامه مقالات اعتیاد پژوهی سوء مصرف مواد، ۲۵(۷): ص ۱۰۶-۱۱۶.
- اعتمادی، ا. و ماستری فراهانی، ف. ۱۳۹۰. «مقایسه وضعیت سلامت روانی و منبع کنترل نوجوانان دختر خانواده‌های معتاد و غیرمعتاد»، فصلنامه علوم تربیتی، ۱۶(۴): ص ۱۵۲-۱۳۷.
- امین‌پور، ح. و احمدزاده، ی. ۱۳۹۰. «بررسی و مقایسه‌ی وضعیت باورهای غیرمنطقی در افراد معتاد و عادی، اعتیاد پژوهی، ۱۷(۵): ص ۱۲۰-۱۰۷.
- پاکیزه، ع. ۱۳۹۱. «بررسی مقایسه‌ای ویژگی‌های شخصیت و منبع کنترل دختران فراری با دختران عادی»، فصلنامه شخصیت و تفاوت‌های فردی، ۲(۱): ص ۶۳-۳۱.
- حاتمی، ح؛ محمدی، ن؛ ابراهیمی، م. و حاتمی، م. ۱۳۸۹. «رابطه منبع کنترل و ویژگی‌های شخصیتی»، اندیشه و رفتار (روانشناسی کاربردی)، ۱۸(۵): ص ۳۰-۲۱.
- حسینی، ا. و یکه‌کار، ش. ۱۳۹۰. «بررسی مقایسه‌ای عوامل خانوادگی موثر بر بزهکاری دختران نوجوان شهر تهران ۱۳۸۶-۱۳۸۷» فصلنامه پژوهش اجتماعی، ۱۲(۴): ص ۹۸-۱۱۵.

- حسینی دولت‌آبادی، ف؛ سعادت؛ س. و قاسمی جوبنه، ر. ۱۳۹۲. «رابطه بین سبک‌های فرزندپروری، خود کارآمدی و نگرش به بزهکاری در دانش آموزان دبیرستانی»، **پژوهشنامه حقوق کیفری**، ۲(۴): ص ۸۸-۶۷.
- رشید، خ. ۱۳۹۴. «رفتارهای پرخطر در بین دانش‌آموزان دختر و پسر شهر تهران»، **فصلنامه علمی-پژوهشی رفاه اجتماعی**، ۵۷(۱۵): ص ۵۵-۳۱.
- رشیدی، ف؛ قدسی، ا. و شفیع‌آبادی، ع. ۱۳۸۹. «نقش باورهای غیرمنطقی بر سلامت روان دانش‌آموزان دختر متوسطه شهر تهران»، **فصلنامه اندیشه‌های تازه در علوم تربیتی**، ۲(۵): ص ۶۶-۴۹.
- رضایی، م؛ اژه‌ای، ج. و غلام علی لواسانی، م. ۱۳۹۱. «تاثیر آموزش راهبردهای مقابله با باورهای غیرمنطقی با رویکرد شناختی بر اضطراب امتحان دانش‌آموزان»، **روانشناسی: مجله روانشناسی بالینی**، ۳(۱۵): ص ۲۰-۱۳.
- زارعی دوست، ا. عاطف وحید، م، بیان‌زاده، ا. بیرشک، ب. ۱۳۸۶. «مقایسه منبع کنترل، شیوه‌های مقابله و باورهای غیرمنطقی در زنان روسپی و عادی شهر تهران»، **مجله روانپزشکی و روانشناسی بالینی ایران**، ۱۷(۱۳): ص ۱۲۰-۱۰۷.
- شریعتمداری، آ. ۱۳۸۸. «کانون کنترل درونی و بیرونی»، **فصلنامه‌ی رشد مشاور مدرسه**، ۱۸(۵): ص ۴۳-۲۲.
- شفیع‌آبادی، ع. ناصری، غ. ۱۳۸۱. **نظریه‌های مشاوره و روان درمانی**، چاپ چهارم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- شولتز، د. شولتز، س. ۲۰۰۵. **نظریه‌های شخصیت**، ترجمه‌ی یحیی سید محمدی، چاپ پنجم، تهران: نشر روان.
- فیست، جس، فیست، گ. ۲۰۰۲. **نظریه‌های شخصیت**، ترجمه‌ی یحیی سید محمدی، چاپ چهارم، تهران: نشر روان.
- قربانی، م؛ کاظمی، ح و قربانی، ط. ۱۳۹۰. «مقایسه باورهای غیرمنطقی بیماران مبتلا به اختلال سومصرف شیشه و افراد عادی»، **دانش و پژوهش در روانشناسی کاربردی**، ۳(۱۲): ص ۳۷-۳۱.
- قلی‌بیگان، م. ۱۳۸۳. «بررسی علل بزهکاری در نوجوانان»، **اصلاح و تربیت**، ۳۰(۲): ص ۲۸-۲۴.
- کشفی، س. و اصائلو، ع. ۱۳۹۰. «پیشگیری انتظامی از بزهکاری اطفال و نوجوانان»، **نشریه پلیس زن**، ۱۵(۵): ص ۱۲۸-۱۱۲.

- محمدی اصلی، ع. ۱۳۸۳. «ابعاد اجتماعی بزهکاری نوجوانان»، **مجله گزارش**، ۱۵۱-۱۵۰: ص ۵۸-۶۵.
- مختاری، ب. ۱۳۹۱. «علت یاب بزهکاری اطفال و نوجوان، علوم تربیتی»، **اصلاح و تربیت**، ۱۲۶: ص ۲۰-۱۶.
- معمدین، م. و عبادی، غ. ۱۳۸۶. «نقش باورهای غیر منطقی و پرخاشگری بر عملکرد تحصیلی دانش آموزان پسر متوسطه شهر تبریز»، **پژوهش در برنامه ریزی درسی**، ۱۴: ص ۲۲-۱.
- منفرد، م. و جلالی فراهانی، ا. ۱۳۹۱. «کدهای رفتاری پیشگیری از جرم»، **پژوهشنامه حقوق کیفری**، ۲(۳): صص ۱۳۴-۱۰۵.
- نجفی ابرند آبادی، ع. ۱۳۹۱. **تقریرات درس جامعه شناسی (جامعه شناسی جرم)**، تنظیم صبوری پور مهدی، دوره کارشناسی ارشد.
- نیکخو، غ. ۱۳۷۹. «بررسی و مقایسه منبع کنترل در بین بزهکاران و دانش آموزان میاندوآب»، **اصلاح و تربیت**، ۱۵(۱۳): ص ۱۵-۱۰.
- بسامی، م و قره تپه، آ. ۱۳۸۸: «نقش منبع کنترل در پیشگیری از جرم»، **فصلنامه مطالعات پیشگیری از جرم**، ۱۳(۴): ص ۱۳۲-۱۲۰.
- یوسیلائی، غ؛ حبیبی، م و سلیمانی، ا. ۱۳۹۱. «رابطه رفتار مطلوب انضباطی با عملکرد خانواده، منبع کنترل و عزت نفس دانش آموزان»، **مجله روان شناسی مدرسه**، ۲(۱): ص ۱۳۴-۱۱۴.
- Bao, Z. W.Zhang, X.Lai, W. Sun , And Y. Wang . 2015. "Parental attachment and Chinese adolescents' delinquency: The mediating role of moral disengagement". **Journal of Adolescence**, 44(1): 37-47.
- Cipriano, L. A. 2003."Psycho analytic perspective on substance abuse". **Journal of social work Health care**, 15(3): 9-46.
- Crocker, j. And Park, L. E. 2004. "Thy costly pursuit of self- steem". **Psychological Bulletin**, 130(3):392-414.
- Ebru Albayrak, O. And A. Ozcan Erkan. 2015 . "The Effects of Irrational Beliefs on Academic Motivation and Academic Self-Efficacy of Candidate Teachers of Computerand Instructional Technologies Education Department". **Procedia - Social and Behavioral Sciences**, 197,1287 – 1292.
- Ellis, A. 2001. **Overcoming destructive belief, feeling and behaviors**. Amherst. NY: Prometheus.
- Ellis, A. And P.A. Harper. 1997. **A guide to rational Living**. North Holly wood, CA: Melvin powers Wilshire.

- Fadaei, Z., A. Ashouri, Z. Hooshyari And B. Ezanloo. 2011. "Path analysis of locus of control, symptoms of depression and suicidal ideation on academic achievement: The role of gender as moderator". **Journal of Fundamentals of Mental Health**, 2(50): 148-59.
- Feldman, p. 1998. "The Psychology of crime". **Cambridge: Cambridge university press**. 3(43):33-48.
- Feldman, R.S. 1987. **Understanding Psychology**. New York: MC Graze Hill.
- Gordon, L., P. Flett, K. Hewitt, And R. Blank stein. 1991. "demintion of perfectionism and irrational thinking". **Journal of Rational-Emotive and Cognitive- Behavior Therapy**, 9(3):185-201.
- Hayes, S. C. Strosahl, K. D. And K.G. Wilson. 2012. "Acceptance and Commitment Therapy. Second Edition: The Process and Practice of Mindfull Change". **Guilford Press**, 40(7): 976-1002.
- Hirsch, C.R., D. M .Clark, A. Mathews, And R.Williams. 2003. "Self-images play a causal role in social phobia". **Behavior Research and therapy**, 41(8): 909-921.
- Hojjat, S.k., G.Vahidi. M. Hamidi, S.A. Akaberi, S. Kazemi, M. Noruzi khalili, S. Shekari, And F. Mohammadi. 2013. "The Comparison of Personality Characteristic and Irrational Beliefs between Females with Opium Dependency and Female with Methamphetamine Dependency". **Journal of North Khorasan University of Medical Sciences**, 5(2): 323-329. (In Persian with English abstract).
- Pierce, J., C. Schmidt, And S.A. Stoddard. 2014. "The role of feared possible selves in the relationship between peer influence and delinquency". **Journal of Adolescence**, 38, 17-26.
- Khedmatgozar, H., H. shareh, Y. vakili And F. Asghar Nezhad. 2008. "Offenders with conduct disorder and correction officers attribution styles in youth detention centers". **Journal of psychology of iran**, 4(1):17-23. (In Persian with English abstract).
- Lazorus. R. S. 1968. **Psychological stress a coping process**. New York: MCGrew Hill.
- Lckes and R. F. kidd (Eds), **new direction in Attribution Research**. New **Direction in Attribution Research**. New York: Erlbum.
- Lefcourt, H. M. 1982. **Locus of control: current trend in theory and research**. (2ed), Hillsdale, new York: Erlbaum.
- Light foot, M., J. A. Stein, H. tevendale, And K. preston. 2011. "Protective factors Associated fewer Multiple problem Behaviors Among Homeless/ Runaway youth". **Journal of clinical child & Adolescent Psychology**, 40(6):878-889.
- Lopes, G., M. D. Krohn, A. J. Lizotte, N. M. Schmidt, B.E. V_asquez, And J.G. Bernburg. 2012. "Labeling and cumulative disadvantage the impact of

- formal police intervention on life chances and crime during emerging adulthood". **Crime & Delinquency**, 58(3): 456-488.
- Mrug, S. And R. McCay. 2013. "Parental and peer disapproval of alcohol use and its relationship to adolescent drinking: age, gender, and racial differences". **Psychology of Addictive Behaviors**, 27(3): 604-614.
- Petrosky, M. j. And J.C. Birkimer. 1991. "The relationship among Locus of control coping styles and Psychological symptom reporting". **Journal of clinical psychology**, 47(3): 336- 345.
- Akcan, R. A. Mustafa, C, Necmi, And K. Ramazan. 2011. "Unexpected suicide and irrational thinking in adolescence: A case report", **Journal of Forensic and Legal Medicine** 18(6): 288-290.
- Shine, j. H. 1997. "The relationship between blame, attribution, age and personality characteristics in inmates admitted to Grendon therapeutic prison". **personality and individual Differences**, 23(16): 943-947.
- Slesnick, N., G. Erdem, J. Collins, K. Bantchevska, H. Katafiasz. 2011. "Predictors of treatment attendance among adolescent substance abusing runaways: a comparison of family and individual therapy modalities". **Journal of family therapy**, 33(1): 66-84.
- Wortman, c. B. 1979. **Causal attribution and personal control**. In j. H.



دادرسی افتراقی اطفال در قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲

دکتر سیدعلیرضا میرکمالی^۱

انسیه حسینی^۲ ✉

تاریخ پذیرش: ۹۵/۹/۱۵

تاریخ دریافت: ۹۳/۳/۱۲

چکیده

مبانی حقوق بشری و جرم‌شناسی قابل توجهی، پیش‌بینی یک نظام دادرسی افتراقی را برای اطفال بزهکار ایجاب می‌کند. این رویکرد در ایران نیز از سالها موجود بوده است. لکن قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ با معرفی ساختاری جدید، تغییرات قابل توجهی را در این زمینه ایجاد کرده است. این قانون از رهگذر تاسیس نهادهای جدیدی از قبیل دادگاه اختصاصی برای اطفال، دادرسی اطفال، پلیس اطفال و الزام به تشکیل پرونده شخصیت، اقدام به ساماندهی نظامی افتراقی نموده است. این امر می‌تواند ناشی از تاثیرپذیری آگاهانه قانون‌گذار از برخی الگوهای عدالت کیفری اطفال باشد، بنابراین از این جهت قابل بررسی است. این مقاله در دو بخش مجزا تغییرات ایجاد شده در ساختار تشکیلاتی پیش از دادرسی و دادرسی اطفال بزهکار را مورد بررسی قرار داده و با یک دید انتقادی موارد مثبت و منفی مندرج در مواد مربوطه را بیان نموده است. به‌دیگر بیان هدف اصلی این تحقیق، ارزیابی عملکرد قانون‌گذار در وضع قواعد دادرسی اطفال می‌باشد. چراکه نباید از نظر دور داشت، تا چه اندازه اقدامات دستگاه قضایی بر آینده رفتاری طفل تاثیرگذار است.

واژگان کلیدی: حقوق اطفال بزهکار، دادگاه اطفال و نوجوانان، قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲، نظام دادرسی اطفال.

۱. استادیار دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی

۲. دانشجوی دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی

✉ ensie.hoseini@yahoo.com

مقدمه

بر اساس اصول حقوقی، اطفال فاقد مسئولیت کیفری هستند اما این موضوع به معنای عدم برخورد با جرایم ارتكابی توسط آنان نخواهد بود؛ بلکه ایجاد یک نظام دادرسی افتراقی، اصلی پذیرفته شده در تمام سیستم‌های حقوقی است. نظامی که نگاهی ویژه به اطفال داشته و در راستای اصلاح و درمان آنان گام بردارد؛ در نتیجه با وجود این که اصل بر عدم مسئولیت کیفری است و به پیروی از ماده یک کنوانسیون حقوق کودک، در بسیاری از کشورها افراد تا پیش از رسیدن به هجده سالگی طفل تلقی می‌شوند، به دلیل رعایت نظم و قانون از یک سو و کنترل بحران‌های ناشی از بزهکاری اطفال و نوجوانان از سوی دیگر، پیش‌بینی و استقرار تشکیلات دادرسی اختصاصی اطفال، امری اجتناب ناپذیر است. "بدون شک اهمیت دوران کودکی به عنوان دوران شکل‌گیری شخصیت انسان به حدی است که دادرسی اطفال بزهکار را از سایر دادرسی‌های کیفری متمایز می‌کند. کودکان معارض با قانون به دلیل ویژگی‌هایشان نیازمند یک نظام دادرسی افتراقی هستند." (اسدی ۱۳۸۸: ۸۴) و پیش‌بینی ساختار ویژه و افتراقی که دربردارنده رویه‌های مقتضی با سن کودکان می‌باشد، در جهت تأمین امنیت روانی و تغییر نگاه آنان به دستگاه قضایی بسیار مفید و مؤثر است. بدین‌سان سازوکارهای سیاست جنایی براساس متغیر سن، رویکرد و جنبه افتراقی به خود گرفته است تا با رویکردی حمایتی و علت‌شناسانه به حل معضل بزهکاری اطفال و نوجوانان همت گمارد و موجبات اصلاح و درمان ایشان را فراهم آورد. سیاست جنایی افتراقی در قبال اطفال بزهکار که از واقعیت‌های جامعه‌شناختی، روان‌شناختی و جرم‌شناختی کودکی و نوجوانی نشأت گرفته، امروزه در قواعد و مقررات بین‌المللی و قوانین و مقررات داخلی کشورها، مورد توجه قرار گرفته است. (نجفی ابرندآبادی ۱۳۹۱: ۱۶) بنابراین یکی از پیشرفت‌هایی که امروزه در زمینه حقوق کیفری اطفال صورت گرفته، تأسیس یک سیستم دادرسی اختصاصی برای اطفال بزهکار می‌باشد.

افتراقی شدن نظام دادرسی همچنان که از نام آن برمی‌آید ناظر به تشدت، تفرق و جزیره‌ای شدن آئین دادرسی است. در رابطه با اطفال و نوجوانان افتراقی شدن نظام دادرسی، به اعتبار شخصیت مرتکب می‌باشد که منجر به پیش‌بینی آئین دادرسی متفاوتی شده است.^۱ ریشه این تفاوت را می‌توان نخست در تفاوت اطفال با بزرگسالان، سپس در تفاوت بزهکاری آنان و در نهایت در مختلف بودن پاسخ‌های پیش‌بینی شده جستجو نمود. مشخص است این تفاوت دارای جنبه

۱. تحول بزهکاری کودکان و نوجوانان از نظر سن و جنسیت مرتکبان، نوع جرایم ارتكابی، استفاده از خشونت و باند برای ارتكاب جرم خود از منظر جرم‌شناسی رویداد بزرگی در دهه‌های اخیر است که به نوبه خود زمینه افتراقی سازی سیاست جنایی را در این زمینه توجیه کردند. (نجفی ابرندآبادی، علی‌حسین، ۱۳۹۲)، «درباره افتراقی شدن سیاست جنایی»، دیباچه در: درآمدی بر سیاست جنایی، نوشته کریستین لازرژ، تهران، میزان، چاپ چهارم، ص ۵۸

حمایتی است. "در بحث از مبانی افتراقی شدن بیشترین تأثیر را آموزه‌های جرم‌شناسی داشته‌اند." (پاک‌نیت ۱۳۹۴: ۱۱) هرچند نمی‌توان از مبانی کیفرشناسی و حقوق بشری موجود در این حوزه نیز چشم پوشید. مطالعات علت‌شناختی بزهکاری اطفال که در قالب جرم‌شناسی رشد‌مدار نمود می‌یابد، تأکید ویژه‌ای بر شناسایی و خنثی سازی عوامل خطر بزهکاری اطفال دارد تا از این طریق مانع از مزمن شدن بزهکاری در ایشان گردد. بدیهی است اجرای چنین تدابیر پیشگیرانه‌ای نیازمند وجود نظام دادرسی ویژه‌ای است که با توجه به واقعیات بزهکاری اطفال تشکیل یافته باشد و سازوکارهای مناسب در این زمینه را دارا باشد. رویکرد پیامدگرایی و اجتناب از اهداف سزاگرایانه نیز یکی از مبانی مهم افتراقی سازی دادرسی اطفال می‌باشد. افزون بر این، رویکرد حمایتی و تربیتی حاکم بر نظام دادرسی اطفال، در راستای تأمین حق بر درست تربیت شدن ایشان بوده که از جنبه مفاهیم و موضوعات حقوق بشر قابل تأمل است.

چنین نظامی که بر مبانی حمایت و تربیت طفل شکل گرفته است، بدیهی است که از ابزارهای حمایتی متعدد بهره می‌گیرد تا به هدف اصلی خود، یعنی اصلاح و تربیت کودکان و نوجوانان معارض با قانون نایل آید. هدف اصلی و اولیه نظام عدالت کیفری اطفال، حمایت و کمک به کودکان و نوجوانان در راستای جامعه‌پذیر نمودن آنهاست. اما موضوع اساسی این است که در عرصه‌ای صحبت از حمایت و تربیت می‌شود که همگان آن را با خشونت، مجازات و سزادهی است. بنابراین، نظام موردبحث باید از تمامی ظرفیت‌های خود استفاده کرده و با توسل به تشکیلاتی اختصاصی و اصولی، نگاه حمایتی مورد ادعای خود را علنی سازد. زیرا تا زمانی که نظام دادرسی نتواند رویکرد حمایتی خود را اثبات کند، رویکرد مزبور، در حد یک ادعا باقی می‌ماند و کودک نیز با توجه به ذهنیت موجود و متعارف از آن، نسبت به اقدامات چنین نظامی بدبین بوده و با آن مقابله خواهد کرد. بدیهی است، نگاه حمایتی یک نگاه ویژه است که ساختار ویژه می‌طلبد. از این رو توجه به ساختار دادرسی اطفال در مراحل مختلف دادرسی امری ضروری است.

کنوانسیون حقوق کودک، به‌عنوان مهم‌ترین سند بین‌المللی در حوزه حقوق کودک در بندهای مختلف ماده ۴۰ و همچنین ماده ۱۴ از قواعد پکن، تأکید فراوان بر راه اندازی این تشکیلات اختصاصی دارد. زیرا یکی از مهم‌ترین عرصه‌های نمود رویکرد افتراقی، پیش‌بینی تشکیلات اختصاصی در حوزه دادرسی اطفال است. قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ در راستای اعمال سیاست‌های افتراقی در عرصه نظام عدالت کیفری اطفال، اقدام به تأسیس نهادهای جدیدی در این حوزه کرده و ساختار متفاوتی را (نسبت به قانون سابق) معرفی نموده است.^۱ پیروی از یک سیاست

۱. بررسی و تحلیل این قواعد، زمینه شناخت مدل حاکم بر نظام عدالت کیفری اطفال را درگستره سیاست جنایی ایران، مشخص می‌کند. چه‌بسا ضرورتاً ماهیت و مولفه‌های پاسخ به بزهکاری اطفال در نظامی حقوقی-

جنایی افتراقی در خصوص اطفال بزهکار، اقتضا می‌کند که تنها مراجع و مقامات خاصی در رابطه با رسیدگی به جرایم اطفال صالح باشند. این مراجع در مرحله کشف جرم، پلیس ویژه، در مرحله تحقیق و تعقیب، دادسرای ویژه و در مرحله رسیدگی دادگاه ویژه اطفال را شامل می‌شوند. از این رو مباحث پیش‌رو، با توجه به جایگاه مراجع نامبرده و وظایف آن‌ها در دو مرحله پیش از دادرسی و دادرسی، بررسی می‌شوند.

۱. مرحله پیش از دادرسی

مرحله پیش از دادرسی، اولین مرحله ورود کودکان و نوجوانان بزهکار به چرخه فرآیند کیفری است و از آن جهت اهمیت دارد که احتمال بیشترین تهاجم علیه حقوق آنان در این مرحله وجود دارد. بنابراین بررسی رویکرد افتراقی این مرحله و تأثیراتی که می‌تواند بر کودکان و نوجوانان داشته باشد، بسیار قابل توجه خواهد بود. از آنجا که اولین برخورد کودکان و نوجوانان با دستگاه قضایی در این مرحله صورت می‌گیرد، و اولین برخورد کودکان و نوجوانان با دستگاه قضایی در این مرحله صورت می‌گیرد، و اولین برخورد کودکان و نوجوانان با دستگاه قضایی در این مرحله صورت می‌گیرد، می‌تواند اقدامات سایر مراحل را نیز تحت‌تأثیر قرار دهد، لذا ساماندهی ساختار این مرحله جهت نیل به اهداف حمایتی و مهم‌تر از آن اهداف مبتنی بر پیشگیری رشدمدار دادرسی اطفال، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار می‌باشد. این مرحله شامل اقدامات پلیس و دادسراست که در ادامه بدان‌ها پرداخته خواهد شد؛

۱.۱. پلیس اطفال و نوجوانان

ایجاد نهادهای تخصصی در رابطه با اطفال و نوجوانان، یکی از الزامات اتخاذ سیاست جنایی افتراقی در خصوص این گروه سنی می‌باشد که نهاد تخصصی پلیس ویژه اطفال و نوجوانان به‌عنوان اولین نهاد دستگاه عدالت قضایی، یکی از مهم‌ترین این نهادهاست. در پاره‌ای از کشورها، پلیس اطفال در عین حال هم مسئول کشف و سرکوبی جرایم ارتكابی از ناحیه کودکان و نوجوانان است و هم مأمور پیشگیری از این گونه جرایم. ولی در برخی دیگر از کشورها این دو وظیفه را از یکدیگر تفکیک نموده‌اند و پلیس اختصاصی اطفال فقط برای پیشگیری از جرایم کودکان تربیت می‌شود.

کیفری (سیاست جنایی) در قالب الگو یا مدلی خاص به‌طور کامل تبیین‌پذیر نباشد و بلکه بخش‌ها یا جنبه‌هایی از آن باتوسل به الگو یا مدل دیگری قابل بررسی و تحلیل باشد. (دلماز مارتی، ۱۳۹۳، ۱۳۹)

امروزه جرم‌شناسان و حقوق‌دانان کیفری توجه ویژه‌ای به جایگاه و موقعیت پلیس در پیشگیری از بزهکاری دارند^۱. این امر نیز، ناشی از تغییر رویکرد به جایگاه و عملکرد پلیس می‌باشد. کودکان و نوجوانان نیز با توجه به شرایط جسمانی و روانی خود باید در کانون توجه سیاست‌های پیشگیرانه قرار گیرند. نوجوانی که به هر علت مرتکب بزه می‌شود، هنجاری را نقض کرده، یا متهم به آن شده است با ورود به اولین مرحله فرآیند کیفری در معرض تهدید و خطرهای بالقوه و بالفعل فراوانی است. نبود سیاست‌های شفاف در مورد بزهکاران نوجوان، سیاست یکسان در برخورد با بزهکاران صرف‌نظر از شرایط سنی، نبود کادر با تجربه و متخصص در زمینه بزهکاری کودکان و نوجوانان و نداشتن راهبرد در طرح‌ریزی برنامه‌های پیشگیرانه، کودک را وارد چرخه‌ای میکند که نه تنها در بهبود علل و انگیزه‌های کشش و جاذبه‌های بزهکارانه وی نتیجه‌ای نخواهد داشت، بلکه با اتخاذ سیاست‌های قهرآمیز و برچسب زنی ناشی از تماس وی با نظام عدالت کیفری، وی را برای ارتکاب بزه‌های آینده و بروز رفتارهای مخاطره آمیز آماده می‌کند. بنابراین برای جلوگیری از بروز چنین نتیجه ناخواسته‌ای، باید به تأسیس پلیس ویژه کودکان و نوجوانان توجه داشت.

بدین منظور، در کشورهایی که سابقه طولانی در استقرار دادگاه‌های اختصاصی کودکان و نوجوانان دارند، بخشی از سازمان پلیس به شکل ویژه برای رسیدگی به جرم‌های کودکان و نوجوانان اختصاص یافته است. با وجود این، همواره میان حقوق‌دانان کیفری ضرورت تشکیل چنین واحد تخصصی در سازمان پلیس مورد اتفاق نبوده است. در نظام حقوقی ایران، هیچگاه سازمان خاصی به نام پلیس ویژه کودکان و نوجوانان وجود نداشته است. البته، پس از تشکیل دادگاه کودکان در سال ۱۳۳۸، طرحی در این زمینه مطرح بود که هیچ‌گاه به نتیجه نرسید. پس از انقلاب اسلامی نیز، هیچ تلاشی برای تأسیس پلیس ویژه کودکان و نوجوانان صورت نگرفت. هرچند سازمان پلیس با استفاده از رویه‌های درون سازمانی و برگزاری دوره‌های آموزشی ضمن خدمت تلاش می‌کرد تا زمینه برخورد متفاوت با کودکان و نوجوانان بزهکار را فراهم آورد^۲؛ بدیهی است که چنین تدابیری در مجموع خلاء وجودی نهاد مورد بحث را برطرف نمی‌کرد. تا این‌که با مطرح شدن "لایحه رسیدگی به جرایم اطفال و نوجوانان"، توجه محافل علمی و دانشگاهی به اهمیت تشکیل چنین پلیسی جلب شد. از آنجا که محتوای این لایحه وارد قانون آیین دادرسی کیفری و

۱. لازم به ذکر است که نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران، در سال ۱۳۸۴ در راستای توجه بیشتر به پیشگیری از بزهکاری به تأسیس "معاونت پیشگیری انتظامی" در این نیرو مبادرت ورزید.

۲. برای آگاهی بیشتر بنگرید به: بارانی، محمد و جزینی، علیرضا؛ سیاست‌جنایی پلیس در قبال کودکان و نوجوانان معارض با قانون، مجموعه مقالات همایش پلیس و نظام عدالت برای کودکان و نوجوانان، دفتر تحقیقات کاربردی پلیس پیشگیری ناجا، چاپ اول، ۱۳۸۸، ص ۱۷۳ و ۱۷۴.

قانون مجازات اسلامی شد، در نهایت برای نخستین بار، تشکیل پلیس ویژه کودکان و نوجوانان در ماده ۳۱ قانون آئین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ پیش‌بینی گردید. حال با توجه به تبصره ۱ ماده ۲۸۵ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ که عنوان می‌دارد: تحقیقات مقدماتی تمامی جرایم افراد زیر پانزده سال به‌طور مستقیم در دادگاه اطفال و نوجوانان به عمل می‌آید و دادگاه مذکور کلیه وظایفی را که طبق قانون برعهده ضابطان و دادرسان است انجام می‌دهد؛ شاید این‌گونه به ذهن متبادر گردد که پلیس اطفال جایگاهی نداشته و بهتر است عنوان این واحد تخصصی، به پلیس ویژه نوجوانان تغییر یابد. در پاسخ باید گفت که هرچند مطابق با تبصره مورد اشاره، ضابطین دادگستری حق مداخله در پرونده‌های اطفال را ندارند ولی در عمل مواردی پیش می‌آید که دادگاه انجام برخی تحقیقات را به این واحد ارجاع دهد. ماده ۴۲ نیز به نحوی این مطلب را تأیید می‌کند، چراکه بازجویی از افراد زیر پانزده را در صورت امکان توسط بازجوی زن امکان‌پذیر می‌داند. همچنان که در هر صورت، موارد جلب و دستگیری توسط نیروی انتظامی انجام می‌گیرد. بنابراین پلیس ویژه اطفال در حیطه انجام این وظایف دارای معنا و مفهوم بوده و باید تشکیل گردد.

جامعه بین‌المللی نیز بر این موضوع مهم تأکید دارد. "اولین کنگره بین‌المللی متخصصین حقوق جزا که بعد از جنگ در سال ۱۹۵۵ میلادی برای پیشگیری از جرم و اصلاح مجرمین به ابتکار سازمان ملل متحد در ژنو تشکیل شده بود، در قطعنامه خود تأسیس چنین سازمان اختصاصی را برای مبارزه با جرایم اطفال و پیشگیری از آن به کلیه کشورهای عضو توصیه کرده است." (صلاحی و امامی نمینی ۱۳۸۹: ۱۰۰) در رابطه با اسناد بین‌المللی نیز، ماده ۱-۱۲ مقررات پکن به لزوم تخصصی شدن پلیس اشاره دارد ولی در کنوانسیون حقوق کودک، در هیچ یک از مواد صراحتاً از تشکیل پلیس ویژه اطفال، سخنی به میان نیامده است، اما در بند ۳ ماده ۴۰ عنوان کرده که دولت‌ها به تأسیس مراجع و نهادهایی که به کودکان متهم اختصاص دارند، اهتمام ورزند و از آنجا که، پلیس کودکان و نوجوانان از جمله نهادهای مذکور تلقی می‌گردد، می‌توان این امر را از ماده مورد بحث استنباط نمود.

۱.۱.۱. رویکرد افتراقی و حمایتی پلیس

اولین نتیجه اختصاصی بودن ساختار پلیس، اختصاص یک مرکز پلیس جهت رسیدگی به بزهکاری اطفال است؛ که در این صورت تنها رسیدگی به جرایم اطفال و نوجوانان بزهکار، در آن محل صورت می‌گیرد. بنابراین می‌توان چیدمان و طراحی داخلی این ساختمان را طوری سامان بخشید که یک: متناسب با شرایط سنی مخاطبین ویژه خود باشد و دو: به دور از القای هرگونه احساس ترس، خشونت و یا تنبیه و سرزنش، فضایی کاملاً آگاه‌ساز، تربیتی و آموزشی فراهم آورد. مطالعات

جرم‌شناسی نشانگر این واقعیت است که مشکلات روحی و روانی، یکی از مهم‌ترین علل بزهکاری کودکان و نوجوانان بوده و از مهم‌ترین عوامل خطر محسوب می‌گردد. بنابراین به عنوان اولین قدم، فضای حاکم بر تشکیلات پلیس ویژه کودکان و نوجوانان باید به نحوی باشد که ضمن در نظر گرفتن این عوامل خطر، در جهت ایجاد آرامش، تقویت حس اطمینان و پیرو آن تعدیل مشکلات روحی و روانی آنان گام بردارد. در واقع باید تلاش قابل توجهی صورت گیرد تا با ایجاد فضایی مناسب و همچنین برقراری ارتباطی مؤثر با اطفال و نوجوانان، اطمینان آنان جلب شده و ترسی که ناخودآگاه در مواجهه با پلیس در وجود آنان شکل می‌گیرد، از بین برود. و در نهایت این باور در وجود ایشان تقویت گردد که پلیس در مقام یک حامی یا حتی یک دوست، با هدف راهنمایی، یاری و حل معضلات پیرامون آنان وارد عمل شده و این ساختار ویژه با آنچه که آنان از پلیس می‌شناسند، متفاوت است. باید تمام تلاش پلیس در این راستا باشد که طفل این واقعیت را بپذیرد پلیس در این جایگاه، به دنبال تنبیه او نیست. قطعاً در چنین فضایی، اطفال و نوجوانان با احساس امنیتی که دارند و اطمینانی که به دنبال آن، نسبت به پلیس پیدا می‌کنند؛ ضمن آنکه نسبت به عمل ارتكابی خود، احساس پشیمانی می‌کنند، در جهت همکاری هرچه بیشتر با نیروهای پلیس حرکت کرده و داوطلبانه در برنامه‌های بازپرورانه‌ای که برای آنان در نظر گرفته می‌شود، شرکت می‌جویند و در نهایت با تجربه مثبتی که به دست آورده‌اند، مجدد به ارتكاب جرم نخواهند پرداخت. بدیهی است یکی از مهم‌ترین اقدامات در راستای القای رویکرد حمایتی و افتراقی حاکم بر پلیس اطفال و نوجوانان به کارگیری نیروهای متخصص در این نهاد است. واقعیت این است که مأموران نیروی انتظامی اولین نمایندگان جامعه در برخورد با کودکان و نوجوانان معارض با قانون هستند. بنابراین شیوه برخورد و تماس آنان با کودکان از ابعاد مختلف روحی، شخصیتی و قضایی بسیار تعیین‌کننده و با اهمیت تلقی می‌گردد. اغماض بیش از حد یا سخت‌گیری و خشونت، اثر فوری و آنی بر روحیه کودک برجای می‌گذارد. هرگاه در اولین برخورد تصویر مطلوبی از دستگاه قضایی بر ذهن کودک نقش نبندد، اصلاح بعدی او دشوار خواهد بود.

افزون بر این توجه به برخی رویه‌های افتراقی مانند استفاده نکردن از یونیفرم پلیس و در نظر گرفتن پوششی متفاوت و همچنین استفاده نکردن و حمل تجهیزات پلیسی مانند اسلحه توسط افسران پلیس در کلانتری‌های ویژه اطفال، از منظر پذیرش جایگاه حمایتی پلیس توسط کودکان و نوجوانان و در نتیجه برقراری ارتباطی مؤثر، کارساز خواهد بود. زیرا اسلحه ابزار بکارگیری خشونت است، هرچند در عمل مورد استفاده قرار نگیرد؛ درحالی‌که ابزار یا تظاهر به خشونت به هر نحو، مغایر با رویکرد حمایتی و تربیتی مورد ادعای نظام دادرسی اطفال است. علاوه بر آن، کاربرد

درجه‌های نظامی نیز در مقابل کودکان و نوجوانان توصیه نمی‌گردد.^۱ زیرا چنین پلیس تخصصی باید در فضایی غیر پلیسی، نسبت به حل معضلات کودکان و نوجوانان معارض با قانون اقدام نماید. رعایت این موارد نه تنها مانع از برچسب‌زنی به کودک می‌گردد، بلکه در راستای جلب اعتماد بیش از پیش او نسبت به چنین نهادی است. در کنار تمامی این مسائل، آنچه باید نگاه ویژه‌ای به آن مبذول داشت، استفاده از پلیس‌زن در زمره کارگزاران پلیس ویژه کودکان و نوجوانان است.

۲.۱.۱. پلیس‌زن

یکی از ابعاد اصلی مأموریت نیروی انتظامی، تأمین امنیت فردی و عمومی و پیشگیری از جرایم است. در بین افراد تشکیل‌دهنده یک اجتماع، دو قشر زنان و کودکان در معرض آسیب‌پذیری بیشتری هستند. نیروی انتظامی به منظور پاسخ‌دهی به نیازها و جلوگیری از آسیب‌پذیری این دو قشر از جامعه، اقدام به جذب و بکارگیری پلیس‌زن کرده است.^۲ چنین هدفی به روشنی در سیاست‌گذاری‌های کیفری منعکس گشته و منجر به پیش‌بینی ماده ۴۲ قانون آیین دادرسی کیفری شده است.

آنچه حضور پلیس زن را در تشکیلات پلیسی کودکان و نوجوانان مرجح می‌گرداند، توجه به احساسات و عواطف مادرانه و نوع ساختار خلقتشان است که که ایشان را در برقراری ارتباط صمیمانه و مؤثر با کودک و جلب اعتماد وی توانمند می‌سازد. به دیگر سخن، "کودک در سایه حمایت روحیه لطیف زنانه و ذهنیت اجتماعی کودک از زن در جامعه، می‌تواند از امنیت روانی لازم در تحقیقات مقدماتی پلیس، برخوردار شود." (ملک‌زاده و هاشمی ۱۳۹۰: ۸۵) تفاوت‌های رفتاری فیزیولوژیک در زنان و مردان نیز باعث می‌شود پلیس زن، در مأموریت‌های خود، رفتارهایی مناسب با وضعیت کودکان بزهکار (یا تحت اتهام) داشته باشد. این موضوع آنجا اهمیت می‌یابد که در بسیاری از موارد کودکان یا نوجوانانی که مورد اتهام واقع شده‌اند، ممکن است بی‌گناه باشند و بروز رفتار خشن پلیسی ممکن است اثرات و لطمات روحی و روانی جبران‌ناپذیری در آنها باقی بگذارد که به سادگی قابل جبران نباشد. بنابراین بهتر آن است که پلیس‌زن بیشتر در قالب یک مددکار ظاهرگردد و بجای آن که بر جنبه پلیسی نقش خود تأکید داشته باشد، به‌عنوان یک مشاور و مددکار برخورد نماید. همچنین، ضروری است که نیروهای پلیس زن مرتبط با کودکان و نوجوانان،

۱. البته این بدان معنا نخواهد بود که این افراد فاقد هرگونه درجه نظامی باشند. بدیهی است درجات آنان در روابط سازمانی و اداری پلیس لحاظ می‌گردد اما در برابر کودکان و نوجوانان نباید استفاده گردد. چرا که همواره یادآور شخصیت پلیسی آنان است.

۲. اولین گروه پلیس‌زن دانشگاه علوم انتظامی در دوره جدید، در سال ۱۳۸۲ فارغ‌التحصیل شدند.

از میان افرادی انتخاب شوند که ضمن علاقه‌مندی در این حوزه، علاوه بر تحصیلات دانشگاهی در رشته علوم پایه انتظامی، در رشته روانشناسی نیز تحصیل کرده باشند تا در انجام مأموریت‌ها، به نحو احسن انجام وظیفه نمایند.

۲.۱. دادرسی اطفال و نوجوانان

در رابطه با رسیدگی به بزهکاری اطفال، یکی از مراجع تصمیم‌گیرنده، دادرسی اطفال و نوجوانان است؛ بدین صورت که در بیشتر کشورها، هرگاه طفل یا نوجوانی که به سن بلوغ کیفری نرسیده، مرتکب جرم شود، دادرسی اطفال وارد عمل می‌شود. تفکیک مرحله مقدماتی از رسیدگی در دادگاه اطفال و نوجوانان با عدالت سازگارتر می‌باشد، چراکه بی‌طرفی مقام رسیدگی‌کننده را در پی دارد.

در زمینه تأسیس دادرسی ویژه اطفال و نوجوانان دو دیدگاه وجود دارد که یکی وجود آن را لازم دانسته و دیگری نفی می‌کند. طبیعی است که طرفداران هر دو دیدگاه دلایل خاص خود را دارند؛ مانند آن که "فلسفه عدم وجود دادرسی را تسریع در رسیدگی به جرایم اطفال با توجه به اماره عدم مسئولیت کیفری اطفال دانسته‌اند و برخی دیگر فلسفه تسریع در رسیدگی به جرایم اطفال را، اضطراب و تشویش و نگرانی طفل در مورد آینده و اثرات سوئی که این تشویش و اضطراب در وضع روانی و اجرای روش‌های اصلاحی و تربیتی دارد، دانسته‌اند." (شایگان ۱۳۹۱: ۳۳۹) اما نکته حائز اهمیت این است که گرچه حذف مراجع مقدم بر دادگاه در جهت جلوگیری از ورود آسیب‌های احتمالی به طفل صورت گرفته است؛ اما چنانچه نهادهای مقدم بر دادگستری به صورت اختصاصی ایجاد شوند، وجود آنها منافع بیشتری نسبت به حذفشان خواهد داشت. زیرا با در نظر گرفتن تحولات صورت گرفته و اصول حاکم بر نظام عدالت کیفری اطفال و نیز توصیه‌های بین‌المللی، امروزه این اندیشه بیشتر مورد توجه است که نهادهای مقدم بر دادگاه، به شرط آنکه با خصوصیت بزهکاری اطفال آشنایی کافی داشته باشند، می‌توانند پاسخ‌های مناسبی را برای اطفال بزهکار انتخاب و اعمال نمایند و زمینه ساز بازپروری ایشان گردند. همچنان که "نظام بین‌الملل حقوق بشر به دادرسی نه به‌عنوان یک نهاد قضایی صرف که تنها وظیفه ایجاد تحقیقات مقدماتی و صدور کیفر خواست را دارد، بلکه به‌عنوان یک مرجع پیش از دادرسی که امکان استفاده از راهکارهای قضاوت‌دایی را با استفاده از مصالحه یا میانجی‌گری، استفاده از تعلیق تعقیب و... دارا است، توجه می‌کند و اصل را در این مرحله بر قضاوت‌دایی و تغییر مسیر دادرسی رسمی قرار می‌دهد." (فخاری ۱۳۸۸: ۷۱) بنابراین توجه به نهاد دادرسی از منظر حقوق بشر نیز حائز اهمیت است.

باتوجه به اختلاف نظر در مورد تشکیل دادرسی ویژه کودکان و نوجوانان، نهاد مزبور در قانون سال ۱۳۳۸ پیش‌بینی نگردید. همچنین در قانون آئین دادرسی کیفری ۱۳۷۸، به موجب ماده ۲۲۱، وظایف دادستان توسط دادرس و یا به درخواست او توسط قاضی تحقیق انجام می‌گرفت. بدین ترتیب عدم وجود دادرسی ویژه نوجوانان در رابطه با بالغین زیر ۱۸ سال (که منع قانونی در این زمینه وجود نداشت) همواره مورد انتقاد حقوقدانان بود. در نهایت برای نخستین بار و تحت تاثیر آموزه‌های جرم‌شناسی، سیاستگذاران جنایی ایران به تأسیس دادرسی ویژه اطفال همت گماشتند و در ماده ۱۴ لایحه رسیدگی به جرایم اطفال و نوجوانان، چنین نهادی پیش‌بینی گردید. هرچند این لایحه هیچ‌گاه تصویب نشد و محتوای آن وارد قانون آئین دادرسی کیفری و قانون مجازات اسلامی گردید. در نهایت نیز تشکیل دادرسی ویژه نوجوانان در ماده ۲۸۵ قانون آئین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ پیش‌بینی گردید. آنچه مشخص است دادرسی پیش‌بینی شده در این ماده یک نهاد تخصصی است و قانونگذار بدون توجه به عناصر اختصاصی تشکیلات ویژه اطفال، دادرسی را که در معیت دادگاه کودکان و نوجوانان شکل می‌گیرد به عنوان شعبه‌ای از دادرسی عمومی و انقلاب پیش‌بینی نموده است. بدیهی است دادرسی کودکان و نوجوانان نیز مانند سایر نهادهای دادرسی اطفال، تنها در فرض اختصاصی بودن دارای کارکرد مثبتی است و با لحاظ معایب دادرسی تخصصی، همچون حضور در مکان مشترک با مجرمین بزرگسال، فراهم ساختن زمینه ارتباط اطفال و نوجوانان بزهکار با آنان و همچنین عدم اعمال رویه‌های خاص و حمایتی، چه بسا فقدان چنین نهادی مانند قانون سابق، قابل دفاع‌تر از پیش‌بینی آن به صورت تخصصی باشد. بنابراین بهتر می‌بود قانونگذار ایران، رویه‌ای منسجم در پیش می‌گرفت و تمامی نهادهای مرتبط با دادرسی اطفال را به صورت اختصاصی پیش‌بینی می‌کرد. بنابراین اگرچه پیش‌بینی یک نهاد مجزا در عرصه نظام عدالت کیفری اطفال همسو با الگوی حمایتی و رفاه‌گرایی می‌باشد، اما از آنجا که نهاد مورد بحث اختصاصی نبوده و در نتیجه استقلال کامل از نهاد قضایی بزرگسالان ندارد، در نتیجه نمی‌توان آن را در قالب یک مدل رفاهی عدالت کیفری تبیین نمود.

در میان اسناد بین‌المللی الزام‌آور، کنوانسیون حقوق کودک ۱۹۸۹، به صورت ضمنی به تأسیس مراجع ویژه دادرسی اطفال بزهکار توجه کرده است که به نظر می‌رسد یکی از مصادیق این نهادها دادسرا باشد. میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی از دیگر اسناد بین‌المللی الزام‌آور است که به ضرورت نهادهای ویژه اطفال بطور ضمنی اشاره کرده است. در بند سوم از ماده ۱۰ این میثاق تاکید شده است که صغار باید از بزرگسالان جدا بوده و تابع نظامی متناسب با سن و وضع قانونی خود باشند. در ماده ۲-۱۴ قواعد پکن نیز اگرچه صراحتاً به تشکیل دادرسی اطفال اشاره نشده، اما به کشورها توصیه شده است که کلیه مراحل رسیدگی باید اختصاصی باشند.

۱.۲.۱. حیطه صلاحیت

با توجه به ماده ۲۸۵، دادرسای اطفال و نوجوانان عهده دار انجام تحقیقات مقدماتی جرایم افراد پانزده تا هجده سال است؛ تبصره این ماده نیز به انجام تحقیقات مقدماتی جرایم افراد زیر پانزده سال در دادگاه اطفال و نوجوانان، اشاره دارد. ملاحظه می‌گردد که با توجه به دامنه صلاحیت این دادرسا، دادرسای مربوطه را با وجود عنوان آن _ باید فقط دادرسای نوجوانان قلمداد نمود. چراکه صلاحیت رسیدگی به جرایم افراد زیر پانزده سال را ندارد. از این رو عنوان دادرسای نوجوانان جهت نام‌گذاری چنین نهادی مناسب‌تر است. بایستی توجه داشت عدم دخالت دادرسا در رابطه با اطفال بدین معنا نیست که پرونده‌های آنان مستقیماً در دادگاه مطرح گردد. بلکه "مانند سایر جرایم ابتدا پرونده در دادرسا مطرح شده و زمانی که بازپرس شرایط ماده ۲۸۵ و تبصره آن را احراز نمود، بدون انجام اقدامی، پرونده را جهت رسیدگی به دادگاه اطفال و نوجوانان می‌فرستد." (خالقی ۱۳۹۳: ۱۷۹) افزون بر این به استناد مواد ۳۰۶ و ۳۴۰، جرایم منافی عفت و همچنین جرایم تعزیری درجه هفت و هشت نیز مستقیماً در دادگاه صالح رسیدگی می‌شوند.

موافقین وجود چنین نهادی معتقدند وجود دادرسا سبب کاهش تراکم کار دادگاه اطفال می‌شود. زیرا بخشی از پرونده‌ها از مسیر غیر رسمی دنبال شده و بخشی دیگر هم با قرار منع یا موقوفی تعقیب مواجه می‌شوند و از سیستم دادرسی خارج می‌گردند؛ در نتیجه قاضی دادگاه اطفال، فرصت خواهد داشت تا با تمرکز بیشتری به پرونده‌های راه یافته به مرحله دادگاه، _ که قطعاً از اهمیت بالاتری برخوردار بوده و درخور توجه بیشتری می‌باشند، _ رسیدگی کند و بدین ترتیب به نحو شایسته‌تری به انجام وظایف خود همت گمارد. هرچند بنابر عقیده برخی از حقوقدانان، "دخالت ندادن دادرسا در بزهکاری اطفال زیر پانزده سال درحقیقت، به منظور کوتاه کردن مسیر رفت و آمد طفل در فرایند کیفری و اجتناب از آثار نامطلوب حضور وی در مراجع کیفری و نیز برجسب مجرمانه نخوردن بر طفل و بلاخره صدور تصمیم کیفری متناسب‌تر برای اوست." (مهرا ۱۳۸۵: ۵۶) درحالی که مداخله دادرسا در رابطه با اطفال بالای پانزده سال مناسب‌تر می‌باشد. به بیانی دیگر قانونگذار با لحاظ آراء مختلف و انتخاب روشی میانه، نظر هردو گروه موافق و مخالف را جلب نموده و تحت تاثیر آموزه‌ها و مفاهیم جرم‌شناسی و همچنین با در نظر گرفتن غبطه و مصلحت کودکان و نوجوانان، دخالت دادرسا را در مورد گروهی از آنان مفید و موثر دانسته و در رابطه با گروهی دیگر، عدم دخالت دادرسا را مرجح دانسته است.

منع مداخله دادرسا در برابر جرایم ارتكابی توسط اطفال در بستر یک الگوی حمایتی، و بطور دقیق‌تر الگوی حداقل مداخله، قابل بررسی است. تعدد مراجع رسیدگی‌کننده که قاعدتاً متضمن حضور طولانی‌تر طفل در عرصه عدالت کیفری است، زمینه تکرار جرم را فراهم می‌آورد. به عبارت

دیگر حضور مدت دار این دسته از تابعان حقوق کیفری در پهنه عدالت کیفری، با الصاق برچسب مجرمانه، بشدت در شکل گیری هویت مجرمانه و گرایش آنان به بزهکاری مؤثر است. "ادوین شور، نظریه پرداز این حوزه، معتقد است، هر چه بیشتر کودکان و نوجوانان در معرض مداخلات بنیادین نظام عدالت کیفری قرار گیرند، بالتبع در معرض برچسب های بیشتری قرار خواهند گرفت که خود عامل فزاینده ای در سوق دادن این اقشار آسیب پذیر، به سمت بزهکاری های بیشتر و دائمی و درواقع استمرار در بزهکاری خواهد بود. برای این قشر باید، نوعی واکنش غیر رسمی و غیرقضایی در نظر گرفت." (وایت و هینز، ۱۳۸۶: ۱۸۶) از جمله معایب اساسی نظام عدالت کیفری رسمی این است که بزهکار پس از عبور از صافی های دستگاه عدالت کیفری، انگ مجرمانه خورده و با برچسب خوری، به علت کارکرد و آثار روانی برچسب زنی، پس از ورود به جامعه از طرف افراد جامعه طرد شده و به حاشیه رانده می شود و به نقش آفرینی خود به عنوان یک مجرم و بزهکار ادامه می دهد. از این حیث، افتراقی سازی عدالت کیفری اطفال متأثر از آموزه های الغاگرایانه است. در نگاه الغاگرایانه، بزهکار حاصل و نتیجه عملکرد نهاد محسوب می شود؛ لذا بر لغو یا محدود ساختن تشکیلات کیفری تاکید می شود. "از نظر الغاگرایان این ادعای نظام عدالت کیفری که با پیشگیری و کنترل جرم مردم را در برابر بزه دیدگی محافظت می کنند، مبالغه ای بیش نیست." (پاک نیت ۱۳۹۴: ۱۳۸) درچارچوب رویکرد حمایتی و اصلاحی-درمانی حاکم بر دادرسی اطفال، که همواره نگاه به آینده است و تمامی تلاش ها معطوف به اصلاح و تربیت و یا بازسازی اجتماعی کودکان و نوجوانان می باشد، توجه به الگوی حداقل مداخله و دخالت نهادهای کیفری به عنوان آخرین ابزار بسیارحائز اهمیت است. "بدترین کار در برابر خلاف های کودکان این است که هیچ کاری در برابر آنان انجام نشود، اما عمل نکردن، به همان اندازه بد است که بیش از حد عمل کردن." (وینتر ۱۳۸۱: ۲۳) در نتیجه چنین رویکردی بدین معناست که نظام عدالت کیفری اطفال، نه تنها به دنبال مجازات کودکان و نوجوانان نیست، بلکه از سایر ظرفیت های قانونی بهره می گیرد، تا به اهداف موردنظر خود دست یابد.

۲.۲.۱. تشریفات حاکم بر دادرسی

یکی از جنبه های مهم دادرسی اطفال، مشارکتی بودن آن است. این مشارکت اعم از مشارکت طفل، مشارکت والدین و مشارکت اشخاص خبره مانند متخصصان رشته های مختلف، به قاضی کمک می کند تا با ایجاد یک دادرسی مشارکتی، تصمیمی درخور مصلحت طفل اتخاذ کند و به اهداف دادرسی عادلانه دست یابد. آنچه در این میان از اهمیت ویژه ای برخوردار است مشارکت والدین و توجه به نهاد خانواده در این مرحله از دادرسی نوجوانان است. ماده ۲۸۷ قانون آیین دادرسی کیفری

مصوب ۱۳۹۲ با توجه به این واقعیت، تغییر قابل توجهی نسبت به ماده مشابه در قانون سابق دارد.^۱ طبق ماده ۲۸۷، در جریان تحقیقات مقدماتی بازپرس مکلف است در وهله اول نوجوان را به والدین یا سرپرست قانونی یا در صورت عدم دسترسی یا امتناع از پذیرش آنان به هر شخص حقیقی یا حقوقی که مصلحت بداند بسپارد. بدیهی است در رابطه با اطفال که تحقیقات مقدماتی توسط دادگاه انجام می گیرد، نهاد صادر کننده این قرار قاضی دادگاه است. این ماده در ادامه بیان می کند که در صورت ضرورت، اخذ کفیل یا وثیقه تنها از متهمان بالای پانزده سال امکان پذیر است. بنابراین مشخص می گردد که تنها قرار صادره در این مرحله برای اطفال سپردن آنان به والدین است. چنین رویکردی همسو با ماده ۸۸ قانون مجازات اسلامی در بحث پاسخ دهی به اطفال بزهکار است. در نتیجه به پیروی از قانون مجازات و در راستای اعمال سیاست های واحد در این حوزه، دخالت خانواده نه تنها در مرحله اعمال مجازات، بلکه در فرایند دادرسی نیز مورد توجه قرار گرفته است. چنین رویکردی دربردارنده آثار جرم شناسی بسیاری در رابطه با اطفال بزهکار است. ناگفته پیداست که حضور خانواده، یکی از مهم ترین ابزارهای نظام عدالت کیفری اطفال در نیل به اهداف تربیتی و حمایتی است، همچنان که بدین نحو از حضور بی مورد طفل در فضای عدالت کیفری جلوگیری شده و طبیعتاً مانع از الصاق برچسب مجرمانه و پذیرش آن توسط نوجوان بزهکار می گردد. یافته های جرم شناسی نیز یکی از مهم ترین دلایل ثبات بزهکاری در اطفال و نوجوانان را تجربه کیفر و پاسخ های سزاگرایانه دستگاه قضایی در سنین کودکی می داند. با توجه به این مباحث، ماده ۲۸۷ که قرارهای سالب آزادی را صرفاً در شرایط خاصی مجاز دانسته و قرارهایی را نیز که ممکن است منتهی به قرار سالب آزادی گردند، در صورت ضرورت و در رابطه با افراد ۱۵ تا ۱۸ سال تجویز نموده است، مصداق بارزی از توجه به اصل مداخله کمینه ای حقوق کیفری قلمداد می گردد. "اصل حداقل مداخله، متضمن توسل به حقوق کیفری به عنوان آخرین وسیله و در حداقل موارد ضروری است." (نوبهار ۱۳۹۰: ۹۵) همچنانکه رعایت این اصل، زمینه توسل به سایر نهادهای اصلاحی-تربیتی را فراهم خواهد نمود. به عبارت دیگر، با توجه به مصالح عالیه اطفال بزهکار و ضرورت برخورداری از ماهیت حمایت گرایانه اقدامات نهادهای عدالت کیفری در این خصوص، فرایند رسیدگی رسمی کیفری همواره به عنوان آخرین گزینه اعمال واکنش به بزهکاری اطفال و نوجوانان، تلقی می شود.

۱. در قانون سابق ماده ۲۲۴ و تبصره ۱ آن هر نوع قرار تامین کیفری در مورد اطفال و نوجوانان را بدون لحاظ سلسله مراتبی و در عرض یکدیگر پیش بینی کرده بود که عبارتند از: ۱- التزام ولی یا سرپرست قانونی یا هر شخص دیگر به حاضر کردن طفل در موارد لزوم با تعیین وجه التزام. ۲- سپردن وثیقه مناسب از طرف ولی یا سرپرست طفل یا شخص دیگر. ۳- نگهداری موقت طفل در صورت وجود شرایط قانونی.

۲. مرحله دادرسی

مرحله دادرسی در فرآیند کیفری اهمیت بسیاری دارد. زیرا، در این مرحله است که سرنوشت دعوای کیفری و نوع یا ماهیت پاسخ‌های حقوق کیفری به بزهکاران تعیین می‌شود. "در گستره حقوق کیفری کودکان و نوجوانان، این مرحله از حساسیت بیش‌تری برخوردار است. چرا که کودکان و نوجوانان بزهکار در مرحله رشد و پرورش قرار دارند و اتخاذ هرگونه تصمیم از سوی نظام عدالت کیفری می‌تواند در آینده رفتاری آنان تأثیرگذار باشد." (نیازپور ۱۳۹۳: ۱۳۳) در این میان، مرجع صادر کننده حکم برای کودکان و نوجوانان، یکی از مهم‌ترین عوامل در مبارزه با بزهکاری این دسته و پیشگیری از تکرار آن، به شمار می‌آید. بنابراین آنچه در این مرحله قابل توجه می‌باشد تشکیل دادگاه‌های اختصاصی برای اطفال و نوجوانان است. در حوزه حقوق کیفری اطفال، خوشبختانه اکثر نظام‌های حقوقی با رغبت و استقبال فراوان در جهت اختصاصی نمودن دادگاه‌ها گام برداشته‌اند. چنان‌که دادگاه‌های اطفال و نوجوانان، قدیمی‌ترین نهاد خاص رسیدگی کننده به رفتارهای معارض با قانون کودکان و نوجوانان هستند.^۱ قانون‌گذار ایران نیز با نگارش ماده ۲۹۴ قانون آئین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، به پیش‌بینی دادگاه اختصاصی برای کودکان و نوجوانان همت گماشته است. در واقع رویکرد قانون‌گذار در جرایم اطفال و نوجوانان مثبت بوده و دادگاه آنان را جزء دادگاه‌های اختصاصی قرار داده و شیوه افتراقی را در رسیدگی به جرایم اطفال و نوجوانان برگزیده است. (مه‌بادی ۱۳۹۳: ۲۷۱)

این دادگاه اهمیت بیش از دادگاه بزرگسالان دارد، زیرا تنها وظیفه مجازات و کنترل مجرمین را برعهده ندارد؛ بلکه مسئولیت مراقبت و اصلاح اطفال نیز برعهده این دادگاه است که از رهگذر صدور آراء مناسب و پاسخ‌های بازپرورانه تحقق می‌یابد. از این رو، "لزوم شناسایی شخصیت و علل بزهکاری، اجرای روش‌های خاص برای اصلاح و تربیت یا درمان به منظور پیشگیری از تکرار جرم، امکان تغییر دادن روش‌ها با تکوین شخصیت کودکان و نوجوانان، مهم‌ترین انگیزه تفکیک آئین دادرسی کودکان و نوجوانان از آئین دادرسی کیفری بزرگسالان و تاسیس دادگاه‌های خاص کودکان و نوجوانان را تشکیل می‌دهد." (دانش ۱۳۸۵: ۱۰۱) در نتیجه پیش‌بینی نهاد دادرسی مستقل از مجرمین بزرگسال همراه با ساز و کارهای حمایتی، سبب کنارگذاری الگوی عدالت کیفری و رویکرد سزاگرایی حاکم بر آن می‌گردد. زیرا چنین مدل دادرسی بر ضرورت محاکمه اطفال در فرایند کیفری متداول و مشترک با بزرگسالان تأکید دارد.

۱. اولین دادگاه اختصاصی اطفال در آپریل ۱۸۹۹ در شهر شیکاگو واقع در امریکای شمالی تاسیس شد. هدف از این امر، اتخاذ روش ویژه‌ای بود برای دادرسی، به نحوی که حقوق خردسال و جامعه در آن تأمین شده و از بزهکاری کودکان و نوجوانان حتی‌الامکان پیشگیری گردد.

یکی از اصلی ترین نتایج تاسیس دادگاه اختصاصی، پیش بینی مکانی مجزا جهت دادرسی کودکان و نوجوانان معارض با قانون می باشد^۱ که اولاً از ارتباط آنها با مجرمین بزرگسال جلوگیری می شود، همچنان که می توان فضا سازی آن را متناسب با شخصیت و روحیات کودکان و نوجوانان سامان داد. تمامی این اقدامات بدین سبب است تا از احساس ترس ناشی از حضور در چنین مکانی کاسته شود و کودک با احساس آرامش بیشتری در مقابل قاضی قرار بگیرد و پذیرای تصمیمات دادگاه گردد. فضای دادگاه را نیز باید با نصب عکس، تابلوهای نقاشی، پوستره های گویای حمایت از حقوق کودک و جملات آموزنده آرامش بخش کرد. "متخصصین بزهکاری اطفال همچنین عقیده دارند که نوع چیدمان صندلی های دادگاه و تزئینات سالن محاکمه نیز ممکن است در روحیه اطفال بزهکار اثر مطلوب یا نامطلوب داشته باشد. از این رو بهتر است این موضوع را قبلاً متخصصین روانکاو یا روان شناسی با اجرای آزمون ها و تحقیقات روانی کشف کرده و قاضی را در جریان بگذارند." (صلاحی و امامی نمینی ۱۳۸۹: ۵۱) بنابراین نیازی نیست که قاضی در مکانی بالاتر از سایرین جلوس کند؛ بلکه بهتر آن است تمامی افراد حاضر در دادگاه، در اطراف یک میز، گرد هم جمع آیند و در رابطه با موضوع پیش رو و سرنوشت کودک یا نوجوان متهم هم اندیشی کنند. طبیعتاً از آنجا که این عمل الفاظ نگاه حمایتی حاکم بر جریان دادرسی بوده و هم سو با آموزه های جرم شناسی تعامل گرا است، در نتیجه حس تحقیر، لجاجت و یا کینه توزی را در کودک و نوجوان ایجاد نخواهد کرد و تبعیت آنان از دستورات قاضی بیشتر خواهد بود. افزون بر این، "اختصاصی شدن مراجع رسیدگی به جرایم اطفال، علاوه بر رعایت مصلحت کودکان و نوجوانان و سرعت بخشیدن به کار قضایی، زمینه انجام تحقیقات علمی و آماری را نیز فراهم آورده است." (شاملو ۱۳۸۹: ۱۴۷) که این امر نیز به نوبه خود در اطلاع از عملکرد آنان، تهیه بیلان کاری و ارتقای کیفی عملکرد مراجع نامبرده مؤثر خواهد بود.

با توضیحات ارائه شده مشخص گردید که دادگاه کودکان و نوجوانان نقشی کلیدی در تعیین سیاست های حاکم بر دادرسی اطفال و نوجوانان دارد و یکی از مهمترین نهادهای تاثیرگذار در نیل به اهداف عالیه دادرسی اطفال می باشد. نباید از این نکته غافل شد که "کودکان دچار مشکل و معارض با قانون به این دادگاه ارجاع داده می شوند. بنابراین حساسیت این دادگاه ایجاب می نماید که اعمال خود را به دقت زیر نظر داشته باشد، زیرا یک تصمیم اشتباه می تواند تباهی آینده کودک

۱. طبق مقررات قانون دادگاه اطفال شیکاگو، جلسه دادگاه برای رسیدگی به کار کودکان ناسازگار، باید در سالن دیگری غیر از سالن دادگاه جنائی تشکیل شود. این دادگاه می تواند برای هدایت، راهنمایی یا اصلاح و تربیت اطفال سرپرستی تعیین نماید و یا اینکه مقررات تامینی و تربیتی خاصی درباره کودکان بزهکار اعمال کند.

و نوجوان را در پی داشته باشد." (معظمی ۱۳۹۱: ۴۶) بنابراین چنین دادگاهی با اجرای رویه‌های مقتضی و پیش‌بینی ترکیبی ویژه، سعی در انجام هرچه بهتر وظایف خود در قبال کودکان و نوجوانان معارض با قانون دارد. در نتیجه آنچه در این میان مهم تلقی می‌گردد ترکیب جدید دادگاه و حیطه صلاحیت آن است که در ادامه به آن پرداخته خواهد شد؛

۱.۲. حیطه صلاحیت

موضوع بسیار مهم در رابطه با این نهاد اختصاصی، دامنه صلاحیت دادگاه ویژه کودکان و نوجوانان است. جهت بهره‌مندی بیشتر از تأثیرات مثبت چنین ساختاری، ایجاب می‌کند که دادگاه نامبرده واجد صلاحیت گسترده‌ای در ارتباط با رسیدگی به تمامی جرایم کودکان و نوجوانان باشد. خارج کردن دسته‌ای از جرایم، بویژه جرایم شدید، از شمول صلاحیت این نوع دادگاه‌ها مغایر با رویکرد حمایتی و تربیتی نظام دادرسی اطفال است. بویژه آنکه مرجع رسیدگی به جرایم شدید، یک دادگاه تخصصی باشد که زمینه ارتباط چنین کودکان و نوجوانانی را با مجرمین خطرناک بزرگسال، فراهم می‌کند. افزون بر این، قضات چنین دادگاهی خواه ناخواه تحت تأثیر محیط آن قرار می‌گیرند و چه بسا رویکرد سزادهی حاکم بر آن را در مواجهه با کودکان و نوجوانان معارض با قانون بکار گیرند.

در رابطه با حوزه صلاحیت شخصی دادگاه اطفال و نوجوانان ماده ۳۰۴ این‌گونه بیان می‌دارد: "به کلیه جرایم اطفال و افراد کمتر از هجده سال تمام شمسی در دادگاه اطفال و نوجوانان رسیدگی می‌شود." ملاحظه می‌گردد که برخلاف قانون سابق، رسیدگی به جرایم بالغین زیر هجده سال را نیز در همان ماده و بلافاصله بعد از کودکان عنوان نموده که گویای تغییر رویکرد قانونگذار^۱ و توجه به این واقعیت است که بالغین زیر ۱۸ سال نیز به اندازه کودکان و نابالغان نیازمند حمایت هستند. بنابراین قانون‌گذار با افزایش گستره حمایت‌های پیش‌بینی شده در قانون، در بستر الگوی حمایتی ویژه اطفال اقدام نموده است. زیرا کاهش سن مسئولیت کیفری و به تبع آن کاهش حوزه صلاحیت مراجع تخصصی اطفال از آثار الگوی عدالت کیفری است که به علت رویکرد سزادهی حاکم بر آن،

۱. برخلاف قانون آئین دادرسی کیفری سابق که ابتدا فقط جرایم اطفال را قابل رسیدگی در دادگاه اطفال می‌داند و سپس در تبصره مواد بعد، اضافه می‌کند که به جرایم بالغین زیر هجده سال نیز در دادگاه اطفال رسیدگی می‌شود (که گویی حالت استثنا بر موارد صلاحیت رسیدگی این دادگاه دارد) در ماده ۳۰۴، بالغین زیر هجده سال را در کنار اطفال و ذیل یک ماده ذکر کرده که حامل این پیام می‌باشد؛ رسیدگی به جرایم افراد زیر هجده سال در دادگاه اطفال، طبق قاعده اصلی است و نکته مهم‌تر دیگر اینکه برخلاف قانون ۱۳۷۸، قید نکرده است رسیدگی به جرایم بالغین زیر هجده سال، طبق مقررات عمومی خواهد بود در نتیجه این دسته نیز مشمول قواعد حمایتی ناظر بر دادرسی اطفال می‌گردند.

مناسب اطفال نمی باشد. لازم به ذکر است که قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ نیز در رابطه با سن مسئولیت کیفری اطفال، تغییراتی داشته است و با لحاظ مسئولیت کیفری تدریجی، ذیل مواد ۸۸ تا ۹۶، قواعد ویژه ای را در رابطه با پاسخ گویی به کودکان و نوجوانان ۹ تا ۱۸ سال پیش بینی نموده است. از این رو، صلاحیت دادگاه اطفال و نوجوانان نیز در رابطه با اطفال و بالغین زیر ۱۸ سال در نظر گرفته شده تا زمینه اجرای قواعد قانون مجازات اسلامی فراهم گردد.

موضوع قابل تأمل در این حوزه، تبصره ۲ ماده ۳۰۴ است. بهتر می بود با توجه به ملاک قرار دادن سن زمان ارتکاب، حتی اگر در زمان رسیدگی نیز سن متهم فراتر از هجده سال باشد، به جهت بهره مندی بیشتر آنان از رویکرد حمایتی، رسیدگی همچنان در دادگاه کودکان و نوجوانان صورت گیرد. نباید از نظر دور داشت چنین رویکردی متأثر از الگوی عدالت کیفری و رویکرد سزاگرایانه حاکم بر آن و همچنین الگوی مدیریت خطر می باشد. بدیهی است که همواره دستگیری و تعقیب بلافاصله پس از ارتکاب جرم صورت نمی گیرد و ناتوانی دستگاه قضایی در کشف به موقع جرایم اطفال، نباید سبب محرومیت آنان از تدابیر حمایتی گردد. آنچه مهم است رسیدگی در بستر اختصاصی با در نظر گرفتن مزایای آن است و قسمت پایانی تبصره مشکلی را حل نمی کند. ملاک قرار دادن سن نوجوان در زمان ارتکاب جرم نیز دستگاه قضایی را با مشکل مواجه نمی کند. زیرا دادگاه اطفال، صالح به رسیدگی در رابطه با جرایم درجه ۵ تا ۸ اطفال و نوجوانان است. از سوی دیگر، طبق قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲، مرور زمان جرایم تعزیری درجه ۵، هفت سال می باشد. بنابراین، حتی اگر نوجوانی در سن ۱۸ سالگی مرتکب سنگین ترین جرم قابل تصور در حوزه صلاحیت این دادگاه (جرم تعزیری درجه ۵) گردد و قبل از اینکه مشمول مرور زمان گردد، دستگیر شود حداکثر ۲۵ سال خواهد داشت که قاعدتا رسیدگی به جرم چنین شخصی در دادگاه اطفال بسیار مناسب تر از رسیدگی در دادگاه بزرگسالان است؛ چراکه فرد مذکور، در دوران نوجوانی (قبل از ۱۸ سالگی) مرتکب جرم شده، لذا بی نیاز از حمایت های ویژه اطفال و نوجوانان نیست.

در رابطه با صلاحیت ذاتی دادگاه کودکان و نوجوانان توجه به ماده ۳۱۵ لایحه و تبصره ۱ آن مفید به نظر می رسد. با نگاهی به این ماده مشخص می گردد که از یک سو دادگاه کیفری یک صالح در رسیدگی به جرایم نوجوانان، تخصصی است. و از سوی دیگر این دادگاه صرفا در رابطه با رسیدگی به جرایم ارتكابی "نوجوانانی" است که مرتکب جرایم مشمول صلاحیت دادگاه کیفری یک می شوند. موارد صلاحیت دادگاه کیفری یک در ماده ۳۰۲ ذکر شده است. بنابراین در صورت ارتکاب این جرایم توسط نابالغان، مرجع رسیدگی کننده همچنان دادگاه اطفال و نوجوانان _ که دادگاهی اختصاصی است _ صالح می باشد. باتوجه به ماده ۸۸ قانون مجازات اسلامی و تبصره ۲ این ماده، امکان ارتکاب جرایم مورد بحث از سوی نابالغان نیز وجود دارد. لازم به ذکر است که نگارش

اولیه ماده ۳۱۵ در ابتدا بدین صورت بود که در اصلاحیه خردادماه ۱۳۹۴ تغییر یافت. "در صورتی که اطفال و نوجوانان مرتکب یکی از جرایم مشمول صلاحیت دادگاه کیفری یک یا انقلاب شوند، به جرایم آنان در دادگاه کیفری یک ویژه رسیدگی به جرایم اطفال و نوجوانان رسیدگی می‌شود و متهم از کلیه امتیازاتی که در دادگاه اطفال و نوجوانان اعمال می‌شود بهره‌مند می‌گردد." همان‌طور که مشخص است دامنه صلاحیت این ماده گسترده‌تر از صورت کنونی آن است و دادگاه کیفری یک ویژه اطفال که دادگاهی تخصصی است صلاحیت رسیدگی به جرایم اطفال را نیز داشت. افزون بر این در حال حاضر، جرایم مشمول دادگاه انقلاب در صورتی در دادگاه کیفری یک ویژه نوجوانان رسیدگی می‌گردند که از جمله مواردی باشد که با تعدد قاضی رسیدگی می‌شود؛ از آنجاکه اصل تعدد قاضی بر دادگاه کیفری یک حاکم است رسیدگی به چنین جرایمی در دادگاه کیفری یک قابل توجیه است. زیرا در این صورت می‌توان وجود قضات متعدد را نکته مثبتی نسبت به قاضی واحد دادگاه اطفال و نوجوانان تلقی کرد و آن را ارجح دانست. بدیهی است در فرضی که رسیدگی به جرم ارتكابی داخل در صلاحیت دادگاه انقلاب با یک قاضی صورت می‌گیرد، ورود دادگاه کیفری یک و افزایش صلاحیت آن نسبت به چنین جرمی قابل توجیه نخواهد بود. در چنین صورتی قطعاً بهترین و مناسب‌ترین گزینه، دادگاه اطفال و نوجوانان است. زیرا در فرض وحدت قاضی دادگاه انقلاب نه تنها هیچ ارجحیتی نسبت به دادگاه اطفال ندارد بلکه اختصاصی بودن دادگاه اطفال و نوجوانان دلیل محکمی بر صلاحیت این دادگاه می‌باشد. رأی وحدت رویه ۶۵۱ مورخ ۸۹/۸/۳ نیز در مقام حل اختلاف میان دادگاه انقلاب و دادگاه اطفال و نوجوانان، دادگاه اطفال را صالح می‌داند. بنابراین سکوت قانون‌گذار در این مورد نیز بایستی با در نظر گرفتن مصلحت کودک تفسیر گردد. بنابراین از آنجا که اطفال و نبالغان از گستره صلاحیت دادگاه کیفری یک ویژه نوجوانان خارج شده و صلاحیت این دادگاه محدود شده است، تغییر صورت گرفته در نگارش ماده ۳۱۵ همسو با آموزه‌های دادرسی اطفال بوده و از این‌رو قابل دفاع است. اما ایراد اساسی بر این ماده همچنان باقی است. زیرا با توجه به اینکه جرایم مشمول صلاحیت این دادگاه، اصولاً جرایم سنگین و مهمی می‌باشند، این سؤال مطرح می‌گردد که چرا چنین دادگاهی به‌صورت تخصصی پیش‌بینی شده است؟ درحالی‌که سایر جرایم نوجوانان که قاعدتاً سبک‌تر هستند، در یک دادگاه اختصاصی مورد رسیدگی قرار می‌گیرند. بدیهی است نوجوانان نیز نیازمند توجه ویژه قانون‌گذار هستند؛ همچنان‌که رویکرد کلی مقنن در قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲، یکسان سازی قواعد دادرسی اطفال و نوجوانان است. در نتیجه اتخاذ چنین سیاستی مغایر با اهداف نظام عدالت کیفری اطفال بوده و نه تنها حاکی از فقدان رویه واحد و عدم انسجام قواعد دادرسی اطفال بوده، بلکه مانعی بر سر راه دسترسی به اهداف موردنظر می‌باشد.

افزون بر این تبصره ۱ ماده ۳۱۴ است بیان می‌دارد: "هرگاه شخصی متهم به ارتکاب جرایم متعددی باشد که رسیدگی به بعضی از آنها در صلاحیت دادگاه کیفری یک و رسیدگی به برخی دیگر در صلاحیت دادگاه کیفری ۲ و یا اطفال و نوجوانان است، به تمام جرایم او در دادگاه کیفری یک رسیدگی می‌شود." پرواضح است با اتخاذ چنین رویه‌ای همچنان عملکرد نظام دادرسی اطفال در بستر الگوی عدالت کیفری و همچنین الگوی مدیریت خطر تبیین خواهد شد^۱ و در نتیجه از الگوی رفاه‌گرایی کیفری فاصله خواهد گرفت. زیرا در چنین بستری عموماً بر اراده آزاد مجرمین و مجازات آنها و همچنین کنترل جرم و مجرم‌ان تأکید گردیده و اتخاذ سیاست‌های مبتنی بر عدم تساهل و تسامح، سبب فاصله گرفتن سیاست‌گذاران از رویکرد رفاه‌گرایانه می‌گردد. همچنین "الگوی عدالت کیفری ضمن تأکید بر ضرورت محاکمه اطفال در فرایند کیفری متداول که عمدتاً برای بزرگسالان تدارک دیده شده است، تفاوت‌های روان‌شناختی، جامعه‌شناختی و زیست‌شناختی میان اطفال و بزرگسالان را نادیده می‌گیرد و با تمرکز بر مفهوم مسئولیت کیفری و عناصر آن، به توجیه واکنش‌های کیفری سخت‌گیرانه نسبت به اطفال بزهکار می‌پردازد." (غلامی ۱۳۹۲: ۹۵) با این توضیحات، افزایش گستره صلاحیت دادگاه کیفری یک در رابطه با سایر جرایم نوجوانان، بعلت بروز چنین تبعات ناخوشایندی، در بستر یک الگوی حمایتی، رفاه‌گرایانه و کودک‌مدار تفسیر نخواهد شد.

۲.۲. کنش‌گران

کنش‌گران در هر حوزه نقش تعیین‌کننده‌ای در اجرای رویه‌ها و بطور ویژه در دستیابی به اهداف موردنظر دستگاه قضایی و نظام دادرسی اطفال ایفا می‌کنند؛ به بیانی دیگر نیروی انسانی دارای بیشترین تأثیر در کارآیی سازمان است. شناخت انگیزه‌ها، تمایلات و توانمندی‌های کارکنان نه تنها مفید، بلکه جهت اتخاذ سیاست‌های صحیح، راهبردهای مناسب و برنامه‌های موثر ضروری است. بنابراین بایستی افرادی بکار گرفته شوند که علاقه‌مند به حوزه اطفال بوده و از تمام اختیارات خود و ظرفیت‌های دستگاه قضایی به بهترین نحو ممکن بهره‌جویند تا در نهایت، اصلاح و تربیت کودکان و نوجوانان بزهکار عملی گردد.

یکی از نکات بسیار مهم در افتراقی‌سازی عدالت کیفری، تخصصی شدن رسیدگی‌های کیفری است. لذا در حوزه دادرسی اطفال نیز باید از افراد آموزش‌دیده و متخصص در تمامی مراحل بهره گرفت تا با توجه به دانش و تخصص خود، انتظارات موجود را برآورده سازند. به جهت اهمیت این

۱. تحت تأثیر این الگو، در برخی از کشورها از جمله آمریکا، صلاحیت رسیدگی به جرایم مهم و شدید اطفال، از دادگاه‌های اطفال حذف و به دادگاه‌های بزرگسالان سپرده شده است. (scott & Steinberg, 2008, 156)

موضوع، اسناد بین‌المللی نیز بر آن تاکید داشته‌اند. چنان‌که ماده ۲۲ قواعد پکن مقرر می‌دارد: تحصیلات تخصصی، آموزش ضمن خدمت، دوره‌های بازآموزی و سایر طرق آموزشی در جهت ایجاد و حفظ صلاحیت‌های حرفه‌ای ضروری کلیه کارکنان مرتبط با پرونده‌های نوجوانان بکارگرفته خواهد شد. این نکته بسیار حائز اهمیت است که "کودکان و نوجوانان متهم به ارتکاب بزه حق برخورداری از نحوه رفتاری را دارند که به‌طور کامل شرایط سنی، موقعیت و نیازهای آنان را در نظر بگیرد، بی‌آنکه این امر هیچ یک از اصول اساسی حقوق بشر مربوط به «حق برخورداری از محاکمه عادلانه» را نقض کند. به هر حال فقدان تضمین دسترسی به روند قضایی مناسب، به معنای حق به رسمیت شناخته شده هر فرد متهم به بزه، اصلی‌ترین نگرانی است که درمورد حقوق کودک وجود دارد." (الیاسی ۱۳۸۷: ۱۳۶) درخصوص کودکان و نوجوانان، این نکته را نباید فراموش کرد که اطفال ناسازگار و بزهکار، قبل از صدمه به دیگران به خود صدمه می‌رسانند. لذا به علت تضعیف توان و مقاومت روحی، هرگونه اقدامی که موجب تقلیل توانایی آنان شود، جز تخریب آستانه مقاومت و شخصیت آنان نتیجه‌ای به همراه نداشته و متعاقباً اصلاح‌پذیری را دو چندان مشکل و در نتیجه، هزینه‌ها و اوقات صرف شده را بلااثر خواهد نمود.

با توجه به تخصص، نوع فعالیت و حوزه اختیارات کنش‌گران، این گروه ذیل دو عنوان کنش‌گران قضایی و پیراقضایی بررسی می‌گردند. باید توجه داشت یکی از مهمترین نوآوری‌های قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، به رسمیت شناختن کنش‌گران پیراقضایی و توجه به این قسم کارگزاران در عرصه دادرسی اطفال است.

۱.۲.۲. کنش‌گران قضایی

منظور از کنش‌گران قضایی، کارگزارانی است که در فرآیند قضایی عدالت کیفری اطفال، فعالیت دارند که بطور ویژه در این قسمت صحبت از قاضی متخصص اطفال و نوجوانان به میان خواهد آمد. از آنجا که بزهکاری یا عدم بزهکاری کودکان و نوجوانان و همچنین نوع پاسخ‌های دریافتی توسط قاضی مشخص می‌گردد، بنابراین مطالعه این دسته از کارگزاران و توجه به تخصص آنها، بسیار مهم و درخور توجه جلوه می‌نماید؛

اختصاصی شدن رسیدگی به بزهکاری اطفال همچنان که اهداف خاصی را در پی دارد، دلایل و علل خاصی نیز داشته است که ناشی از خصوصیات ویژه این نوع از بزهکاری می‌باشد. "آنچه مسلم است شرایط، اوصاف، دلایل و اهداف این قبیل بزهکاری در عین حال که آن را از سایر جرایم متمایز می‌سازد، آگاهی از این اوصاف اختصاصی و نهایتاً دارا بودن تخصص متمایزی را اقتضا می‌کند. بر اساس همین ضرورت، نظام‌های حقوقی، شرایط و اختصاصات ویژه‌ای برای دادرسی

اطفال بزهکار پیش‌بینی نموده‌اند که ازجمله مهم‌ترین آنها در نظر گرفتن قاضی متخصص در امر کودکان و نوجوانان می‌باشد. " (مهرا ۱۳۸۵: ۵۵) بدیهی است، دنیای کودکان بسیار متفاوت از دنیای بزرگسالان است. قاضی متصدی امور کودکان باید نسبت به خصوصیات رفتاری، گفتاری، کیفیت حالات روحی-روانی کودک اطلاعات کافی داشته باشد و عناصر شخصیتی کودک را به خوبی بشناسد. در غیر این صورت صلاحیت قضاوت صحیح نسبت به رفتارهای کودکان بزهکار را نخواهد داشت.

قانونگذار ایران نیز باتوجه به این واقعیت در ماده ۴۱۰ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ به موضوع تخصص قضات دادگاه اطفال و نوجوانان پرداخته و شرایطی را برای احراز این سمت در نظر گرفته است. معیار داشتن فرزند سبب می‌شود که نگاه پدرا نه قاضی در ضمن رسیدگی لحاظ گردد. " زیرا تا شخصی در موقعیت پدر قرار نگیرد، ممکن است از طفل بزهکار برداشت صحیحی نداشته باشد و نتواند تصمیم بجا و منصفانه‌ای اتخاذ کند. " (مهبادی ۱۳۹۳: ۲۷۱) شاید بتوان گفت، ازجمله مهم‌ترین ویژگی‌های قضات ویژه اطفال، گذراندن دوره‌های آموزشی باشد. چراکه طبیعتاً نمی‌توان توقع داشت، کسی که دغدغه‌های حوزه عدالت کیفری اطفال را نمی‌شناسد، قضاوتی منطقی و عادلانه داشته باشد. در واقع، اگر یک قاضی آموزش‌های لازم را نبیند و بدون توجه به هنجارهای علمی حاکم بر عدالت کیفری اطفال، در خصوص کودکان و نوجوانان معارض با قانون تصمیم‌گیری کند، چه بسا از رویکرد غالب حمایت از اطفال بزهکار، دور گردد.

بنابراین تنها یک قاضی متخصص، دغدغه مند بوده و آینده کودک یا نوجوان معارض با قانون برای وی مهم خواهد بود. لذا تمام تلاش خود را بر تربیت کودک متمرکز خواهد کرد و از رویکرد سزادهی معمول در سایر پرونده‌ها، اجتناب خواهد کرد و با توجه به اصل تفسیر کودک مدارانه در این حوزه، تمامی اختیارات خود را در راستای تربیت هر چه بهتر کودکان و باز اجتماع‌پذیری آنها بکار خواهد گرفت. " پس قاضی اطفال و نوجوانان و یا مقام صلاحیت‌دار برای توفیق در این امر مهم اجتماعی، بایستی آشنایی کامل به حقوق اطفال، جرم‌شناسی، جامعه‌شناسی، علوم تربیتی، روانشناسی، وضع اجتماعی و اقتصادی و سیاسی کشور خویش داشته باشد و برای جلب اعتماد طفل باید با متانت و خونسردی، رأفت و عطوفت و صبر و حوصله علل عدم انطباق اجتماعی آنان را مورد بررسی قرار داده و پس از شناسایی علل بزهکاری و حالت خطرناک، با رعایت منافع اجتماعی برای برقراری نظم و امنیت، برای رفع مشکلات و اختلافات خانوادگی و فراهم نمودن وسایل اصلاح و تربیت و یا درمان آنان اقدام نماید. " (دانش ۱۳۸۶: ۴۹) بعلاوه، قاضی اطفال بایستی در درجه اول شنونده خوبی برای صحبت‌های کودکان و نوجوانان باشد و همچنین برای پیشگیری از حس انتقام‌جویی که غالباً منجر به تکرار جرم می‌شود، هدف از دادرسی و اجرای روش‌های اصلاحی و

تربیتی و یا درمانی را تشریح نماید تا تحت تاثیر شخصیت قاضی، کودک یا نوجوان با اعتمادی که به او دارد برای پذیرش و اجرای روش‌های اصلاحی، تربیتی و یا درمانی آماده گردد. همچنین قاضی اطفال و نوجوانان و یا مقام صلاحیتدار، بایستی برای مدت چند سال در صورت صلاحیت در آن مقام ابقا شود تا در ضمن خدمت با وضع اجتماعی، موقعیت محلی موسسات و کانون‌های اصلاح و تربیت و یا درمانی حوزه مأموریت خود کاملاً آشنا شود و با آگاهی که از رشد جسمی و تحولات روانی و رفتاری اطفال و نوجوانان تحت نظارت و حمایت خود پیدا می‌کند بتواند آنان را برای سازگاری با محیط اجتماعی آماده سازد. افزون بر این قضات ویژه اطفال باید افزون بر، برخورداری از اطلاعات حقوقی به مباحث فراحقوقی نیز اشراف داشته باشند؛ چراکه دارا بودن اطلاعات سبب می‌شود قضات مذکور بتوانند از دایره غیرقابل انعطاف علم حقوق خارج شده و به صورت منعطف‌تری به جرایم اطفال رسیدگی کنند.

به‌طور کلی باید گفت طرز برخورد و رفتار قاضی اطفال با کودکان بزهکار و افراد خانواده آنها در هنگام بازجویی، به قدری واجد اهمیت است که می‌تواند سرنوشت بزهکاران خردسال را کاملاً تغییر دهد. زیرا اگر قاضی مذکور در اولین برخورد، با عطف و مهربانی با این‌گونه کودکان رفتار نماید، چه بسا آنها از عمل ارتكابی خود نادم و پشیمان گشته و به راه صواب باز آیند.^۱ ولی در مقابل اگر با ترش‌رویی، خشونت، ارباب و تهدید رفتار کند ممکن است طفل خردسال بر اثر رعب و وحشت با بدخلقی و لجاجت از بیان حقایق خودداری نموده و از همکاری با دستگاه قضایی ماموران مربوط سرباز زند. در نتیجه، حکم محکومیتی برایش صادر خواهد شد که او را بیش از پیش نسبت به اجتماع بدبین، آزرده خاطر، کینه‌جو و خشمگین خواهد ساخت. "بسیار دیده شده است که وقتی یک متهم خود را واقعاً مقصر نمی‌داند و در مقابل حکم محکومیتی قرار می‌گیرد، به دستگاه قضایی بدبین شده و کینه اجتماعی که او را محکوم کرده است به دل گرفته و از روی عناد و لجاج دست به اعمالی می‌زند که به هیچ وجه به نفع خود وی و جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند نمی‌باشد." (صلاحی و امامی نمینی ۱۳۸۹: ۵۳) با این توضیحات اهمیت تخصص قاضی اطفال و اشراف بر مسائل مرتبط با کودکان و نوجوانان بیش از پیش مشخص می‌گردد. بدیهی است قاضی اطفال باید آنچنان رفتار صمیمانه و دلسوزانه‌ای داشته باشد که اعتماد متهم خردسال و اولیای او را جلب

۱. در قطعنامه‌ای که از طرف کنگره قضات دادگاه اطفال در بروکسل در سال ۱۹۵۸ میلادی منتشر شده، در این‌باره چنین آمده است: "قاضی دادگاه اطفال باید از میان قضاتی انتخاب شود که علاوه بر معلومات قضایی، نوعی حس مهربانی و عطف خاص نسبت به اطفال داشته و دارای شم کافی برای درک حرفه خود و بهره‌گیری از اصول انسانی در جهت کشف حقایق مربوط به جرایم اطفال باشد و بتواند به آسانی خود را در کنه ضمیر اطفال بزهکار نزدیک نموده و مقاصد و نیت آنان را بخوبی درک نماید."

نماید، تا بتواند از همکاری های ذی قیمت آنان در کشف علت ارتکاب جرم بهره گردد. درواقع با چنین برخوردی قاضی دادگاه اطفال در جهت دستیابی و شناسایی عوامل خطر موجود در زندگی طفل گام بر می دارد که این خود حرکتی در راستای پیشگیری رشدمدار و بکارگیری آموزه های این نظریه می باشد و نتایجی چشمگیر در قطع ارتباط اطفال و نوجوانان با دنیای بزهکاری دارد.^۱ در همین راستا برخی از کشورها ریاست دادگاه اطفال را به قضات زن واگذار کرده اند. به طوری که در کشور لهستان، ۸۰ درصد از دادگاه های اطفال به عهده قضات زن می باشد. (خواجانه نوری ۱۳۹۰: ۷۰)

۲.۲.۲. کنش گران پیرا قضایی

از آنجا که در رویکرد افتراقی و مبتنی بر اصلاح و درمان حاکم بر نظام دادرسی اطفال، بر بازپروری بزهکاران کودک و نوجوان تاکید می گردد، دست اندرکاران عدالت کیفری اطفال، باید تلاش کنند تا با حضور موثر در سراسر مراحل فرایند کیفری، در جهت بهبود مشکلات فردی و محیطی اطفال و نوجوانان اقدام نمایند؛ تا بدین نحو، زمینه جلوگیری از تکرار جرم آنان فراهم آید. امر درمان مقوله ای است که از دست اندرکاران قضایی بر نمی آید و نیاز به مداخله متخصصین مختلف دارد. زیرا امروزه گستره بازپروری، از درمان پزشکی-طبی تا درمان اجتماعی-محیطی ادامه یافته تا بدین سان، اسباب سالم سازی کلیه ابعاد شخصیت بزهکاران فراهم آید. در نتیجه، بازپروری کودکان و نوجوانان بزهکار، شامل مجموعه ای از تدابیر نظام عدالت کیفری است که با واقع گرایی و توجه به خصیصه های فردی و محیطی بزهکاران، در صدد ایجاد شرایط و بسترهای مناسب برای بازگشت آنان به زندگی سالم اجتماعی است. بنابراین، برای تحقق چنین هدفی نیاز به کارگزاران پیراقضایی می باشد که در واقع متشکل از نیروهای متخصصی است که مأموریت قضایی ندارند ولی، تخصص و اقدامات آنها می تواند در راستای حمایت از اطفال بزهکار، تاثیرگذار باشد. حضور کارگزاران پیراقضایی در بستر یک سیاست جنایی مشارکتی^۱ قابل توضیح می باشد؛ که مطابق با آن، قاضی آموزش دیده با بکارگیری و یاری نیروهای متخصص، قادر به اخذ مناسب ترین تصمیم در حوزه دادرسی اطفال گردد. گرچه نسبت به حدود مداخله متخصصین اظهار نظرهایی مخالف وجود دارد، اما قدر مسلم این است که نمی توان بدون استفاده از نظر متخصصین امر، فرایند کیفری را پیش برد. یکی از جلوه های مهم توجه به کنش گران پیراقضایی در عرصه دادرسی اطفال، حضور مشاور در دادگاه اطفال و نوجوانان است که برای نخستین بار چنین امری در قانون آیین دادرسی کیفری

۱. در رابطه با سیاست جنایی مشارکتی در دادرسی اطفال بنگرید به: کریمی، نورالله، مدل های دادرسی در زمینه اطفال بزهکار، دایره المعارف علوم جنایی، تهران، نشر میزان، چاپ اول، ۱۳۹۲، ص ۴۸۶.

۱۳۹۲ مورد اشاره قرار گرفته است. ماده ۲۹۸ ضمن بیان ترکیب جدید دادگاه، حضور مشاور را الزامی دانسته است. اصولاً مشکلات تربیتی-اجتماعی اطفال بزهکار، آنان را به ورطه ارتکاب جرم سوق می دهد، لذا توجه به این ویژگی ها، جهت ترمیم مشکلات رفتاری آنان، تنها با کمک مشاوران و مددکاران اجتماعی میسر خواهد بود. پیش بینی حضور مشاور در دادگاه اطفال و نوجوانان، بیانگر الگوی رفاه گرایانه حاکم بر نظام عدالت کیفری اطفال در این حوزه می باشد. زیرا از نتایج مهم رویکرد رفاه گرایانه عدالت کیفری اطفال، بررسی همه جانبه علل بزهکاری طفل و عدم تمرکز بر جنبه های قانونی و قضایی آن است. همچنان که با توجه به بنیان رشد مدارانه حاکم بر نظام دادرسی اطفال، توجه به علل و عوامل خطر بزهکاری آنان امری ضروریست تا از رهگذر حذف و خنثی سازی این عوامل، زمینه قطع ارتباط ایشان با دنیای بزهکاری فراهم آید. در نتیجه "برای رسیدگی به ابعاد مختلف و متعدد بزهکاری اطفال، نه فقط قاضی کیفری که اصولاً فاقد صلاحیت تخصصی لازم برای توجه به آنهاست، بلکه سایر مراجع تخصصی مانند روان پزشکان، روان شناسان، جامعه شناسان و مددکاران اجتماعی که در مجموع، اعضای تیم شناسی را تشکیل می دهند، باید در فرایند رسیدگی به «مشکل رفتاری» طفل مشارکت نمایند." (Ryan: 8, 2003) بدیهی است با همکاری دست اندکاران پیرا قضایی نظام دادرسی اطفال، رویکرد علت شناسانه الگوی رفاه گرایی نیز عملی می گردد. همچنان که مداخله و مشارکت چنین تخصص هایی صرفاً برای افزایش آگاهی قضایی از اوضاع و احوال بزهکار نیست، بلکه دیدگاه های تخصصی آنها باید جزئی از برنامه پاسخ دهی به بزه ارتكابی توسط طفل در قالب انواع تدابیر اصلاحی-تربیتی به شمار رود. از این رو عبارت پایانی ماده ۲۹۸ چندان مناسب و اصولی به نظر نمی رسد. زیرا نظر مشاور را مشورتی دانسته است، در حالیکه بنابر توضیحات ارائه شده، مبنای اصلی و اولیه صدور حکم قضات را بایستی اظهار نظر مشاور تشکیل دهد.

ماده ۴۱۰ و تبصره ۱ آن به چگونگی نحوه انتخاب و تعیین مشاوران دادگاه اطفال و نوجوانان اشاره دارد. یکی از نکات بسیار مثبت و شایان توجه این ماده، اشاره به حضور مددکار اجتماعی در قالب مشاور است. زیرا، مددکاران اجتماعی به عنوان یکی از اصلی ترین ماموران پیرا حقوقی، از مهم ترین ابزارهای نظام اصلاح و درمان اند که با حضور در مراحل مختلف کیفری و ارائه خدمات پیرا قضایی، در صدد بهبود وضعیت فردی و محیطی بزهکاران و پیشگیری از تکرار جرم آنان در آینده هستند. "مددکاری اجتماعی رشته ای است که با رویکردی علت شناسانه، از یک سو در صدد شناسایی عوامل فردی و محیطی موثر بر معضلات مددجویان است و از سوی دیگر، به دنبال گزینش مناسب ترین راهکار برای رفع مشکلات آنان می گردد تا بتواند فرصت های مساعدی برای بازپذیری اجتماعی مجرمان فراهم کند." (صمدی راد ۱۳۸۳: ۱۴۱) آنچه که از تعاریف مددکاری و وظایف

مددکار برمی آید، بیانگر این واقعیت است که یکی از کلیدی ترین عناصر عدالت کیفری اطفال در تحقق اهداف حمایتی و بطور ویژه رشدمدار دستگاه قضایی، بهره گیری از وجود مددکار است. هم از جهت شناسایی عوامل بزهکاری اطفال و هم از جهت اجرای تدابیر حمایتی و اقدام در جهت حل معضلات رفتاری و شخصیتی، مددکار نقش قابل توجهی را ایفا می کند. "در واقع مددکار اجتماعی می تواند با تمرکز بر نکات منفی که در زندگی کودک وجود دارد، کودک را به سمت استفاده از توانایی های خود بکشانند. همچنین لازم است برای اینکه کودکان و نوجوانان نیازهای خودشان را بشناسند، اقدامی انجام داد و آنها را در این راه کمک کرد." (صباح، ۱۳۸۱: ۳۹) به همین دلیل حضور وی در تمامی مراحل دادرسی و حتی پسا دادرسی امری ضروری و غیر قابل انکار است. سیاست گذاران جنایی ایران نیز بر این امر مهم واقف بوده اند و برای نخستین بار در قانون آئین دادرسی کیفری ۱۳۹۲، آن را مورد توجه قرار داده و بدان رسمیت بخشیده اند. نکته حائز اهمیت این است که نه تنها در موارد متعددی لزوم به کارگیری مددکاران را مدنظر قرار داده _ مانند ماده مورد بحث و همچنین ماده ۲۰۳ _ بلکه در ماده ۴۸۶ به ایجاد تشکیلات مناسبی تحت عنوان "مددکاری اجتماعی" در هر حوزه قضایی اشاره کرده است تا از این طریق، اقدامات سودمند این دسته از کارگزاران پیراقضایی دستگاه قضایی، بیش از پیش انسجام یافته و عملی گردد.

هرچند قانون آئین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ در رابطه با حضور مشاور در مرحله دادسرا صراحتا سخن به میان نیاورده است، لکن از آنجا که بنابر ماده ۲۰۳، بازپرس در رابطه با طیف خاصی از جرایم ملزم به تشکیل پرونده شخصیت شده است و تشکیل چنین پرونده ای نیز توسط مشاوران انجام می گیرد، در نتیجه بدین نحو زمینه حضور مشاور و بطور ویژه مددکاران اجتماعی در این مرحله نیز فراهم گشته است.

نتیجه گیری

دادرسی افتراقی اطفال با رویکردی حمایتی و با هدف اصلاح و درمان اطفال بزهکار تشکیل یافته است. بدیهی است رویکرد ویژه و اختصاصی حاکم بر این نظام افتراقی نیازمند پیش بینی نهادهای، تشکیلات و ابزارهای تخصصی و افتراقی است تا در پرتو چنین سیاست گذاری هایی، اهداف عالیه نظام دادرسی اطفال محقق گردد. نکته اساسی جلب همکاری کودکان و نوجوانان است که از رهگذر پیش بینی تشکیلاتی اختصاصی تحقق می یابد. زیرا کودک عینا می بیند و درک میکند که دارای چنان درجه ای از اهمیت برای سیاست گذاران کیفری بوده که متناسب با شرایط سنی و روحی وی، اقدام به تاسیس تشکیلاتی اختصاصی برای آنها نموده اند. لذا باور میکند اهداف متفاوت این نظام، صرفا یک ادعا در حد تئوری نیست و در قالب پیش بینی تشکیلاتی متفاوت در عالم خارج، امکان تحقق دارد.

بنابراین اعتماد کرده، همکاری می‌نماید و در نتیجه دستیابی به اهداف حمایتی و اصلاحی - درمانی این نظام بیش از پیش میسر می‌گردد. همچنان‌که وجود تشکیلاتی اختصاصی از منظر نظریه تعامل‌گرایی نیز دارای آثار قابل توجهی است، زیرا در نتیجه اجرای رویه‌های حمایتی و برخورد متفاوت دستگاه قضایی، علاوه بر عدم الصاق برچسب مجرمانه از سوی نظام عدالت کیفری، کودک یا نوجوان نیز خود را یک مجرمانه ندانسته و تصور مجرم بودن در وی شکل نمی‌گیرد. به عبارت دیگر، لازمه نیل به اهداف اصلاحی-درمانی در عرصه عدالت کیفری اطفال، وجود ساختار مجزایی است که هم قابلیت پیش‌بینی رویه‌های ویژه اطفال را دارد و هم کارگزاران متخصص، توانایی اجرای رویه‌های مذکور را در آن دارند. افزون بر این، وجود ساختاری مجزا با رویکرد تخصصی شدن ساختارها و نهادهای دادرسی اطفال، مانع از ارتباط کودکان و نوجوانان بزهکار با مجرمین بزرگسال گردیده و این امر نیز به نوبه خود از منظر نظریه تقلید و یادگیری، در عدم شکل‌گیری و استمرار شخصیت مجرمانه اطفال، موثر خواهد بود.

قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ در مقام تشکیل یک نظام دادرسی افتراقی برای اطفال و نوجوانان، تغییرات قابل توجهی داشته و نهادهای جدیدی را وارد گستره قواعد کیفری و بطور خاص، نظام عدالت کیفری اطفال کرده است. در یک نگاه کلی رویکرد جدید قانون‌گذار که متأثر از الگوهای حمایتی است، از ابعاد مختلفی حائز اهمیت است. هرچند در مواردی قانون‌گذار از الگوی حمایتی خویش فاصله گرفته و تحت تاثیر سایر الگوهای غیرحمایتی، رویکردی سزاگرایانه در پیش گرفته است. قاعدتا مولفه‌های پاسخ به بزهکاری اطفال در قالب یک الگوی واحد نمی‌گنجد، اما آنچه در این میان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است توجه به الگوهای حمایتی و علت‌شناسانه در حوزه دادرسی اطفال است.

یکی از تغییرات شایان توجه، شمول بالغین زیر هجده سال در رابطه با قواعد ویژه دادرسی اطفال است که رویکردی منعطف، درمقایسه با قانون سابق دارد. تاسیس نهادهای جدیدی مانند پلیس و دادسرای اطفال و نوجوانان که پیش از این سابقه‌ای در تشکیلات کیفری نداشته است، نکته مثبت دیگری است که نمی‌توان از آن چشم پوشید. هرچند تخصصی بودن دادسرای اطفال در کنار سایر نهادهای اختصاصی قابل تامل است. در این میان پیش‌بینی دادگاه اختصاصی اطفال و نوجوانان و احیای سیاست‌های افتراقی در این حوزه نیز قابل توجه است. بنابراین قانون آیین دادرسی کیفری در مجموع، در حوزه پیش‌بینی ساختاری افتراقی و مجزا از مجرمین بزرگسال با اندک مسامحه، موفق عمل نموده است. بدیهی است ایرادات وارده بایستی مورد مذاقه قرار گرفته و با الهام از اسناد بین‌المللی موجود و استفاده از تجربه موفق سایر کشورها، زمینه انسجام بیش از پیش قواعد کیفری اطفال و یکسان سازی سیاست‌های اتخاذی فراهم گردد.

منابع

- اسدی، ل. ۱۳۸۸. «تاثیر حقوق بشر بر مقررات دادرسی ایران ناظر به کودکان»، مجموعه مقاله‌های برگزیده همایش علمی _ کاربردی پلیس و نظام عدالت برای کودکان و نوجوانان، تهران، چاپ ۱، معاونت آموزشی پلیس پیشگیری.
- الیاسی، ر. ۱۳۸۷. «بایسته‌های دادرسی اطفال با تاکید بر جایگاه پلیس»، فصلنامه دانش انتظامی، ۳۶(۴): ص ۱۶۵-۱۳۴.
- پاک نیت، م. ۱۳۹۴. «مبانی و آثار افتراقی شدن دادرسی کیفری»، رساله دکتری حقوق کیفری و جرم شناسی دانشگاه شهید بهشتی تهران، ص ۱۱.
- خالقی، ع. ۱۳۹۳. نکته‌ها در قانون آیین دادرسی کیفری، چاپ ۳، تهران: انتشارات شهردانش.
- خواجه نوری، ی. ۱۳۹۰. «حقوق کیفری اطفال بزهکار وجهانی شدن آن»، رساله دکتری حقوق کیفری و جرم شناسی دانشگاه شهید بهشتی تهران: ص ۷۰.
- دانش، ت. ۱۳۸۵. طفل بزهکار کیست؟ روش اصلاح و تربیت او چیست؟، چاپ ۱، تهران: نشر کیهان.
- دانش، ت. ۱۳۸۶. دادرسی اطفال در حقوق تطبیقی، چاپ ۴، تهران: نشر میزان.
- دلماش مارتی، م. ۱۳۹۳. نظام‌های بزرگ سیاست جنایی، ترجمه دکتر علی حسین نجفی ابرندآبادی، چاپ ۲، تهران: نشر میزان.
- شاملو، ب. ۱۳۸۹. عدالت کیفری و اطفال، چاپ ۱، تهران: نشر جنگل.
- شایگان، م. ۱۳۸۹. «الگوی عدالت کیفری کودکان و نوجوانان معارض با قانون در حقوق ایران»، مجموعه مقالات همایش ملی عدالت کیفری کودکان و نوجوانان در نظام حقوقی ایران، چاپ اول، تهران: دانشگاه علوم قضایی و خدمات اداری، صص ۳۵۰-۳۲۱.
- صباغ، ر. ۱۳۸۱. «نقش مددکاران اجتماعی در دادرسی ویژه نوجوانان»، گزارش کارگاه آموزشی ویژه نوجوانان، چاپ ۱، تهران: یونیسف.
- صلاحی، ج و امامی نمینی، م. ۱۳۸۹. دادرسی اطفال و نوجوانان بزهکار، چاپ ۱، تهران: نشر میزان.
- صمدی راد، ا. ۱۳۸۳. «مددکاری اجتماعی در سیستم قضایی: نقش مددکاران اجتماعی در زندانها و مراکز اصلاح و تربیت»، فصلنامه علوم اجتماعی، (۲۵): ص ۱۵۲-۱۳۷.
- غلامی، ح. ۱۳۹۲. «الگوها یا گونه‌های عدالت کیفری اطفال»، آموزه‌های حقوق کیفری، (۶): ص ۸۹-۱۰۶.

- فخاری، ع. ۱۳۸۸. «دادرسی عادلانه اطفال در حقوق بشر بین المللی و حقوق ایران»، پایان نامه کارشناسی ارشد دانشگاه شهید بهشتی تهران: ص ۷۱.
- معظمی، ش. ۱۳۸۹. «نقش کلینیک های حقوقی در تامین عدالت برای کودکان»، **مجموعه مقالات همایش ملی عدالت کیفری کودکان و نوجوانان در نظام حقوقی ایران**، چاپ ۱، تهران: دانشگاه علوم قضایی و خدمات اداری، ص ۶۰-۳۱.
- ملک زاده، ا و هاشمی، ح. ۱۳۹۰، «بررسی ضرورت تشکیل و تکالیف پلیس زن ویژه اطفال و نوجوانان»، **فصلنامه پلیس زن**، (۱۴): ص ۷۸-۱۰۲.
- مهابادی، ع. ۱۳۹۳. **آیین دادرسی کیفری**، چاپ ۲، تهران: نشر دوران دانشان.
- مهر، ن. ۱۳۸۵. «قوانین و مقررات کیفری ایران در قبال اطفال و نوجوانان بزهکار حال و آینده»، **فصلنامه الهیات و حقوق**، (۲۰): ص ۶۰-۴۱.
- نجفی ابرندآبادی، ع. ۱۳۹۱. **درباره سن و علوم جنایی، دیباچه در: مبانی پیشگیری اجتماعی رشد مدار از بزهکاری اطفال و نوجوانان**، نوشته محمود رجبی پور، چاپ ۲، تهران: نشر میزان.
- نجفی ابرندآبادی، ع. ۱۳۹۲. **درباره افتراقی شدن سیاست جنایی، دیباچه در: درآمدی بر سیاست جنایی**، نوشته کریستین لازرژ، چاپ ۴، تهران: نشر میزان.
- نوبهار، ر. ۱۳۹۰. «اصل کاربرد کمینه حقوق کیفری»، **آموزه های حقوق کیفری**، دوره جدید، (۱): ص ۹۱-۱۱۴.
- نیازپور، ا. ۱۳۹۳. **حقوق کیفری کودکان و نوجوانان**، چاپ ۱، تهران: نشر میزان.
- نیازخانی، م و ملک زاده، ا. ۱۳۸۹. **پلیس کودکان و نوجوانان**، چاپ ۱، تهران: دانشگاه علوم انتظامی.
- وایت، ر و هینز، ف. ۱۳۸۶. **جرم و جرم شناسی**، ترجمه علی سلیمی، چاپ ۳، تهران: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- وینتر، ر، ۱۳۸۱. **پلیس و مددکاران اجتماعی**، گزارش کارگاه آموزشی دادرسی ویژه نوجوانان، چاپ ۱، تهران: یونیسف.

Ryan, M. 2003. **Penal policy and political culture in England and wales**. Winchester Waterside Press.

Scott, E.S. And L. Steinberg. 2008. **Rethinking juvenile justice**. Harvard University press, Massachusetts.



دفاع فرهنگی در نظام عدالت کیفری ایران و آمریکا

دکتر مهدی هوشیار^۱ ✉

تاریخ پذیرش: ۹۵/۱۰/۱

تاریخ دریافت: ۹۳/۸/۱۸

چکیده

یکی از دفاع‌های نوظهور در عرصه حقوق دفاعی متهمان وابسته به گروه‌های اقلیت، دفاع فرهنگی است که به موجب آن، متهم در دفاع از اتهام انتسابی، به هنجارهای فرهنگی و آداب و رسوم گروهی استناد می‌کند که در وقوع جرم مؤثر بوده است. رفتارهای اقلیت‌ها بر اساس هنجارهای خودی شکل می‌گیرد که با مبانی ایدئولوژیکی، فرهنگی و اجتماعی اکثریت سازگار نیست. از این رو، نحوه رواداری یا تقابل گروه اکثریت با اقلیت در باب پذیرش یا رد فرهنگ متفاوت از اهمیت برخوردار است. در نظام کیفری آمریکا، دفاع فرهنگی به عنوان یک دفاع رسمی در عداد سایر ادله قانونی مورد پذیرش قرار نگرفته و موجب اباحه جرم یا معافیت کامل از کیفر نمی‌شود، اما در نوع و میزان مجازات مرتکب مؤثر است. در نظام کیفری ایران، رویکرد چشم‌پوشی بر تفاوت‌های فرهنگی و عدم پذیرش دلیل فرهنگی حاکم است. در مقاله حاضر با بررسی و نقد رویکردهای افراطی (پذیرش رسمی دفاع فرهنگی) و تفریطی (انکار دفاع فرهنگی)، رویکرد بینابین مورد پذیرش قرار گرفته که بر اساس آن دفاع فرهنگی تأثیری در زوال عنوان مجرمانه ندارد، ولی می‌تواند در نوع و میزان مجازات مرتکب و بهره‌مندی وی از مکانیزم‌های ارفاقی و تشویقی مانند، تعلیق تعقیب و تعلیق اجرای مجازات مؤثر باشد.

واژگان کلیدی: اقلیت‌ها، حقوق دفاعی، دفاع فرهنگی، برابری در مقابل قانون، حقوق کیفری

مقدمه

حقوق فرهنگی در تفسیر گسترده، شامل کلیه‌ی حقوق مدنی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مرتبط با فرهنگ است. در این گستره، حق موجودیت، حق آزادی مذهب، حق آزادی بیان، حق آموزش، حق تعیین سرنوشت و حق برخورداری از موازین دادرسی عادلانه از عداد حقوق فرهنگی به شمار می‌آیند. حقوق فرهنگی یکی از محوری‌ترین و در عین حال چالش‌برانگیزترین مفاهیم مطرح شده در حوزه مطالعات فرهنگی - حقوقی است که عامل هویت بخش و پایدار ماندن اقلیت‌ها در یک جامعه کثرت‌گرا به شمار می‌رود. اما، پراکندگی قوانین و مقررات، ابهام مفهومی و مصداقی، نگرانی دولت‌ها از این که تبیین دقیق حقوق فرهنگی به تشویق گروه‌های اقلیت برای گرایش‌های جدایی طلبانه منجر شود و ملاحظات ایدئولوژیکی و بودجه‌ای از جمله دلایلی است که حقوق فرهنگی را ذیل عناوینی همچون «دسته مورد غفلت واقع شده»^۱ و یا «دسته توسعه نیافته»^۲ قرار می‌دهد (رضادوست، ۱۳۸۹: ۱).

جامعه‌های کثرت‌گرا دارای فرهنگ‌های مختلفی است که هر یک دارای نظام متفاوتی از ارزش‌ها، دیدگاه‌ها و سنت‌ها هستند. وجود تنوع فرهنگی در اکثر کشورها امری تردید ناپذیر است، اما پذیرش آن و عملی کردن خواسته‌های اقلیت‌ها بر مبنای حقوق فرهنگی، به موضوعی چالش برانگیز تبدیل شده است و هر کشوری با توجه به بسترهای تاریخی، اجتماعی، فرهنگی یا مذهبی خود، موضع متفاوتی به مطالبات گروه‌های اقلیت دارد. استراتژی‌های مدیریت تنوع فرهنگی بر سه نوع هستند: استراتژی انکار که تنوع را به عنوان یک عارضه می‌شناسد و دولت‌ها درصدد امحای آن برمی‌آیند. استراتژی مهار که کشورها با حفظ ظاهر تنوع، با احتساب آن به عنوان یک معضل ناخواسته و قابل حل، در عمل در هویت اقلیت‌ها دستکاری می‌کنند و استراتژی پذیرش که بر اساس آن، تنوع به عنوان یک ارزش و اصل به رسمیت شناخته می‌شود و مجال بروز و ظهور می‌یابد (Esman, 2004: 120).

امروزه اکثر کشورها، تنوع فرهنگی را به عنوان یک ارزش قلمداد نموده و مقررات حمایتی در راستای به رسمیت شناختن تفاوت‌های فرهنگی گروه‌های اقلیت پیش‌بینی کرده‌اند. این موضوع، از ورود گفتمان کثرت‌گرایی به حوزه‌های مختلف سیاسی، حقوقی، اقتصادی، آموزشی و فرهنگی سرچشمه می‌گیرد (Irzik, 2002: 393). این گفتمان، معطوف به پذیرش تفاوت‌های فرهنگی در جامعه است که این تفاوت‌ها خواه متعلق به گروه اکثریت و یا گروه‌های اقلیت باشد، باید از حمایت و تضمین‌های قانونی برخوردار شود (Schalk-Soekar, 2004: 534).

-
1. Neglect Category
 2. Underdevelopment Category

بین پذیرش گفتمان کثرت‌گرایی فرهنگی^۱ با رعایت و احترام به حقوق اقلیت‌ها رابطه مستقیم برقرار است؛ زیرا یکی از معضلات نادیده گرفتن حقوق آنها، «فرهنگ دولت ساخته»^۲ است (Song, 2007: 9)؛ بدین معنا که دولت با نادیده گرفتن کثرت‌گرایی فرهنگی، یک فرهنگ را به عنوان فرهنگ رسمی مورد حمایت قرار می‌دهد و مجالی برای ارتقای فرهنگ‌های اقلیت باقی نمی‌گذارد. از منظر کثرت‌گرایی فرهنگی، همه گروه‌های فرهنگی حاضر در قلمرو یک کشور شایسته احترام هستند و فرهنگ گروه‌های اقلیت، به بهانه تقابل با فرهنگ اکثریت نباید نادیده گرفته شده یا سرکوب شود (Gidoomal, 2003: 1056).

رفتارهای اعضای وابسته به گروه اقلیت، در روابط درون‌گروهی، کاملاً بهنجار و مقبول محسوب می‌شود، اما در قضاوت ارزشی اغلب، ممکن است مقبول و مشروع نباشد زیرا اعضای وابسته به گروه‌های اقلیت بر اساس هنجارهای خودی عمل می‌کنند که ممکن است با مبانی ایدئولوژیکی، فرهنگی و اجتماعی اکثریت در تعارض باشد. در این میان، نحوه رواداری یا تقابل گروه اکثریت با اقلیت، در قالب پذیرش یا رد فرهنگ متفاوت از اهمیت برخوردار است. در مواردی مرتکب رفتار مجرمانه در دفاع از اتهام انتسابی، به هنجارهای فرهنگی و آداب و رسوم گروهی استناد می‌کند که در وقوع جرم مؤثر بوده است. این وضعیت، به دفاع فرهنگی موسوم است. تحلیل و بررسی این دفاع نوظهور در حوزه حقوق کیفری از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ زیرا برخاسته از تفاوت‌های فرهنگی در یک جامعه است که از متفاوت بودن نوع رفتار، اندیشه و شیوه زندگی انسان‌ها سرچشمه می‌گیرد. تنها، جامعه‌ای با خود و با دیگر جامعه‌ها در گفتگو و تعامل است که «اصل تفاوت» را به عنوان پایه و اساس نهادهای خود پذیرفته باشد. امروزه از نهادینه شدن اصل تفاوت میان انسان‌ها و گروه‌های اجتماعی به «فرهنگ‌سازی تفاوت»^۳ یاد می‌شود (Dietz, 2007: 18). عدم موافقت با یک اندیشه، رفتار یا شیوه زندگی نباید منجر به اعمال خشونت، سرکوب یا حذف آن گردد؛ زیرا در این صورت، حق متفاوت بودن و متفاوت اندیشیدن نادیده گرفته شده است.

به لحاظ اینکه این موضوع در حقوق ایران مورد تحقیق قرار نگرفته است و در عین حال از مسائل چالشی فراروی نظام حقوقی به شمار می‌رود، ضرورت ایجاد نمود تا ضمن مطالعه تطبیقی، رویکرد تقنینی-قضایی ایران را در قبال دفاع فرهنگی اعضای گروه‌های اقلیت مورد تحلیل و بررسی قرار دهیم. به این منظور، ابتدا به مفهوم شناسی دفاع فرهنگی، تبیین مبانی آن و بررسی چالش‌های فراروی آن می‌پردازیم و سپس دفاع فرهنگی را در نظام عدالت کیفری آمریکا و ایران مورد بررسی قرار می‌دهیم و در پایان، راهکارهای نظری در باب موضوع تحقیق ارائه خواهیم کرد.

1. Multiculturalism
2. state establishment of culture
3. Culturalization of Difference

۱. مفهوم دفاع فرهنگی

تعریف‌های بسیاری از فرهنگ ارائه شده است، در عام‌ترین مفهوم به شیوه‌ها و سبک زندگی مربوط می‌شود، مانند مصرف نوع غذا، نحوه پوشش لباس و آرایش، نوع رفت و آمدها و روابط اجتماعی، نوع سلاقی هنری، گذراندن اوقات فراغت و غیره (فکوهی، ۱۳۸۶: ۱۵۰). این رویکرد به فرهنگ برگرفته از علم انسان‌شناسی است که بر اساس آن، فرهنگ مجموعه فعالیت‌های مادی و معنوی یک گروه اجتماعی است که آن را از سایر گروه‌ها متمایز می‌کند. شیوه‌ی زندگی، مجموعه‌ای از ارزش‌ها و نمادهایی است که یک گروه فرهنگی خاص در طول زمان پدید می‌آورد و خود را مقید به رعایت و احترام به آن می‌داند.

دفاع فرهنگی به دنبال ارتکاب جرم فرهنگی مطرح می‌شود. جرم فرهنگی^۱ ارتکاب رفتاری توسط اعضای اقلیت فرهنگی است که به موجب نظام حقوقی حاکم - که مبتنی بر فرهنگ غالب است - جرم محسوب می‌شود. این رفتار در میان گروه اقلیت به عنوان رفتاری عادی مورد پذیرش قرار گرفته، با پشتوانه‌ی گروهی همراه شده و ترویج می‌یابد (Van broeck, 2001: 5). در ادبیات حقوقی ایالات متحده آمریکا در ارتباط با اصطلاح دفاع فرهنگی دو مفهوم وجود دارد. در مفهوم اول، اشخاصی که به یک فرهنگ اقلیت یا خارجی تعلق دارند و رفتارشان را بر اساس هنجارهای فرهنگی خودی تنظیم کرده‌اند، نباید در ارتباط با رفتاری که مطابق با فرهنگ خودی انجام داده‌اند ولی قانون رسمی را نقض می‌کند، مسئولیت کامل داشته باشند (Ibid: 28). دفاع فرهنگی در مفهوم دوم، به یک دکتترین خاص^۲ مربوط می‌شود که بر اساس آن، زمینه‌ها و بسترهای فرهنگی متهمان به عنوان یک عامل معاف‌کننده یا مخففه مجازات در پرونده‌های کیفری مطرح می‌شود. مفهوم اول، تعریف ماهوی^۳ دفاع فرهنگی و مفهوم دوم، تعریف شکلی^۴ آن را تبیین می‌کند. تعریف ماهوی نسبت به شکلی، وسیع‌تر بوده و در کلیه پرونده‌هایی که مؤلفه‌های فرهنگی دخیل باشد، از جمله در چارچوب معافیت‌های کیفری مانند تحریک^۵، جنون آنی^۶ و مسئولیت کیفری کاهش-یافته^۷ استفاده می‌شود (Ibid: 29).

در ارتباط با مسئله جرایمی که از فرهنگ سرچشمه می‌گیرند، در ادبیات اروپایی بر خود عمل ارتكابی تمرکز دارند و به همین خاطر آن را جرم فرهنگی می‌نامند، در حالی که در ادبیات آمریکا،

-
1. Cultural offense
 2. Specific doctrine
 3. substantial definition
 4. Formal definition
 5. provocation
 6. Temporary insanity
 7. Diminished responsibility

این مسئله با دفاع متهم پیوند می‌خورد و از این رو، آن را دفاع فرهنگی می‌نامند (Ibid: 31). به لحاظ آنکه مفهوم ماهوی و شکلی دفاع فرهنگی در راستای هم قرار دارند، منظور ما در این مقاله هر دو مفهوم است.

اعضای گروه اقلیت در هر پرونده‌ای نمی‌توانند به دفاع فرهنگی متوسل شوند، بلکه رابطه‌ی سببیت میان جرم با فرهنگ مجرم باید احراز گردد. همه‌ی جرایم اقلیت‌ها، جرم فرهنگی نیستند و تنها در مواردی که مؤلفه‌های فرهنگی نقش مستقیم و مهمی^۱ را در وقوع جرم ایفا کرده باشند، دفاع فرهنگی موضوعیت دارد (Ibid: 29). در مرحله‌ی دادرسی به منظور استفاده از مؤلفه‌های فرهنگی دو عنصر باید اثبات گردد؛ یکی عنصر عینی که به متعلق بودن متهم به گروه اقلیت و آداب و رسوم مؤثر در ارتکاب جرم مربوط می‌شود و دیگری عنصر ذهنی که به شکل‌گیری عنصر معنوی متهم بر اساس آداب و رسوم فرهنگی مربوط می‌شود.

اگر متهم در مقام دفاع، مدعی شود که تحت تأثیر ملاحظات فرهنگی مرتکب جرم شده است، مقام قضایی پس از بررسی این موضوع‌ها که: «آیا متهم واقعاً عضو گروه اقلیت است؟ آیا گروه اقلیت دارای چنین فرهنگ و آداب و رسومی است؟ (عنصر عینی) و آیا متهم تحت تأثیر آن رویه فرهنگی مرتکب جرم شده است؟ (عنصر ذهنی)»، می‌تواند دفاع فرهنگی را در تصمیم قضایی مورد توجه قرار دهد (Renteln, 2005: 49-50). در مرحله تعیین کیفر، عدالت فردی شده^۲ پل ارتباطی میان دفاع فرهنگی با مجازات قرار می‌گیرد و زمینه‌ساز در نظر گرفتن مؤلفه‌های فرهنگی برای اعمال مجازات متناسب بر مرتکب خواهد بود. به علاوه، اصول حقوقی دیگر، از جمله حق داشتن دادرسی عادلانه^۳، آزادی مذهبی^۴ و حمایت برابر قانون^۵ بر لزوم توجه به دلیل فرهنگی در مرحله‌ی مرحله‌ی تعیین کیفر دلالت دارند (Ibid: 48).

با توجه به مطالب بالا، اقلیت فرهنگی، گروهی با مشخصه‌های زیر است:

الف) دارای آداب و رسومی است که در بستر زمان شکل گرفته (عنصر مادی عرف فرهنگی) و اعضای گروه، خواهان حفظ این رسوم به عنوان عامل «هویت بخش» هستند (عنصر روانی عرف فرهنگی). این آداب و رسوم از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود و عدم اجرای آن با فشار و هجمه اعضای گروه روبرو می‌شود.

1. Direct and important role
2. Individualized justice
3. Right to fair trail
4. Religious liberty
5. Equal protection of the Law

ب) ارتکاب جرم از سوی اعضای گروه اقلیت، نه از روی عادت یا حرفه مجرمانه یا با انگیزه تقابل با فرهنگ اکثریت، بلکه از روی باور و با انگیزه حفظ آداب و رسوم و سنت‌های گروهی که ریشه تاریخی- اجتماعی دارد، واقع می‌شود. بر این اساس، گروه‌های فرهنگی به انجام باورهای خود تشویق می‌شوند و رد این باورها از سوی گروه اکثریت مانع از پایداری آن نخواهد بود.

۲. مبانی دفاع فرهنگی و چالش‌های فرآروی آن

حقوق فرهنگی یکی از حقوق مبنایی پذیرفته شده در حقوق بشر جهانی است که زمینه‌ساز رعایت و احترام به کرامت انسانی و هویت‌های گوناگون فرهنگی است. یکی از مبانی این حقوق در ادبیات موجود، گفتمان کثرت‌گرایی فرهنگی^۱ است که موجب ارتقاء موقعیت سیاسی و حقوقی اقلیت‌ها می‌شود. یکی از رهاوردهای کثرت‌گرایی فرهنگی آن است که با شناخت ارزش مثبت تنوع، موجب درک و پذیرش دیگر فرهنگ‌ها و احترام به کرامت انسانی، ارزش‌ها، سنت‌ها و تفاوت‌های اخلاقی آنها می‌گردد (Broadly Preiss, 2011: 145). گفتمان کثرت‌گرایی در حوزه‌های مختلف سیاسی، حقوقی، اقتصادی، آموزشی و فرهنگی قابل طرح و بررسی است و دارای مبانی متعددی است (Irzik, 2002: 393). کثرت‌گرایی فرهنگی مانند بسیاری از وقایع در جهان پست‌مدرن، یک مفهوم مجادله برانگیز با معانی متعدد در سطوح اجتماعی مختلف است (McGoldrick, 2005: 2) که در اواخر دهه ۱۹۶۰ ظهور کرد و در دهه ۱۹۹۰ به عنوان یک نظریه سیاسی توسط دانشمندان کانادایی و آمریکایی ارائه شد و توسعه یافت (Modood, 2006: 3).

جامعه‌های کثرت‌گرا دارای فرهنگ‌های مختلفی هستند که هر یک دارای نظام متفاوتی از ارزش‌ها و دیدگاه‌ها و سنت‌ها است. برخی از عقاید، دیدگاه‌ها و سنت‌های فرهنگی ممکن است از لحاظ اخلاقی غیر قابل پذیرش باشند، لذا به اصول کلی و اجماعی برای تعیین انواع مجاز و قابل قبول فرهنگ‌های مختلف نیاز است. این اصول نمی‌تواند از ارزش‌های مورد پذیرش اکثریت نشأت گرفته باشد؛ زیرا اکثریت در موضوع‌های اخلاقی حاکمیت ندارند و تحمیل ارزش‌ها بر شهروندان، تمامیت اخلاقی آنها را نقض می‌کند و در معرض درجه غیر قابل قبولی از اجبار اخلاقی و حقوقی قرار می‌دهد. کثرت‌گرایی فرهنگی، تنها راه دستیابی به چنین اصولی را گفتمان‌های دموکراتیک میان اجتماع‌های مختلف فرهنگی می‌داند (Ibid: 19). موجودات انسانی اغلب درون فرهنگ‌های خود احاطه شده‌اند و هر فرهنگ یک نگرش محدود از معیارهای زندگی خوب و ایده‌آل و منافع ناشی از گفتمان با دیگران را ارائه می‌کند. برای این منظور، موجودات انسانی هم به ثبات؛ یعنی

۱. در ادبیات سیاسی و حقوقی، کثرت‌گرایی فرهنگی تحت عنوان گفتمان (Discourse) مطرح شده است، نه یک تئوری یا اصل.

پایبندی به فرهنگ خودی و هم به انعطاف؛ یعنی دسترسی به دیگر فرهنگ‌ها نیاز دارند (Maiz and Requejo, 2005: 16).

گفتمان درون فرهنگی، راهی برای دسترسی به حقیقت فرهنگ‌ها و بدست آوردن منافع هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و اخلاقی است. کثرت‌گرایی فرهنگی، محدودیت‌هایی برای هر فرهنگ در نظر می‌گیرد و با توجه به نیاز «خود انتقادی»^۱ هر فرهنگ، به گفتمان‌های درون فرهنگی تأکید می‌کند. هر فرهنگی قابل ارزیابی و قضاوت است و استحقاق احترام به این مفهوم نیست که جملگی عقاید، رفتارها و آداب و رسوم فرهنگی آنها از لحاظ اخلاقی دارای ارزش و مصون از انتقاد است (maiz, 2006: 18).

گفت‌وگو از رواداری سرچشمه می‌گیرد. رواداری^۲ (تساهل) یک مفهوم کلیدی در فلسفه سیاسی و اجتماعی مدرن است و عمل به آن از اجزای اساسی جامعه‌های لیبرال و کثرت‌گرا به شمار می‌رود. رواداری یعنی؛ احترام گذاشتن به تفاوتی که به کثرت‌گرایی عقیدتی، فکری، فلسفی، فرهنگی و سیاسی در جامعه می‌انجامد. گفت و گو در این مفهوم به جای عدم بردباری و یا حتی بردباری سلبی، به هم‌نگری و همکاری ایجابی معطوف است و این به معنای آن است که «دیگری را نباید فقط تحمل کرد، بلکه باید با دیگری کار کرد» (خانیک، ۱۳۹۰: ۴).

رواداری به مفهوم تحمل و بردباری اجباری یک اندیشه یا رفتار متفاوت نیست و به همین دلیل، رابوسن اتین^۳ در سخنرانی خود در ۲۲ اوت ۱۷۸۹ در مجلس ملی فرانسه، رواداری را محکوم کرد و خواستار حذف آن از اعلامیه حقوق بشر شد. به اعتقاد وی، رواداری واژه‌ای است که شهروندان را همچون بزهکارانی که بخشوده می‌شوند درخور ترحم می‌شناسد (ژاندرن، ۱۳۷۸: ۲۵). انگ این ویژگی بر رواداری، نه تنها دفاع از برابری حقوق شهروندان نیست بلکه مدارا با دیگری است و هر لحظه می‌توان از آن چشم پوشید (همان، ۲۵). رواداری، عملی مثبت، پویا و قدرتمند است که منجر به حمایت، اعتلاء و ارتقاء اندیشه یا رفتار متفاوت می‌گردد. رواداری، لازم و امکان‌پذیر است، چون میان انسان‌ها تفاوت وجود دارد.

چنانچه گفت و گو را تلاش برای از میان بردن روند یا نظام تک‌گفتاری بدانیم، گفت و گو می‌تواند بین احزاب، اقوام، جنبش‌های مختلف اجتماعی و بین نسل‌های مختلف انجام گیرد (مطالعات ملی، ۱۳۸۱: ۲۱۵). پیش‌شرط چنین گفت و گویی بین فرهنگ‌ها و اندیشه‌های مختلف، پذیرش «حق برابر» برای طرفین گفت و گو به منظور درک متقابل و پرهیز از هضم، حذف و یکسان‌نگاری است. طرفین صحبت باید ضمن احترام متقابل به ارزش‌های فرهنگی یکدیگر، از طرد و تخطئه هم

1. self- Criticism

2. Tolerance

3. Rabaut saint Etienne

بپرهیزند. لازمی این کار، کنار گذاشتن هوس انتقام و جذب فرهنگ و عقاید دیگر در فرهنگ خود و پذیرش اصل تکثر و تنوع فرهنگی است (مهدی‌زاده، ۱۳۸۱: ۱۰۲ و ۱۱۰). در واقع، جهان متکثر بستر مناسب گفت و گو و مکالمه است و گفت و گو به نوبه‌ی خود، اصل تکثر را حفظ و بازآفرینی می‌کند. فلسفه‌ی گفت و گو، پذیرش این اصل است که دیگری نیز وجود دارد و به همان اندازه می‌تواند واجد حقیقت باشد (همان، ۹۳).

در حوزه‌ی بین‌المللی اسنادی در ارتباط با تنوع فرهنگی تصویب شده است. سازمان بین‌المللی یونسکو که داعیه‌ی حفاظت از تنوع فرهنگی در عرصه‌ی جهانی را دارد، تاکنون اعلامیه جهانی تنوع فرهنگی (۲۰۰۱) و کنوانسیون حفظ و ترویج تنوع جلوه‌های فرهنگی (۲۰۰۵) را در این زمینه تصویب کرده است. در اعلامیه جهانی تنوع فرهنگی (۲۰۰۱)، تنوع فرهنگی به عنوان میراث مشترک بشریت در راستای ارتقای گفت و گو بین فرهنگ‌ها تعریف شده است. طبق ماده یک این اعلامیه، تنوع فرهنگی به عنوان منبعی برای تبادل، نوآوری و خلاقیت به همان اندازه برای بشریت مفید است که تنوع زیستی برای طبیعت لازم و مفید است. به موجب ماده ۴ این اعلامیه، دفاع از تنوع فرهنگی بشری یک واجب اخلاقی است که بیانگر تعهد به حقوق و آزادی‌های بنیادین بشر به ویژه حقوق اقلیت‌ها و مردمان بومی است و تضمین تنوع، جزء لاینفک احترام به کرامت انسانی است. پذیرش تنوع فرهنگی و تکثر فکری، ارزش‌های ملی و بین‌المللی را ارتقا می‌دهد و راه را بر تک‌گویی بسته و مسیر گفت و گو و دیالوگ را فراهم می‌کند. به دیگر بیان، زمینه‌ی مشترکی را فراهم می‌کند که هیچ فرهنگی نمی‌تواند تک‌گویی کند (Unesco, 2009).

در سال ۲۰۰۵ کنوانسیون حفظ و ترویج تنوع جلوه‌های فرهنگی^۱ تأکید کرد که تنوع فرهنگی یکی از محرک‌های توسعه برای اجتماعات مختلف است. از این رو، ۲۱ می، از سوی یونسکو به عنوان «روز جهانی تنوع فرهنگی برای گفت و گو و توسعه» نامگذاری شده و هدف از این کار «تعمیق فهم ارزش‌های تنوع فرهنگی و ترویج گفت و گوی بین فرهنگی» عنوان شده است (Unesco, 2010). به موجب ماده یک این کنوانسیون، حفظ و ترویج تنوع فرهنگی فقط در پرتو تضمین حقوق بشر و آزادی‌های اساسی مانند آزادی بیان، اطلاعات و ارتباطات و آزادی افراد

1. Convention on the protection and promotion of the diversity of cultural Expressions

در اکثر متون فارسی، عبارت بالا به عنوان «تنوع بیان‌های فرهنگی» ترجمه شده است، در حالی که ترجمه دقیق و صحیح آن «تنوع جلوه‌ها یا مظاهر فرهنگی» است. با توجه به ویژگی فرهنگی کنوانسیون، اصطلاحات به کار رفته در آن باید از منظر حقوقی به طور دقیق تبیین شود. مظاهر یا جلوه‌های فرهنگی امری کلی‌تر از «بیان» بوده و تمام «هویت فرهنگی» یک گروه را مورد حمایت قرار می‌دهد.

برای انتخاب بیان‌های فرهنگی امکان پذیر است. این کنوانسیون بازتاب تلاش جامعه‌ی جهانی است تا متعاهدین را به بنا کردن یک سیستم تکثرگرایی فرهنگی ملزم کند.^۱

امروزه دولت‌ها بر اساس پذیرش یا عدم پذیرش کثرت‌گرایی فرهنگی، دو رویکرد متفاوت اتخاذ کرده‌اند. اگر تنوع فرهنگی به عنوان یک ارزش، مورد قبول نظری و عملی قرار گرفته باشد، تفاوت‌های فرهنگی اقلیت‌ها نیز پذیرفته می‌شود، در غیر اینصورت نه تنها پذیرفته نمی‌شود، بلکه ممکن است با پاسخ‌های رسمی سرکوب شود.

اگر کثرت‌گرایی فرهنگی مورد پذیرش قرار گیرد، هنجارهای وابسته به پدر سالاری فرهنگ غالب از رویه‌های پدرسالارانه فرهنگ‌های اقلیت حمایت می‌کند. از این حمایت به «اثر همگرایی»^۲ یاد می‌شود (Song, 2007: 6). این رویکرد حمایتی به حوزه نظام عدالت کیفری، نیز وارد شده است. امروزه بعضی دولت‌ها، صراحتاً یا تلویحاً از هنجارهای پذیرفته شده گروه‌های اقلیت حمایت می‌کنند. جلوه‌ای از این حمایت در حقوق کیفری، پذیرش دفاع فرهنگی است (Ibid). در مواردی، هنجارهای وابسته به پدرسالاری گروه‌های اقلیت به عنوان دفاع در دادرسی کیفری پذیرفته می‌شود و دولت‌ها آگاهانه رویه‌های اقلیت‌ها را می‌پذیرند.

به رغم توجیهات پیش گفته، پذیرش دفاع فرهنگی بر مبنای گفتمان کثرت‌گرایی فرهنگی، از انتقاد و ایراد مصون نمانده است. در هزاره جدید، کثرت‌گرایی فرهنگی به عنوان یک گفتمان مبتنی بر تئوری لیبرال و جامعه محور مطرح شده است، لکن به طور فزاینده‌ای مورد چالش و انتقاد قرار گرفته است (Jie Qi, 2011: 36). کثرت‌گرایی فرهنگی در عین حال که داعیه‌ی تأمین حقوق اقلیت‌ها را دارد، از جهت آثار و نتایج ناشی از نابرابری اجتماعی به ویژه در ارتباط با خود اقلیت‌ها مورد چالش و مناقشه قرار گرفته است؛ زیرا مبتنی بر ارزش برابر قائل شدن برای همه فرهنگ‌ها است (Gidoomal, 2003: 1056).

بسیاری از انتقادات از سوی فیلسوفان سیاسی در ارتباط بین لیبرالیسم و کثرت‌گرایی فرهنگی مطرح شده است. باری^۳ از منتقدان کثرت‌گرایی فرهنگی در مقاله «فرهنگ و برابری»^۴، از مفهوم دموکراتیک-لیبرال عدالت دفاع می‌کند که تفاوت‌های فرهنگی را نادیده می‌گیرد. وی تحمل بی-عدالتی را بنام کثرت‌گرایی فرهنگی به دیده انتقاد می‌نگرد و معتقد است که نتیجه پذیرش کثرت-

۱. برخی کشورهای آسیایی از جمله، اردن، کویت، عمان، هند، سوریه و تاجیکستان به کنوانسیون ملحق شده‌اند، ولی کشور جمهوری اسلامی ایران به آن ملحق نشده است.

2. congruence effect

3. Barry

4. Cultural and Equality

گرایی فرهنگی (پذیرش همه فرهنگ‌ها)، رفتار نابرابر، تبعیض جنسیتی و بی‌عدالتی است. لذا فرهنگ و برابری، اساساً باهم ناسازگار هستند (McGoldrick, 2005: 38).

به طور مشابه، دلانتی^۱ معتقد است دموکراسی لیبرال و کثرت‌گرایی فرهنگی باهم سازگار نیستند؛ زیرا اولی مبتنی بر برابری و دومی مبتنی بر تنوع و اختلاف است (Ibid). چگونه می‌توان در عین ارزش قائل شدن برای فرهنگ‌های مختلف، از برابری در مقابل قانون سخن گفت؟ آیا تفاوت، لزوماً رفتار متفاوت را نمی‌طلبد؟

در مقابل، بسیاری از لیبرال‌های مدافع کثرت‌گرایی فرهنگی با تمرکز بر نابرابری میان گروه‌های فرهنگی مختلف، معتقدند که رفتار برابر با اقلیت‌ها نیازمند حمایت‌های ویژه جهت تضمین آزادی‌ها و فرصت‌هایی است که اعضای گروه اکثریت قبلاً از آنها بهره‌مند شده‌اند (Ibid: 3). معضل اساسی ناشی از تعارضی است که برای دسترسی به برابری برای همه‌ی گروه‌های فرهنگی ظهور می‌کند. نویسندگان فمینیست معتقدند کثرت‌گرایی فرهنگی برای زنان مناسب نیست؛ زیرا این گفتمان در زمینه‌ی برقراری برابری در حوزه‌های مختلف از جمله برابری جنسیتی با چالش مواجه است (Ibid: 37). در مقابل، کثرت‌گرایان معتقدند که بسیاری از دفاع‌های فرهنگی، ادعا برای تبریئه کامل یا معافیت از مجازات نیست، بلکه درخواست‌هایی برای در نظر گرفتن ملاحظات فرهنگی است که نقش مستقیمی در شکل‌گیری حالت ذهنی متهمان (عنصر روانی) دارد. اگر سنت‌های فرهنگی متهم بی‌اهمیت فرض شود، حالت ذهنی او که از سنت‌های فرهنگی و هنجارهای وابسته به پدر سالاری شکل گرفته است، تأثیری در رفع مسئولیت کیفری یا کاهش مجازات ندارد. به منظور تأمین و تضمین مفهوم «برابری در مقابل قانون» و «دسترسی برابر اقلیت‌ها به مکانیزم‌های دفاعی»- که برای اعضای اکثریت به رسمیت شناخته شده است- دلیل فرهنگی و ملاحظات فرهنگی باید مجاز شناخته شود.

موضوع چالش برانگیز دیگر در ارتباط با کثرت‌گرایی فرهنگی، تعارض احتمالی است که با اصول حقوق بشر پیدا می‌کند. عمده‌ترین مناقشه در خصوص پذیرش کثرت‌گرایی فرهنگی و نقض حقوق بشر از سوی فمینیست‌ها مطرح شده است. در سال‌های اخیر برخی نویسندگان فمینیسم با تندخویی‌های بسیار از کثرت‌گرایی فرهنگی انتقاد کرده و معتقدند کثرت‌گرایی فرهنگی نه تنها رفتارهای سرکوبگر علیه گروه‌های اقلیت را تشدید کرده و مشروعیت می‌بخشد، بلکه تهدیدی علیه دموکراسی و حقوق بشر فردی به شمار می‌رود (Beckett and Macey, 2001: 309). برخی آنها بر این باورند که حقوق زنان در فرآیند اعتبار بخشی به حقوق فرهنگی گروه‌ها نقض می-

1. Delanty

شود (Winter, 2006: 381). این انتقادهای به ویژه در ارتباط با مباحث حقوق زنان، مذهب، فرهنگ و حقوق بشر مطرح می‌شود.

از دیدگاه مدافعان حقوق زنان، اقتضای کثرت گرایی فرهنگی، احترام گذاشتن به همه یا حداقل تحمل همه‌ی انواع رفتارها یا رویه‌های فرهنگی است، در حالی که پذیرش دلیل فرهنگی (دفاع فرهنگی) - که از سوی مردان در دفاع از اتهام جرایم خشونت‌بار علیه زنان ارائه می‌شود - موجب نقض حقوق زنان و رفتار نابرابر با آنها می‌شود (maiz, 2006: 18).

فمنیست‌ها استفاده از دلیل فرهنگی را - که منجر به تخفیف مجازات می‌شود - مورد انتقاد قرار می‌دهند، در حالی که دفاع فرهنگی متهمان جرایم خشونت‌بار علیه زنان، به ویژه زمانی که با هنجارهای وابسته به پدرسالاری تشدید می‌شود، قابل قبول به نظر می‌رسد. این معضل دوگانه نه فقط شامل رویه‌های آزاردهنده اقلیت‌های فرهنگی می‌گردد - که بر مبنای آن دفاع فرهنگی مجاز شناخته می‌شود - بلکه معضل رویه‌ها و هنجارهای جنسیتی در جامعه بزرگتر است که با حاکمیت رویکردهای مردانه، نابرابری میان حقوق زنان و مردان را تشدید می‌کند.

حقوق بین‌الملل پاسخی برای تعارض‌های موجود میان حقوق بشر و فرهنگ یا بین برابری و فرهنگ ارائه می‌کند. قواعد حقوق بشر بین‌المللی در مواقعی که ادعاهای فرهنگی، اصول برابری و آزادی را نقض می‌کند، محدودیت‌هایی بر آن وارد می‌کند (McGoldrick, 2005: 54). به موجب ماده ۴ اعلامیه جهانی تنوع فرهنگی: «... هیچ کس نباید از تنوع فرهنگی به عنوان ابزاری علیه حقوق بشر استفاده کند و یا دامنه‌ی کاربرد آن را محدود نماید؛ با توجه به اینکه حقوق بین‌الملل متضمن اجرای حقوق بشر است». در ماده ۵ اعلامیه مذکور آمده: «... همه‌ی افراد حق دارند فرهنگ مورد علاقه خود را در زندگی پیش گیرند، آنها حق دارند فرهنگ خود و اعمال فرهنگی وابسته به فرهنگ‌شان را اجرا کنند تا جایی که به حقوق و آزادی‌های بنیادی بشری لطمه‌ای وارد نکند». همچنین بر اساس ماده ۲ کنوانسیون حفظ و ترویج تنوع جلوه‌های فرهنگی: «حفظ و ترویج تنوع فرهنگی فقط در پرتو تضمین حقوق بشر و آزادی‌های اساسی... امکان‌پذیر است. هیچ کس نباید از مقررات این کنوانسیون برای تضييع یا محدود کردن حقوق بشر و آزادی‌های اساسی انسان مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشر یا تضمین شده در حقوق بین‌الملل استفاده کند».

رویه قضایی حقوق بشر بین‌المللی پیشنهاد می‌کند که در موارد تعارض میان حقوق بشر و فرهنگ، اصول «برابری و آزادی» باید هنجارهای حاکم باشد. در سطح دادگاه‌های بین‌المللی، در تمامی پرونده‌هایی که میان قواعد حقوق بشر و برابری جنسیتی اختلاف می‌شود، دفاع فرهنگی و مذهبی پذیرفته نمی‌شود (Ibid). کمیته حقوق بشر نیز صراحتاً این دیدگاه را پذیرفته است که

نگرش‌های سنتی، تاریخی، مذهبی یا فرهنگی نباید در توجیه نقض حق برابری زنان در مقابل قانون مورد استفاده قرار گیرد (Ibid).

از منظر قواعد حقوق بشر، گروه‌های اقلیت نمی‌توانند بر مبنای فرهنگ خود، حقوق دیگران را نقض کنند. به طور خاص، استفاده از فرهنگ، مجوز رفتار خشونت‌بار علیه تمامیت جسمانی نخواهد بود. برخی نویسندگان معتقدند کثرت‌گرایی فرهنگی در ارتباط با گروه‌های مختلف اقلیت، به توسعه «دسیسه سکوت»^۱ منجر می‌شود و بسیاری از موارد خشونت و قتل در رسانه‌ها گزارش نمی‌شوند (Beckett and Macey, 2001: 311). این موضوع نشان می‌دهد که نابرابری اقلیت‌ها، عمیقاً ریشه در فرهنگ، ساختارهای پیچیده رفتارهای پدرسالاری، مذهب و ایدئولوژی حاکم بر هر اجتماع دارد و بدون مقابله با این چالش‌ها برطرف نخواهد شد.

حاکمیت قواعد حقوق بشر بر فرهنگ، به مفهوم نادیده گرفتن تفاوت‌های فرهنگی نیست، بلکه این قواعد در مواقعی که ادعاهای فرهنگی، اصول برابری و آزادی را نقض می‌کند، محدودیت‌هایی بر آن وارد می‌کند. فمنیست‌ها در انتقاد از گفتمان کثرت‌گرایی فرهنگی راه افراط در پیش گرفته‌اند؛ زیرا دفاع فرهنگی از سوی متهمان وابسته به گروه‌های اقلیت موجب اباحه عمل مجرمانه و تبرئه آنان نمی‌شود و فقط ممکن است در حدود مسئولیت کیفری آنان مؤثر باشد. به علاوه، مواردی وجود دارد که قانونگذار برای دفاع از حقوق زنان مداخله حمایت‌محور کرده است، مثلاً در جایی که قانونگذار سقط جنین و یا نوزاد محصول زنا یا تجاوز به عنف و حتی جنین ناقص الخلقه را توسط مادر جرم نمی‌داند^۲ یا مستحق برخورداری از کیفیات مخففه مجازات می‌شمارد؛ پاسخ فمنیست‌ها به این بُعد مثبت از کثرت‌گرایی فرهنگی چیست؟ فمنیست‌ها حق دارند از برابری زن و مرد در شرایط برابر دفاع کنند، اما به این بهانه نمی‌توانند اصل کثرت‌گرایی را نفی کرده و یا از این گفتمان مصادره به مطلوب کنند.

1. Conspiracy of silence

۲. در حقوق ایران نمونه‌ای از این قوانین حمایت‌محور از زنان در بحث سقط جنین پیش بینی شده است. به موجب ماده واحده قانون سقط درمانی مصوب ۱۳۸۴/۳/۱۰: «سقط درمانی با تشخیص قطعی سه پزشک متخصص و تایید پزشک قانونی مبنی بر بیماری جنین که به علت عقب افتادگی یا ناقص الخلقه بودن موجب حرج مادر است و یا بیماری مادر که با تهدید جانی مادر توأم باشد قبل از ولوج روح (۴ ماه) با رضایت زن مجاز می‌باشد و مجازات و مسئولیتی متوجه پزشک مباشر نخواهد بود. متخلفین از اجرای مفاد این قانون به مجازات‌های مقرر در قانون مجازات اسلامی محکوم خواهند شد». و به موجب تبصره ماده ۷۱۸ قانون مجازات اسلامی: «هرگاه جنینی که بقای آن برای مادر خطر جانی دارد، به منظور حفظ نفس مادر سقط شود، دیه ثابت نمی‌شود».

در ادامه، رویکرد نظام عدالت کیفری آمریکا و ایران را در خصوص دلیل فرهنگی مورد بررسی قرار می‌دهیم و ذیل هر مبحث، گفتمان تقنینی- قضایی این کشورها را به صورت تلفیقی تبیین می‌کنیم.

۳. دفاع فرهنگی در نظام عدالت کیفری آمریکا

در حوزه‌ی عدالت کیفری، ارائه یک چارچوب تحلیلی از دفاع فرهنگی به لحاظ مشکلات مفهومی، اجتماعی و ایدئولوژیکی حاکم بر موضوع مشکل به نظر می‌رسد. در جامعه‌ی آمریکا، این تفکیک به طور تاریخی برقرار شده است که سفیدپوستان - که فرهنگ غالب را تشکیل داده‌اند - به عنوان شهروندان یا خودی‌ها و اقلیت‌ها به عنوان دیگران یا غیرخودی‌ها موسوم هستند (Daina, 1994: 1055). بر این اساس، جامعه‌ی آمریکا در ارتباط با مدیریت گروه‌های اقلیت، سه رهیافت نظری و عملی متفاوت را اتخاذ کرده است: رهیافت پذیرش همراه با اعمال محدودیت دفاع فرهنگی^۱، رهیافت انکار دفاع فرهنگی که از طریق همگون‌سازی صورت می‌گیرد^۲ و رهیافت بینابین که در موارد تشابه فرهنگ گروه اقلیت با اکثریت، دفاع فرهنگی را می‌پذیرد^۳ (Ibid: 1057). بر اساس رهیافت اول، دفاع فرهنگی موجب زوال وصف مجرمانه نمی‌شود، ولی یک عامل معافیت رسمی از مجازات شناخته می‌شود. براساس رهیافت دوم، اینکه متهم بتواند با توجه به زمینه‌های فرهنگی خودی از مجازات معاف شود، کاملاً مردود است. طبق رهیافت بینابین، تفاوت‌های فرهنگی در صورت مشابهت با فرهنگ غالب به رسمیت شناخته می‌شود و در موارد تعارض با آن مورد توجه قرار نمی‌گیرد (Ibid: pp 1097-1113).

در نظام حقوقی آمریکا، هیچ قانونی به طور رسمی دلیل فرهنگی را به عنوان دفاع به رسمیت نشناخته است، ولی توجه به ملاحظات فرهنگی گروه‌های اقلیت، منع هم نشده است (song, 2007: 87). به همین خاطر، دلیل فرهنگی در مراحل مختلف رسیدگی‌های قضایی مورد توجه قرار گرفته است. در رویه‌ی قضایی اکثر ایالات متحده آمریکا در ارتباط با ادعاهای فرهنگی اقلیت‌ها، رهیافت بینابین پذیرفته شده است. طبق این رهیافت، محاکم قضایی تفاوت‌های فرهنگی اقلیت‌ها را در مواردی که با فرهنگ غالب مشابهت داشته باشد، می‌پذیرند و در موارد تعارض فرهنگی، آن را رد می‌کنند (Daina, 1994: 1113). به دیگر بیان، رسمیت بخشیدن به تفاوت‌های فرهنگی اقلیت - ها به موارد انطباق و همگرایی با فرهنگ غالب فروکاسته می‌شود. اگر در مواردی با دفاع فرهنگی، مسئولیت کیفری متهمان اقلیت کاهش یافته یا مجازات او تخفیف می‌یابد، در خصوص متهمان

1. The affirmative defense position correlate to exclusion
2. The anti-defense position correlate with assimilation
3. Intermediate hybrid correlate with the difference-as-sameness

فرهنگ غالب نیز تفسیر و تصمیم قضایی مشابه صورت می‌گیرد؛ زیرا مبانی استدلال دادگاه در صدور حکم در فرهنگ غالب نیز وجود دارد.

در ادامه با بررسی چند پرونده، رویکرد نظام قضایی برخی ایالات متحده آمریکا را در قبال دفاع فرهنگی بررسی می‌کنیم:

در سال ۱۹۸۴، مرد ۲۳ ساله‌ای بنام «موا»^۱، دختر هم تبار خودش به نام «ژیونگ»^۲ را از محوطه دانشگاه ربود و وی را مجبور به برقراری رابطه جنسی نمود. ژيونگ پس از این واقعه از مرتکب به اتهامات آدم‌ربایی و تجاوز به عنف شکایت کرد. مرتکب در دفاع از خود به یکی از رسوم سنتی همونگ بنام «ازدواج از طریق تسخیر»^۳ متوسل شد که بر اساس این فرهنگ، دختر به رغم داشتن رضایت قلبی باید در برابر خواسته مرد مقاومت نشان دهد. او بر اساس هنجارهای فرهنگی خود، ادعا کرد که تصور نمی‌کردم مقاومت ژيونگ بیانگر عدم رضایت او باشد (song, 2007: 87). در واقع، وی عدم رضایت ژيونگ را به «اشتباه قابل قبول»^۴ به عنوان بخشی از رسم ازدواج از طریق تسخیر در نظر گرفته بود و مدعی بود این «اشتباه موضوعی»^۵، قصد او را در ارتکاب رفتار مخدوش کرده است (Ibid: 89).

در حالی که در ایالات متحده، تجاوز به عنف، جرم محسوب می‌شود، مرتکب در دفاع از خود بیان کرد، در فرهنگ همونگ تجاوز به عنف جرم نیست. دادستان با تحقیق از خانواده ژيونگ به صحت وجود آداب و رسوم ازدواج از طریق تسخیر در آن فرهنگ پی برد و اتهام آدم‌ربایی و تجاوز به عنف را رد کرد. دفاع فرهنگی در این پرونده نقش مهمی ایفا کرد. قاضی دادگاه عالی بخش فرنسو، برای تخفیف مجازات مرتکب، چنین استدلال کرد: «چهل به قانون اصولاً عذر محسوب نمی‌شود و استناد به فرهنگ دیگر موجب زوال وصف مجرمانه تجاوز به عنف که طبق قانون آمریکا جرم محسوب می‌شود، نخواهد بود. از این حیث دفاع فرهنگی نباید به عنوان یک (دفاع محض)^۶ یا (دفاع رسمی)^۷ در مرحله محاکمه مورد پذیرش قرار گیرد، اما می‌تواند به عنوان یک عامل مخففه در مرحله تعیین کیفر مورد توجه قرار گیرد. در این پرونده، تعلق مرتکب به فرهنگ دیگر و ارتکاب جرم تحت هنجارهای فرهنگی خودی، رکن روانی جرم را مخدوش کرده است؛ بنابراین، دلیل

1. Moua

2. Xiong

3. Marriage by Capture

4. Reasonable mistake

5. Mistake of fact

6. Pure defense

7. Formal cultural defense

فرهنگی موجب تغییر عنوان مجرمانه از آدم ربایی به بازداشت غیرقانونی و تخفیف در مجازات خواهد شد...» (Ibid: 91).

در یک پرونده، دونگ لیو چن^۱ پس از آن که متوجه شد همسرش شوهر دیگری نیز دارد با چند ضربه سنگین چکش او را به قتل رساند. دادستان متهم را به قتل عمد درجه دو تحت تعقیب قرار داد، ولی قاضی او را به اتهام خفیف‌تر؛ یعنی قتل غیرعمد درجه دو محکوم کرد. سپس دادگاه عالی نیویورک با در نظر گرفتن زمینه‌های فرهنگی متهم و با این استدلال که در فرهنگ چین مسئولیت کیفری برای قتل همسر در چنین وضعیتی از قتل عمد به غیر عمد کاهش می‌یابد، وی را به پنج سال تعلیق مراقبتی - که خفیف‌ترین مجازات ممکن برای قتل غیرعمد درجه دو است - محکوم کرد (Daina, 1994: 1053).

در پرونده‌ی دیگری، یک پدر مسلمان آلبانیایی دختر چهار ساله‌ی خود را در یک ورزشگاه عمومی لمس نمود. دادستان با این استدلال که تماس جنسی با هدف ارضاء جنسی صورت گرفته است، او را به جرم سوءاستفاده جنسی از فرزند تحت تعقیب قرار داد. وقتی متهم در دادگاه کیفری تگزاس تحت تعقیب قرار گرفت، شاهدانی از فرهنگ آلبانی در دادگاه حضور یافتند و بیان کردند در فرهنگ آن‌ها این رفتار نشان‌دهنده محبت پدر به فرزند است. در نتیجه، دادگاه متهم را از اتهام انتسابی تبرئه کرد (Renteln, 2005: 50-51).

در قسم دیگری از تأثیر رویه‌های فرهنگی بر دفاع متهمان وابسته به اقلیت، متهم به خاطر وابستگی‌های فرهنگی و التزام به آن، مرتکب جرم می‌شود. از این موضوع به «دفاع فرهنگی تحریک»^۲ یاد می‌شود. این نوع دفاع، ناظر به حالتی است که شخصی به جهت عصبانیت ناشی از بی‌احترامی و توهین شدید به او یا خانواده‌اش یا هنجارهای فرهنگی وابسته به او، مرتکب قتل دیگری می‌شود (Torry, 2001: 309). در این موارد وابستگی‌ها و وضعیت فرهنگی متهم او را مجبور به ارتکاب جرایم خشونت بار می‌کند و به لحاظ علت شناسی، جرم برخاسته از فرهنگ متعلق به متهم است. در همین ارتباط در پرونده‌ای، یک مهاجر چینی ساکن آمریکا، پس از اطلاع از روابط جنسی پنهان همسرش وی را به قتل رساند. متهم در دفاع از خود بیان کرد که در فرهنگ چین، اعمال خشونت، پاسخی پذیرفته شده در مقابل خیانت همسر به شمار می‌رود و مدعی فقدان عمد در قتل همسرش شد. قاضی پرونده پس از تحقیق در مورد این وضعیت فرهنگی، مرتکب را با تغییر عنوان مجرمانه از قتل عمد به قتل غیر عمدی درجه دو، به پنج سال حبس تعلیقی محکوم کرد و مجازات او را تخفیف داد (song, 2007: 87). در پرونده دیگری، خانم فومیکو کیمورا^۳ پس از

1. Dong-Lu chen

2. Cultural defense of provocation

3. Fumiko Kimura

اینکه متوجه خیانت همسرش شد، تصمیم به خودکشی گرفت. وی خود و دو فرزندش را به دریا انداخت، ولی خودش نجات یافت و دو فرزندش در آب غرق شدند. پس از تعقیب او به اتهام قتل، وی همراه با تعداد زیادی از ژاپنی‌های مقیم در ایالات متحده مدعی شدند که در چنین وضعیتی، خودکشی خود و فرزندان در جامعه‌ی ژاپن، امری متداول و مرسوم است. دادگاه با توجه به دلیل فرهنگی، متهم را به پنج سال تعلیق مراقبتی همراه با مشاوره روان پزشکی محکوم کرد (Daina, 1994: 1116). گرچه رویه قضایی آمریکا، دفاع فرهنگی تحریک را به طور رسمی مبنایی برای برائت متهم قرار نمی‌دهند، بسیاری از قضات، آن را در زمان تعیین کیفر برای تخفیف مجازات مرتکب در نظر می‌گیرند (Torry, 2001: 309).

با تشریح مثال‌های مذکور در نظام قضایی برخی ایالات آمریکا، مشخص گردید هرچند رویکرد منسجم و مثبتی در قبال پذیرش دفاع فرهنگی متهمان وابسته به گروه‌های اقلیت اتخاذ شده است، هیچ‌گاه عامل موجهه به شمار نرفته و موجب اباحه عمل نمی‌گردد. در این نظام، دفاع فرهنگی گاهی موجب تغییر عنوان مجرمانه و گاهی به عنوان عامل تخفیف مجازات در نظر گرفته می‌شود.

۴. دفاع فرهنگی در نظام عدالت کیفری ایران

در قلمرو ایران، گونه‌های مختلف اقلیت قومی، زبانی، فرهنگی و مهاجران حضور دارند که دارای آداب و رسوم و فرهنگ خاص خود هستند. در ارتباط با حقوق گونه‌های اقلیت در حوزه‌ی حقوق کیفری، قانونگذار رویکرد «چشم‌پوشی بر فرهنگ»^۱ را در پیش گرفته است و به ندرت می‌توان مواردی از انعکاس گفتمان کثرت‌گرایی فرهنگی را در این حوزه از نظام حقوقی مشاهده کرد. به نظر می‌رسد در حقوق کیفری ایران، رهیافت انکار و همگون‌سازی تفاوت‌های فرهنگی اقلیت‌ها اتخاذ شده است. مهمترین عامل عدم توجه به تفاوت‌های فرهنگی گروه‌های اقلیت در نظام حقوقی ایران، خاص‌گرایی فرهنگی نظام حقوقی است. قانونگذار کیفری ایران، هیچ توجهی به تفاوت‌های فرهنگی گروه‌های اقلیت نداشته و اساساً ملاحظات فرهنگی در تدوین قوانین، مورد توجه نبوده است. با توجه به اصول قانون اساسی ایران از جمله اصول ۴، ۲۰، ۷۲ و ۸۵، چنین برداشت می‌شود که دغدغه اصلی قانونگذار در تدوین قوانین، رعایت موازین اسلامی است. حتی در اصل ۲۰ ق.ا که از «حقوق انسانی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی برابر همه افراد ملت» سخن به میان آمده، به قید «رعایت موازین اسلامی» مقید شده است. در یک جامعه اسلامی، انتظار می‌رود که قانونگذار، موازین اسلامی را در تدوین قوانین رعایت کند، اما تمرکز بر این مؤلفه، نباید موجب چشم‌پوشی بر سایر مؤلفه‌های مهم و اساسی از جمله ملاحظات فرهنگی در فرآیند قانون‌گذاری

1. Culture-blind approach

گردد. متکثر و ناهمگن بودن جامعه از لحاظ فرهنگی یا قومی، نباید دستاویز قانون‌گذار برای تدوین مقررات، بدون توجه به وجدان عمومی باشد.

با ملاحظه مواد عمومی قانون مجازات اسلامی، گرچه قانون‌گذار در پیش‌بینی برخی مکانیزم‌های ارفاقی و تشویقی، مانند تخفیف مجازات و تعلیق اجرای مجازات، صراحتاً تفاوت‌های فرهنگی گروه‌های اقلیت را مورد توجه قرار نداده است، در برخی مواد و عبارات قانونی می‌توان به نوعی این تفاوت‌های فرهنگی را به عنوان مصداق، گنجانید. برای مثال، به موجب بند (پ) ماده ۳۸ قانون مجازات اسلامی یکی از جهات تخفیف مجازات، «اوضاع و احوال خاص مؤثر در ارتکاب جرم، از قبیل رفتار یا گفتار تحریک‌آمیز بزه دیده یا وجود انگیزه شرافت‌مندانه در ارتکاب جرم» پیش‌بینی شده است. این جهت تخفیف مجازات، کلی بوده و مصداق دفاع فرهنگی را نیز شامل می‌شود. یا به موجب ماده ۴۰ ق.م.ا پیش شرط اعمال مکانیزم تعویق صدور حکم، ملاحظه وضعیت فردی، خانوادگی، اجتماعی و سوابق و اوضاع و احوالی است که بر مبنای آنها جرم واقع شده است. مقام قضایی می‌تواند بر همین مبنا، اجتماع فرهنگی متعلق به مرتکب و آداب و رسوم آنها را که مؤثر در ارتکاب جرم بوده مورد نظر قرار دهد.

در ادامه با بررسی چند پرونده در ارتباط با اقلیت‌ها، رویکرد نظام قضایی ایران را در ارتباط با دفاع فرهنگی تبیین می‌کنیم:

در پرونده‌ای شبیه آنچه در محاکم آمریکا مطرح شده بود و در نهایت دفاع فرهنگی متهم و استناد به «آداب و رسوم ازدواج از طریق تسخیر»، موجب تغییر عنوان مجرمانه آدم‌ربایی به توقیف غیر قانونی و تخفیف مجازات مرتکب گردید، در نظام قضایی ایران نیز مطرح شده است. در پرونده‌ای که در سال ۱۳۸۶ مطرح شد^۱، شخصی از اقلیت‌های قومی - زبانی (در محل وقوع جرم به عنوان اقلیت فرهنگی) اهل اردبیل و ساکن بخش گلستان (از توابع شهرستان اسلامشهر) به اتهام آدم‌ربایی و تجاوز به عنف، تحت تعقیب قرار گرفت. متهم به همراه خواهرش، دختر مورد علاقه خود را در راه مدرسه ربود و بعد از انتقال به منزل پدری، او را مورد تجاوز قرار داد. در زمان وقوع جرم، برادر و مادر متهم نیز حضور داشتند. متهم در اظهارات اولیه خود بیان کرد که حدود دو سال با دختر مورد علاقه خود رابطه دوستی داشته و به طور رسمی نیز از او خواستگاری نموده، ولی با مخالفت خانواده دختر روبرو شده است. متهم پس از تفهیم اتهام تجاوز به عنف، بیان کرد: «این کار را انجام دادم تا پدر و مادرش مجبور شوند او را به عقد من درآورند. ما خانوادگی رسم داریم که بدین نحو ازدواج می‌کنیم، اگر به طور رسمی به خواستگاری دختر مورد علاقه برویم و با جواب منفی همراه

۱. این اطلاعات نتیجه مطالعه پرونده مختومه در شعبه ۷۹ دادگاه کیفری استان تهران (جانشین شعبه تجدیدنظر)، تحت کلاسه ۳۶۸/۷۹/۸۶ می‌باشد.

شود، آداب و رسوم حاکم بر قبیله ما، ربودن دختر را مجاز می‌داند». سپس قاضی دادگاه از متهم سؤال کرد: «آیا افراد متعارف و معقول جامعه برای ازدواج به عنف و زور متوسل می‌شوند؟ پس رسم و رسوم و اعتقادات و آداب شرعی اسلام چه می‌شود؟ احساسات خانوادگی، شخصی و روحی و روانی دختر چه می‌شود؟» متهم در پاسخ بیان کرد: «ربودن و تجاوز به دختر مورد علاقه به منظور اخذ موافقت او به ازدواج، امری عادی در خانواده تلقی می‌شود و ازدواج دو برادر نیز به همین منوال صورت گرفته است...».

پس از ختم رسیدگی در دادگاه بدوی، متهم به اتهام آدم بایی به ۱۵ سال حبس محکوم شد، ولی از اتهام تجاوز به عنف تبرئه گردید. در این پرونده، قاضی به دلایلی از جمله، مخالفت دلیل فرهنگی با آداب و رسوم متعارف جامعه، تعارض این آداب و رسوم با آداب شرعی اسلام و نقض حقوق بزه‌دیده، به طور کلی دفاع فرهنگی را رد نمود. گرچه متهم در نهایت از اتهام تجاوز به عنف تبرئه شد، لکن دادگاه نه بر مبنای آداب و رسوم فرهنگی، بلکه بر اساس روابط قبلی شاکی با متهم، عنصر «عنف» را محرز ندانسته است.

در پرونده‌ی دیگری، موضوع «اخذ فصل ناموسی» به عنوان یک از آداب و رسوم قبیله‌ای اقلیت‌های قومی در استان خوزستان مطرح شده است. ابتدا خلاصه‌ای از جریان پرونده را بیان می‌کنیم:

«آقایان ۱. «ج» ۲. «س» ۳. «ع» ۴. «م» همگی اهل و ساکن روستای ندافه اهواز متهم هستند به تحقق بخشیدن به عرف و عادات غلط و مخالف با شئون اسلامی و زیر سؤال بردن حاکمیت نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران از طریق اخذ فصل ناموسی به مبلغ ده میلیون ریال از خانواده شاکی آقای «ر». بدین شرح که خانم «ز» دختر متهم ردیف اول با شخصی به نام «ن» ازدواج کرده و داماد در شب زفاف متوجه می‌شود که باکره نیست و قبلاً از وی ازاله بکارت شده؛ لذا او را به خانه پدرش برگردانده و طلاق می‌دهد و خانواده دختر مدعی می‌شوند که شاکی پرونده آقای «ر» به وی تجاوز نموده و از طریق غیر مشروع ازاله بکارت کرده است. بر همین اساس، طبق رسوم عشایری، عده‌ای از جمله متهمین ردیف‌های دوم، سوم و چهارم، به این ترتیب اقدام به فصل ناموسی نموده‌اند که علاوه بر اخذ مبلغ فوق از خانواده شاکی و پرداخت مبلغی از آن به پدر دختر (متهم ردیف اول) و مبلغی به شوهر دختر که خسارت دیده است، شاکی را ملزم نموده‌اند که پس از انقضای عده طلاق دختر یا یک میلیون تومان مهر به عقد خود درآورد. در پایان تحقیقات، دادسرای انقلاب اسلامی اهواز در کیفرخواست شماره ۷۴۸۰ - ۷۳/۴/۲۵ بزه انتسابی به متهمین (اخذ فصل ناموسی) را محرز دانسته و تقاضای صدور حکم مقتضی نموده است» (بازگیر، ۱۳۸۱: ۲۳۶). سپس پرونده برای رسیدگی به شعبه دوم دادگاه انقلاب اسلامی اهواز ارجاع شد و این دادگاه، متهمان را به

استناد قاعده «يعزر كل من ترك واجباً او فعل محرماً» به « جرم تحقق بخشیدن به عرف و عادات غلط و مخالف با شئون اسلامی از طریق اخذ فصل ناموسی» به حبس، تبعید و جزای نقدی محکوم کرد. متهمان در لایحه تجدیدنظرخواهی بیان داشتند « رفتار آنها مصلحانه و قصدشان اصلاح بین طرفین و جلوگیری از اختلاف و درگیری بوده است...»، اما دادگاه تجدیدنظر، حکم نخستین را تأیید نمود.

در این پرونده، آیین فصل ناموسی که از آداب و رسوم مسلم اقلیت‌های قومی به شمار می‌رود و نوعی میانجی‌گری جامعه‌ی (برون سیستمی) محسوب می‌شود، نه تنها به عنوان دفاع فرهنگی مورد پذیرش قرار نگرفته، بلکه، عنوان مجرمانه مستقلی محسوب شده است. دادگاه علاوه بر رد دلیل فرهنگی، آن را به عنوان عرف و عادات غلط و مخالف با شئون اسلامی تلقی کرده است. هدف از برگزاری آیین فصل ناموسی، اصلاح ذات‌البین و جلوگیری از خشونت‌ها و درگیری‌هایی است که میان قبایل رخ می‌دهد. این‌گونه میانجیگری‌ها همان حالت کدخدامنشی و ریش سفیدی دارد که میان قبایل و اقوام طرفین درگیر در جرم، بدون رجوع به دادگستری براساس عرف و آداب و رسوم شبه قضایی محلی، اختلافات ناشی از جرم را حل و فصل می‌کنند (سماواتی پیروز، ۱۳۸۵: ۱۳۷). آیین فصل بیشتر در میان جامعه‌ی عرب‌های استان خوزستان وجود دارد که بر اساس نظریه دورکیم، بر همبستگی مکانیکی استوار است. بررسی آداب و سنن و رسوم عشایر، روستائیان و بخش عمده‌ای از شهرنشینان عرب نشان می‌دهد که از ساختار مذکور برخوردارند. آداب و سنن مربوط به مجازات‌های اجتماعی جهت کنترل اعضاء و حفظ تعادل جامعه است که از قوانین دولتی نیز ضمانت اجرای بیشتری دارد. در این نوع مجازات- که در فرهنگ عرب «فصل» نامیده می‌شود- نقش بسیار اساسی و حیاتی به زن داده شده است. زن، محور حل اکثر نزاع‌های طایفه‌ای و انحرافات فردی است که دارای دو نقش کاملاً متضاد است، از یک سو، تحت فشار آداب و رسوم قومی تن به ازدواج می‌دهد و از سویی با کار خود - که در راستای حفظ وحدت و انسجام جامعه است - خویشتن را قربانی می‌کند (نوذپور، ۱۳۷۰: ۴۵-۴۶). مقررات آیین فصل در موارد، قتل، تجاوز به عنف، زنای محصنه، ربودن زن، اهانت به زن شوهردار، ضرب و جرح، تعدی به پناهنده، فحش و ناسزا و سرقت اجرا می‌شود (همان، ۴۷).

میانجی‌گری جامعه‌ی در راستای بهبود بخشیدن به ظرفیت‌ها و توانایی‌های نهادهای مردمی و بومی (محلی) به منظور پاسخگویی به خواسته‌ها و نیازهای بزه‌دیدگان و اصلاح و بازپذیری اجتماعی بزه‌کاران پیش‌بینی شده است (سماواتی پیروز، همان: ۱۳۸). اجرای آیین فصل دارای برخی ویژگی‌های ترمیمی، از جمله وجود میانجی برای حل اختلاف و حصول سازش میان طرفین، خوداعترافی مرتکب به ارتکاب جرم و تن دادن به اجرای این آیین و پرداخت خسارت به بزه‌دیده یا

اولیام دم است. اما در نظام کیفری ایران، میانجیگری محلی زمانی اثربخش خواهد بود که نتیجه‌ی آن با آداب و رسوم جامعه کل (ملی) و مذهب رسمی در تعارض نباشد و با نظارت مقام قضایی انجام شود. در قانون جدید آیین دادرسی کیفری نیز که مکانیزم میانجیگری پیش‌بینی شده است، ارجاع آن با دستور مقام قضایی صورت می‌گیرد^۱ و نتیجه‌ی میانجیگری باید برای بررسی و تأیید نزد وی ارسال شود.^۲

در نظام کیفری ایران، ارجاع به میانجی‌گری توسط مقام قضایی و یا تأیید نتیجه‌ی میانجیگری اقلیت‌ها، دائرمدار موافقت یا مخالفت با فرهنگ ایرانی و موازین شرعی قرار دارد. اگر نتیجه میانجیگری، اشاعه فرهنگ اقلیت باشد که با فرهنگ گروه اکثریت در مخالفت و مقابله قرار گیرد، نه تنها مورد پذیرش قرار نمی‌گیرد، بلکه با اقدام واکنشی دستگاه عدالت کیفری همراه می‌شود.

از دیگر موارد مطالعات موردی در خصوص دلیل فرهنگی در نظام کیفری ایران، پرونده‌های با موضوع قتل‌های ناموسی میان اقلیت‌های قومی و زبانی است که به موجب آن، مردهای قبیله و قوم مبادرت به سلب حیات عمدی و آگاهانه از زنی می‌کنند که قواعد عشیره (قوم) را نقض نموده است. در این پرونده‌ها، چالش میان رعایت حقوق زنان و پذیرش فرهنگ قومیتی که ارتکاب جنایت را توجیه می‌کند، به راحتی قابل حل نیست؛ زیرا قاتل ناموسی به هیچ وجه اعتقادی به غیرشرعی و غیرقانونی بودن رفتار ارتكابی ندارد، بلکه آن را نوعی ادای تکلیف و وفاداری به هنجارهای قومی و قبیله‌ای می‌داند. شرع و قانون آن چیزی است که قبیله می‌خواهد و می‌پندارد.

بیشتر انتقاداتی که فمنیست‌ها به کثرت‌گرایی فرهنگی - به عنوان گفتمانی که موجب نفوذ و اعتلای چنین فرهنگ‌هایی می‌شود- وارد کرده‌اند، موضوع قتل‌های ناموسی است (meeto, 2007: 188). آن‌ها معتقدند که کثرت‌گرایی فرهنگی با تقویت مردسالاری و اعطای مجوز به آن‌ها، رفتارهای خشونت‌آمیز علیه زنان را توجیه نموده و موجب تضییع حقوق زنان می‌شود (Mullally, 2004: 627). این ایراد، به‌ویژه بر حقوق کشورهایی وارد شده است که بر اساس مؤلفه‌ی مذهب، برابری جنسیتی را نادیده می‌گیرند (Raday, 2003: 633).

۱. به موجب ماده ۸۲ قانون آیین دادرسی کیفری (مصوب ۱۳۹۲/۱۲/۴): «در جرایم تعزیری درجه شش، هفت و هشت که مجازات آنها قابل تعلیق است، مقام قضایی می‌تواند به درخواست متهم و موافقت بزه‌دیده یا مدعی خصوصی و با اخذ تأمین متناسب، حداکثر دو ماه مهلت به متهم بدهد تا برای تحصیل گذشت شاکی یا جبران خسارت ناشی از جرم اقدام کند. همچنین مقام قضایی می‌تواند برای حصول سازش بین طرفین، موضوع را با توافق آنان به شورای حل اختلاف یا شخص یا موسسه‌ای برای میانجیگری ارجاع دهد...».

۲. به موجب ماده ۸۳ قانون مذکور: «نتیجه میانجیگری به صورت مشروح و با ذکر ادله آن طی صورتمجلسی که به امضای میانجیگر و طرفین می‌رسد، برای بررسی و تأیید و اقدامات بعدی حسب مورد نزد مقام قضائی مربوط ارسال می‌شود...».

در حالی که مفاهیمی مانند مصالحه و مدارا، عفو و بخشش در میان اقوام و فرهنگ‌های مختلف - که از ریشه‌دارترین مفاهیم اعتقادی و مذهبی ایرانیان است - با سنت و فرهنگ آن‌ها عجین شده است و مایه‌های فکری لازم را برای شکل‌گیری یک دیدگاه مردمی و انسانی از عدالت کیفری را فراهم نموده است (عباسی، ۱۳۸۲: ۲۷۵-۲۶۹)، اقدام اقلیت در تقابل با مفاهیم انسانی و ارزش‌های اصیل ایرانی - اسلامی قرار دارد. این اقدام اقلیت‌ها هیچ یک از ویژگی‌های میانجیگری و روش‌های مبتنی بر مصالحه و سازش را نداشته و در «تعارض و مقابله» با فرهنگ اکثریت قرار دارد.

تعارض آداب و رسوم اقلیت‌ها با شئون اسلامی، یکی از عوامل اصلی عدم پذیرش دلیل فرهنگی در نظام کیفری ایران است. گفتمان قضایی مبتنی بر غلط بودن برخی عرف و عادات اقلیت‌ها، در راستای گفتمان فقهی است که بر مبنای آن، فقها عرف را به دو نوع صحیح و فاسد تقسیم می‌کنند: «عرف صحیح، عبارت است از روشی که بین مردم متداول و معمول گردیده و با نصوصی و ادله و قواعد شرعی مخالفت نداشته باشد و در مقابل، عرف فاسد، روشی است که میان مردم رایج و معمول بوده، ولی بر عدم مشروعیت آن دلیل اقامه شده باشد» (علوی، ۱۳۸۳: ۴۷). در جامعه ایران که مبنای عرف غالب، عرف مذهبی (مذهب شیعه جعفری) است؛ هرگاه آداب و رسوم میان مردم با شرع مخالفتی نداشته باشد، دارای اعتبار است. نتیجه این گفتمان، رد و سرکوب برخی عرف و آداب اقلیت‌های دینی، قومی، فرهنگی و زبانی در کشور است که لزوماً با عرف غالب هماهنگ نیست؛ زیرا اگر شمول و فراگیری عرف به شکلی باشد که همه افراد، آن روش را پذیرفته و عمل خلاف آن حتی از اقلیت نیز دیده نشود، به آن «عرف مطرد یا شایع» اطلاق می‌شود (همان، ۴۶) که همه گروه‌های اجتماعی از آن تبعیت می‌کنند، در حالی که این اجماع در جامعه کثرت‌گرایی مانند ایران وجود ندارد.

در جامعه‌ی ایران به لحاظ آنکه دولت مداخله حداکثری در فرهنگ دارد و به نوعی متولی مدیریت آن محسوب می‌شود، فرهنگ باید آنگونه که در دولت نمود پیدا می‌کند، بررسی و تحلیل شود. در ایران، بر اساس قانون اساسی و برنامه‌های توسعه، وظایف گوناگونی بر عهده حاکمیت نهاده شده تا در حوزه‌ی فرهنگ و سیاست‌گذاری فرهنگی مداخله کند. طبق اصول سیاست فرهنگی که طی جلسات متعدد در شورای عالی انقلاب فرهنگی مورد بحث و بررسی قرار گرفته و در جلسه‌ی شماره ۲۸۸ مورخ ۷۱/۵/۲۰ به تصویب نهایی رسید، سیاست فرهنگی، سیاست انقلاب اسلامی است. سیاست انقلاب اسلامی به این معناست که فرهنگ اسلامی در کلیه‌ی شئون فردی و اجتماعی کشور اصل و پایه و مبنای قرار گرفته است. طبق اصول یاده شده، استفاده از دستاوردهای فرهنگی جوامع بشری زمانی صورت می‌گیرد که با اصول و ارزش‌های اسلامی قابل انطباق باشد.

از سوی دیگر، مقامات قضایی - که از میان معتقدین به مذهب رسمی منصوب می‌شوند^۱ - بر اساس مؤلفه‌ی «مذهب»، نسبت به رفتارهای برخاسته از فرهنگ اعضای اقلیت واکنش منفی نشان می‌دهند. با توجه به اینکه قضات نوعاً از میان افراد متعلق به گروه اکثریت که دارای عقاید و مبانی ایدئولوژیکی خاص هستند، انتخاب می‌شوند، با پیشداوری و جزمیت فرهنگی، در مقابل تفاوت‌های فرهنگی اقلیت‌ها ایستادگی می‌کنند. البته در هر کشوری با توجه به بافت فرهنگی آن، قضات بر اساس مؤلفه‌های مذهب، نژاد، رنگ و غیره، با ذهنیت از پیش شکل گرفته، به قضاوت رفتارهای اجتماعی می‌پردازند (Kakar, 2006: 369). مقام قضایی که قانوناً از میان گروه اکثریت انتخاب می‌شود و براساس نیاز سازمانی به محلی برای خدمت فرستاده می‌شود که هیچ آشنایی و اشرافی به فرهنگ آن منطقه ندارد، در قضاوت خود با پیش فرض‌ها و پیش‌داوری‌ها وارد عمل می‌شود و بجای توجه به تفاوت‌های فرهنگی، با نگاه متعصبانه و فشار سازمانی موجود سعی در سرکوب تفاوت‌های فرهنگی اقلیت‌ها می‌نماید.

بنابراین، یکی از بسترهای لازم برای اعتباربخشی به فرهنگ‌های اقلیت در هر نظام حقوقی، توجه به سازوکار بومی‌گزینی قضات و استفاده از قابلیت کلیه‌ی گروه‌های فرهنگی موجود در کشور است. شرایط توزیع جغرافیایی قضات عملاً مانع از استقرار گفتمان کثرت‌گرایی فرهنگی در نظام قضایی ایران شده است.

از دیگر عوامل مؤثر جهت برون‌رفت از ساختار خاص‌گرایی فرهنگی و جلوگیری از اعمال رویکردهای ارزشی در نظام حقوقی ایران آن است که اصول، ارزش‌ها و معیارها، به علایق و تعلقات مذهبی، قومی یا زبانی گروه خاصی وابسته نباشد و «اصل تفاوت» به عنوان طبیعت انسانی مورد توجه قرار گیرد. عام‌گرایی، بر انطباق، انعطاف، آمیزش، تعدیل و تفاهم استوار است و هنگام برخورد با اطلاعات، افکار، ارزش‌ها و دیدگاه‌های متفاوت، عملی‌ترین موضع‌گیری را توسل به گفتگو، هم‌پذیری و دست کم همزیستی می‌داند (گل محمدی، ۱۳۸۱: ۱۲۷). اگر در نظام حقوقی ایران، نمی‌توان از اجماع میان گروه‌های مختلف فرهنگی سخن به میان آورد، باید به سمت رویکرد تفاهم متقابل پیش رفت. محور و جوهره عام‌گرایی، تلاش برای درک کردن دیگران و درک شدن توسط دیگران از طریق یافتن اصول و مسائل مشترک است. در این بستر، هرگونه تلاشی که امکان مشارکت و به حساب آمدن صداها را از جمله صداها سرکوب شده و نادیده گرفته شده را فراهم کند، نوعی عام‌گرایی و گریز از خاص‌گرایی به شمار می‌رود. تا زمانی که ارزش‌های گروه

۱. ماده واحده قانون شرایط انتخاب قضات (مصوب ۱۳۶۱/۱۲/۱۴) و اصلاحیه‌های بعدی آن، ضمن پیش بینی شرایط عمومی و علمی استخدام، شرایط خاصی مانند مرد بودن، طهارت مولد، ایمان، عدالت و عقیده اسلامی را مورد تأکید قرار داده است.

اکثریت به عنوان «ارزش‌های برتر»^۱، مورد توجه قرار گیرد و ارزش‌های گروه‌های اقلیت سرکوب شود، ساختار تبعیض‌آمیز حاکم باقی است (Richardson, 1999: 241). فرهنگ پدیده‌ای نسبی است و هیچ فرهنگی را نمی‌توان بالاتر یا پایین‌تر، بهتر یا بدتر از فرهنگ‌های دیگر دانست (سعادت، ۱۳۸۹: ۳۹). تا زمانی که در حوزه‌ی سیاست‌گذاری فرهنگی، نگاه ایدئولوژیکی و خودمطلق‌انگارانه وجود داشته باشد، دموکراسی فرهنگی شکل نمی‌گیرد. حداقل رویکردی که فرهنگ اکثریت باید در مقابل فرهنگ‌های اقلیت در پیش گیرد، رواداری و تساهل به ویژه در موارد تفاوت فرهنگی است. بدیهی است در موارد تعارض و مقابله فرهنگی، حفظ نظم و امنیت و ارزش‌های اخلاقی عمومی عواملی هستند که کنترل فرهنگ اقلیت را ایجاب می‌نماید.

نتیجه‌گیری

در نظام عدالت کیفری آمریکا، به رغم سکوت قانون‌گذار، محاکم قضایی کاملاً به تفاوت‌های فرهنگی توجه دارند. گرچه در این کشور، دفاع فرهنگی به‌عنوان یک دفاع رسمی در عداد سایر ادله قانونی مورد پذیرش قرار نگرفته و موجب اباحه عمل مجرمانه یا معافیت کامل از کیفر نمی‌شود، در مرحله تعیین کیفر در نوع و میزان مجازات مرتکب مؤثر است.

در نظام عدالت کیفری ایران، قانون‌گذار به طور کلی رویکرد چشم‌پوشی بر فرهنگ را اتخاذ کرده است و محاکم قضایی نیز، رویکرد عدم پذیرش مطلق دلیل فرهنگی را در پیش گرفته‌اند. از این رو، چالشی که میان برابری در مقابل قانون به عنوان یکی از اصول حقوق بشر و پذیرش فرهنگ‌های اقلیت در نظام حقوقی اکثر کشورها وجود دارد، در حقوق ایران وجود ندارد؛ زیرا محاکم قضایی به تبع قانونگذار، نقشی برای عنصر «فرهنگ» در فرآیند دادرسی کیفری قائل نیستند. این رویکرد عام، ایراداتی را که در ارتباط با پذیرش رسمی مؤلفه‌های فرهنگی و تعارض آنها با اصول حقوق بشر مطرح بود، دفع می‌کند، ولی نشان می‌دهد که سیاست‌گذاری فرهنگی جمهوری اسلامی ایران منبعث از فرهنگ اسلامی-ایرانی است و با سیاست‌گذاری فرهنگی یونسکو که برگرفته از اصول و اندیشه نئولیبرال حاکم بر جوامع غربی است متفاوت است. تحلیل وضعیت حقوقی اقلیت‌ها در نظام عدالت کیفری ایران، بدون در نظر گرفتن مبنای ایدئولوژیکی و بسترهای تاریخی، سیاسی و اجتماعی حاکم بر جامعه‌ی ایران امکان پذیر نیست. اکثر قضات حتی در صورت اشراف بر رویکردهای فرهنگی، با اعمال ملاحظات ارزشی، از پذیرش فرهنگ اقلیت‌ها خودداری می‌کنند و نسبت به رفتارهای برخاسته از فرهنگ اقلیت واکنش منفی نشان می‌دهند. مضافاً اینکه در نظام حقوقی ایران به دلایل تاریخی و سیاسی، رویکرد تفاهم متقابل و روح تساهل‌گرایانه نسبت

1. Higher values

به اقلیت‌ها- در موارد تفاوت و تعارض فرهنگی- وجود ندارد. تا زمانی که ارزش‌های گروه اکثریت به عنوان ارزش‌های برتر، مورد توجه قرار گیرد و ارزش‌های اقلیت‌ها دسته دوم تلقی شود، ساختار تبعیض‌آمیز حاکم باقی است.

دفاع فرهنگی می‌تواند در قالب مسئولیت کیفری کاهش یافته پذیرفته شود. در نظام حقوقی ایران چنین مکانیزمی پیش‌بینی نشده است و رویکرد تقنینی مبنی بر پذیرش یا عدم پذیرش کامل مسئولیت کیفری بنا شده است. در نتیجه ما از یک رویکرد میانه دفاع می‌کنیم. قانون‌گذار باید با الهام از گفتمان کثرت‌گرایی فرهنگی و در راستای تحقق برابری در مقابل قانون و دسترسی برابر متهمان اقلیت به ادله‌ی قانونی، تفاوت‌های فرهنگی را صراحتاً در قانون به رسمیت بشناسد و آن را در عداد جهات تخفیف مجازات و یا یکی از شرایط بهره‌مندی از مکانیزم‌های ارفاقی و تشویقی قرار دهد. در شرایط فعلی، قضات می‌توانند با استفاده از ظرفیت‌های قانونی موجود و آزادی عملی که قانون به آنها- به ویژه در تعزیرات- اعطا کرده است، به دلیل فرهنگی توجه کنند تا مبنایی برای حمایت بعدی قانون‌گذار گردد، همان‌گونه که محاکم آمریکا با اتخاذ رویکرد مثبت به دلیل فرهنگی به دنبال رسمیت بخشیدن به این رویه در قانون هستند.

منابع

- بازگیر، ی. ۱۳۸۱. قواعد فقهی و حقوقی در آرای دیوانعالی کشور، تهران: دانش نگار.
- خانیک، ه. ۱۳۹۰. «گفت و گو و آیین آن»، مجله آیین گفتگو، ۱(۱): ص ۴-۵.
- سعادت، ع. ۱۳۸۹. نقش اسلام در توسعه فرهنگی، چاپ اول، تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.
- سماوتی پیروز، ا. ۱۳۸۵. عدالت ترمیمی، تعدیل تدریجی عدالت کیفری یا تغییر آن، چاپ اول، تهران: نگاه بینه.
- رضا دوست، س. ۱۳۸۹. حقوق فرهنگی (۱) مفهوم شناسی، تهران: دفتر مطالعات فرهنگی مجلس شورای اسلامی.
- ژاندرون، ژ. ۱۳۷۸. تساهل در تاریخ اندیشه غرب، ترجمه عباس باقری، چاپ اول، تهران: نشر نی.
- فکوهی، ن. ۱۳۸۶. «خرده فرهنگ‌های اقلیتی و سبک زندگی، روندها و چشم اندازها»، فصلنامه تحقیقات فرهنگی، ۱(۱): ص ۱۷۴-۱۴۳. (مقاله)
- گل محمدی، ا. ۱۳۸۱. جهانی شدن، فرهنگ، هویت، چاپ اول، تهران: نشر نی.

- عباسی، م. ۱۳۸۲. افق‌های نوین عدالت ترمیمی در میانجی‌گری کیفری، چاپ اول، تهران: دانشور.
- علوی، م.ت. ۱۳۸۳. عرف و عادت در حقوق اسلام و ایران، چاپ اول، انتشارات دانشگاه تبریز.
- مطالعات ملی ۱۳۸۱. «میزگرد: گفتگو(۱)»، فصلنامه مطالعات ملی، ۱۲(۳): ص ۲۲۶-۱۹۷.
- مهدی‌زاده، م. ۱۳۸۱. «رهیافت‌های نظری گفتگوی بین فرهنگ‌ها»، فصلنامه مطالعات ملی، ۱۲(۳): ص ۹۱-۱۱۵.
- نوذریور، ع. ۱۳۷۰. «مکانیزم کنترل اجتماعی نابهنجارها (آیین فصل) در جامعه‌ی عشیره‌ای عرب ساکن خوزستان»، مجله رشد علوم اجتماعی، ۸(۲) ص ۵۱-۴۴.
- Beckett, Clare and Macey, Marie (2001), Race, Gender and Sexuality: The oppression of Multiculturalism, **Womens Studies International Forum**, Vol.24, No.3/4.
- Broady Preiss, Joshua (2011) "Multiculturalism and Equal Human Dignity: An Essay on Bhikhu Parekh", **Res Publication** (17).
- Daina C. chiu (1994), The cultural defense : Beyond Exclusion, Assimilation and Guilty Liberalism, **82CAL.L.Rev.** Available at : <http://Scholarship.Law.berkeley.edu/Californialawreview/vol82/iss4/9>.
- Dietz, Gunther (2007), Cultural Diversity, **Zeitschrift fur Erziehungswissenschaft**, 10, Jahrg, Heft 1.
- Esman, M (2004), An Introduction to Ethnic conflicts, **Cambridge Polit Press**.
- Irzik, Gurol and Irzik, Sibel (2002), Which Multiculturalism?, **Science and Education** (11).
- Gidoomal, R (2003), Multicultural societies and futures of dialogue, **Science direct, Futures 35. Elsevier**.
- Jie Qi (2011), Diversity and multiculturalism in Japan: what is called into question?, **Educational Research Policy Practice**, 10.
- Kakar, Suman (2006), Understanding the causes of disproportionate minority contact: Results of focus group discussions", **Journal of Criminal Justice**.
- Maiz, R, et al (2006), **Multiculturalism, Muslims and Citizenship**, A European Approach, Taylor and Francis Group, London and New York.
- Maiz, R, Requejo, F (2005), **Democracy, Nationalism and Multiculturalism**, Frank Cass Publishers, London and New York.
- McGoldrick, Dominic (2005), Multiculturalism and its Discontents, **Human Rights Law Review** 5:1. Oxford University Press.
- Meetoo, Veena, et al (2007), There is noting honourable about honour killings: Gender, violence and the limits of multiculturalism, **Womens Studies International Forum** 30.

- Modood, Taniq, et al (2006), **Multiculturalism, Muslims and Citizenship**, A European Approach, Taylor and Francis Group, London and New York.
- Mullally, Siobhan (2004), Feminism and Multicultural Dilemmas in India: Revisiting the Shah Bano Case, **Oxford Journal of Legal Studies**, Vol. 24, No.4.
- Raday, Frances (2003), Cultural, religion and gender, **Oxford University Press and New York University School of Law**, Vol. 1, No.4.
- Renteln, Alison Dundes (2005), The Use and Abuse of the cultural Defense, **Canadian Journal of Law and Society**, Vol 20, No 1.
- Richardson ,James (1999), Social Justice and Minority Religions: A Sociological Introduction, **Social Justice Research**, Vol.12.No.4.
- Schalk-Soekar ,S. R.G. et al (2004), Attitudes toward multiculturalism of immigrants and majority members in the Netherlands, **International Journal of Intercultural Relations** 28.
- Song, S (2007), Justice, Gender, and the Politics of Multiculturalism, **Cambridge University Press**.
- Torry ,W. I (2001), Social change, crime, and cultural: The defense of provocation, Crime, Law and social change 36, Kluwer Academic Publishers, Netherland.
- Winter ,Bronwyn (2006), Religion, cultural and womens human rights: Some general political and theoretical considerations, **Womens Studies International Forum** 29.
- UNESCO (2009), **The role of Media in Intercultural Dialogue**, Retrieved from UNESCO: [http:// www.unesco .org/new/en/communication-and-information/flagship-project-activities/world-press-freedom-day/previous-celebrations/worldpressfreedomday200900/themes/the -role-of- media – in-intercultural-dialogue](http://www.unesco.org/new/en/communication-and-information/flagship-project-activities/world-press-freedom-day/previous-celebrations/worldpressfreedomday200900/themes/the-role-of-media-in-intercultural-dialogue).
- UNESCO (2010), **world Day for Cultural Diversity for Dialogue and Development, 21 May**, Retrieved from UNESCO: [http:// www.unesco .org.uk/world-day-for- cultural-diversity- and- development](http://www.unesco.org.uk/world-day-for-cultural-diversity-and-development), 21 may.
- Van Broeck, Jeroen (2001), Cultural defense and Culturally Motivated crimes (Cultural offences), **European Journal of crime, Criminal law and Criminal Justise**, Vol.9/1.

Cultural Defense in Iranian-American Criminal Justice System

Dr. Mahdi Hooshyar¹✉

Received: 2014/11/9

Accepted: 2016/12/21

In the process of criminal procedure, cultural defenses run among cultural minorities to preserve traditions and historical customs as well as internal unity. These methods are regarded as normal and acceptable in the relationships within the group, but they may be unacceptable to majority value judgment, because they are not necessarily compatible with the majority ideological, cultural and social norms of the majority. Meanwhile, how majorities put up with or oppose minorities in a matter of importance in terms of acceptance or rejection of different cultures is significant.

This paper, as a Case study, tries to investigate the matter why cultural defenses are rejected merely due to their opposition to the majorities culture and religious norms, even though they are effective and prevent ethnic conflicts.

As a result, in the U.S. criminal justice system, despite the legislature's silence about the cultural defense, the criminal courts have considered in sentencing and cultural defense in some cases causing changes sentence reductions or mitigating.

In Iranian criminal justice system, legislator has rejected cultural differences of minority groups, and Criminal courts have adopted an absolute inacceptance approach to cultural defense.

Key words: *Minorities, Defense rights, Cultural defense, Equal before the Law, Criminal Law.*

1. Assistant Professor, Islamic Azad University of Shiraz

criminallaw93@gmail.com ✉

Differential Juvenile Justice in Criminal Procedure Act 1392

Dr. Ali Reza Mirkamali¹
Ensie Hoseini²✉

Received: 2014/6/2

Accepted: 2016/12/5

There are several principles of human rights and Criminology that prescribe specific procedures for dealing with juvenile delinquents. Since many years ago, there has been this approach in Iran. The Criminal Procedure Act 1392 contains significant changes about these issues. It has introduced new Institutions and provided considerable new rights, such as special juvenile courts, special juvenile police and children prosecution.

This article discusses these new agencies in the stage of pre-trial and trial in two divided chapters and considers the positive and negative points in these new provisions with a critical view. In other words the main purpose is evaluation of legislation related to juvenile criminal procedure.

Key words: *The juvenile delinquent right, juvenile court, The Criminal Procedure Act 1392, Juvenile criminal procedure.*

1. Assistant Professor, Shahid Beheshti University.

2. PhD Student, Shahid Beheshti University.

ensie.hoseini@yahoo.com ✉



University of Guilan



Iranian association of penal law

The Relationship Between Irrational Beliefs, Controlling Source, and Attitude to Delinquency Among High School Students

Dr. Fatemeh Karimi¹✉

Elyas Nikoy

Lela Nikkhah

Zahra Asode

Maryam Babaei

Received: 2014/7/11

Accepted: 2016/12/5

The aim of this study was to investigate the relationship between irrational beliefs, Controlling source, and attitude to delinquency among high school students. The method of this study is correlation type. The participants in this study were 379 students chosen through cluster multiple sampling. The utilized instruments for data collection were Jones irrational beliefs questionnaire, Nowicki – Strickland Controlling source questionnaire, and Fazli attitude toward delinquency behavior questionnaire. The findings of the study showed that, there is a meaningful and positive relationship between irrational beliefs and external controlling source with positive attitude to delinquency ($p < 0/01$). And there is a meaningful and negative relationship between internal controlling sources with positive attitude to delinquency ($p < 0/01$). The regression analyses showed that, irrational beliefs and controlling resources can predict 12 percent of variance in positive attitude to delinquency. The results of the research indicate the importance of psychological variables, irrational beliefs and controlling source positive attitude to delinquency. The Proper education and enforcement components of mental health screening tests and monitoring the mental health of students should be more responsible for mental health in the schools.

Key words: *Attitude to delinquency, Internal controlling source, External controlling source, Irrational beliefs, Students.*

1. Assistant Professor, University of Guilan.

fatemeh.karimi223@gmail.com ✉

Multiculturalism Approach to Criminal Justice; A case Study of Police Programs and Practices

Dr. Zahra Abedinejad Mehrabadei¹ ✉

Dr. Mohammad Farajiha²

Received: 2014/6/23

Accepted: 2016/12/5

Community orientation required to being flexible toward all kind of people. If police does not pay attention to minorities' needs and concerns, they will be isolated from the society and do not participate in social activities. As the community based police that seeks to improve its relationship with the society's members to achieve the goal of facilitating crime control and realizing order, it cannot attract the minorities trust. In addition to recognizing right of being different and respect to multiculturalism in the society, police needs to decrease the security approach to minorities. The police also prevent strict acts to minorities to enjoy the potential social support of them in solving crime problems. Also, limitation of police employment the majority causes that they could not understand needs and concerns of minorities. During training process of police they should learn aspects of discrimination and injustice towards minorities group. They need to review their attitudes about minorities.

Key words: *Community policing, Multiculturalism, Minorities, Criminal justice system, Police of Iran.*

1. Assistant Professor, Semnan University.

z.a.mehra@gmail.com ✉

2. Associate Professor, Tarbiat Modares University.

Inchoate offences: An Investigation into the Adoptability of Islamic Law and Jurisprudence

Dr. Morteza Tabibi¹✉

Mehrdad Athari²

Received: 2014/7/6

Accepted: 2016/12/5

The new version of Islamic Penal Code (IPC) (1392-2013), unlike its old version (1370-1991) which considered inchoate offences as non-punishable, followed the ideas of some law practitioners and listed some sub-categories of inchoate offences; i.e., attenuated crime, impossible offence, and incomplete offence as punishable. The non-punishable view towards inchoate offences in the 1370 (1991) version of IPC was in line with the ideas of those jurists who did not consider preliminary attempts to prohibited actions and aggression as crime. However, in developing the 1392 (2013) version of IPC, the ideas of those jurists who did believe in preliminary attempts to prohibited actions and aggression as crime were taken into account. Therefore, inchoate offences were categorized as punishable, so were preliminary attempts to prohibited actions and - according to some jurists - incomplete offences. Nevertheless, the fact is that law makers could follow the standards of logic and categories any unlawful behavior as crime, even though such behaviors were not religiously recognized as unlawful. Inchoate offences are obviously of no exception in such a categorization.

Key words: *Inchoate offences, Attenuated crime, Incomplete offence, Impossible offence, Rule of blocking the means, Preliminary Attempts to a Prohibited Action, Aggression.*

1. Assistant Professor, University of Isfahan.

tabibi890@gmail.com ✉

2. M.A in Criminal Law and Criminology, University of Isfahan.

The Effect of Crisis Identity on Social Prevention of Crime

Dr. Shahid Shateripoor¹✉

Dr. Ali Najafi Tavana²

Received: 2014/9/27

Accepted: 2016/12/5

The social prevention of crime is based on sociability and association of individual with society and integration in social relation networks. This sociability happen in the context of cultural-values system and unity of individual with cultural elements. Individual Identity which is formed as self-analysis, cognition of environmental events and association of individual and society is the important element of the sociability. The sensation of identity in each society depends on process of compatibly with social environment and correlation with the social values which by its impairment identity crisis would appear. Crisis identity disables the individual from sociability and consensus. This article studies the consequences of crisis identity on the identity processes and sources and adverts the effects of the cultural crisis identity on social prevention of crime.

Key words: *Social prevention of crime, Cultural crisis identity, Sociability, Social relation networks, Social consensus.*

1. Assistant Professor, Islamic Azad University Naragh Branch.

shahedfr@yahoo.fr ✉

2. Assistant University. Islamic Azad University, Science and Research Branch, Tehran .

The Mutuality of Teleologism and utility-based Deontologism in Punishment Justification

Dr. Hadi Rostami¹✉

Received: 2015/1/11

Accepted: 2016/12/21

Punishment justification in contemporary ethics philosophy is under supremacy and influence of two old courses in normative ethics construction, i.e. deontologism and teleologism. Teleologism regards action itself and arbitrates concerning validity and invalidity of actions out of their possible consequences and does not regard deontology in normative issuing of orders. Punishment justification in this respect is based on priority right to good, idea of deserve, backward-looking and retribution element. In contrast, deontologism is based on result and prescribes obligatory actions with regard to human behavior consequences and its utility. Deontologism in the utilitarian interpretation, by reducing good and evil of actions with pleasure and suffrage in punishment justification regards the future. The present article is seeking to regard utilitarianism as a subsidiary aim for criminal justice system by adopting a prescribed approach in punishment justification and priority to ethics. This approach regards justice as the main aim of criminal law and views prevention, reformation and treatment as the secondary aim.

Key words: *Teleologism, Deontologism, Utilitarianism, Normative ethics, Retributivism.*

1. Assistant Professor, Bu- Ali Sina University

rostamilaw@yahoo.com ✉

Animals' Rights in light of Critical Nonspecies Criminology

Sakineh Khanalipoor Vajargah¹✉

Dr. Hossein Aghababaei²

Esmail Ansari³

Received: 2014/12/19

Accepted: 2016/12/21

In recent years, looking at animals and their rights have been changed. Moral and philosophical views about animals had changed and NGOs' activities in development of animals' rights have an important role in internal and external dimensions. Now, some criminologists study animal rights and causes of their victimization from a critical dimension as one branch of the critical criminology. So, a new field about the study of animal species' victimization as a result of human actions has been posed as nonspecies criminology. It is a scientific study of animals' rights, institutions deal with this issue and their weaknesses and shortcomings. In addition, a new critical branch as zemiology studies various aspects of animal species' victimization as a result of air pollution, noise pollution, light pollution, genetic transformation experiments, etc. Thus, according to new developments, animal species need new kinds of support to minimize their vulnerability.

This study, on one hand, introduces this criminology, studies offenders and damages in this field and traces various criminal models based on the motives of offenders and the results of their actions, and on the other hand, it considers changes in animals' criminal law derives from nonspecies criminology whether domestic or international level.

Key words: *Nonspecies Criminology, Zemiology, Species, Critical Criminology, Animals' Rights.*

1. Ph.D. Student in Criminal Law and Criminology, Shahid Beheshti University

khanalipoor13@gmail.com ✉

2. Associate Professor, University of Guilan

3. Ph.D. Student in Criminal Law and Criminology, Shahid Beheshti University

International Criminal Courts and the Realization of Democratic Criminal Justice

Dr. Mohammad Habibi Mojande¹

Siamak Karimi²✉

Received: 2014/10/3

Accepted: 2016/12/21

In parallel with development of international criminal courts in recent years, they have been reviewed and criticized too. Part of these criticisms and reviews is formulated under the title of “democratic realization of criminal justice”. Based on these criticisms, to enhance effectiveness of international criminal courts and their ability to achieve justice more, on one hand the method of establishing international criminal courts must become democratic, and on the other hand the quality of the courts' behavior and interaction with victim populations must change in a way that leads to participation of them in investigation process. By studying these criticisms, this article concludes that although practically there hasn't been considerable support for democratic establishment of the International criminal court, the need of victims' participation in investigation process has been realized gradually and it is obvious in regulations of international criminal court. This process, to some extent, has helped the democratization of these institutions.

Key words: *International criminal Courts, Democratic critic, Criminal justice, Engagement with affected population, Outreach strategy.*

1. Assistant Professor, Mofid University

2. Ph.D student , Tehran University

karimi.sia@gmail.com ✉

Deterrence and its Assessment in the Philosophy of Punishment

Dr. Alireza Javan Jafari¹

Zahra Farhadi²

Seyed Mohammad Javad Sadatei³✉

Received: 2014/9/18

Accepted: 2016/12/21

Public opinion is always in need of justification beyond the mere natural propensity to punishment. Consequentialists consider punishment as a "necessary evil" that its legitimacy lies in the consequences resulting from its implementation and not in the idea of inherent virtue in this phenomenon. Utilitarianisms have recognized several types of deterrence according to which the suffering resulting from the imposition of penalty would deter persistent and potential criminals from committing crime. However, despite the significant advantages of this theory, relying merely on the deterrent function of punishment, one cannot be sure that, he achieved a proper justification for the legitimacy of punishment. This article tries to assess the function of deterrence theory through various criteria such as the accepted principles of the criminal justice system, economic and social conditions of crime, and different types of offenders.

Key words: *Philosophy of punishment, Punishment, Consequentialism, Deterrence, Deterrent of punishments.*

1. Associate Professor, Ferdowsi University of Mashhad.

2. M.A in Criminal Law and Criminology, Ferdowsi University of Mashhad.

2. Ph.D. Student in Criminal Law and Criminology, Shahid Beheshti University.

javadsadati66@gmail.com ✉

Evaluation of Mehr Housing Project in Bojnord City from the Perspective of Environmental Design (CPTED)

Mohadese Jalali¹

Dr. Seyed Mahdi Seyedzadeh Sani²✉

Received: 2014/7/16

Accepted: 2016/12/21

Crime prevention through environmental design (CPTED) is a multi-disciplinary approach to deterring criminal behavior through environmental design. Mehr project, designed in 2007, aimed to cover a part of house shortage in Iran. The present study offers a scientific approach to the assessment of this project in Bojnourd from the perspective of CPTED principles. For this purpose 10 CPTED principles were selected. These principles were weighted using Analytic Hierarchy Process (AHP) method. Using a questionnaire and observing method for gathering data, it was concluded that this project is not doing well according to CPTED principles. A specific scale was made for measuring this compliment: zero was the minimum and 10 was the maximum compliment with CPTED principles. The result of the assessment was different from one principle to another, but the final score through statistical weighting was 3.93. It means that authorities should do something to improve safety standards in this project.

Key words: *Crime prevention, Environmental design principles, Evaluating, Mehr housing, Analytic Hierarchy Process (AHP).*

1. M.A in Criminal Law and Criminology, Ferdowsi University of Mashhad.

2. Assistant Professor, Ferdowsi University of Mashhad

seidzadeh@um.ac.ir ✉

The Foundations and Principles of the Legal Persons' Criminal Liability in Iranian Last Islamic Penal Code

Dr. Mojtaba Jafari¹✉

Received: 2014/12/31

Accepted: 2016/12/21

If criminal liability is based on conditions that are considered for penalties against human sentient, certainly the relatively new category of criminal liability of legal persons will be faced with challenges because the legal persons have not a soul to be devil and not a body to be prisoner. In this situation, this new category needs to be justified. Over the years that the concept entered into the realm of Iranian criminal law, despite the efforts being made to meet these challenges, existence of conflicting views in this area shows that the challenges are not resolved correctly. In these circumstances, the Iranian legislature, regardless of the challenges, has clearly defended the criminal liability of legal persons and has made some provisions in this area. So, the question is exactly that why, despite the challenges, Iranian legislator has accepted the criminal liability of legal persons? He certainly has embraced this strategy under the influence of various foundations. Whatever, theses foundations are so important that the legislator is convinced concerning the issue of criminal liability of legal persons. Of course, no doubt that this issue cannot be predicted without taking into account certain essential principles and rules of this field. Hence, in this article, while discussing the foundations of the Iranian legislator, we have tried to study also the strategic principles governing the criminal liability of legal persons. Our methodology in this research is based on analysis of legal provisions within the framework of legal principles.

Key words: *Legal entities, Justice, Social benefits, Borrowed culpability, Criminal responsibility.*

1. Assistant professor, Semnan University.

dr.mdjafari@semnan.ac.ir ✉

Criminal Law Research

Vol. 7, No. 2, Fall 2016 & Winter 2017 (Serial 14)

English Abstracts

The Foundations and Principles of the Legal Persons' Criminal Liability in Iranian Last Islamic Penal Code	2
M. Jafari	
Evaluation of Mehr Housing Project in Bojnord City from the Perspective of Environmental Design (CPTED)	3
M. Jalali, M. Seyedzadeh Sani	
Deterrence and its Assessment in the Philosophy of Punishment	4
A. Javan Jafari, Z. Farhadi, M. Sadatei	
International Criminal Courts and the Realization of Democratic Criminal Justice	5
M. Habibi Mojande, S. Karimi	
Animals' Rights in light of Critical Nonspecies Criminology	6
S. Khanalipoor Vajargah, H. Aghababaei, E. Ansari	
The Mutuality of Teleologism and utility-based Deontologism in Punishment Justification	7
H. Rostami	
The Effect of Crisis Identity on Social Prevention of Crime	8
Sh. Shateripoor, A. Najafi Tavana	
Inchoate offences: An Investigation into the Adoptability of Islamic Law and Jurisprudence	9
M. Tabibi, M. Athari	
Multiculturalism Approach to Criminal Justice; A case Study of Police Programs and Practices	10
Z. Abedinejad Mehrabadei, M. Farajiha	
The Relationship Between Irrational Beliefs, Controlling Source, and Attitude to Delinquency Among High School Students	11
F. Karimi, E. Nikoy, L. Nikkhah, Z. Asode, M. Babaei	
Differential Juvenile Justice in Criminal Procedure Act 1392	12
A. Mirkamali, E. Hoseini	
Cultural Defense in Iranian-American Criminal Justice System	13
M. Hooshyar	



In the Name of God



Iranian association of penal law

A Biannual Journal *Criminal Law Research*

Vol. 7, No. 2, Fall 2016 & Winter 2017 (Serial 14)

Concessionaire: University of Guilan

Editor –in-Chief: Prof. A. H. Najafi Abrandabadi

Managing Director: Dr. Issa Moghaddam

Editorial Board:

Associate Professor Hossein Aghababaei, University of Guilan
Professor Mohammad Ali Ardabili, Shahid Beheshti University
Professor Aliakbar Eizadifar, University of Mazandaran
Assistant Professor Mojtaba Janipour, University of Guilan
Professor Reza Simbar, University of Guilan
Associate Professor Hossein Gholami, Allameh Tabatabai University
Dr. Nasrin Mahra, Shahid Beheshti University
Associate Professor Hossein M.M Sadeghi, Shahid Beheshti University
Professor A.H Najafi Abrandabadi, Shahid Beheshti University

Criminal-law Research Periodical Publishes according to the authorization no 88/6266 dated 1388/8/26 from the ministry of culture and Islamic Guidance and also according to the letter no 3/181768 dated 1391/09/12 from the country's inspection committee of academic journals, enjoys the scientific- research degree from the first issue.

Scientific Editor: Dr. Hossein Aghababaei

Persian Editor: Fereshteh Golchin

English Editor: Dr. Masood Khalili Sabet

Typesetting and Layout: Hamideh Shajari

Publisher: University of Guilan

Circulation: 200

Website: <http://jol.guilan.ac.ir/>

Email: p.h.m@guilan.ac.ir
pajooreshname@gmail.com

Address: Faculty of Literature and Humanities, University of Guilan, Rasht, Iran, P.O.Box: 41635-3988

Tel & Fax: (+98) 013 33690590

This Periodical will be indexed in the following informational centers:

1. Isc.gov.ir	2. ricest.ac.ir
3. noormags.ir	4. magiran.com
5. ensani.ir	6. sid.ir